Ali Asghar Hadji Hassan

Tezhyder

Bombay

1st May 1883

Bodyguard [illegible]

Sepoys [illegible]

and the [illegible]

Master of the horse [illegible]

# تاریخِ فرشتہ 1883ء

ملک علی اصغر ابن الحاج اسمعیل —

در بمبئی بتاریخ ۱۹ ماه مئی ۱۹۰۳ع

بعون خدای جلیل که خبیر را منور تاریخ بشر است و وقائع ربع مسکون را در خلال امثال گلشن نوشته

کتابیکه تا شیرازه اش حرز منبر از نیشه شگوفه جنان رشته هم رنگ چمنستان ملکوت مسمی به گلشن ابراهیمی و معروف

# تاریخ فرشته

ملا محمد قاسم هندو شاه در حالات شاهان مشائخ هند و بعین کمال بتدقیق عین الکمال بسیط نقاط در آتش معنی برشته

جناب منشی نولکشور را بار دگر در مطبع نامی طبع آن نمره گاه گاه با نوا هنر گلشن گاه کشته

حسن صورت و سیرت مشاهده نمود و قابلیت او را از خط و سواد و موسیقی دانی و آداب سپاهگری بخاطر آورده تجویز ارادهٔ ش کرده احوال او را به نظام شاه بهمنی و والدهٔ ش مخدومهٔ
جهان عرض کرد و در همان چند روز دو غلام گرجی بدرا بهم معدود و دیگر کار شاهی فروخته ثمن آنها بخواجه عماد تسلیم نمود اما آنچه میرزا محمد ساوی از پدر خود غیاث الدین
محمد وزیر یوسف عادل شاه نقل کرده و آنچه از نواب شاه جمال الدین حسین بن شاه حسن انجو روایت کرده مقوی و مصدق نقل مذکور است که جواهره نام پیرزنی که نسبتش
از جانب مادر بشاهان بهمنیه و از طرف پدر بشاه نعمت الله ولی درست میشد پدرم چنین نقل کرده که در عنفوان شباب در شهر احمد آباد بیدر بمجلس بی بی ستی دختر یوسف عادل شاه
که زوجهٔ احمد شاه بود حاضر گشتم چون جشن طوی بزرگ در میان بود اکثر عورات شاهان بهمنیه دران انجمن جمع آمده مجلسی عظیم منعقد شده بود از انجا که قاعدهٔ زوجات سلاطین
بهمنیه که خطاب ملکه جهان می یافتند آن بود که چند عقد مروارید بزرگ یکجا کرده و بالای آن قبهٔ طلا و مرصع بجواهر نفیسه نصب کرده در روز جشن و روزهای متبرک بر فرق سر استوار
میکردند بنوعیکه سلسلهای مروارید بر پیشانی و بناگوش و عقب سر آویزان میشد بنابر آن بی بی ستی که خطاب ملکه جهان یافته بود دران مجلس سلسلهای مروارید بر سر بسته بر جمیع عورات
حتی بنات شاهان بهمنیه مقدم نشست یکی از عورات که از دودمان بهمنیه بود برآشفته گفت سبحان الله دختر یوسف عادلخان را این رتبه و حالت دست داده که بر شاهزادها تقدم
جوید و ملکه جهان گردد بی بی ستی جواب داد که اگر شما شاهزادهاید ما نیز شاهزادهٔ ایم و از اولاد عظیم الشان روم ایم و حکایتی که پیش ازین مرقوم گشت مفصل جهت دریافت حضار
مجلس بیان نمود و چون خبر این گفتگو که در مجلس از ملکه جهان بی بی ستی واقع شد بامیر قاسم برید رسید از انجا که خیره سری عادت او بود گفت از آنچه که ملکه جهان بی بی ستی میگوید
اندکی وقت گذشته است و بسیار قریب العهدست و هم تحقیق کردن آن آسانست الغرض یکی را بسم تجارت و رسالت بدرگاه پادشاهان روم فرستاد و بعد از انکه رسید
چون از عورات کهن سال سرکار پادشاهی تحقیق احوال نمود موافق گفتهٔ ملکه جهان بی بی ستی تحقیق انجامید و انکه یوسف عادلشاه و اسمعیل عادلشاه و رومیان البسیار بخواستند دعوت
سیادت میشستند انهم دلالت قوی دارد در صحت این روایت والله اعلم بالصواب و یوسف عادلشاه چون پرورش و تربیت در ساوه یافته است هر آئینه میان مردم آگاه بیوسف
عادلشاه ساوی اشتهار دارد و میان شکسته زبانان هندی بسوائی مشهورست چه که سوائی بزبان هندی چهار یک را میگویند چون یوسف عادلشاه باعتبار ولایت و شمشیر چهار دانگ
بر حکام دکن زیادتی داشت بنابر ان و باین لقب شهرت یافت اما صحیح آنست که ساوه را بسوائی تحریف نموده اند چنانچه در نظام شاهیه بحری پور را به بحری تحریف نموده اند بتقدیر
بعد از دو سه ماه ملک التجار محمود گاوان الملقب بخواجه جهان باستصواب مخدومهٔ جهان یوسف عادلشاه را بعزیز خان میر آخور که یکی از غلامان ترک معتبر آن خانواده بود حواله
کرده در سفارش وی تقصیری نکرد و عزیز خان میر آخور که مرد پیر و سالخورده بود جمیع مهمات میر آخوری را باو مرجوع ساخته خود در بستر فراغت و آسودگی تکیه نمود چنانکه جهت امور
ضروری اصطبل یوسف عادلشاه خود نزد سلطان محمد شاه بهمنی اکثر اوقات رفته معاملات بعرض میرسانید و چون دران سنوات عزیز خان میر آخور فوت شد یوسف عادلشاه
بحسن توجه ملک التجار محمود گاوان الملقب بخواجه جهان بمنصب شقداری رسیده به ریاست اصطبل سر بلند گردید و بعد از چند گاه چون میان او و بهمن که بنده محل میر آخوری
سازگاری نبود از ان خدمت استعفا جسته به مجلس نظام الملک ترک که در میان اتراک از ان بزرگتری نبود متردد گشت و حسن سلوک کار بجائی رسانید که نظام الملک
ترک او را برادر خوانده یک لحظه بی وی زندگانی نمی توانست نمود چنانچه وقتی که نظام الملک ترک را طرفدار برار کردند منصب یوسف عادلشاه را بپانصدی رسانید و خطاب
عادلخانی گرفته همراه خود به برار برد و اما بعد از انکه نظام الملک ترک قلعه کهرله را بعد از محاصرهٔ یک ساله از تصرف راجه آن موضع بر آورده در همان روز فتح بدست یکی از رجپوتان
کشته شد یوسف عادلشاه کمر شجاعت و مردانگی استوار نموده کفار را که هجوم آورده بودند متفرق گردانید و قلعه را مضبوط ساخته خود غنایم و فیلان را بدرگاه آورد و خدمتش مستحسن افتاده داخل امرای
هزاری شده روز بروز ستارهٔ اقبالش در بلندی بوده تا از جمله امرای عظیم الشان گشت و طرفدار بیجاپور گردیده و لشکری خوب فراهم آورده بعد از فوت سلطان محمد شاه بهمنی [illegible]
هیچ مرجع در محکمه بیش از پیش در تربیت سپاه کوشید و اکثر مغلان و ترکان پایه تخت احمد آباد بیدر را بوعدهٔ خسروانه نزد خود خوانده بمناصب ارجمند فائز گردانید و روز بروز شوکت
و مکنت او زیاده شده در سنه خمس و تسعین و ثمانمایه و بروایتی در سنه ست و تسعین و ثمانمایه بر حکم السیف لمن غلب و الملک لمن غلب خطبهٔ بیجاپور بنام نامی خویش خوانده چتر
شاهی مرتفع گردانید و همگی غریبان و ترکان قریب بهفت هزار نفر پیادهٔ شاهی و اقرار کردند و آنحضرت بسیاری از قلاع را که در تصرف امرای سلطان محمود بود بزور بازوی شجاعت
از ایشان مسخر و مفتوح ساخت و از آب بهوره تا بیجاپور و از آب کشنه تا آب بحوزه دیوان خویش در آورده و بهمان سنوات لفظ خانی را بشاهی مبدل ساخته خود را
عادلشاه نامید چنانچه هر نورسته شاخی که از ان دوحهٔ جلال سر بر میزد او را نیز عادلشاه می گفتند و چون آن درخت بخت جوان عدالت نشان اثمار تهدید بار نه در گلشن شاهی سر بالا کشید

نهال اقبالش از جویبار فرمانروائی سیراب وشاداب گردید جمیع امرای دکنی که در وقت بیرون آمدن از احمدآباد بیدر از و برگشته بودند بار دیگر بخدمت او مشرف شدند و جمعیتی عظیم دست داده نفعی کلی در کار او پدید آمد الغرض از خطبه خواندن و چتر بر سر افراشتن یوسف عادلشاه نائره حقد و حسد در کانون سینه قاسم برید ترک که همیشه در فکر تسخیر بیجاپور بود شعله کشید تیمراج پدر رامراج مشهور که او نیز از اولاد سیوارای متسلط و مستولی شده از پادشاهی بیجانگر نامی بر ایشان اطلاق نمی کرد نامه نوشت که سلطان محمود شاه بهمنی قلعه رایچور و مدکل با جمیع مضافات آن پیشکش شما کرده باید که لشکر کشیده متصرف گردانند و همچنین به بهادر گیلانی که بر بندر گوه و سائر دریابار که باصطلاح دکن کوکن گویند مستولی شده بود نامه فرستاده بتاخت و تاراج ولایت یوسف عادلشاه ترغیب نمود چنانچه تیمراج بعد رسیدن نامه رائی زاده با لشکری زمور و ملخ فراوان ترکام بر داشته روان شد و از آب بهنده گذشته قلعه رایچور و مدکل بگرفت و در خرابی دقیقه فرو گذاشت نه نمود و بهادر گیلانی نیز فرصت شمرده قلعه جام کهندی از تصرف یوسف عادلشاه برآورد و در آن مدت جماعتی از نزدیکان که محرم اسرار بودند خیال باطل و اندیشه ناصواب دشمنان بمسامع شاه عدالت پناه رسانیده اضطراب نمودند بحضرت ایشان تسلی کرده گفت که چون در جمیع امور از ارواح مقدسه حضرات ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین و از روح پر فتوح شیخ صفی استعانت نموده و مینمایم یقین که بر اعدا مظفر و منصور خواهیم گردید پس عهد کرد که اگر از آن عقده مشکله نجات یابد خطبه ائمه اثنا عشر علیهم الصلوة والسلام خوانده مذهب شیعه را رواج دهد آنگاه بجنس تدبیر از سر قلعه رایچور و مدکل گذشته تیمراج و رائی زاده صلح کرد چون ایشان از نهب و غارت و تسخیر دیگر ممالک دست کشیده به بیجانگر رفتند بهادر گیلانی را بجبر و قهر از حواشی مملکت خود رانده بنابر اقتضای وقت دریی استرداد قلعه جام کهندی نشد و عازم تادیب و گوشمال قاسم برید ترک گشته با هشت هزار سوار که اکثر مغل و ترک بودند بجانب احمدآباد بیدر نهضت نمود قاسم برید ترک از ملک احمد نظام الملک بحری بتضرع و زاری مدد خواست و ملک احمد نظام الملک بحری باتفاق خواجه جهان دکنی حاکم پرینده متوجه دار الخلافه شد و قاسم برید ترک سلطان محمود شاه بهمنی را برداشته از شهر برآمد و باتفاق ملک احمد نظام الملک بحری و خواجه جهان دکنی میمنه و میسره و قلب آراسته بجانب معسکر یوسف عادلشاه که در پنج گروهی دار الخلافه بود روان شد و یوسف عادلشاه نیز در مقام صف آرائی گشته میمنه بدریا خان و میسره بفخر الملک ترک استوار کرده و خود در قلب لشکر جای گرفته غضنفر بیگ برادر رضاعی خود را که در سلک نزدیکان رساله بدکن آمده بود با یک هزار مغل تیرانداز طرح فرمود تا بهر طرف که احتیاج بکومک افتد مدد نماید در پایان یوسف عادلشاه میسره و قلب حریفان در هم شکسته منهزم ساختند و ملک احمد نظام الملک بحری میسره یوسف عادلشاه را زیر و زبر کرده فخر الملک را بدر رفت و یوسف عادلشاه در اندیشه قتال گشته می خواست که بجانب ملک احمد نظام الملک بحری روان شود در آن اثنا غضنفر بیگ رسیده گفت که موجب جنگ قاسم برید ترک بود او خود در معرکه نیست حالا بیکدیگر جنگ کردن بجز خرابی حاصلی ندارد باید که باهم صلح کرده ابواب مصادقت مفتوح دارید پس از طرفین مردم بمیان آمده لوازم صلح بظهور رسانیدند و هر دو سردار همچنان سوار بر پشت اسب عهد گرا او وداع کرده بمقر دولت خویش مراجعت نمودند اما عامی ناظم عادلنامه که وقائع ایام امیری و شاهی آن عدالت پناه بطریق اجمال در کتاب خود درج کرده است میگوید که این جنگ در حوالی بلدرک واقع شد و ملک احمد نظام الملک بحری در آن معرکه نبود و خواجه جهان دکنی از قبل و ملازم رکاب سلطان محمود بهمنی بود فتح شامل روزگار شاه و قاسم برید ترک شده یوسف عادلشاه بجانب بیجاپور رفته با ملک احمد نظام الملک بحری و بهادر گیلانی مصالحه کرد بنابر آنکه در تختگاه بیجانگر امر دیگر افتاده هرج و مرج پدید آمده بود یوسف عادلشاه بعزم انتقام کفار بیجانگر بجانب رایچور روان شد و در اثنای طی مسافت بعشرت حلال و فراغت بیزوال رغبت نموده قریب ده روز اوقات صرف شکار فرمود

**بیت** شکار افگن و سرخوش و شادکام ٭ همیکرد منزل بمنزل خرام ٭

و بعد از آنکه کنار آب کشنه از شعاع تیغ و سنان همتنان مهاجب بنظر رشک فلک اخضر گردید در آن جایگاه بمقام جشته سراپرده های کیهان وسعت سپهر امون بسیط زمین کشیدند و شبی بارگاه گردون رفعت باوج کیوان افراشته جهانی دیگر پدید ساختند

**قطعه** جهان سر برده بارگاه گذشته سر خرگه از اوج ماه ٭ زبس خیمه و خرگه و سائبان ٭ زمین گرد از آسمان رو نهان ٭ و در کنار آن جلبه بساط طرب گستر اینده با گلعذاران سیم اندام و شمشاد قدان سبز فام

**بیت** نازک بدنان سرو قامت ٭ در شوخی و دلبری قیامت ٭ هر یک بقمی بخوش نگاری ٭ سر و سمن و گل بهاری ٭ بتجرع اقداح شراب بیغش و استماع نغمات دلکش رغبت نموده فرمود رامشگران خوش الحان و خنیاگران عشرت نشان با هنگ عود و قانون نغمه این ترانه در جهان انداختند

**شعر** خوش آن شب که این بزم عشرت نهاد ٭ جهان را می از ساغر دل بداد ٭ گل و لاله را تا بود بوی و رنگ ٭ زمان آشتاب فی زمین یا و رنگ ٭ درخشنده و تابنده چون آفتاب ٭ زتاج کی و تخت افراسیاب ٭ مدام از می لعل فرمان دهی ٭ بسینا کش جام خسرو شهی ٭

و در آن مدت استاد زمان گیلانی که قانون نواز بی شبیه و بی نظیر بود و استاد حسین قزوینی که مهارت تمام در سازندگی داشت این نظم آغاز نمود

**شعر** بوی پیراهن یوسف زجهان گم شده بود ٭ عاقبت سر ز گریبان تو بیرون آورد ٭ و صوتی و تصنیفی ساخته با هنگ اغانی و ساز خواندند در محل قبول افتاد و شش هزار هون که عبارت از سیصد و شصت تومان عراق باشد از خزانه عامره

شاهی انعام یافتند درین صورت از کثرت شرب مدام و آب بازی علی الدوام و اختلاط با پری پیکران گل اندام مزاجش از انحراف مالاکلام پیدا کرده عارضهٔ تب و لرزه و سرفه بهم رسید
چنانچه دو ماه در کنار آن نهر صاحب فراش بوده بیرون نیامد و از اینکه غضنفر بیگ آغا در دیوانخانه نشسته بسر انجام خلایق میپرداخت مردم را گمان حیات او نشد چنانکه این خبر وحشت اثر
باطراف رسیده و تمراج لوازم شادمانی تقدیم رسانیده بامرای کبار نظر از صلاح دیده راه ادبار در نوشته با بست هزار سوار و پیاده و بست زنجیر فیل گردون وقار در سنهٔ ثمان و
تسعین و ثمانمائه کوچ بر کوچ روانه آنحدود گشت غضنفر بیگ آغا و سایر سران سپاه اسلام از استماع این خبر متوهم و خائف گشته از سر صدق و اخلاص صحت ذات بابرکاتش از واهب
العطایا مسالت نمودند و چون تیر دعا بهدف اجابت رسیده در همان نزدیکی صحت حاصل شد یوسف عادلشاه سجدات شکر الهی بجای آورده در گنج بگشاد و مبلغ بست هزار
هون بعلما و فضلا و سادات مدینه و کربلا و نجف اشرف که در اردوی وی بودند تقسیم کرده بشکر و عمارت اهتمام فرمود و بست هزار هون دیگر بخواجه عبد الله هروی که از ولایات
در یک کشتی همراه آن شهریار بدکن آمده بود سپرده فرمود که بساوه رفته در آنجا مسجدی بنا نماید و مناره در کمال رفعت نزدیک آن مسجد ساخته نهر آب بآن شهر در آورد
الغرض اکنون مسجد غریبان مشهور است و بعد از آنکه منهیان بسمع وی رسانیدند که تمراج از آب بهمندر گذشته به تعجیل هر چه تمامتر کوچ بر کوچ می آید بهر ائمه شاه صاحبقران دست
همت بذیل کرم حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم مستحکم ساخته بعرض سپاه ظفر دستگاه و مشاهده مهابادران قبضهٔ توامان فرمان داد نظم شهنشاه دیندار صاحبقران
خدیو فلک قدر گیتی ستان ✤ بفرمود تا تشنید سپاه ✤ در آید بآئین بعرصه گاه ✤ بر آراسته یکسر اسپ و سوار ✤ همه با سلاح آنچه آید بکار ✤ پس امیران عظام بهرام صولت
و احدیان کینه کوش و افر شوکت بر اسپان صبا رفتار سوار گردیده صفها آراستند و از فراز تا نشیب سم بادپایان غرق فولاد و آهن گشته بمیدان شتافتند هشت هزار سوار
دو اسپه و سه اسپه و دو بست فیل از کوچک و بزرگ منظور نظر شاه فلک قدر گردیده و غضنفر بیگ آغا و میرزا جهانگیر و حیدر بیگ و داود خان که از امرای شمشیر زن بودند متوجه شده گفت
مرا چنان بخاطر میرسد که بتوفیق بخشنده بی منت با این سپاه جنگجوی تندخو حمله بر لشکر روم آورده چهرهٔ مقصود توانست دید و سد سکندر الصعد منهدم این موکب گردون مراتب در هم شکسته
سپاه روی هیچ اتوان زهم پاشید پس مناسب چنان می بینم که باستقبال خصم تمامیم و رایات نصرت آیات را بدان صوب حرکت داده دمار از روزگار اعدا بر آوریم ستمگاران
دولتخواه سر اطاعت بر زمین نهاده زبان بسخن سازی بدعوی جلادت و سربازی بر گشادند و یکی از ایشان که از جام اخلاص سرمست بود باین ترانه مترنم گشت نظم بر آنم که چون دشمن بد گهر
کند عزم رزم شه دادگر ✤ بگرز گران سنگ و شمشیر و تیر ✤ سر و دست و رانش کنم ریز ریز ✤ و دیگری که بر جادهٔ عبودیت مستقیم بود بفحوای این کلام تکلم نمود نظم در آید اگر دشمن تیز جنگ ✤
بدریای هیجا البسان نهنگ ✤ ز اقبال شاه شجاعت نژاد ✤ خدیو جهانگیر پاک اعتقاد ✤ بقلاب مردی زبونش کنم ✤ بضرب سنان غرق خونش کنم ✤ و شاه بعد از عرض سپاه بر جناح استعجال توجه
معسکر حریفان کج اندیش گردیده و باندک فاصله مقابل ایشان آمده تزیین ارام را قسمت فرمود تا از طریق احتیاط و حزم بحفر خندق مشغول شدند و شرایط هوشیاری مرعی داشته
دوازده روز در آنجا بسر بردند لیکن صبح روز شنبه ماه رجب سنه ثمان و تسعین و ثمانمائه از طرفین صفها آراسته شده قضا سلسلهٔ جنبان فتنهٔ خواب آلوده گردید و در آن واقعه که چراغ دولت
مخالفان را وقت فرو نشستن بود خانه را روشن میکرد در بدایت حال غلبه و فیروزی نصیب ایشان شده لشکر خدایگان جهان چون زلف بنفشه مویان از باد صبحگاه بر هم شکسته و قریب
پانصد بهادر شربت شهادت چشیده آثار قیامت پدیدار گشت آری شعر چراغی که آن فرو خواهد نشستن ✤ کند در وقت مردن خانه روشن ✤ و در آنوقت یوسف عادلشاه بهم راهی
غضنفر آغا با برادرش سواره از سپاه بکنار رفته توقف نمود بفرمود تا بر عود نفیر کشیده نقاره نوازند الغرض اول میرزا جهانگیر قمی با پانصد سوار مغل در رکاب هلال آسایش متعدد گردیدند آنگاه
داود خان با هفتصد نفر جوان افغان و راجپوت آمده فی الجمله جمعیتی پدید آمد یوسف عادلشاه در اندیشه بود که چکار کند در آن اثنا سوبحک بهادر را دید که در سلک سلحداران انتظام داشت
در رسید و عرضه داشت که من در اثنای جنگ بجنگ مخالفان سر گشته چنانکه اسپ و اسلحه ام را بردند پیاده سراسیمه بهر سو شتافتم ناگاه در آن شتافتن جوانی از خانه زین جدا شده و
من جلدی نموده پیش از آنکه او خود را دریابد بر آن اسپ سوار شدم و شتاب از معرکه بر آمده خود را بقدمبوس خداوند رسانیدم کنونکه وضیع و شریف ایشان قرار فتح بخود داده در کمال
غفلت بتاراج و غارت مشغول اند اگر شاه توکل بر قادر بیچون کرده بر اعدا حمله برد امید هست که شب یلدای حرمان بنور خورشید فتح منور گردد یوسف عادلشاه بر ری از زین سوبحک
بهادر تحسین بلیغ فرموده بنوید عاطفت مستظهر گردانیده بی توقف و درنگ با سه هزار و پانصد مرد کارزار شعر همه جنگجوی و همه نامدار ✤ چو شیران آشفته در کارزار ✤ بطبل معاودت فرو کوفته
بصوب لشکر خصم توجه فرمود شعر روان شد سوی لشکر کینه خواه ✤ به نیروی اقبال معون اله ✤ تمراج چون لشکر خود را تاراج دید و خصم شیرافگن مقابل رسید فرصت گرد آوری سپاه نماند ناچار غنیمت شمرده با
سوار و بسیاری از پیاده تفنگچی چهار و سیصد فیل که در رکاب آماده بودند بمقابله و مقاتله شتافت اما یوسف مصر شجاعت و جلادت فرصت نداده حمله شیرانه بر قلب آورد چنانچه دلیران انجو

چین ستیزه بر جبین شجاعت افگنده بازو به تیغ و سنان برگشادند و بصدمه سم اسپان غبار معرکه را نقاب چهره مهر و ماه گردانیدند بنوعیکه بهرام خون آشام که جلاد فلک مینا فام است انگشت حیرت بدندان گرفت و شمشیر و ساعد از مضمار افلاک که تخت نشین ایوان این نیلی حصار است در آب عرق دهشت نشست **نظم** برچرخ برد باد فنا خاک معرکه * بر تاب داده آب حیات آتش سنان * پیکان چو عشق در حرم دل گرفت جا * حربه چو عقل قبه سر ساخته مکان * گه تیر همچو غمزه دلدار دلربای * گه نیزه همچو قامت جانان و امتحان * کشتگان معرکه بر رسم تعزیت چشم زره چو دیده عشاق جانفشان * فی الجمله طرفین در بین کردار بودند که نسیم عنایت از مهب وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللهِ بر پرچم رایت فتح آیت سلطان عدالت نشان وزیده سعادت و اقبال دو اسبه باستقبال موکب جاه و جلال رسید و خلعت فتح و فیروزی از نگارخانه یَنْصُرُ مَنْ یَشَاءُ بر قامت قابلیتش راست آمده زمانه بدین ترانه مترنم گشت **نظم** چه بر توست که اقبال در جهان افگند * غلغلست که دولت بر آسمان افگند * چه منتست که در گردن زمین و زمان * طلوع رایت شاهنشه جهان افگند * دو دست فیل و هزار اسپ و کسیصد لک هون و جواهر آلات و دیگر اسباب و امتعه نفیسه بحوزه تصرفش در آمده راجی اده و تمراج بحال ابتر راه بیجانگر پیمودند و راجی اده که زخم تیر داشت در راه بجهنم پیوست و تمراج بر آن ملک مسلط گشت و چون امرای دولتخواه معارض او شده علم مخالفت افراشتند یوسف عادلشاه را فرصت شده در اندک مدتی قلعه مدکل و رایچور را از تصرف کفار بر آورده بمعتمدان خود سپرده مظفر و منصور جانب بیجاپور معاودت فرمود از شاه میر دستور خان گرد که مرد کهن سال بود در خدمت اسمعیل عادلشاه میماند شنیده ام که یوسف عادلشاه را چون از رای بیجانگر شکست شد بالای بلندی که در آن نزدیکی بود رفته باز طبل جنگ فرو کوفت در بصوت از مردم پراگنده گرد او جمع شده سه هزار کس از غریب و ترک در ظل رایتش پدید آمدند آنگاه براه حیله در آمده بتمراج پیغام فرستاد که رای بیجانگر پادشاه بزرگست و من از جنگ خود پشیمانم اگر عذر تقصیر پذیرد و مرا از منسوبان خود شمرده این ملک بمن سپارد همیشه بجاده اطاعت و متابعت مستقیم خواهم بود بنا بر آن تمراج فریب خورده قبول این معنی کرد و برای صلح و ایفای عهد و پیمان به اتفاق رای اده با دو سه هزار کس از لشکر جدا شده و در کنار آبی آمده نشست و یوسف عادلشاه با چهار صد کس تنها بی نزد وی رفت و از مقصود حرفی چند گفته و لوازم عهود ظاهری بجا آورده از پیش رای خاست و نفیر سرخ که خاصه او بود و غیر روز جنگ نمی کشیدند بامر آنحضرت در نهایت کشیدند پس جوانان و بهادران که همراه وی بودند و هر کدام خود را با فوجی برابر میگرفتند آواز نفیر جنگ شنیده دانستند که صحبت چیست همگی دست بشمشیر برده بیکبار حمله بر فوج تمراج آوردند و از آنجا که امرای بیجانگر از فریب یوسف عادلشاه غافل بودند هر کدام با معدودی از نوکران آمده آنها نیز همه یکجا مجتمع بودند ناچار بنفس خویش مرتکب جنگ شده سینهای خویش را سپر تیر بلای صاحب خود ساختند و رای اده با تمراج بگریز رهنمونی کردند القصه هفتاد نفر از امیران و اعیان مملکت بیجانگر کشته شدند شاه عدالت پناه در آن ورطه شش نفر از دشمنان بدست مبارک مجروح و بیروح ساخت و سایر ملازمان بکمال جلادت تقدیم رسانیده بساط جمعیت اعدا در نوشتند و چون کفار را فرصت گرد آوری چیزی نشد خزانه و اسپ و فیل ایشان بدست بندگان معدلت نشان افتاد **شعر** همی تا بگردانی انگشتری * جهان را دگرگون شود داوری پس از آن در همان موضع سیوکچک بهادر را امارت داده و بخطاب بهادر خانی سرفراز فرمود و پنجاه فیل و یک لک هون بوی بخشیده به تسخیر و تخلیص قلعه مدکل و رایچور مامور گردانید و چون سیوکچک بهادر آن قلعه ها را بحسن تدبیر بقول و امان و بدست حیله و زور مسخر و مفتوح ساخت عدالت پناه از آن حدود کوچ کرده بمرکز دولت شتافت و از وزیدن نسیم این فتح نامدار و بدست آمدن خزانه و فیل و اسپ بسیار از رای بیجانگر تجدید آوازه هیبت و شوکت شاه فلک اقتدار در خاطر صغار و کبار قرار گرفت و نهال اقبال و نشو و نمای تمام پذیرفته وضیع و شریف بار شاهی او نهادند و آنحضرت از غنائم بیجانگریان دو دست جامه منسوج زر که اطراف آن قطعهای مرصع آراسته بودند و چهار اسپ که زین و لجام مرصع داشتند و بر دست و پای آنها لعل زرین بسته بودند جهت شاه محمود بهمنی برسم هدیه فرستاد و بعد از این در فکر دفع بهادر گیلانی و استخلاص قلعه جام کهندی شده منتظر بود که رایات نصرت آیات نهضت فرماید در آن اثنا شاه محمود گجراتی ایلچی تیز زبان خیره سر نزد شاه محمود بهمنی فرستاد و از بهادر گیلانی که مردم جهاز گجرات را که بمکه معظمه میرفت گرفته بود شکایت نموده بسخنان درشت پیغام نموده که اگر از دست تمادی فعل آن قطاع الطریق نمی آیید باینجانب پیغام نماید تا یکی از سرداران خود را فرستاده نیست و نابودش گردانم و شاه محمود شاه بهمنی براهنمونی قاسم برید ترک عبد الملک شستری که از مشاهیر دولتخانه بود نزد یوسف عادلشاه فرستاده به دفع بهادر گیلانی طالب کمک گردید یوسف عادلشاه آن منصوبه را از خدا خواسته و بر شاه منت گذاشته پنجهزار سوار انتخابی بسرکردگی کمال خان دکنی در غایت استعداد بمدد شاه فرستاده و بنا بر آنکه بهادر گیلانی داعیه یوسف عادلشاه را انجاح آورده در حوالی و حواشی جام کهندی نزول نموده بود شاه از آنجا گذشته متوجه بطرف شد بهادر گیلانی تاب مقاومت نیاورده به بلکوان گریخت و شاه بمحاصره مشغول شده بعد دو سه ماه قلعه را بامان مسخر ساخت و خواست که بخواجه جهان همدانی المخاطب بقطب الملک سپرده پیشتر رود که قاسم برید ترک مانع آمده معروض داشت که این قلعه به یوسف عادلشاه تعلق دارد اولی آنست که در خوشنودی آنحضرت کوشیده بمردمانش سپارند شاه این معنی

موافق طبع افتاده قلعه را بکمال خان دکنی نیز سپرد و چون بهادر گیلانی از بیم آنکه مبادا یوسف عادلشاه از جانب دیگر بولایت او در آید قصبه ملکلر آمده بود شاه متوجه دفع او گشت
بهادر گیلانی و به کلهر و پناله پناه برده در مقام جنگ کوشید و بعد از آنکه شاه بانجا رسید و در حین جنگ را اتفاق افتاد اکثری از لشکر بهادر گیلانی بملازمت شاه آمدند بهادر گیلانی که
از دوازده سال کوس بهادری زده با اهل وجهی کشته شد سلطان بعد از تفرج سواحل دریا کوکن بحوالی بیجاپور رسید یوسف عادلشاه غضنفر بیگ آغار ابا جمعی از اعیان باردوی شاه
فرستاده التماس قدم بوس نمود و شاه بمشورت قاسم برید ترک روی ارادت بجانب احمدآباد بیدر گردانیده خود بالکه مردم متوجه بیجاپور شد یوسف عادلشاه باستقبال شتافته شاه را با
اعزاز و اکرام تمام بشهر در آورده مدت ده روز در درون قلعه ارک بیجاپور که در آن وقت از گچ و سنگ ساخته شده بود در عمارت لکن فرود آورده ضیافتی که لائق بحال شاهان کبار باشد بظهور
رسانید و بیست فیل و پنجاه اسپ و چهار عنبر چه مرصع و دیگر تحفهای نفیس برسم پیشکش بنظر شاه در آورد و شاه یک فیل میانه قبول کرده باقی پس فرستاده و مخفی پیغام نمود که این چیزها
بمن نخواهد ماند قاسم برید ترک خواهد گرفت بهتر آنست که بطریق امانت نزد خود نگاهدارند و بعد از آنکه مرا از تسلط او خلاص سازند تسلیم نمایند یوسف عادلشاه اگرچه قادر بر دفع قاسم
برید ترک بود لیکن صلاح دولت خویش در آن ندیده جواب داد که این کار بی اتفاق ملک احمد نظام الملک بحری و فتح الله عماد الملک صورت پذیر نیست هرگاه تنها بدولت و سعادت
بتختگاه تشریف برند هر دو را متفق ساخته بانطرف می آیم و علاج مهمات شاه از این نوید بمقتضای آن مصرع **مصرع** گرچه یقین نیست گمانم خوش است ** مسرور گشت و یوسف عادلشاه
روز وداع بیست و پنج هزار هون نقد نهانی بشاه رسانیده قاسم برید ترک و قطب الملک همدانی را به پیشکشهای لائق خرسند باز گردانید و در سنه احدی و تسع مائه دستور دینار خواجه
سرای حبشی که احسن آباد گلبرگه و ساغر و تیکر و الندر و گنجوتی و جمیع پرگنات و قلاع مابین آب بهیوره و تلنگ در تصرف داشت خواست که همچو دیگران خود نیز خداوند سکه گردد نخست اظهار
آشنائی با ملک احمد نظام الملک بحری استوار نموده پیغام داد که فتح الله عماد الملک باستظهار یوسف عادلشاه مملکت برار بحیطه تصرف در آورده زمام شاهی بقبضه اقتدار خویش دارد
چه باشد که این دوست صادق الاخلاص هم باعانت شما بمنصب شاهی فائز گشته بلند آوازه گردد چون ملک حسن نظام الملک بحری دستور دینار را فرزند خوانده بود امداد او بر خود لازم
دانسته تجویز آن نموده و دستور دینار خطبه آن ممالک بنام خود خوانده و بسیاری از قصبات و مواضع را که در تحت دار الخلافه بود متصرف گشته مردم قاسم برید ترک را از آنجا بیرون کرد و قاسم
برید ترک مضطرب گشته شاه را بر آن داشت که از یوسف عادلشاه طلب کمک نماید یوسف عادلشاه اجابت نموده غضنفر بیگ آغار ابا امرای معتمد بمدد فرستاد و بشاه نوشت که اگر من خود
می آمدم ملک احمد نظام الملک بحری نیز بمدد دستور دینار لشکر میکشید و صحبت طولانی میکشید پس نوع دیگر عمل نمایند و در آن اثنا خبر رسید که خواجه جهان دکنی که بشجاعت و مردانگی مشهور
بود بفرموده ملک احمد نظام الملک بحری خلاصه لشکر احمدنگر شده بسرعت هر چه تمامتر می آید و ملک احمد نظام الملک بحری هم در سرانجام سفر است تا عنقریب خود نیز بکمک دستور
دینار نهضت نماید یوسف عادلشاه صلاح در آن دید که خود هم توجه نماید پس ایلغار کرده بلشکر خویش ملحق شد و قاسم برید ترک را بتعجیل طلبیده باتفاق متوجه حرب دستور دینار گشت و
دستور دینار با هشت هزار سوار خاصه خود و دوازده هزار سوار ملک احمد نظام الملک بحری و خواجه جهان دکنی بمیدان حرب شتافت و مبادرانه جنگ در داد اما از عدم مساعدت بخت
شکست خورده دستگیر شد و قاسم برید ترک بشاه گفته حکم قتل او حاصل کرد اما یوسف عادلشاه علی رغم قاسم برید ترک کسان بخدمت شاه فرستاده شفاعت نمود و خلاص ساخته
همان جاگیر احسن آباد گلبرگه را بر وی مقرر فرموده و آنگاه عازم مراجعت گشت بی آنکه شاه را ملازمت نماید متوجه بیجاپور شد شاه و دستور دینار زیر بسا کرخ رفتند و ملک احمد نظام الملک
بحری که بحمایت دستور دینار بحوالی پرگنه بیر رسیده او هم از همانجا باحمدنگر باز گشت و در سنه ثلث و تسع مائه شاه محمود بهمنی صبیه یوسف عادلشاه مسماة بی بی ستی را از قلعه کهوازه ۹۰۳
برای پسر خود شاهزاده احمد خواستگاری نموده جهت ارتفاع جشن و طوی بلده احسن آباد گلبرگه را اختیار کرد شاه و عادلشاه بانطرف شتافتند و دستور دینار از آمدن حضرات باحسن آباد
گلبرگه متفکر و متوهم گشت در این وقت یوسف عادلشاه مخفی بشاه پیغام کرد که بسبب پرگنات دستور دینار میان ولایت من و شاه فاصله شده است اگر آنجناب اراده دفع قاسم برید ترک
در خاطر دارند میباید که آن پرگنات را جاگیر من مقرر دارند تا بدان بهانه جمعی از مردم عمده در آنجا نگاهداشته بوقت فرصت ایلغار نمایم و قبل از آنکه ملک احمد نظام الملک بحری خبردار
گردد قاسم برید ترک را از میان بردارم و زمانیکه رخصت داد یوسف عادلشاه بانجا را متصرف شد و دستور دینار پناه بقاسم برید ترک برد و چون قطب الملک همدانی که در آن سفر همراه بود
بیوسف عادلشاه متفق شد قاسم برید ترک خائف گردیده بهمراهی دستور دینار و خواجه جهان دکنی و جمعی دیگر از امرای هندی ترک رفاقت شاه کرده بالندر رفتند یوسف عادلشاه و قطب الملک همدانی
را برداشته بسر ایشان رفت و پس از حرب صعب فائق آمده هر کدام از امرای منهزم و منکسر بطرفی شتافتند و در جنگ گاه غالیچه زربفت انداخته و شاه عدالت پناه را در آن گرفته تکلیف نشستن
نمود و عدالت پناه بعد از مبالغه و تواضع بسیار با شاه بر یک فرش متمکن گشته از هر گونه حرف و حکایت درمیان آورده و قرار دادند که سال دیگر باتفاق ملک احمد نظام الملک بحری

وفتح الله عماد الملک لشکر کشیده یکباره قاسم برید ترک را مستاصل سازند و چون ملک الیاس دران جنگ کشته شده بود یوسف جاگیر و منصب وی را به پسر بزرگش میان محمد مقرر داشته بخطاب
عین الملکی بنواخت و وداع لشکر شاه کرده بدار الخلافه بیجاپور آمد و سال دیگر عازم استیصال دستور دینار شده لشکر بر کشید و چون ملک احمد نظام الملک بحری بسرعت برق و باد
بکمک دستور دینار رسید یوسف عادلشاه بحوالی بیدر شتافت و از قطب الملک همدانی و فتح الله عماد الملک مدد خواست ملک احمد نظام الملک بحری از اندیشه آنکه مبحث طولانی
نشود بساط نزاع در نوشته باحمدنگر رفت و در سال دیگر رای زرین و عقل دوربین یوسف عادلشاه مقتضای آن شد که با ملک احمد نظام الملک بحری طرح دوستی افکنده در توسیع
ملک سعی نماید بنابراین ایلچی نزد ملک احمد نظام الملک بحری فرستاده نوشت که مملکت دکن بهر است بس محتمل گنجایش انهمه حکام ندارد تا فرصت است شما برنده دولت آباد و دهوه
و کالنه و پونه و چاکنه را قابض گردیده من قطاع دستور دینار و عین الملک را متصرف شوم و عماد الملک جاگیر خداوند خان حبشی را بجنگ در آورد و قطب الملک همدانی مملکت تلنگ
در تصرف داشته باشد و تختگاه بیدر مع قلیلی از مضافات آن بقاسم برید ترک متعلق بوده هیچکدام حمایت دیگری ننماید و بکمال اتحاد و یگانگی باهم داشته باشند اما بر مطالعه کنندگان
احوال حکام دکن مخفی نماناد که چون تزلزل در دولت بهمنیه پدید آمد و کسوه داران و ارباب استحکام و تقویت خود کوشیده و هر کس هر جا که بود گرد آوری خویش نمود دانا و لا غیری کرده سر بدیگری
فرود نمی آورد چنانکه یازده نفر جداگانه مملکتی بهم بتصرف در آورده یوسف عادلشاه در بیجاپور و ملک احمد نظام الملک در جنیر و فتح الله عماد الملک در برار و قطب الملک همدانی در تلنگ
جانب غربی بیجاپور تا کنار دریای شور پرگنات بزرگ مانند میرج و کلبرگه و کلهر و قلاع متین چون بنباله و کووه بهادر گیلانی بتصرف خویش در آورده بود که بعد از کشته شدن او بحکم شاه محمود شیله
بسیف ملک الیاس المخاطب بعین الملک مقرر شد و پس از وی به پسر بزرگش میان محمد که او هم خطاب عین الملکی یافته بود قرار گرفت و طرف جنوبی بیجاپور میان نهر بهیوره و پای
تخت بیدر پرگنات عمده عمده مثل گنجوتی و آلند و حسن آباد و کلبرگه و باکاهی و بلی و کهیر و چیچولی و غیره دستور دینار بقبضه قدرت خود در آورده و این هر دو را چنانچه باید یوسف عادلشاه
در میان برداشته آن ولایت را بولایت خود منتظم ساخت و پهلوی ملک احمد نظام الملک بحری نیز دو کس علم استقلال افراشته بودند یکی خواجه جهان دکنی که قلعه پرینده و شولاپور و دو تا
نواحی این دو قلعه تعلق بوی و برادرش زین خان داشت و دوم زین الدین علی تالش که پونه و چاکنه و چهار کونده و قلعه دیدار اجیوری را متصرف بود و قلعه و ولایت دولت آباد نیز برادر ملک وجیه
ملک اشرف و اشتند و حکام این ولایات را چنانچه ذکر کرده شود ملک احمد نظام الملک بحری برانداخت و در برار نیز خداوند خان حبشی شریک فتح الله عماد الملک بوده ماهور و توابع را کلهم
قلعه ماهور در تصرف داشت او را فتح الله عماد الملک مستاصل گردانید و در پای تخت بیدر خود قاسم برید ترک استیلای تو استقلالی بهم رسانیده بود القصه بعد رسل و رسایل قرار و مدار طرفین
مذکور یوسف عادلشاه نخست فرمانی بطلب میان محمد المخاطب بعین الملک فرستاد و چون یوسف عادلشاه با و کتابت مینوشت از ورود فرمان لوازم شادمانی بجا آورد و گفت اکنون
خاطرم جمع شده و دانستم که آنحضرت مرا از زمره دولتخواهان خود دانسته باین چنین عنایت سرفراز ساخته اند پس در قلعه کووه که مقر او بود یک هفته لوازم شادمانی بجا آورده و جشنها نموده آنگاه بی
تعلل و اهمال با شش هزار سوار تمام یراق از کووه روانه بیجاپور شد و درین دفعه یوسف عادلشاه سلام او را بطرز سلاطین گرفته باسپان تازی نژاد و خلعت خاص ممتاز گردانید و دستور دینار
معامله انوع دیگر دیده با میر برید که در ان زودی جانشین پدر گشته بود نوشت که بر سنت سنیه پدر خود عمل نموده در معاونت من حتی المقدور بکوشید از این جهت امیر برید سه هزار سوار بکمک او
فرستاد و دستور دینار بعزم مدافعت و ممانعت بر کنار بحر سهنوره خیمه و خرگاه مرتفع ساخت و خواجه جهان دکنی که او نیز با دستور دینار داعیه سروری داشت میخواست که بر مظاهرت ملک
احمد نظام الملک بحری در سلک فرمانروایان منسلک باشد و از کنکاش حضرات با خبر بود و از ملک احمد نظام الملک بحری و یوسف عادلشاه رنجیده باتفاق برادر خود زین خان بمعاونت
دستور دینار را از خویش شمرده و چون ملک احمد نظام الملک بحری مشغول تسخیر قلعه دولت آباد و خجسته سلطان محمود شاه گجراتی و دید بخاطر جمع با پنجهزار سوار بدستور دینار پیوست و از اجتماع
سپاه بغایت مغرور شده زبان بلاف و گزاف جاری ساخته و اسلحه بلشکر قسمت نمود و چون این اخبار بمسامع شاه گردون اقتدار رسید آنرا مقدمه فتوحات غیر متناهی دانسته پرتو توجه
خاطر انور بر دفع اعدای ظلمت سیر انداخت و با وجود وفور استعداد خصم نهنگ اقبال و عزم جدال نموده خزانه که از ابتدای بیجانگر بدست آورده بود بیدریغ بر لشکریان پاشیده و به قدغن تمام
با جنود ظفر مسعود بجانب معسکر دستور دینار روان شده و در پنج فرسخی لشکرگاه خصم سر خیمه و خرگاه باوج مهر و ماه رسانید و روز دیگر بحسب فرمان قضا جریان عساکر نصرت مظاهر در نهایت
شوکت و مهابت سوار بادپایان کوه وقار گشته آواز کوس و کورکه و عود نقاره در گنبد فلک خضرا انداختند بعده شهریار یوسف عذار و مؤید بتائید کردگار بنفس نفیس میمنت قرین فتح و ظفر
بر آمده و میمنه و میسره لشکر فیروزی اثر بخاطر اقدس همایون در آورده و از میان دو هزار جوان تیرانداز و دو هزار سوار نیزه باز تیغ گذار اعظم گروهی همه پر دل و پهلوان مخالف شکار و
ممالک ستان توانا تن و زورمند و دلیر مهیکل به نیروی پیل و جثه شیر برگزیده و انتخاب کرده هر یک از ایشان را بانوعی از تلطف و مرحمت بنواخت و بسر گروهی سرداری برادر نیکو اختر

غضنفر بیگ در مقدمه روان گردانیده فرمان داد که در یک فرسخی مخالف نزول نموده خیمه و سراپرده و طناب اندر طناب کشیده نخست دست بجارت برنا کرده بپای عجلت و قدوم سرعت تیز دو در پیاده یکی از ملازمان آگه بوفور دانش تهیات و ثبته باشد نزد دستور دینار فرستاده باطاعت و انقیاد تحریص و ترغیب نماید اگر براهنمونی بخت بلند مانند محمد عین الملک سر در دولت روز افزون ما بیاورد و هر آینه و دریچ ولتخانه سپهر نشانه بر مسند امارت و حشمت تمکن گشته سر باوج عزت و عظمت خواهد رسانید و اگر از نادانی و تبه کاری گردن از پیغام بپیچیده سرمهٔ نکبت در دیده بصیرت کشد بهجو خداوند خان پیش دیده جهان بنفش تیره تر از شب یلدای هجر و سیاه تر از تیره روزگار فقر خواهد گشت غضنفر بیگ لاری کلام آن خورشید احترام ادا صدف ضمیر جای داده و باستقبال امر مبادرت نموده چون بمقصوب رسید در یکدو فرسخی مخیم خصم سراپردهٔ اجلال و تمکین برافراشته بسیط زمین کشیده مراسم ارسال رسل و رسائل پرداخت از آنجا که آئینه دولت دستور بزنگ نکبت زده بود از مشاهده چهره اقبال و تمیز میان صواب و خطا محروم و بی بهره مانده بجواب درشت و از کار سلسلهٔ حشمت خویش از هم گسیخته در ساعت آتش نا سازی فی ما بین برافروخته آتش مسدود گردانید پیش هزار سوار بکمال و سلیح **شعر** همه بند و کینه کش و تیز چنگ * بتیزی چو تیر و بلجاج پلنگ * بمدافعه و مقاتله غضنفر بیگ گسیل نمود و آن زمرهٔ شقاوت پیشه تهور و قهندار از مشاهدهٔ آن اطوار دانست که آتش هندیان جز باستعمال شمشیر آبدار اطفا نمی پذیرد و سیلاب طغیان جانبیان بی حمله مردان دلاور صفت انقطاع نمیگیرد بنا بر آن جواب سپاه شهر اراز جوع تیغ آبدار و سنان آتشبار نموده اعلام محاربت و مجادلت برافراشت نهنگ خدنگ از کمین گاه دهان گشوده شیوهٔ خونخواری ظاهر ساخت و اژدرهای سنان فم دندان زهرآلود بهموده طریق جفاکاری منو دار گردانید **مثنوی** ز خون گشت روی زمین پرنگار * ز پیکان ال و چشم کیوان فگار * سنان اول زنده زندان شده * بر امید ها مرگ خندان شده * ز بس خون که هر گاه پاشیده شد * زمین همچو روی خرخراشیده شد * بعد از کشش و کوشش فراوان از خنده تیغ ترکان غضنفر توان چهرهٔ فتح و فیروزی خندان گشت و گرد ادبار بر رخ ارباب ظلمت سرشت نشسته هزیمت را غنیمت شمرده اکثر اسپ و فیل ایشان بدست غضنفر بیگ در آمده سپاهیان ظفر پناه از غنایم بیشمار بیش از پیش صاحب سامان شدند و منهیان اقبال بر جناح استعجال خبر این فتح که فی الحقیقه دیباچه فتوحات بود بعرض یوسف خسرو بارگاه رسانیده بفحوای الکلام متکلم گشتند **قطعه** این مراتب که دیده خبر و نیست * کار تکلی هنوز در قدر ست * باش تا صبح دولتت بدمد * کین همه از نتایج سحرست * روز دیگر که شهنشاه خاور از کمین گاه افق علم برافراشت و تیغ رومی روی سپاه هندی را بسر بیدخت رایات نصرت آیات صبح یوسف شاهی از آن موقف نوبت محاربه دستور نهضت نموده بعد از وصول بمقصد میمنه به غضنفر بیگ و میسره بحیدر بیگ تبریزی و مقدمه بمیرزا جهانگیر بیگ قمی مقرر گشته سلطان فیروزی نشان با فوجی از دلاوران صفدر و صف شکنان دلاور در قلب جای گرفته از طرف دستور دینار بکثرت و افزونی خیل و حشم مغرور گردیده جبه و جوشن و سایر آلات حرب بسپاه تقسیم نموده فیلهای مست اجاجا بازداشته و عرابهای توپ و تفنگ و بان و ضربزن پیش فوج جها نصب کرده بدستور روم آیین هند صفها آراست طالبان نام و ننگ از دو جانب آتش کشش و کوشش افروخته از تاثیر دخان کره زمهریر را بجوش و سر آوردند و از شراره هیر شعر خرمن ماه و مهر خسته جرم فلک را بگداختند **مثنوی** دو خیل از دو سو در خروش آمدند * دو دریا ز آتش بجوش آمدند * چو گشت از دو سو لشکر آراسته * جهانی پر از خانه خواسته * یلان ریختند کین افراختند گوزنان بسوز اندر انداختند * و میرزا جهانگیر چون بیشتر از همه بود و بیشتر از همه برق دار و صاعقه کردار بر اعدا زده خرمن حیات بسیاری از ایشان بباد فنا داد آنگاه غضنفر بیگ و حیدر بیگ از جوانقار و برانغار سپاهیان تازی نژاد برانگیخته بر دشمنان حمله ور گردیدند و در یکدیگر آویخته به شمشیر و گرز و تبر و تیر کار کردند **مثنوی** چنان در هم آویختند آن سپاه * که از گرد شد روی گیتی سیاه * ز بس قتل روی زمین خون گرفت * فلک اندر آن خیره دستی شگفت * عاقبت الامر میان تائید یزدانی و نیروی دولت قاهره سلیمانی دستور دینار در معرکه کشته گشته و سپاهش بر شاه گریز پیش گرفتند و فیلان کوه پیکر در معرکه گذاشته گلزار مملکت از وجود زاغ و زغن پرداختند **مثنوی** خدا داد فرصت شهنشاه را * هزیمت در افتاد بدخواه را * چو بر دشمنان شاه شد کامگار * شد از خرمی کار او چون نگار * بشکر خدا روی بر خاک سود * که پیروزی از داور پاک بود * غضنفر بیگ که زخم تیر بر پیشانی حیات داشت باتفاق امرا و ارکان دولت زانو زده مراسم تهنیت بجا آورده و نقود و جواهر وافر نثار فرق همایونش کرد و لوازم خدمتگاری بجای آورده دعا و ثنا تقدیم رسانید اعلی حضرت عدالت پناه برادر کامگار را سر و چشم بوسیده در آغوش ... دست مبارک زخم او را مرهم نهاده تیمداری مشغول گشت لیکن آنها سود نمند نیفتاد در طبق کلام معجز نشان اِذَا جَاءَ اَجَلُهُمْ لَا یَسْتَاخِرُوْنَ سَاعَةً وَّ لَا یَسْتَقْدِمُوْنَ بعد از سه شبانه روز شربت شهادت چشیده بعالم بقا خرامید غضنفر بیگ بروایتی برادر عینی یوسف عادلشاه است و بروایتی چنانکه گذشت برادر رضاعی یوسف عادلشاه باشد که از روم بساوه آمده بود قصه کوتاه شهریار بعد از لوازم عزا و ماتم شکیب و صبر نموده و سایه توجه باشتغال و نیوی انداخته قلعه اسنا باد و گلبرگه و ساغر و آهنگر و سایر ممالک دستور دینار بحیز تسخیر در آورد و بمردم معتمد سپرده خود بدولت و سعادت جانب بیجاپور حَفِظَ اللهُ اَهْلَهَا عَنِ الْاٰفَاتِ وَ الْفِتَنِ مراجعت فرموده چون آن بلده از خاک قدوم آن گل بوستان جهانبانی رشک مشک اذفر و غیرت عنبر گردید عاطفت پادشاهانه تفقد احوال اعیان دولت ابد پیوند الاتصال گردانید چنانچه میرزا جهانگیر قمی و حیدر بیگ که در آن معرکه تردداتی

مردانه بظهور رسانیده بودند بمزید عنایت و مرحمت خاص اختصاص بخشیده پایهٔ قدر ایشان را ارفع تر گردانید و بعد ازین فتح استقلال یوسف عادلشاه بدرجهٔ اعلی رسیده آنچه از سالها باز
مرکوز خاطر عاطرش بود بظهور رسانید یعنی در سنهٔ ثمان و تسع مایه مجلس عظیم ترتیب داده و میرزا جهانگیر قمی و حیدر بیگ وغیره را که از امرای شیعه مذهب بودند و سید احمد هروی و دیگر علما را
که همان مذهب داشتند حاضر ساخت و گفت وقتیکه حضرت علی علی نبینا و علیه السلام مرا در عالم رویا مژدهٔ سلطنت رسانیده فرمود که هرگاه سلطنت مملکتی نصیب تو گردد باید که پیوسته سادات
و محبان اهل بیت رسول آخر الزمان را اعزاز و اکرام داری همواره در تقویت مذهب ائمه اثنی عشر علیهم الصلوة و السلام همت خود بگماری با خدا عهد کردم که اگر مالک الملک تبارک و تعالی
و تقدس این دولت کرامت فرماید مذهب شیعه را رواج داده روس منابر را بالقاب همایون ائمه اثنی عشر علیهم الصلوة و السلام مزین گردانم و همچنین وقتیکه قمراج و بهادر گیلانی از
دو طرف آشوب و غوغا در مملکت انداخته نزدیک بود که ملک از دست رود و آثار وفا کردن بعهد و تعهد مجدداً با وقت انصار عهد بستم که بعد فراغت مهمات در ترویج مذهب شیعه بکوشم
اکنون درین باب چه میگوئید بعضی گفتند مبارکست بسم الله و برخی شرائط حزم و احتیاط مرعی داشته معروض داشتند که بنای سلطنت بتازگی وقوع یافته و شاه محمود شاه بهمنی که وارث ملک است
هنوز در میانست و ملک احمد نظام الملک بحری و فتح الله عماد الملک و امیر برید سنیان پاک اعتقاد اند و اکثر سران سپاه این سرکار حنفی مذهب اند مبادا فتنه حادث گردد که دست
تدارک از دامن آن کوتاه باشد یوسف عادلشاه نیز بر حسب تامل فرو برده گفت هرگاه من بعهد وفا کنم خدای تعالی حافظ و حامی من خواهد بود قضا را در همان ایام از ایران
خبر رسید که شاه اسمعیل صفوی خطبهٔ ائمه اثنا عشر علیهم الصلوة و السلام خوانده آن مذهب را رواج داد یوسف عادلشاه از استماع این خبر بهجت اثر بغیر مساعی گشته روز جمعه ماه
ذی الحجه سال مذکور در مسجد جامع قلعه ارک بیجاپور خود حاضر شده و نقیب خان که از سادات عظیم الشان مدینه بود در منبر شده نخست در اوان کلمهٔ اشهد ان علیاً ولی الله افزود
و بعد از آن خطبه بنام نامی ائمه اثنی عشر سلام الله و علیهم الصلوة و السلام الی یوم القیامة خوانده نام باقی صحابه را از خطبه بر آورد و این نخستین کسیست که در هندوستان خطبهٔ ائمه اثنی عشر
علیهم الصلوة و السلام خوانده و مذهب شیعه را رواج داد اما با وجود این حال از غایت ضبط و هوشیاری جهال شیعه را اندازه و یارای آن نبود که نسبت بصحابهٔ کرام حضرت خیر الانام
به لفظ حقارت صراحةً یا کنایةً بر زبان جاری سازند عیاذاً بالله و معاذ الله از آن سبب تعصب از میان سنیان و شیعیان بکلی زائل گشته و علمای مذهب جعفری و فضلای حضرات
حنفی و شافعی چون شیر و شکر با هم آمیخته بساط مباحثت و منازعت در نوردیدند و بمضمون این بیت عمل مینمودند شعر گر آن بهتر و راین بهتر ز راحه ؞ چو حلقه مانده بر در تراحه ؞ و در مساجد و
معابد هر یک بطرز و آئین خود عبادت معبود خود کرده زبان بفضیلت مذهب خود نمی گشودند و اکابر دین و مشائخین اهل یقین مع عابدین سجاده نشین از مشاهدهٔ این نظام و انتظام انگشت تعجب در دهان
گرفته این معنی را حمل بر اعجاز خسرو عدالت پناه میفرمودند و مسوده این سواد نورانی را در حالت تحریر حکایتی که درین مقام مناسب بود بیاد آمده ثبت نمود گویند مولانا غیاث کمال که
مرد دانا و مورخ و حکیم پیشه و سرآمد معرکه گیران فارس بود در مناقب خاندان طیبین قصائد غرا آورده اشعار او در السنه و افواه مشهور گشت در تعصب و تشیع مثل ابنای جنس خود نیست اعتدال در همه باب
رعایت میکند و در شیراز در میدان سعادت وقت عصر بساطی افگنده بسخنگوئی مناسب وقتی مشغول بود کتاب دو سفر وحیث و از کتاب جاماسب نامه احکام نجومی میگفت مردم فارس
با ارادت صادق میدید اعتقاد داشتند و در جمیع امور رعایت خاطرش مینمودند روزی ابراهیم سلطان مع لا انار الله برهانه بسیار رسید که از مذاهب کدام بهتر است گفت ای سلطان بادشاه درون خانه نشسته است و خانه
چند در دارد از هر در که در آئی سلطان را بینی تو جهد کن که قابلیت خدمت سلطان حاصل کنی پس درین باب سخن مگوی سلطان بار دیگر پرسید که از مشائخان هند و سند و هر قوم کدام قوم فاضل‌تر
ست گفت صالح هر قوم و هر مذهب سلطان را این سخن خوش آمد و مولانا را بانعام و اکرام لائق فرمود حینا که حضرت شیخ فرید الدین عطار نفعنا الله ببرکته گوهر بار درین باب میفرماید قدس سره

مثنوی

ای لالای در تعصب جان رفته ؞ گناه خلق در دیوانت رفته ؞ ولی از طبع زرق و ریکر ؞ گرفتار علی گشتی و بوبکر ؞ گهی این یک بود نزد تو مقبول ؞ گهی آن یک بود از کار معزول ؞ گر این
بهتر و آن بهتر ز راحه ؞ چو حلقه مانده بر در تراحه ؞ همه عمر اندرین محنت نشستی ؞ ندانم تا خدا را کی پرستی ؞ یقین میدانم که فردا ازین حلقه ؞ یکی گردند هفتاد و دو فرقه ؞ مگویم حرفها زشت ار نکو بند
چو نیکو بنگری جو باشی و بند ؞ الهی النفس کل فرداً زبون کن ؞ فضولی از دماغ من برون کن ؞ دل ما را بحق مشغول گردان ؞ تعصب ختمی ی معزول گردان ؞ گویند چون یوسف عادلشاه خطبهٔ ائمه معصومین
سلام الله علیهم الی یوم القیامة خواند و مذهب شیعه رواج داد بسیاری از امرا بمقتضای الناس علی دین ملوکهم مذهب شیعه اختیار نمودند و بعضی که سنیان پاک بودند مانند میان محمد المخاطب
بعین الملک و دلاور خان حبشی و محمد خان سیستانی اظهار کدورت و نفرت کرده نزدیک بود که آتش فتنه زبانه کشد یوسف عادلشاه برفق و ملائمت مضمون لکم دینکم و لی دین بر خاطر ایشان نشان نموده
دفع فتنه کرد و چون از کثرت خیل و حشم میان محمد المخاطب بعین الملک متوهم بود در اوائل سنهٔ تسع و تسع مایه او را از سپه سالاری معزول ساخته و جاگیر قدیم او را که از بابت بهادر گیلانی بود تغییر کرده
در عوض گنگ ملکری و تلکوان داده امیران حنفی مذهب را مختار گردانید که در اقطاع خود بطریق خویش بانگ نماز می گفته باشند و کسی برای اظهار شعار مذهب اهل سنت مزاحم ایشان نشود اما

باوجود چنین ارجاد و اعیان آنحضرت لوازم حزم و هوشیاری مرعی داشته منهیان بر هر امیری و مهتری و منصبداری گماشت تا از احوال ایشان واقف بوده تقریر و تطمیر امور بعرض
میرسانیده باشند و دران اوان ملک احمد نظام الملک بحری و امیر برید که در مذهب تسنن کمال تعصب داشتند بر سر این معامله از یوسف عادلشاه رنجیده هر دو باتفاق بر ولایت آنحضرت لشکر کشیدند
و نخست امیر برید پرگنه کنجوتی و بعضی دیگر از قصبات و دیگر تعلقات دستور و نیار را متصرف شد و ملک احمد نظام الملک بحری کسان به بیجاپور فرستاده قلعهٔ بلدرک را که
حصار کهنه از هم ریخته داشت و قبل ازان در تصرف دستور و نیار بود طلب نمود یوسف عادلشاه باوجود آنکه از بعضی سران سپاه خویش مطمئن نبود بملوک آنجنان در پیغام کرد
و بحوالی کنجوتی رفته آن طرف را که ابا بیغ ضبط نموده و شاه محمود شاه بهمنی بتسلیم امیر برید کسان و حکام آن طرف فرستاد و از قطب الملک همدانی و فتح الله عماد الملک و خداوندخان حبشی و ملک احمد
نظام الملک بحری مدد خواست خداوندخان حبشی و فتح الله عماد الملک چون از یکدیگر بیم و هراس داشتند نیامده عذر خواستند و قطب الملک همدانی اگرچه در باطن مذهب شیعه داشت
و در رواج آن ملت از خدا میخواست اما بنابر اقتضای وقت و تکلیف امرای تلنگ بیدرنگ متوجه درگاه شاهی گردید ملک احمد نظام الملک بحری نیز باتفاق خواجه جهان دکنی حاکم
پرینده و زینخان حاکم قلعهٔ شولاپور با دوازده هزار سوار و توپخانه بسیار روانه احمدآباد بیدر شد و سلطان محمود شاه بهمنی نیز با لشکر تلنگ همراهی امیر برید از دار الملک نهضت کرده در دو کروهی
لشکر احمدنگر فرود آمده در سفوت جمعیت عظیم بهم رسید یوسف عادلشاه صحبت را غلیظ دیده پسر خود شهزاده اسمعیل را که پنج ساله بود همراه کمال خان دکنی و دیگر امرای معتمد مع فیل و خزانه و حمال
و اثقال به بیجاپور فرستاده و دریا خان و فخر الملک ترک را که الغ سبط حسنآباد گلبرگه تعیین فرموده خود باتفاق عین الملک کنعانی و شش هزار سوار جرار متوجه پرگنه بیسر شد در سوختن و تاراج
شروع نموده ملک احمد نظام الملک بحری ولایت خود را در معرض تلف دیده شاه را با جمیع لشکر همراه گرفت و کوچ بر کوچ بدنبال یوسف عادلشاه پرداخت یوسف عادلشاه بجنگ اقدام
اول بولایت دولتآباد رفت و سوخته و غارت کرده از آنجا بولایت برار شتافت و فتح الله عماد الملک از تعاقب حضرات اندیشیده گفت شاه و ملک احمد حنفی مذهب اند اما او بهانه
ساخته میخواهند مرا مستاصل سازند درینوقت مرا هم طاقت مقاومت شاه نیست صلاح در آن می بینم که از کردهٔ خود پشیمان شده از مذهب رفض احتراز و اجتناب نمائی و بحسب ظاهر از
من رنجیده به برهانپور روی مراوحت شده باتفاق قطب الملک همدانی اصلاح این معامله نمایم یوسف عادلشاه رای اصابت فتح الله عماد الملک پسندیده افتاده پروانه به بیجاپور
فرستاد که خطبهٔ اثنی عشر موقوف داشته خطبه چهاریار بخوانند و خود بعنوان رنجش از فتح الله عماد الملک جدا شده به برهانپور رفت و فتح الله عماد الملک یکی از خویشان خود را نزد ملک احمد
نظام الملک بحری فرستاده پیغام نمود که امیر برید داعیه دارد که یوسف عادلشاه را از میان برگرفته ولایت بیجاپور را خود متصرف شود الکنون که پنج شش فرسخ زمین ممالک است
در پناه و سلطان مخزانه بهمنیه بکار نامی کند یعنی که هیچکس از عهدهٔ آن برنمی تواند آمد اگر ملک بیجاپور و ولایتی نصیب او گردد مارا و اولاد مارا در دکن تمکن ممکن نخواهد بود و با مردم سپاهی را
بمذهب و ملت دیگران چه کار است فردای قیامت هر کس گرفتار اعمال خویش خواهد شد باوجود آنکه یوسف عادلشاه نزد من از مذهب باطل بعضی استغفار نموده و کس به بیجاپور
فرستاده منع شعار ایشان فرموده است صلاح در آن می بینم که لشکر کشیدن و مدد یکدیگر نمودن تعلیم شاه نمائید و هر کدام بمساکن خویشتن شتابند ملک احمد نظام الملک بحری و قطب
الملک همدانی بصوابدید فتح الله عماد الملک که از پیش سفید انجام اعت بودیم شب کوچ کرده راه ممالک خود پیمودند چون صبح دمید شاه و امیر برید از شعبدهٔ زمانه بسیار حیران ماندند و پیش فتح الله
عماد الملک کس فرستاده برای تسخیر بیجاپور طلب معاونت نمودند و او ایشان را چند روز بلیت و لعل نگاه داشته مخفی یوسف عادلشاه پیغام داد که وقت مدد و کیست و یوسف عادلشاه خود را بتعجیل
نزد فتح الله عماد الملک رسانید بین هر دو سردار فوج آراسته متوجه حرب شاه و امیر برید گشتند و ایشان مضطرب گشته و احمال و اثقال بر جای گذاشته و قطع نظر از اقبال کرده راه آنجا گاه
احمدآباد بیدر پیمودند و یوسف عادلشاه بعد از غارت اردوی شاه فتح الله عماد الملک را وداع کرده به بیجاپور آمدند و باز بر منهج سابق خطبه اثنی عشری خوانده در تقویت و رواج آن مذهب
کوشید و عین الملک کنعانی و کمال خان دکنی و فخر الملک ترک را بانگونه الطاف نواخته پایهٔ زر و جاه ایشانرا مرتفع ساخت و بتعجیل تمام سید احمد هروی با تحف و تبرکات در نفیسه متوجه
تهنیت و مبارکباد و مبنی بر اخلاص مخطبه خواندن اثنی عشری روانه درگاه شاه اسمعیل صفوی گردانید و بعدل و داد و معموری ملک پرداخته و دیگر هیچ جانب التفات نکرد و در سنه
بشکار پیتل و بهنکا و حوالی اندلاپور رفت و دو سه ماه اوقات صرف صید و شکار نموده داد عیش و نشاط داده در ضمان حافظ حقیقی بلدهٔ بیجاپور معاودت فرمود و بار دیگر بجانب بندر گوه
نهضت نموده لوازم غزا آنجا آورده بیان این سخن آنکه در اواخر سنه خمس عشر و تسع مائه کفار نصاری به بندر گوه تاخته و کیفیت ما اتفق رسیده چون حاکم آنجا را غافل یافتند بقلعه درآمده
بسیاری از مسلمانان را بقتل رسانیدند و این خبر بیوسف عادلشاه رسیده با دو سه هزار کس از خاصه خیل و دکنی و غریب از بیجاپور یلغار فرموده صبح بندر رسیده غافل بقلعه گوه رسیده و بسیاری
از عیسویان را که محافظت دروازهٔ قلعه مینمودند بقتل آورده داخل قلعه شده و نصاری که در کمال غفلت بودند بیدار شده هر کس که فرصت یافته در کشتی ها نشسته گریختند و هر که را اجل رسیده بود به تیغ

غازیان اسلام هلاک گشته بار دیگر آن محال تصرف مسلمانان در آمده شاه عدالت پناه قلعه را هم دم معتمد سپرده بمرکز دولت رجوع نموده بعد از آن که بیست سال و دو ماه باستقلال سلطنت
کرده روزگار بکام دل گذرانیده بود در بلدهٔ بیجاپور بمرض سوء القنیه گرفتار گشته در سنه ست و عشر و تسع مایة از زندان فانی بریاض جاودانی نقل فرموده نعش او را حسب الوصیة باتمام عظیمیه
بقصبهٔ کوکی برده در جنب قبر شیخ جلال المشهور به شیخ جنید که باوی ارادت صادق داشت مدفون گردانیدند مدت او هفتاد و پنج سال بود و البقاء لله الملک المعبود و از این مصراع تاریخ
فوت او معلوم میگردد تاریخ بگفتا نماند شهنشاه عادل و در تاریخ نظام الدین احمد حسینی مسطور است که در ابتدای سنه ثمان و تسع مایة دست قضا اجل حیاتش در نوردید و خاطر
انست که این روایت صحت نیست و سخن اول اقوی است والعلم عند الله و نسبت شیخ جلال الدین المدعو شیخ جنید بامام زین العابدین علیه السلام بدین نهج است جلال بن جهان بن جعفر بن محمد
بن احمد بن یحیی بن یزید بن حسین بن سراج الدین بن شرف الدین بن زید ابو الحسن بن عبد الله بن محمد بن عمر بن یحیی بن حسین بن زید ابو الحسن بن علی بن حسین اصغر بن زین العابدین
علیه السلام و شیخ جنید شیعه مذهب بود بنابر آن یوسف عادلشاه را با او محبت و الفت بهم رسیده لوازم پیری و مریدی در میان بود در آن وقت اولاد شیخ جنید در مملکت دکن بسیار اند لیکن
بعضی شیعه مذهب اند و بعضی حنفی مذهب والله قادر علی الهدایة والرشاد الیه المبدأ والمعاد در بلدهٔ احمدنگر که دار الخلافه نظامشاهیه بود مجموعه بخط شاه طاهر علیه الغفران بنظر
این خاکسار بیمقدار در آمد در آنجا نوشته بود که در زمانیکه از توهم التهاب آتش غضب شاهی جلای وطن نموده از راه دریای بی زنهار به بندر گووه رسیدم با سید احمد هروی که مرد کهن سال
بود و عمر عزیز را در مملکت دکن در خدمت یوسف عادلشاه و اسمعیل عادلشاه صرف کرده بود ملاقات کردم مردی بود خوش محاورت و خوش منظر و از فنون علوم صاحب وقوف و در روزگار
آن دو پادشاه عالیجاه بمنصب صدارت سرافراز و مکرم بوده و من تا وقتیکه در بندر گووه بودم به نقل و حکایات رنگین و لطیفهای نمکین زنگ کلفت و اندوه از آئینهٔ ضمیر منیر میزدود شنیدم که میگفت
که یوسف عادلشاه تجربه روزگار بسیار داشت و به سخاوت و علم موصوف بود و به شجاعت و عدالت و انواع حسنات معروف خط نستعلیق را خوب نوشتی در علم عروض و قافیه وقوف تمام داشتی و در علم
موسیقی سرآمد روزگار بود طنبور و عود نیکو نواختی و اهل فن را اعزاز و اکرام فرمودی و همواره در مجلس او شعر قدما خوانده شدی و گاهی خود نیز شعر گفتی و عیش و امور طرب با مهمات امور شاهی و ملک
ستانی جمع داشت و خللی از احوال مملکت غافل نبوده پیوسته ارکان دولت را بعدل و داد و امانت و دیانت ستایش میکرد تا ایشان بدان صفات میل خواهش نمایند و از سایر اخلاق آنها
سر بستان مملکت صفا و طراوت تمام پذیرد و بصولت و سطوت و هیکل قوی از ابنای روزگار ممتاز و مستثنی بود و حسن و جمال بمرتبهٔ داشت که در اوان پیری و ریش سفیدی هیبت تفرج
رخسار گیتی آرایش اهالی و مردم از اقصای دکن به بیجاپور آمده روزی که سوار شدی سر راه او می ایستادند و در نظاره او واله و حیران مانده بزبان حال می گفتند **رباعی** ای هر نگاه روان برو
پر بهر مدعیت نه دوستی خصمی آمیز در کوی تو از هجوم نظارگیان نی جای ستادن است نی راه گریز و در زمان جهانگیری تمامی مهابت ستاده از ایران و توران و عربستان هجوم مردم قابل
و هنرمند و جوانان شجاع و کاردان نزد خود می خواندند و چندان رعایت ایشان میکرد که از مهمی تا کار اجل حمایتش بندگانی همی کردند آخر الامر قلعه ارک بیجاپور که اول از خاک بود در شکسته از گچ و سنگ ساخت
و هم در مجموعهٔ مسطوره نوشته بخط شاه طاهر دیده شد که یوسف عادلشاه را چون ایام گیتی ستانی گذر به حوالی برگنه اندور نهاد اتفاق نمود که مکند برادر کم از امرای ساتگاه محمودشاه بهمنی بود
باگروهی از رعایا از هیبت لشکر نقبلان کوهستان پناه برده اند بنابر آن و هزار سوار و پنجهزار پیاده حسب الحکم شاه متوجه آنجماعت شدند و چون ایشان بقدم اطاعت و انقیاد پیش نیامدند بر ایشان تسلط
و استیلا در سارکرده اسباب و اموال بتاراج و غارت بردند و عیال و اطفال و ذکور و اناث را به اسیری گرفته آتش قهر و غضب در مساکن ایشان افروختند از آنجمله خواهر مکند که بغایت زیرک
و عاقله بود و صورتی بنهایت خوب و حسنی بغایت مرغوب داشت در سلک اسیران منتظم گشت و یوسف عادلشاه آن جمیله را که بیست زده ساله بود در شبستان خود جا داده به اسلام دعوت نموده و به بوبوجی
خاتون گردانیده بر نهج شریعت غرا عقد نکاح خویش در آورد و واهب العطایا آن یوسف خورشید لقا را از آن مخدرهٔ مستوره که زلیخای سرا پرده سعادت و مریم حرم عصمت بود چهار فرزند
سعادتمند کرامت فرمود یک پسر که شهزاده اسمعیل باشد و سه دختر یکی مریم سلطان منکوحه برهان نظامشاه دوم خدیجه سلطان زوجه شیخ علاء الدین عماد الملک دیگر بی بی ستی که در حبالهٔ
نکاح اولاد شاه محمود شاه بهمنی انتظام داشت و این اشعار از دست **غزل** تا بار غم عشق کشد قافلهٔ ما * به گلها شکفد هر طرف از مرحلهٔ ما * با آنکه بجان با تو نکردیم بخیلی * پیش تو گران آمده بود
کردی گلهٔ ما * تنها طلب آمد و بر بادهٔ شفقت * رفتیم که شد هادی ره آبلهٔ ما * ما مسئلهٔ فقه ندانیم چه یوسف * سان تسبیح از عشق تبان مسئلهٔ ما * **ایضاً** گر چاره ی بدرد دل ناتوان من *
کی می بر دم رگ سان شنیک جان من * در دو دل خود از تکیم کار مشکلست * ظاهر که میکند تو در و نهان من * با آنکه صد رهم بجفا آزموده * تیغی کشیده زپی امتحان من * ای گل رسیده آگوش
تو قصه ام * بلبل نخوانده وقت سحر داستان من * گویا که بلبلان چمن نقل کرده اند * حرفی ز بیوفائی گل از زبان من * یوسف نزاری دل من گوش کس نکرد * کو بخت آنکه گوش کند
نکته دان من * **ایضاً** مرا ز بادهٔ جامی فراغ یعنی چه * سبو سبو و خم خم ایاغ یعنی چه * **رباعی** دو شینه بر آستان یار از سر درد * می نالیدم سحر دو دست و رخ زرد * بر حلقه در دست

زدوم گفت چرا بیهوده بود کوفتن آهن سرد + وله ای مه دیدن رخت وقت صبوح + آثار ز هر گونه اسباب فتوح + انوار نکوئی از رخت می تابد + زان روست که روی تست آئینه روح +

ایضاً آنکس که علم به نیکنامی افراشت + در مزرع دهر تخم نیکوئی کاشت + نیکونامان نمرده جاوید اند + مرد آنکه بمرد و نام نیکو نگذاشت + ایام سلطنت یوسف عادلشاه بیست و یک سال و دو ماه بود

## گفتار اندر سلطنت اسمعیل شاه بن یوسف عادلشاه

چون شکارگاه جاه و جلال از فر شوکت یوسف عادلشاه خالی گشت در ساعتی که مسعود فلک بسعادت آن توسل جستی و طالعیکه در زمان ثبات و قرار از و استعاره نمودی تاج شاهی از فرق فرقدسای نور بخش مهر و ماه ابوالفتح اسمعیل عادلشاه شرف منزلت یافته پایه تخت از یمن مقدم عرش فرسایش سر مفاخرت باوج سموات برافراشت و ایوان سلطنت و کاخ خلافت بانواع حلی جلال آراسته از وجود فائض الجود آرایش الاکلام مثنوی بآئین و رسم فریدون و جم + بایوان شاهنشهی زد علم + برآمد سروران بر سریر + که بر آسمان آفتاب منیر + برسم کیان تاج و تخت مهی برآراست با کاخ شاهنشهی + و بنابر آنکه اسمعیل عادلشاه از مبادی صبی که هنوز بمعارج بلوغ ترقی نفرموده بود و مسند خلافت را بوجود شریف زیب و زینت داده دران سن بمهمات سلطنت نمیتوانست پرداخت اختیار امور رعایت جمهور برای کمال خان دکنی سر نوبت مفوض گشته زمام حل و عقد سلطنت بقبضه اقتدار او درآمد و کمال خان از امرای کبار سلطان محمود بهمنی بود یوسف عادلشاه او را بعهد و پیمان و مواسا و آسایش خود آورده و بمنصب سر نوبت سرافراز گردانیده و در جنگ تمراج چون غایت شجاعت و مردانگی بظهور رسانید از امیران بزرگ شد عزت وی بیشتر گشت و خاقان غفران پناه در حین مرض الموت امر وکالت نیز اضافه منصب سابق او گردانیده دریا خان و فخر الملک و میرزا جهانگیر و حیدر بیگ و دیگر امرا در باب موافقت و مصادقت او مبالغه تمام و وصیت نموده از آن سبب امرای مذکور بعد از فوت آنحضرت او را بزرگ دانسته و مهمات ملکی و مالی باو رجوع کرده مطلق العنان ساختند کمال خان در بدو احوال افعال و اعمال نیک پیش گرفته خطبه خلفای راشدین رضی الله عنهم خواند و شعار مذهب شیعه را برطرف ساخت و در عدل مطلوب خاص و عام و تعظیم و تکریم امرای صاحب احتشام تقصیر نکرده با دودمان نظام شاهیه و عمادشاهیه و قطب شاهیه و برید شاهیه طریق مدارا و مواسا سپرده باتفاق امرا چنانکه شرط مردم عاقل و دانا است در نظام امور شاهی خود را معاف نداشت و با فرنگان که بعد از رحلت یوسف عادلشاه قلعه گوه را محاصره کرده و تهانه دار را بنقود فراوان از خود ساخته در اوائل جلوس اسمعیل عادلشاه مفتوح گردانیده بودند نیز صلح کرد باین شرط که باصل قلعه اکتفا کرده مزاحم قرایا و قصبات آنحدود نشوند از آن تاریخ تا زمان تحریر این سطور آن قلعه در تصرف نصاری است و بعهد و شرط وفا کرده بحوالی سلطنت عادلشاهیه مزاحمت و تشویش نمیرسانند و کمال خان بعد از اطمینان از حکام اطراف و صلح با عیسویان بفراغ بال بامور وکالت پرداخته چون دو سال دیگر دریا خان و فخر الملک خانه تن از ارواح پرداختند اقطاع ایشان بفرزندان و قرابتیان خود تفویض نموده برای هر یکی درمی و دو کاهی پیدا کرد از اقطاع میرزا جهانگیر و حیدر بیگ نیز چند پرگنه کشیده با عوان و انصار خویش رجوع نموده هر که فوت میشد یا بگناهی متهم میگردید جاگیر ایشان را نیز بمنسوبان خود میداد و در اندک فرصتی بکثرت و قوت بهم رسانیده [illegible] نقش فرمانروائی بر صفحه خاطر کشیده مرغ حیاتش در آشیان دماغ بیضه سروری و گردن فرازی نهاد و زاغ سیه بختی آرزویش در هوای شاهی طیران نمودن گرفت و تمامی اثاثه دولت بزیر بال و پر در آورده در ساعت این هوس امرای درگاه شاهان دکن میگویند یکی است چه که در آن سنوات استحکمت بر حکام عظام دکن مبارک نیامده نفران بر خداوندان تسلط میگشتند و آهسته آهسته زمام فرمانروائی بدست آوردند چنانچه نخستین از ایشان کسیکه این عمل پیش گرفت تمراج بود که بر سیورای راجه بیجانگر استیلا پیدا کرده چون بحد بلوغ رسید او را بزهر هلاک ساخته برادر کوچکش را دست افزار دولت خود گردانید و بعد از انهزام یوسف عادلشاه او را نیز از میان برداشته و اکثر امرا را مطیع خویش گردانیده روزگار بکام دل گذرانید و همچنین چنانکه گذشت قاسم برید ترک و دیگر کسان سلطان محمود شاه بهمنی را آهسته آهسته بتدریج و مرور خطبه و سکه تغییر داده بنام خود کردند پس از انجا که این معنی را کمال خان دکنی سر نوبت خود بچشم خویش دیده تعلیم مافیه الضرر وقتیکه اسباب شوکت و حشمت او مرتب گشت با امیر قاسم برید ترک متوسل گشت و همداستان شده پیغام داد که این دو سه شمار را استعداد شاهی بوجهی روی نموده است اکنون که در احمدنگر طفل خرد سال بر تخت نشسته و فتح الله عمادشاه والی برار بمقتضای جوانی بعیش و طرب مشغول است باید که این مخلص را اعانت نموده در سلک حکام دکن منتظم گرداند و بنده را از فرمان بردار تصور فرموده در توسیع ممالک خود نیز کوشند که فرصت به ازین بدست نخواهد آمد امیر قاسم برید ترک که سالها در کمین چنین فرصت بود این سخن را بهوا دار بوده بعد از لوازم عهد و پیمان چنان مقرر گشت که امیر قاسم برید ترک ولایت بابت و ستور و دینار را بگیرد و باقی ولایت بیجاپور را کمال خان دکنی سر نوبت بقبضه تصرف خود در آورده اسمعیل عادلشاه را کحول بلکه بیروح سازد و قلعه شولاپور را که زین خان برادر خواجه جهان دکنی دارد آنرا نیز کمال خان دکنی سر نوبت متصرف گردد

در نصورت شروع بمقصود کرده امیر قاسم برید ترک شاه محمود شاه بهمنی را در حجره محبوس ساخت و لشکر ترتیب داده بجانب احسن‌آباد گلبرگه روان شد و کمال خان دکنی سر نوبت هم اسمعیل
عادلشاه را مع والده اش بوبوجی در قلعه ارک بیجاپور محبوس کرده بمحافظت ایشان الفرزندان رجوع نموده با بابت عظمت و شوکت تمام طرف سولاپور شتافت و بعد وصول محاصره چون مدت سه ماه
بران بگذشت و از ملک احمد نظام الملک بحری و خواجه جهان دکنی امدادی نرسید زین خان بجان و مال امان خواسته قلعه را با پنج پرگنه و نیم بوی سپرد و قصه پنج پرگنه و نیم بر این جهت که چون امرای
دکن بر شاه احمدآباد بیدر خروج کرده هر کدام ولایتی را متصرف گشتند یازده پرگنه که عبارت از یازده پرگنه باشد در تصرف خواجه جهان دکنی که حاکم پرینده بود بیامد و برادرش زین خان که حاکم قلعه
سولاپور بود به بلده احمدآباد بیدر رفته چندان تردد نمود که فرمان شاه محمود شاه بهمنی مبنی بر آنکه قلعه سولاپور و نیمه ولایتی که در تصرف خواجه جهان دکنی است متعلق بوی باشد حاصل کرد اما
خواجه جهان دکنی بحمایت احمد نظام شاه بحری نیمه ولایت را نداده همان قلعه در تصرف زین خان ماند و بعد از فوت احمد نظام شاه بحری یوسف عادلشاه کمک زین خان کرده مطابق فرمان
شاه پنج و نیم پرگنه از خواجه جهان دکنی گرفت لیکن آن پرگنات مذکور که سرکاری بود حاصل تمام است ماده نزاع و فساد شده چنانکه بیاید میان نظام شاهیه و عادلشاهیه اکثر خصومت و مشاجرت
گذشت القصه امیر قاسم برید ترک قلعه نصرت‌آباد ساغر و اتکر و جمیع قرا و قصبات تعلق نهر بهیوره از تصرف حکام عادلشاه بیرون کرده قلعه احسن‌آباد گلبرگه را محاصره داشت که خبر فتح سولاپور
شنیده نامه تهنیت بکمال خان دکنی سر نوبت نوشت و او را آن کار نمایان استقلال و استبداد او بیشتر از پیشتر شده در غایت کبر و غرور به بیجاپور معاودت نمود و یکدفعه اسمعیل عادلشاه را از خانه
بر آورده و خلائق را السلام او خوانده مجدد در استحکام خود کوشیده امرای مغل را یک مرتبه معزول ساخت و سه هزار خاصه خیل مغل سیصد نگاه داشت و باقی را از نوکری دور کرده مقرر
ساخت که اگر مغلان معزول البعد از یک هفته منظر در آید جان و مالش سبیل باشد بنا بر این مغلان مضطر و پریشان باطراف و جوانب متفرق گشتند و کمال خان دکنی سر نوبت چون
خاطر از همه جهت جمع گشت و از هیچ جانب معاندی و مزاحمی نماند تقلید دولتخانه نظام شاهیه کرده بجهت ازدیاد نام و آوازه بر رقم افزوده یکی را سه ساخت چنانکه هر که هزار اسپ
بود نام سه هزار بر وی نهاد و حکم کرد که کوره راوت نگاه دارند و کوره راوت باصطلاح دکن لشکری را گویند که مرکوبی که نام اسپ و اطلاق توان کرد سوار باشند و تا حال
این رسم در ملک دکن شایع است الغرض در میان هزار اسپ دویست اسپ آنچنان بر نمی آید که روز معرکه بکار آید و کمال خان دکنی سر نوبت چون چنین کرد در غره صفر سنه سبع عشر و تسعمائه
تا بیست هزار سوار دکنی و حبشی عرض لشکر گرفت و هم اعوان و انصار خویش ساخته در باب جلوس تخت شاهی مشورت نمود همگی متفق اللفظ گفتند که مانعی نیست و هر قدر زودتر بنا
زودتر سعی بظهور رسد بهتر پس کمال خان دکنی سر نوبت منجمان اهل بیده استفسار ساعت جلوس کرد منجمان آگاه بعد از تأمل وافی و امعان نظر کافی گفتند از اوضاع
اجرام فلکی چنین معلوم میشود که پانزده روز از این ماه بر حسب مدعا نیست باید که درین پانزده روز بر محافظت خود کوشیده روز شانزدهم بر تخت شاهی اجلاس نمائی کمال خان دکنی
سر نوبت را از گفته اهل نجوم خوف و هراس غالب گشته با خود اندیشید که هیچ مکانی محفوظتر و محکمتر از قلعه ارک نیست بهتر آنست که بدانجا رفته در منزلی فرود آمده ایام نحوست را
بپایان رساند الغرض ضبط شهر بیجاپور بمردم خویش رجوع نموده خود بدان گمان که تقدیر سبحانی را بتدبیر انسانی میتوان رفع کرد در قلعه ارک محوطه محکمی جهت سکونت اختیار نموده و بهانه تب و
درد سر کرده حکم نمود که از خاص و عام شهری و دهی درین چند روز بمجلس فراهم نیایند احوال انشده نزد ابراهیم صفدرخان روند و این خبر که کمال خان دکنی سر نوبت روز شانزدهم انتهاء بر تخت
نشسته اسمعیل عادلشاه را از میان خواهد برداشت انتشار یافته خواتین محل عادلشاهی قرین حزن و الم گردیدند لیکن از آنجا که خواست الهی بر بقای دوام این سلسله علیه بود بوبوجی
خاتون مادر اسمعیل عادلشاه را تدبیری بخاطر رسیده یوسف ترک کاکای پسر خویش را پیش خوانده گفت ای یوسف تو خود میدانی که در جهان کسی جاوید نمانده و نخواهد ماند و چار و ناچار
حیات مستعار سپردنیست و این سرای ناپایدار گذاشتنی از تو توقعی دارم که مردانه از سر جان برخیزی و خون کمال خان دکنی سر نوبت که غدار است با خاک آمیزی یوسف ترک زمین خدمت
بوسیده بعرض رسانید که سعادتی به از این نباشد کاش در عوض یک جان هزار جان میداشتم تا در راه تو صرف میکردم اما بر عالمیان روشنست که یک کس با بیست هزار کس دکنی و حبشی چه
میتواند کرد و از عهده چنین خصم قوی چگونه بیرون می توان آمد بوبوجی خاتون گفت اگر تو خود را فدای صاحب کنی و از سر جان مستعار که آخر رفتنیست بگذری با حسن وجهی دفع او
میتوان کرد یوسف ترک گفت من بیقین میدانم که عیاذا بالله روزی که کمال خان را جلوس بر تخت میسر شود مرا در لحظه بقتل خواهد رسانید کدام سعادت برابر این خواهد بود که من
خویش را فدای صاحب سازم و نام خود را در سلک فداییان ثبت کرده زنده جاوید باشم طریق دفع او بگوی تا بی تأمل و سربازی و جانسپاری قیام نموده همچو گوسفند سلیم قربانی اسمعیل
شوم بوبوجی خاتون گفت یکی از پیر زالان حرم سرا را که دوست جانی و مهربانی بجهت کمال خان است و از جانب وی همیشه در حرم بوده اخبار ما را از جزئی و کلی روز بروز باو میرساند جهت عیادت
و پرسش احوال نزد کمال خان میفرستم و ترا همراه او نموده نوعی مینمایم که پیش خود و لاساکرده بدست خود پان استمالت دهد باید که در وقت گرفتن دسته پان جوهر حیات خود زنهار ما

کرده قدم جرات پیش نهی و بخنجر سینه شگاف شکم او را مانند آشیان زنبور سوراخ سوراخ کنی یوسف قبول این معنی نموده پونجی خاتون میرزا ال معهود را بخوانده و از روی شفقت و
دلسوزی نسبت بکمالخان بکلمات مهرآمیز بزبان آورده گفت بعد از فوت یوسف عادلشاه همیشه اندیشه‌مند بودم که چون پسرم اسمعیل خرد سالست و از تجارب دهر عاری و عاطل مبادا که
احمدشاه بحری متقل گردد و از امرای نامدار این دیار کیست که زمام شاهی این مملکت بکف آرد و همت بر حراست رعیت و حفظ ناموس این دولت گمارد مگر از وقتیکه زمام اختیار نظم و نسق امور ممالک بقبضهٔ
اقتدار کمالخان دکنی سرنوبت در آمده خاطر از آن غدغه باز پرداخته قرین نشاط اوقات میگذرانیدم اما درین دو سه روز شنیده میشود که مزاج شریف و عنصر لطیف آن خان والاشان که مرا بجای
و عزیزتر از فرزند صلبیست از نهج اعتدال انحراف ورزیده است از آنجهت خاطر مشوش و بیقراری بهم رسانیده است باید که مبلغ دوازده هزار هون برده وگرد سر وی گردانیده بدرویشان رسانی
و چون میرزا ال ابای شد و قدمی چند برفت باز پس طلبیده گفت مدتیست که یوسف ترک کاکا ارادهٔ حج دارد و میگوید که تا خان خود بطوع و رغبت بان رخصت ندهد حجم قبول نخواهد شد او را باهم راه برده
نوعی نما که خان بدست مبارک خود از زبان رخصت بدهد و عظمی شفقت نماید و پروانه بمهر خویش لطف کند که حاکم بندر و اهل مصطفی آباد مانع نشده روانه منزل مقصود سازد جهت این خدمت مبلغ گرانمایه
به میرزا ال عطا کرده بهمراهی یوسف ترک روان ساخت و او خرم و شادان بخدمت کمالخان دکنی سرنوبت شتافت و چون سخنان مشفقانهٔ خاتون جهان را نگذارشت و آن مبلغ را تصدق نمود
ارادهٔ حج یوسف ترک کاکا بسمع وی رسانید کمالخان دکنی سرنوبت از لطف و توجه بی بی موصوفه بی نهایت مسرور و مبتهج گردیده بمبارک شده خود را خداوند تخت و تاج آن مملکت دانست و جهت
استرضای خاطر پونجی خاتون یوسف ترک کاکا را بمجلس خلوت طلبیده گفت ای یوسف من ترا بسیار دوست میدارم چون نیت خیر کرده ترا منع نمیکنم زود زود باز گشته خود را بخدمت رسان تا ترا از
جملهٔ امرای کبار گردانم و یوسف ترک کاکا نیز بنا بر صلاح وقت ولی نعمت بلابه در آمده چندان مقدمات خوش آمد فرو خواند که کمالخان دکنی سرنوبت غافل مطلق گردیده از روی مرحمت
پیش خم آمد تا پان بدست خود بدهد یوسف ترک کاکا چنانکه آداب مردم دکن است که پان بزرگان بطریق ادب بر چادری که دارند از ایشان میگیرند دست زیر چادری که بر دوش داشت کرده پیش از
و در وقتی که او پان می داد بیکدست خنجر کشیده از روی تهور و بیدلی چنان بر سینه اش زد که از پشت سر برآورد و صحن خانه را از خون آن غدار لاله زار کرده بدستیاری آب دار صاعقه کردار آتش در
خرمن حیاتش افگند شعر گوزن کوه گه گردن در ارشت به کمند جاه را بازو فراز ست + مادر کمالخان بر آن حال اطلاع حاصل کرده عجوزه را بدان گمان که ع ای باد صبا این همه آوردهٔ تست
او را یوسف ترک را در ساعت بقصاص رسانید و مردم خود را از قلق و اضطراب مانع آمده کمالخان بطریق زنده در غرفهٔ قصر بر تخت نشانیده خیل و حشم خاصه را از قصر ایستاده کرد
چنانکه رسم هندست و یکی از محرمان بطلب پسر خود صفدر خان فرستاد چون او بیامد و نعش پدر خود را دید خواست که فریاد کند دست بر دهانش گذاشته منع نمود و گفت وقت خروش و شیون و نوحه
کردن نیست باید که مردانه کمر جد و جهد استوار نمائی و از تیغ انتقام خون اسمعیل عادلشاه و مادرش بر خاک هلاک ریخته عوض پدر خود بر تخت شاهی جلوس کنی و نام و نشان خاندان عادلشاهیه
بر روی زمین نگذاری صفدر خان با وجود آن که بیست و پنجساله و جوان بود بیم و هراس بخود راه داده گفت همین دم مردم ما برین معامله واقف شده متفرق خواهند گشت چگونه انتقام پدر خواهد
صواب آنکه قبل از انتشار خبر و پریشان شدن لشکر از قلعه بر آمده بطرفی خود را کشیم مادر او را زندست اهانت نموده گفت چقدر مردم که درون قلعه دارم برای دفع اعدا کافی اند بفرما که دروازه‌های قلعه را
به بندند و نوا زدرون خانه بر آمده بتمام متعلقان و هواخواهان برسان که خان والا شان فرموده که سر اسمعیل عادلشاه بیارید و بهیئت مجموعی رفته او را در میان گرفته خون پدر بستانید این تقریر را دادند و حکم
شد که دروازه قلعه به بندند و مردم مستعد شوند که حکم خان جلیس قتل اسمعیل عادلشاه شده و پونجی خاتون با وجود این گمان که یوسف ترک کاکا انکار را انجام کرده و کمالخان دکنی سرنوبت بر حقیقت
حال مطلع گردیده در صدد داشت نشست خسروانه و ملوکانه همت بمدافعه گماشته خواجه صندل خواجه سرا را از جمعی که در دیوانخانه چوکی و پهره مینشستند فرستاده نزدیک دروازهٔ عمارت آن محل طلبیدا
و از اتفاقات حسنه آن روز نوبت پاس آن سیصد مغل بود که سابقاً احوال ایشان مذکور شد و دویست سیصد دکنی و حبشی نیز بودند لیکن چون جمیع اهل دربار از ادنی و اعلی مطیع و فرمانبردار کمالخان دکنی
سرنوبت بودند و صفدر خان ایشان را مدد و معاون خود دانسته بفکر دفع آنها نیفتاده بود القصه پونجی خاتون رئیس پرده آمده گفت که اسمعیل عادلشاه را کمالخان دکنی سرنوبت میخواهد که از میان
بر داشته خود متصدی امر شاهی گردد در صورت هر کس که دولتخواهی و حلال نمکی منظور دارد درون آمده حتی المقدور بدفع اعدا پردازد و از کثرت خصم نیندیشد که عنقریب بکفران نعمت شامل الجماعت شده
متفرق خواهند گشت و هر که جان را عزیز داشته نخواهد که بدولت عظمی برسد مختارست هر جا که خواهد برود الغرض دویست و پنجاه مغل و هفتاد نفر از حبشی و دکنی اختیار جانسپاری نموده از روی
صدق و اخلاص بعمارت شاهی در آمدند و باقی خاک بیوفائی بر فرق خویش بیخته بصفدر خان پیوستند و پونجی خاتون و دلشاد آغا عمهٔ اسمعیل عادلشاه که آخر عهد یوسف عادلشاه بدکن آمده بود لباس
مردانه پوشیده و تیر و کمان بدست گرفته همراهی شهزاده بر پشت بام بلکن محل که بسی مرتفع بود بر آمدند و مغلان نیز بالا طلبیده بنوید خسروانه قوی دل ساختند در آن اثنا صفدر خان با جمعیت عظیم رسیده
رسیده مردم را بشکستن دروازه مامور گردانید و چون مغلان به تیر اندازی مشغول شده و خواستند سنگ انداختن بردارند غوغا و آشوب عظیم میان قلعه پدید آمد و عین گیرودار تیری از مصطفی آ

روی که از قدیم بمحافظت برج و باره متعهد ایشان بود و کمال خان دکنی سر نوبت مر ایشان را اجزو ضعیف دانسته و بر قلع و قمع ایشان نمی کوشید با پنجاه تفنگچی دکنی عقب لکن محل
آمدند و خواتین ایشان ادعای خیر کرده ریسمانها فرو هشتند تا دست تا آن ده بالا بر آمدند و جنگ صعب در گرفته آثار روز رستخیز هویدا شد و چون بحث حرب بطول انجامید آواز تفنگ
بگوش مادر صفدرخان رسید از خوف و اندیشه آنکه مبادا چشم زخمی بپسر رسد از طرف کمالخان دکنی سر نوبت پیغام فرستاد که بی تقریب مردم را بکشتن میدهند و توپهای کلان طلبیده عمارت
بریزانند آنگاه بفراغ خاطر در آمده خرد و بزرگ را بقتل رسانند حسب الاشاره مادر صفدرخان جنگ را موقوف داشته بازگشت و شیر ولان جهت آوردن توپهای کلان که بر در آن قلعه بود
تعیین نموده سپاه خود را که در شهر بودند حکم کرده که فوجها آراسته در قلعه بایستند تا دیگر کسی کمک و مدد اسمعیل عادلشاه نرسد و خواتین که کایش خصمان بنحو اطلاع آورده با هم گفتند که اگر پیش
از آوردن توپها تدبیر کاری ساخته شود خوب است پس رای زنان ایشان بران قرار گرفت که مغلان از پشت بام پنهان کنند شاید که صفدرخان حمل بر فرار مغلان کرده قبل از وصول
توپها پیش آید و از غیب حربه بآن کافر نعمتان برسد و آن تدبیر تا موافق تدبیر آمده با امل و همی صفدرخان گشته شد و شرح آن قصه چنان است که چون مغلان بموجب کایش خواتین
پنهان شدند صفدرخان و هواخواهانش بر فرار ایشان حمل کرده بیتابانه بدانجانب لکن محل بهیئت مجموعی روان شدند و بنابر آنکه کسی ممانعت بر نخاست و به تیغ و تیر و تبر شروع در شکستن
دروازه لکن محل نمودند و آن شیر زنان صاحب حوصله همچنان خاموش ماندند تا خصمان بخاطر جمع دروازه را شکستند و از غایت خوشحالی صفدرخان و امرای معتبر بدرون در آمده
شروع در شکستن دروازه دوم نیز کردند درینوقت بموجب اشاره خواتین مغلان الله الله گویان از اطراف تیر و تفنگ و سنگ بر ایشان ریختند چون جای تنگ بود مردم عمده بسیار
کشته شدند و در آن اثنا تیری بچشم صفدرخان نیز رسید هر چند زخم کاری نبود لیکن بر طبق این مصرع ع صید را چون اجل آید سوی صیاد رود هراسیمه گشته زیر دیواری که اسمعیل عادلشاه
بران ایستاده بود پناه برد و پونجی خاتون والدهٔ اسمعیل عادلشاه که طرف دیگر ایستاده بود مردم را دل میداد و ترغیب جنگ می نمود صفدرخان را شناخته به پسر اشاره کرد که سنگ پیش
روی خود بغلطان اسمعیل عادلشاه با وجود آن تهیج معرکه در غایت اطمینان و هوش بود اشاره مادر فهمیده آن سنگ را دست زد و بقدرت قادر بیچون آن سنگ بر سر صفدرخان آمده مغز سر او
پریشان ساخت بقیه متعلقان سردار را کشته دیده رو بخانهٔ کمالخان دکنی سرنوبت نهادند و بعد از آنکه او را نیز کشته یافتند بتوقف دروازه قلعه گشاده راه فرار پیمودند و مغلان و فاحش
بیرون آمده سر صفدرخان و کمالخان دکنی سر نوبت از تن جدا ساختند و بر سر نیزه کرده در شهر گردانیدند و منادی کردند بیت که هر کو بود دشمن شهریار • بد فکرش ببیند سر انجام کار
و امرای عمده مثل عین الملک و جهجهان که با کمال خان دکنی سر نوبت خویشی و پیوند کرده بودند از مشاهدهٔ این حالت که هرگز در ضمیر ایشان نگذشته بود هراسان شده قطع نظر از اموال
و اسباب نموده بعزت سر خود را از آن مملکت بیرون انداختند و اسمعیل عادلشاه بهمان روز جنازه کاکای خود را بر دوش گرفته با ایتی که بهتر از آن نبود برداشته و خود نیز همراه
رفته مبلغ ده هزار هون که پونجی خاتون جهت خیرات داده بود مع ده هزار هون که دیگر خواتین همراه ساخته بودند و بیست هزار هون خود در راه وزر نثار شد و در آن کاکا نقد او گنبد
و گنبد عالی بر سر وی بنا فرموده وظائف مجاوران مقرر ساخت و قریب شام بقلعه بازگشته مدة الحیوة هر ماه جهت ترویح روح وی مبلغهای کلی بمستحقین میداد و دو سالی یک دفعه روز قتل
بر سر قبر وی میرفت گویند روز دیگر اسمعیل عادلشاه قدم بر تخت سلطنت گذاشته بار عام داد و مردم لوازم نثار و ایثار بتقدیم رسانیده منشیان بلاغت نشان که سرکرده ایشان خواجه غیاث الدین
شیرازی بود بکلک لطائف نگار نامهای استیصال کمالخان دکنی سر نوبت و متعلقان او را بخوشترین عبارتی پرداختند و سرعان باد رفتار بشاهان اطراف دکن رسانیده
غلغله و ولوله دشمن گدازی در بسیط عالم افکندند و چون متعلقان کمالخان دکنی سر نوبت که اسیر شده بودند پونجی خاتون بنابر تدبیری که از و بوقوع آمده بود از قتل او در
گذشته و جمیع مردم پسر او را گذرانیده و آن زن را بسیار رعایت کرده فرمود که بملک دیگر انتقال نماید و جمعی همراه کرد که کسی در راه مزاحمت نرساند و منجمانی را که از روی
مهارت چنان حکم در بارهٔ کمالخان دکنی سر نوبت کرده بودند خلعت زر داده معزز و گرامی ساخت و آنها که در آن واقعه هولناک همراهی کرده بودند بقدر حالت هر یک را نوازش
فرموده بمنصب و جاگیر لائق بنواخت و از آنجمله خوش کلدی آقا و سکندر آقای رومی و مصطفی آقا و مقرب خان کرد و مظفر خان و درباری و خواجه عنایت الدین کاشی و محمد حسین طهرانی از پیاده
سلحداری بمرتبه امارت ترقی کرده رایات شوکت بر افراختند و میرزا جهانگیر قمی و حیدر بیگ سوی جنگ بهادر و دیگر امرا و سلحداران که از شدت جور و جفای کمالخان دکنی سر نوبت
به گجرات و خاندیس و احمدنگر و برار و تلنگ رفته بودند استمالت فرستاده بمراجعت و معاودت تحریص و ترغیب نمود و خسرو ترک که لاری الاصل بود بنابر مصلحت قیمت خود را در سلک غلامان
شاهی در آورده بود بخطاب اسدخان و منصب امارت سربلند گردانیده بجاگیر بلگوان و توابع آن مفتخر ساخت و یوسف که در سلک غلامان گرجی منسلک بود شحنه دیوان
گردید و چون در آن حادثهٔ عظمی عهد کرده بود که بعد از فتح غیر از مغل کسی را نوکر نگیرد بهر آینه بعهد وفا کرده عمال و کارکنان درگاه حکم شد که دولت ما بدولت سعی مغل است و تعلق با ایشان

وارد دکنی و حبشی و مغل زاده را نوکر نگیرند و دوازده سال این حکم ممتد شده تغیر و تبدیل در ان راه نیافت تا آنکه مغلان اتفاق نموده التماس نگاهداشتن فرزندان خود کردند و ادب درجهٔ
قبول افتاده حکم شد که رجپوت و افغان نیز نوکر گیرند اما دکنی و حبشی را هیچگونه نگاه ندارند و آن قاعده پسندیده تا سلطنت ابراهیم عادلشاه اول جاری و مستمر بود و احدی ایارای
آن نبود که دکنی و حبشی را بمیان لشکریان در آورد و عدالت پناه باستظهار چنان لشکر اکثر رایان و زمینداران اطراف را مقهور گردانید سلطان محمود بهمنی و امیر برید را که تا بیست
و پنجهزار سوار بر سر بیجاپور آمده شکست داده بود اعلام فتح و فیروزی بر افراشت و حقیقت این سخن آنکه امیر برید بوقت حیات کمال خان چنانکه گفته شد بسیاری از ممالک آن پادشاه
تصرف در آورده بود بعد از قتل کمال خان میرزا جهانگیر که از احمدنگر برگشته بملازمت شهنشاه مستعد گشته بود قطع حسناباد یافته سپاهیان امیر برید را قریب چهار صد کس بضرب تیر و شمشیر
هلاک گردانیده و قلعه نصرت آباد و ساغر و اتکیر مستخلص گردانیده و اتخه و در اجنانکه باید از دست مخالفان دولت ابدی الاتصال بر آورده امیر برید انیز که در شجاعت از مشاهیر
دکن بود بقتل رسانیده ولایت خود را بسهولت مستخلص ساخت و امیر قاسم برید ترک این خبر شنیده بسان مار زخم خورده در پیچ و تاب افتاده از زبان شاه محمود شاه بهمنی خود نامها
به والیان دکن نوشته چندان مبالغه و الحاح نمود که برهان نظام شاه بحری و سلطان قلی قطب شاه و علاء الدین عماد شاه لشکر به کمک مقرر کردند و امیر قاسم برید ترک بعد از اجتماع
لشکرهای کمک در سنه عشرین و تسع مائه متوجه بیجاپور گشته در خرابی آن ولایت دقیقه فرو گذاشت نه نمود و چون شاه محمود شاه بهمنی نیز همراه امیر قاسم برید ترک بود اسمعیل
عادلشاه صلاح در استقبال ندیده همچنان دم نخود بود تا آنکه ایشان به الیه پور که معمور کرده یوسف عادلشاه است و قریب بیجاپور واقع شده است رسیده اراده محاصره کردند
اسمعیل عادلشاه با دوازده هزار سوار که اکثر مغل بودند از شهر بر آمده جنگ در داد و حرب صعب واقع شد امیر قاسم برید ترک و جمیع لشکر کمکی رو بهزیمت نهادند و شاه محمود شاه بهمنی
و شهزاده احمد پسرش که در تلاطم افواج از اسپ جدا شده بودند گرفتار گشتند اسمعیل عادلشاه از روی تواضع چند سر اسپ مع زین و لجام مرصع و پالکی خاصه حاضر ساخته و
ایشان را سوار کرده خواست که به بیجاپور آورده از تسلط امیر قاسم برید ترک نجات دهد شاه قبول این معنی ننموده بشهر در نیامد و بیرون آن بلده بهمان موضع فرود آمده بمداوای
اعضای خود که بوقت جدا شدن از اسپ مجروح شده بود پرداخت و بعد از بهتر شدن پیغام نمود که بی بی ستی که در عقد ازدواج شاهزاده احمد شاه است لوازم رخصتش نموده تسلیم باید کرد و
شهریار این معنی را قبول نموده قرار داد که در حسناباد گلبرگه که مرقد سید محمد گیسو دراز است رفته شرائط عروسی بجا آورند پس شاه و آنحضرت باتفاق یکدیگر روانه حسناباد گلبرگه
شدند و در آنجا رسیده بآئین شهریار فلک احتشام جشن طوی نموده بی بی ستی را بشاهزاده احمد شاه سپردند انگاه اسمعیل عادلشاه پنجهزار مغل همراه شاه کرده روانه بلده احمدآباد
بیدر گردانید و امیر قاسم برید ترک از خوف آنکه شاه با اسمعیل عادلشاه ساخته پنجهزار سوار برای دفع او همراه می آرد اسباب شاهی و خزانه برداشته بقلعه اوسا رفت و شاه
بفراغ خاطر در ان بلده بی دغدغه محافظان و بیم موکلان چند روز بشراب خوردن و لولی رقصانیدن و نغمه شنیدن مشغول گشته داد لوندی و لاقیدی در داد و بعد
از انکه لشکر اسمعیل عادلشاه از شاه محمود شاه بهمنی رخصت گرفته از ظاهر احمدآباد بیدر کوچ کرده امیر قاسم برید ترک با سه چهار هزار سوار ایلغار کرده وقت سحر بدانجا رسید و چون
مردم شهر دروازه بانان میدانستند که شاه و شاهزاده لایق شاهی نیستند و از ایشان شاهی نخواهد آمد بی مضایقه دروازه شهر و قلعه گشاده باندرون در آوردند القصه امیر قاسم
برید ترک در شهر بنهج سابق جمعی از مردم معتمد خود جابجا نگاهداشته باز بسر کار خود شد و علی الصباح شاه محمود شاه بهمنی هوشیار گشته احوال دیگرگون دید اما از انکه به تسلط امرا خو
کرده بود چندانی آزرده نشده باسباب عیش و عشرت از امیر قاسم برید ترک قانع گردید و در سنوات سابق چون ایلچیان شاه جمجاه شاه اسمعیل صفوی از مملکت ایران
پیش شاهان هند آمده بودند هر اینه نصراج رای بیجانگر و شاه گجرات به قدوم تعظیم و تکریم پیش آمده ایلچیان را با تحف و هدایای فراوان بصد اعزاز و اکرام روانه ولایت
گردانیدند و شاه محمود شاه بهمنی نیز ایلچی شاه را بعزت و حرمت تمام بشهر در آورده و رعایت شاهانه نموده میخواست که بروجه دلخواه رخصت کند لیکن امیر قاسم برید ترک
بسبب مخالفت مذهب مانع آمده ایلچی را قریب بدو سال رخصت نکرد بنا بران ایلچی به تنگ آمده غائبانه به اسمعیل عادلشاه شکایت نامه نوشت و آنحضرت لشاه محمود شاه بهمنی
و امیر قاسم برید ترک پیغام داد که ایلچی شاه ایران امثال ازین نگاهداشتن از حسن ادب بعید است باید که در رعایت خاطر او کوشیده روانه مقصد سازند و در معرض توقف انداختن
امیر قاسم برید ترک ازین پیغام بنهایت شدت فهمیده ایلچی را رخصت کرد و او فوراً متوجه بیجاپور شد القصه اسمعیل عادل شاه لوازم استقبال او بجا آورده و در الیه پور ملاقات او
کرده بواسطه اتحاد در مذهب بعزت و اکرام از منازل مصطفی آباد و ایل روانه درگاه بادشاه عالیجاه گردانید و آن شهنشاه دین پناه بحقیقت حال مطلع شده ابراهیم بیگ ترکمان را
که از معتمدان درگاه او بود با کمر و شمشیر مرصع و غرائب تحف ایران نزد اسمعیل عادلشاه فرستاد و در مکتوبیکه مصحوب او بود مندرج که مجد السلطنة و الحشمة و الشوکة و الاقبال

اسمعیل عادلشاه از لفظ و خطاب شاهی که بر زبان پادشاه عجم جاری شده بود بغایت شادمان گشت گفت اکنون شاهی بجا ماند ان ما آمده ایلچی را بنوعیکه زبان بیان از وصف آن عاجز باشد به بیجاپور در آورده نقارهٔ شادیانه بنواخت و بسبب موافقت لباس حکم فرمود که جمله سپاه قزلباش تاج سرخ دوازده ترک بر سر نهند و هر کس تاج نپوشد او را سلام نگذارند دوازده گوسفند جرمانه از وی بگیرند که همان شخص بار دیگر این کار نکند میان بازار و دستار از سرش بردارند و بازاریان نسبت باو سخنان رکیک بر زبان آرند از بین رهگذر هیچیک از سپاهیان اسلام را یارا نبود که بی تاج و شهر تردد نماید و نیز حکم کرد که روزهای جمعه و عیدین و سایر ایام متبرکه بر منابر فاتحه سلامتی شاه اسمعیل صفوی بخوانند باشند و این حکم قریب بهفتاد سال تا آخر عهد علی عادلشاه جاری بود و باتفاق ارباب کینت که اسمعیل عادلشاه مدار امور بر عقل نهاده هرگز فریب بازی نخورده در جمیع معارک قرین فتح و نصرت گشت مگر در جنگ کفار کتهر که چون عقاب سرکش شراب طایر عقل و دوراندیشی او در چنگ عقوبت بون داشت امری که از آن پادشاه فرزانه مستبعد بود رونمود از رو انقلاب احوال شاهان ماضیه انار الله برهانهم چنین گوشزد گشته که چون یوسف عادلشاه به تیغ قهر و سیاست اخراب شیاطین کفار کتهر را مغلوب و منکوب گردانیده و ولایت میان دو آب را از تصرف عبده اصنام برآورده قلعه رایچور و مدکل را متخلص ساخت مدتهای مدید متوطنان آنحدود از مزاحمت بیجانگریان ایمن و مصون بودند لیکن بعد از فوت یوسف عادلشاه که خبر تمرد کمال خان دکنی سر نوبت و لشکرکشی امیر قاسم برید اشتهار یافت تمراج قلعه رایچور و مدکل را چنانکه گذشت محاصره کرده به عهد و امان متصرف گشت و بنابر آنکه لشکر اسمعیل عادلشاه از سیاست کمال خان دکنی سر نوبت پراگنده شده و از نفران معتمد کسی نمانده بود و همه المنه تا سنه سبع و عشرین و تسع مائه پیرامون استخلاص آن نگشت و در فکر آن نیفتاد و پس از آنکه امرا از اطراف و جوانب و بدرگاهش آمده ممالک از تصرف مردم امیر قاسم برید ترک برآوردند خسرو عدالت شعار در عین موسم برسات بقصد استرداد قلعه رایچور و مدکل از دار الخلافه بیجاپور نهضت فرموده و همه تمراج بر ارادهٔ او آگاهی یافته با اندک لشکری بالیغار متوجه صوب گردید و در کنار آب کشنه فرود آمده در فرصت قلیلی از اقصای بلاد کتهر و رایان آنحدود که غائبانه اطاعت او کرده حاضر می شدند مگر در آن سیاق همگی مطیع و منقاد گردیدند و خیل و حشم بسیار با او پیوست چنانکه جمعیت او از پنجاه هزار سوار و شش لک پیاده متجاوز گشت القصه اسمعیل عادلشاه از یلغار تمراج و گرفتن گذرهای آب اتفاق رایان آنحدود با آن کافر منحوس است که در امسال فسخ عزیمت نموده نوبت دیگر انداز دیگر چون استعداد سفر کرده سراپرده بیرون زده بود و بعضی از نزدیکان نیز تحریص و ترغیب نمودند لاعلاج گشته بدان طرف روان شد و با هفت هزار سوار تاج پوش که اکثر غریب بودند بلب آب آمده مقابل اردوی خصم سراپردهٔ خسروی باوج فلک برافراشت و در همان چند روز درون خرگاه شاهانه به بستر استراحت تکیه کرده با وجود زور غنیم مقابله و مجادله را در معرض تغافل و اهمال انداخت و وقتیکه یاران ترتیب نموده پیالهای چند بر ازمی گلگون می پیمود در آن اثنا یکی از ندیمان که او هم بذوق هوا پیالهٔ چندی خورده سرخوش بود این بیت را از پس پرده باواز دلکش بخواند

بیت

خیز و در کاسهٔ زر آب طربناک انداز … پیشتر زان که شود کاسهٔ سر خاک انداز

شاه را فوراً از پردهٔ تردد خاطر برآورده بار استن بزم عیش و عشرت عازم و جازم گردید چنانچه بموجب حکم اقدس پری پیکران مشکین موی که بعشوهٔ دلربای طیلسان هوس از دوش عقل ربایند حاضر گشتند و نیز ندیمان بذله گو و لطیفه سنج در حواشی بساط نشستند پس از آنکه بجرعهٔ اقداح طرب از حد گذشت و پیمانهٔ کیفیت نشاط سرشار گشت آن حضرت بفکر عبور از آب افتاده از ارکان دولت پرسید که بسبب این همه درنگ در ساختن سبدها بقیت ایشان معروض داشتند که سه صد سبد در حرم گرفته موجود است و باقی نیز در چند روز موجود خواهد شد جهانبان عدالت نشان بخیال نشاه شراب در عبور کردن همت گماشته بر فیل بایک زاکه مست بود سوار شد و لی آنکه کسی ما فی الضمیر خود مطلع سازد بهانهٔ تفرج آب و گشت هوا کنار رودخانه گشته میرفت و چون اکثر روز جنگ بران فیل سوار میشد سپاه اسلام مضطرب گشته سوار شدند با آنکه یک فرسخ از مقابل لشکر خصم در گذشت بیکبار اظهار اراده نموده فرمان داد که مردم بر فیلها سوار شده عبور کنند و سپاه نادر چند سبدها که بحرم گرفته مهیا ساخته اند بگذرانند و چون عقل باور نمی کرد که فیل در آن آب قهار تواند در آمد مردم حیران مانده کشتی فیل را آب نینداخت اسمعیل عادلشاه که عنان عقل از کف داده بود اعراض شده فیل خود را پیش از همه کس در آب انداخت و از اقبال بلند که شاهان را بیشتر باشد بپایاب رسید سلامت بکنار رسید و فیلان دیگر نیز که عدد آنها بدویست میرسید از عقب آن فیل گذشتند و آن قدر اسپ و آدم که در سبدها گنجیده بود دو دفعه عبور کرده میخواستند که دیگر هم دم هم بگذرانند در آن اثنا سپاهی افواج غنیم نمودار گشت و جوانان و بهادران مغل که از آب گذشته بودند بر پشت اسپان تازی شادی برآمده صف جدال آراستند اما عدد اهل اسلام بدو هزار نمیرسید و جمعیت کفار از سی هزار سوار و دو لک پیاده کم نبود با وجود آن چون اسمعیل عادلشاه در ایقاع حرب مصر و مجد بود مغلان در جنگ یکدل گشته بمحاربه پرداختند و قریب هزار کس از دشمنان بر خاک هلاک انداختند و شکست رای سپه سالار رای بیجانگر از ضرب فنا چشاننده در لوازم بهادری و پهلوانی دقیقه فرو نگذاشتند و در آخر بعد مد ضرب زدن توپ

و تفنگ و دیگر آلات آتشباری عاید شده قریب هزار و پانصد نفر بدرجهٔ شهادت رسیدند و بقیة السیف سراسیمه عنان تافتند و چون معبری ندانستند بامید نجات اسپان را در آب انداختند ترسون سپاه در رود ابراهیم بیگ که بروایت اسمعیل عادلشاه بودند خواهی نخواهی فیل او را از معرکه برگردانیده به آب انداختند و بنا بر آنکه پایابی نبود بخبر فیل اسمعیل عادلشاه و هفت جوان تا جیوش با فیل و فیل و اسپ و آدم جمله غریق بحر فنا گردیدند و این چنین حادثهٔ عظمی در کتب تواریخ کمتر دیده شده که پادشاهی بنفس نفیس با لشکر نشده در مقابل چنان خصم قوی در آید و جمیع دولتخواهان را به کشتن داده خود نیز به بخت تمام بساحل نجات رسید **بیت** به بین یک جرعه در طاس شرابی + که طوفی هست از بهر خرابی + شاه طریق مشورت از اسدخان لاری که تقریبی پیش از این حرف او مذکور شده میان آورده از صلاح دولت استفسار نمود اسدخان لاری زمین خدمت بوسیده عرضه داشت که چون چنین واقعهٔ عظیم پیش آمده و قدم عقل لغزیده عنان عزیمت بصوب دار الخلافه بیجاپور معطوف گردانید و بنا بر آنکه رای بیجانگر بشوکت و کثرت خیل و حشم از سائر رایان هندوستان ممتاز است و شاهان بهمنیه با وجود وسعت مملکت و بسط ولایت از روی کمال حزم و احتیاط با لشکر آنجا دو بمقابله اقدام میکردند اکنون یک رنگان و یک جهتان شاه صلاح در ان می بینند که برهان نظام شاه بحری را به مصادقت مفتوح داشته نسبت خویشی و پیوند در میان آورند و بعد از ان بموافقت یکدیگر امیر قاسم برید ترک را که محرک فتنه و فساد است تادیب نموده در تسخیر قلعهٔ رایچور و مدکل بکوشند و باسهل وجوه انتقام از کفار غدار کشند قصه کوتاه شاه را این سخن پسند خاطر عاطر افتاد و قسم یاد کرد که تا کمند تسخیر بر کنگرهٔ قلعهٔ رایچور و مدکل نفگنم بیرامون مجلس نشاط نگردم و از ثقات روایت شنیده ام که آنحضرت بعهد خود وفا کرده تا زمان فتح قلعهٔ رایچور و مدکل بشرب شراب رغبت نفرمود و نیز بعد از ان تا انقضای زمان حیات چنان نکرد که مغلوب آن حریف بدخو گردیده از مستی ازو طابه شود و در همان چند روز خسرو دکن به گفتهٔ اسدخان لاری از کنار آب کشنه کوچ نموده بمقر دولت خرامید و اسدخان لاری را بخلعت سپه سالاری و اضافهٔ منصب و جاه نواخته پایهٔ جاهش بسپهر مرتفع ساخت و باستصواب او با برهان نظام شاه بحری طرح مصادقت افگنده سید احمد هروی صدر را که قبل از ان برسم رسالت پاره ان رفته بود جهت استحکام قواعد وداد و اتحاد به بلدهٔ احمدنگر فرستاد و از آنجا که شاه طاهر علیه الرحمه با سیادت پناه آشنائی سابق داشت قدوم او را باعزاز و اکرام مقرون داشته باتفاق ارکان دولت آن مودت نامه بموجب حکم برهان نظام شاه بحری باستقبال رفت و رسوم عرفی بجا آورده با حسن وجهی بملاقات برهان الملک فائز گردید و بعد از چندگاه که میان دو شاه رسل و رسائل متوالی و متواتر گشت بسعی شاه طاهر و اسدخان هروی صدر در قصبهٔ صد لاپور که حالا بشولاپور مشهورست هر دو سریر آرای دکن با هم ملاقی شده بقواعد اتحاد و دوستی دقیقه فرو گذاشت نکردند و در شب چهارم ماه رجب سنهٔ ثلثین و تسع مایه ۹۳۰ حضرت قدسی آثار شاه طاهر بدائرهٔ شاه عدالت پناه تشریف ارزانی فرموده مجلس همایونش را رشک فردوس برین گردانید و آن خسرو که در ان روز باتفاق ولد اکبر شاهزاده ملو خان از خانهٔ خود چند قدم مراسم استقبال بجا آورده لوازم ضیافت نیز بخوبترین وجهی بتقدیم رسانیده از زبان مبارک فرمود که هرگاه یکی از پیغامبران یا یکی از خلفای ایشان بمنزل هیچو من درویشی تشریف نزول ارزانی فرمایند چگونه سلوک باید نمود تا حقوق محبت و مهربانی بظهور آید شاه در مقام تواضع و فروتنی شد و سخنان موانست سمات مذکور ساخته باعث تشفی خاطر عدالت پناه شد و آنگاه در همان مجلس حرف وصلت و پیوند در میان آورد و چون حرف عین مدعا و مطلب بود عدالت پناه بقبول ملتمس شاه را مسرور و خوشوقت گردانید پس از طرفین جشن و طوی ترتیب یافته خلوت نشین سراپردهٔ عظمت مریم سلطان بنت یوسف عادلشاه را موافق شریعت مصطفوی صلی الله علیه وسلم بعقد نکاح برهان نظام شاه بحری در آوردند و از جانبین بانواع تحف و بر ایام مراسم مواحدت و مرادوت بعمل آمده و در باب دوستی و یگانگی عهد و پیمان در میان آورده در استحکام بمقر خویش مراجعت کردند اما چون قرار یافته بود که شولاپور و پنج نیم پته بابت زین خان برادر خواجه جهان دکنی که کمال خان دکنی سر نوبت گرفته بود بجاگیر مریم سلطان بدهند چون اسمعیل عادلشاه نداده بتغافل گذرانید بران خویشی اثری مترتب نشد بلکه منجر بدشمنی گشته سال دیگر برهان نظام شاه باتفاق علاء الدین عماد شاه والی برار بقصد محاربه لشکر کشید و بشولاپور رسیده قلعه را محاصره کرد و ساکن فرستاده امیر قاسم برید ترک را نیز به کمک خود دلالت نمود اسمعیل عادلشاه با وجود آنکه میدانست که هر دو شاه قریب چهل هزار سوار دارند توکل بر افضال قادر بیچون کرده با ده هزار ترکش بند اسفندیار خو بمدافعهٔ خصمان روان شد و چون حرب بر بنیاد مدور ده کروهی اردوی خصم فرود آمده چهل روز برابر هم نشستند و چون روز چهل و یکم امیر قاسم برید ترک به کمک برهان نظام شاه بحری رسید همان روز نظام شاه بحری صف آراسته خود در قلب جا گرفته و میمنه بعلاء الدین عماد شاه گذاشته میسره با امیر قاسم برید ترک سپرده و اسمعیل عادلشاه نیز بمیدان نبرد خرامیده اسدخان لاری را با فوجی علاء الدین عماد شاه باز داشت و ترسون بهادر را بمدافعهٔ امیر قاسم برید ترک مامور گردانید و خود در قلب جای گرفته خوشکلدی آقا را با هزار جوان تیرانداز مغل بر یمین و مصطفی آقا را با هزار سوار بر یسار بطریق طرح مقرر کرده تا بهر طرف که زور رسد مدد نمایند

انگاه هر دو لشکر حمله کرده بهم در آویختند مثنوی بر آمد خروشیدن گیر و دار + و آمد بر نهار آن روزگار + ز خون یلان خاک آغشته شد + تو گفتی زمین ارغوان کشته شد + بخت اسد خان
بحمله شیرانه علاء الدین عماد شاه را بجانب برار گریزانید و ترسون بهادر امیر قاسم برید ترک را بطرف بیدر دوانید اما هنوز اسمعیل عادل شاه و نظام شاه بحری گرم کارزار بودند که
دران اثنا مصطفی آقا و خوشکلدی آقا از هر دو پهلو در آمده با تیر اندازان جابکدست اطراف نظام شاه بحری را گرفتند نظام شاه بحری را تاب طاقت نمانده عنان از معرکه
برتافت و اسد خان لاری او را دنبال نموده علم و نقش را بدست آورد و چهل فیل و توپخانه بتصرف دیوانیان عادل شاهیه در آمده بنگاه بتاراج رفت و این اولین جنگ است که
میان خاندان عادل شاهیه و دودمان نظام شاهیه واقع شده مایه نزاع قلعه شولاپور و پنج و نیم تپه بود اسمعیل عادل شاه بعد از فتح و ظفر منصوره بلده بیجاپور معاودت نموده
جشن بزرگ ترتیب داده مدت یکماه ممتد داشته جمیع اعیان اشراف را خلعتهای زرین کمر مرصع و اسپان تازی نواخته پنج فیل بزرگ و شش فیل خرد بابت برهان نظام شاه بحری
باسد خان لاری بخشید و اعادوا التماس لشکر را موجب مرسومات مضاعف ساخته خوشدل گردانید و جمیع خالصات و تنخواه محالات را فرمود که بلشکر قسمت نمایند و برهان نظام شاه
بحری که باد شاه غیور بود در سنه ثلث و ثلثین و تسع مائه ۹۳۳ با علاء الدین عماد شاه جنگ کرده شکست داده سال دیگر با غرور موفور باتفاق امیر قاسم برید ترک بقصد جبر شکست سابق
متوجه بیجاپور شد و اسمعیل عادل شاه استقبال نموده در بیست کروهی جنگ صعب روی داده دران کرت برهان نظام شاه بحری پشت بمعرکه داده خواجه جهان دکنی و
بعضی از امرای او دستگیر شدند و اسد خان لاری تا حوالی قلعه پرینده تعاقب نموده بیست فیل نامی که یکی از آنها فیل تخت برهان نظام شاه بحری بود بدست آورد اسمعیل عادل شاه
جمیع آن فیلان را بجز فیل تخت که الله بخش نام داشت باسد خان لاری بخشید و او را فرزند خواند و در همان سال که اربع و ثلثین و تسع مائه ۹۳۴ بود اسمعیل عادل شاه براهنمونی
اسد خان لاری با علاء الدین عماد شاه والی برار در قصبه اورجان ملاقات نموده همشیره خود که مسمی به خدیجه سلطان بود باوی نسبت نموده عهود و مواثیق یگانگی
درمیان آورده هر یک بمقر دولت خود شتافتند و در سنه خمس و ثلثین و تسع مائه ۹۳۵ بهادر شاه گجراتی بدان سبب که در جای خود مذکور خواهد شد بر ولایت برهان نظام شاه بحری
مستولی شده اسمعیل عادل شاه حسب الالتماس برهان نظام شاه بحری شش هزار سوار و ده لک هون همراه امیر قاسم برید ترک کرده بمدد نظام شاه بحری مرسول داشت و
بعد از رفتن بهادر شاه گجراتی از مملکت دکن مراجعت لشکر مذکور را به بیجاپور چنین بسمع اسمعیل عادل شاه رسانیدند که امیر قاسم برید ترک امرائی را که برفاقت او بمدد برهان نظام شاه
بحری مامور بودند تکلیف می نمود که اطاعت من کنید تا بیجاپور رفته اسمعیل عادل شاه را مقید گردانم و ولایت را برادرانه قسمت نمائیم بنابرین اسمعیل عادل شاه همت بر
تادیب امیر قاسم برید ترک گماشته و در سنه ست و ثلثین و تسع مائه ۹۳۶ رسولان کاردان نزد برهان نظام شاه بحری فرستاده پیغام کرد که بی ادبی و مکر و کید امیر قاسم برید ترک از حد
خود بواجبی میدانند که مکرر با سلطان قلی قطب شاه و رایان بیجانگر دمساز گشته فتنها پدید آورده و این مخلص به تغافل گذرانیده گناهان او را عفو می نمود لیکن درین ایام ادعای
بیرای بر دفع شر او که از واجبات عقلی و مهمات شرعی است عازم و جازم شده است چه که با گرگ ملایمت کردن و با مار مدارا نمودن از عقل بعید است قطعه نکند از زندگی توبه
گرگ تا نشکنند دندانش + کی کند مار ترک زخم زدن + تا نکوبند سر بسنگ انش + اگر رای دوستان درین امر همداستان گشته رخصت تادیب نماید تنبیه او باحسن وجهی کرده خواهد شد
برهان نظام شاه بحری دران مدت شرمنده احسان امداد اسمعیل عادل شاه بود و هنوز از خرخشه بهادر شاه گجراتی خاطر جمع نکرده بود هر آئینه دم از موافقت زده گفت که
هرچه موجب خرسندی و خوشنودی عدالت پناه باشد یقین که غرض ما محبان صادق الوداد همان خواهد بود و پس ایلچیان از شنیدن جواب باصواب مبتهج و مسرور گردیده
در نهایت اعزاز و اکرام رخصت انصراف یافتند و بملازمت رسیده شنیده و دیده را یکان یکان بمسامع جاه و جلال رسانیدند و اسمعیل عادل شاه فرصت غنیمت شمرده
بی توقف با ده هزار سوار بجانب احمد آباد بیدر شتافت و امیر قاسم برید ترک که بنهایت پیری رسیده چشمش کم میدید بمشورت تماجی همن که وزیرش بود محافظت قلعه به پسر
بزرگ خویش علی برید و دیگر فرزندان رجوع نموده خود بطرف دیگر رفت و اسمعیل عادل شاه به احمد آباد بیدر رسیده حصار را خاتم وار احاطه فرموده تسخیرش را وجهه همت ساخته
نقب و سورچال از جهات اربعه پیش بردند و مردم امیر قاسم برید ترک که بشجاعت دران عصر مشهور بودند جمعی از شهر بر آمده اعلام مجادله می افراشتند و از آن که در پناه
قلعه بودند لوازم ستیز و آویز بوقوع رسانیدند و اکثر اوقات بقائمی جدا میشدند و چون خبر قرب وصول لشکر سلطان قلی قطب شاه که به کمک ایشان می آمد نیز رسیده بود
فرزندان امیر قاسم برید ترک خیره شده تجهیز اردو کنی را سلیح و تجمل کردند و از قلعه بر آمده صف قتال آراستند گویند خاتون امیر قاسم برید ترک که مادر علی برید باشد
سه برادر داشت که هر یک خود را با لشکری برابر می گرفتند یکی در جنگ میرزا جهانگیر قمی در احسناباد گلبرگه کشته شده و دو برادر دیگر که زنده بودند آنهم در پیش

افواج آمده اسمعیل عادل شاه را به مبارزت خواندند و گفتند مردی و مردانگی آنست که کسی بی اعانت عمرو زید با خصم درآویزد اسمعیل عادل شاه ازان طعنه برآشفته عزم رزم نمود
و منع اسدخان لاری و سائر مقربان ممنوع نگشته بمیدان شتافت و آن دو برادر به نوبت برابر او آمده بعد ایقاع حرب و ضرب خاک هستی خود بباد فنا دادند و غریو از دوست
و دشمن برخاسته اسمعیل عادل شاه خرامان خرامان بلشکر خود آمد و اسدخان لاری و دیگران رکابش بوسیده نثارها کردند و دران اثنا از یکطرف افواج سلطان قلی
قطب شاه پدیدار گشت اسمعیل عادل شاه اسدخان لاری را بمقابلهٔ آنها مامور گردانید و سید حسن عرب را بمواجههٔ سپاه امیر قاسم بریدترک امر فرمود چنانچه اسدخان لاری
با هزار و پانصد مغل همچو برق لامع خود را بقطب شاهیان زده آنها را متفرق و پریشان ساخت و بی توقف بمدد سید حسن عرب نیز رسیده قریب چهارصد کس به تیغ بیدریغ
فرو گذرانید و شکست داده تا دروازهٔ قلعه دوانید و اسمعیل عادل شاه بعد ازین فتح اسدخان لاری را در آغوش کشیده بعنایات گوناگون بنواخت و به محاصرهٔ قلعه
بیشتر از پیشتر اهتمام کرده راه دخول و خروج مسدود ساخت امیر برید از استماع این اخبار مضطرب گشته بعلاء الدین عماد شاه متوسل شد و هم محمود خان برادرزادهٔ خود را
نزد او فرستاده التماس قدوم نمود تا شفیع تقصیرات سابق و لاحق گردد و از آنکه علاء الدین عماد شاه بدین سبب که پاتری و ماهور از دستش بدر رفته در کار خویش
حیران بود طلب امیر قاسم بریدترک را برای ملاقات اسمعیل عادل شاه وسیله ساخته بر سبیل تعجیل متوجه احمدآباد بیدر گشت و جهت استرضای خاطر اسمعیل عادل شاه
به قلعه او دیگر نرفته در یک فرسخی معسکر عادل شاهیه فرود آمده اسمعیل عادل شاه با جمعی از مخصوصان بار دوی او رفته لوازم تهنیت قدوم بجای آوردند و علاء الدین
عماد شاه نیز بسیار کباد فتح گفته معروض داشت که غرض و مقصود اصلی ازین یورش ملاقات آن جناب است تا شفاعت گناه امیر قاسم بریدترک از اندازه بیرونست عدالت پناه گفت چون
درین جنگ نفوس بهادران قدیمی بسیار کشته شده اند تا انتقام نکشم بصلح تکلیف ننمایند پس علاء الدین عماد شاه او را در غیاب مصر یافته دیگر ازان مقوله سخن نگفت و اسمعیل عادل شاه را
یکهفته در دایرهٔ خود نگاهداشته جشن عالی ترتیب داد و پیشکش لائق گذرانید امیر قاسم بریدترک چون شنید که اسمعیل عادل شاه دست رد بر ملتمس علاء الدین عماد شاه زده مضطرب وار از
اودگیر ایلغار کرده هم اگر دو راه بمنزل علاء الدین عماد شاه رفت و گفت چون من دست توسل در دامن تو زده ام وظیفهٔ حمایت آنکه بهر نوع میسر شود حرف صلح بمیان آورده فرزندان
و متعلقان مرا از محاصره نجات بخشی علاء الدین عماد شاه گفت این امر بی آنکه حصار احمدآباد بیدر بتسلیم اسمعیل عادل شاه نمائی صورت نمی پذیرد امیر قاسم بریدترک را این معنی گران آمده
بمعسکر خود که در یک فرسخی علاء الدین عماد شاه بود رفت و از خصم قوی نه اندیشیده بعیش و طرب مشغول شد و مردم او که از تعب راه خسته و مانده شده بودند باستراحت مشغول گشته
غیر از معدودی چند بپاسبانی قیام ننمودند و آنها نیز بمقتضای اَلنّاسُ عَلیٰ دِینِ مُلُوکِهِم بفراغت و عشرت پرداختند قضارا چون دران روز خبر وصول قاسم برید
ترک بسمع اسمعیل عادل شاه رسید در همان شب ظلمت سرشت که زنگی سیاه چرده تیرگی از وی استعارت نمودی و آواز تندر از دهشت راه سامعه گم کردی اسدخان
لاری را با جمعی از معتبرین تعیین نمود تا شبخون زنند اسدخان لاری چون بحوالی اردوی امیر قاسم بریدترک رسید و آوازهٔ متنفسی بگوشش نرسید عنان کشیده مردم
را از دست اندازی منع نموده جاسوسی چند جهت خبر گرفتن فرستاد و آنها آمده خبر رسانیدند که احدی بلوازم حفظ و هوشیاری قیام ندارد و امیر قاسم بریدترک و
پاسبانان او مست ولایعقل افتاده اند هاینک چند دستار و شمشیر از دربار امیر قاسم بریدترک برای صدق قول آورده ایم اسدخان لاری لشکر را کنار فوج خصم
باز داشته گفت که اصلا نفیر و غوغا نکشیده و زبانی دم نخورده باشید تا در لشکر خصم غوغا نشود و حمله نیاورید و خود با بیست و پنج جوان یکدل و یک زبان پیاده شده و پنجاه
جار همراه گرفته متوجه دربار قاسم بریدترک گشت و دید که سبوهای شراب هر طرف افتاده حریفان پاسدار هر یک بوضعی غیر مکرر از بسیاری بنگ و بوزه و شراب بخواب
فرو رفته اسدخان لاری کشتن آن قسم بیخبران را از مروت دور دانسته جمعی از پیادگان را برایشان گماشت که هر کسیکه از آنها هشیار شده سر بردارد به تیغ بیدریغ
از پا در آورند و خود با جمعی بیشتر شده بسراپردهٔ امیر قاسم بریدترک در آمد که اگر ممکن باشد او را زنده دستگیر سازد و الا قبل از مبادرت نموده سرش ببرد چون
اسدخان لاری بخیمهٔ قاسم بریدترک رسید احوال درونیان را از مرد و زن بصد درجه بدتر از جماعت بیرون یافته دید که سرحلقهٔ زندان جهان امیر قاسم بریدترک در
گوشهٔ خانه بر چارپائی که باصطلاح دکن پلنگ گویند مست و مدهوش خسپیده و لولیان و خوانندگان بعضی قی کرده و برخی سر از پا نشناخته هر یک بوضعی افتاده اند
اسدخان لاری بیاران خود گفت که کشتن چنین کسی سهل کاریست مگر صواب آنکه او را به همین وضع بریم و احدی را نیازاریم پس چارپائی آن پیر جهاندیده و عاقل
کاردان را برداشته متوجه بیرون شدند دران اثنا یکی از چراغچیان که ایشان را در دکن یوئی واله میگویند و بپاسبانی و حراست بدیشان متعین میباشد هشیار شده

خواست که فریاد کند اسدخان لاری جلدی نموده چنان حربه باو حواله کرد که سرش از تن جدا شد و چون بفوج خود رسید قصه عجیب باز نموده گفت که هنوز از شب دو پهر باقیست
اگر بقتل و تاراج مشغول شویم مسلمان از کافر متمیز نشده تا صبح جمعی کثیر از اهل اسلام ضایع خواهند شد اکنون که گوهر مقصود بدست افتاده مناسب آنست که پیرامون
شبیخون نگشته این صید را بخدمت خداوند جهان بریم همگی این رای پسندیده مصحوب چارپائی امیر قاسم برید ترک روانه شدند و در نیمه راه بندگان ایشان از خواب مستی
هشیار شده خود را بحال بوالعجب دیدند و خیال لشکر جن کرده فریادی طرفه بر داشتند اسدخان لاری پیش آمده تسلی داد که این سپاه جن نیست بنده اسدخان لاریست
و قصه باتمام شرح داده سرزنش و ملامت کرد که در جوار غنیم بودن و در چنین سن و سال باین رسوائی شراب خوردن چه معنی دارد امیر قاسم برید ترک بحر شرمندگی
و انفعال جوابی ندانسته خاموش گشت اسدخان لاری وقت سحر خود را بملازمت اسمعیل عادل شاه رسانید و بتحسین و آفرین معزز و مباهی گشت و اسمعیل عادل شاه
از امیر قاسم برید ترک پرسید که باعث این همه مکر و فساد چه بود و امیر قاسم برید ترک اصلا جواب نداده سر بزیر افگند اسمعیل عادل شاه او را حواله اسدخان لاری کرده تاکید نمود که
بار عام و بدحاضر سازد و چون اسمعیل عادل شاه روز دیگر مجلس عالی ترتیب داد اسدخان لاری بموجب اشاره عالی امیر قاسم برید ترک را دست و گردن بسته بنظر
مبارک در آورد و تا دو ساعت نجومی در آفتاب مقابل اسمعیل عادل شاه نگاه داشت و در مصنفات متقدمین و متاخرین چنین واقعه عجیب که صاحب سکه و خطبه را
از درون خوابگاه بچنین حال برداشته بیرون برند و خیل و سپاه او از کمال غفلت بکار او نیایند کمتر بنظر در آمده بیت چنین عجایب حالی بسالهای دراز چشم
نه گوش دهر شنید و نه چشم دوران دید و بنا بر آنکه اسمعیل عادل شاه زیاده از حد از و آزرده بود بقتلش اشاره فرمود و چون جلاد با تیغ آهیخته مانند مرگ
ناگهان رو بدو آورد روی بعجز و زاری در آمده گفت که از زمان یوسف عادل شاه جمشید نشان تا اوان خسرو گیتی ستان از من بی ادبی و جسارت بسیار واقع شده
اکنون بگناه خود معترفم و بر وجوب قتل خود گواهی میدهم اما اگر حضرت سلیمان مکان بجان امان دهند قلعه احمدآباد بیدر را که گنبد تسخیر هیچ صاحب اقتداری
بر شرفات وی نه افتاده بهت با خزاین و دفاین تسلیم می نمایم اسمعیل عادل شاه بحکم العفو زکوة الظفر خاتمش روا داشت و امیر قاسم برید ترک کس نزد فرزندان
فرستاده بتکلیف قلعه دادن نمود آنها جواب دادند که تو پیر شده ای و آفتاب عمرت نزدیک بمغرب فنا رسیده بواسطه چند روز معدود چنین قلعه را از دست نمیتوان داد
و مقصود ایشان آن بود که دفع الوقت نمایند و متعاقب آن معتمدی را مخفی فرستادند که اگر از اوضاع مفهوم گردد که نجات پدر بدون تسلیم قلعه ممکن نیست باید که پدر را
تسلی نموده متعهد تسلیم قلعه شوی و نگذاری که گزندی باو رسد آن مرد اضطرار آنها را انجاط آورده راهی مقصد شد و چون در انجا رسید بامیر قاسم برید ترک پیغام
نمود که علی برید و دیگر فرزندان تو مرا فرستاده اند که اگر کاری ازین و آن نکند متعهد تسلیم حصار شده نگذاریم که بتو آزاری برسد امیر قاسم برید ترک باطمینان
مطمئن گشته بحسب ظاهر از فرزندان شکایت نمود و وقتیکه مجدداً حکم قتل او صادر شده فیلی مست حاضر ساختند که زیر دست و پایش اندازند امیر قاسم برید ترک
بعجز و زاری در آمده التماس نمود که مرا بچنین حال مقابل فلان برج که نشیمن فرزندانست برده ایستاده کنید تا خود با ایشان سخن گفته مهم سازی نمایم و چون
چنین کردند فرزندانش پدر را برهنه سر و دستها از پشت بسته دیدند گفتند بیک شرط قلعه تسلیم میکنیم که اسدخان لاری آمده بیرون فلان دروازه بایستد و عهد کند
که هیچکس متعرض احوال زنان و فرزندان ما نشود و از قسم خواجه سرایان و زنان در مقام تفتیش احوال ایشان نشوند که چه بیرون برند و انچه زر و زیور و پوشش ایشان
باشد معاف دارند اسمعیل عادل شاه ملتمس آنها را قرین اجابت گردانیده اسدخان لاری را حکم کرد که بر در دروازه قلعه نشسته نگذارد که کسی متعرض زنان و فرزندان
امیر قاسم برید ترک گردد و علی برید جواهر نفیسه و مرصع آلات بابت شاهان بهمنیه و نقود احمر بعورات سپرده تا زیر برقع گرفته بدر بردند و اسمعیل عادل شاه [illegible]
در آمده شکر الهی بجا آورده بر مسند شاهان بهمنیه نشست و آنگاه شاهزاده ملوخان و ابراهیم خان را با اسدخان لاری نزد علاء الدین عماد شاه فرستاده التماس قدوم میمنت لزوم نمود
و هم بعد از ساعتی شاهزاده عبدالله و علی را بطلب علاء الدین عماد شاه مرسول داشت علاء الدین عماد شاه ملتمس او را امید دل دانسته همراه شاهزادگان [illegible]
سپهر احتشام رسید صاحبقران کشورستان تا دروازه استقبال فرموده مجلس انس را از وجود فایض الجودش زیب و زینت دیگر داد و در حضور او سایر ذخایر و کنوز قلعه از جواهر
و ظروف طلائی و نقره و صحنهای فغفوری و دیگر اقمشه و امتعه دوازده لک هون نقد از روی یکجهتی بنظر علاء الدین عماد شاه در آورد که هر چه خوش آید بردارد و او چون
دست دراز کرده یک عنبرچه مرصع برداشت بعده اسمعیل عادل شاه باسدخان لاری گفت که از نقد و جنس مال سه لک هون تسلیم ملازمان علاء الدین عماد شاه نماید و [illegible]

هون بشاهزادگان که لوخان و داودخان و ابراهیم خان پسر عبدالله باشند بدهد و خود نیز موافق ایشان زر گیرد و پنجاه هزار هون بسید علی عقیل بسیار داد که بنجف اشرف و کربلای معلی و
مشهد مقدس شتافته بزائران قسمت نماید و پنجاه هزار هون بسید احمد هروی بدهد که باهل علم و فضل اردو و شهر بیجاپور برساند و خارج هر یک از ایشان و از ده هزار هون اسپ بهای
بسازند و تمه را بسپاه قسمت فرموده یک حبه و یک دینار نگاه نداشت و دست بر آمین زده از آن مجلس برخاست گویند در آن روز مولانا شهید شاعر قمی را که از کمال علم از تعریف مستغنیست
و در آن تاریخ از گجرات آمده بود بواسطه همت شاعری نهایت تقرب بانحضرت پیدا کرده بود حکم کرد که بخزانه رفته آنقدر زر که توانی برداشته بیار از آنجا که مولانا از رنج سفر
فی الجمله ناتوانی داشت عرض کرد که روزی که از گجرات متوجه این درگاه می شدم و چندان قوت داشتم چه باشد که شاه سخن پرور نکته گذار بعد از چند روز که توانائی بهم رسد حکم
نماید بدین خدمت روح پرور سرفراز گردم شاه لب بتبسم شیرین گشوده گفت نشنیده مصرع که آفتهاست در تاخیر و طالب را زیان دارد باید که دو دفعه در خزانه رفته
هر چه از دست تو برآید در آن تقصیر نکنی چون این حکم عین مدعای مولانا بود سر عبودیت بر زمین نهاده شگفته و خندان از مجلس برخاست و دو مرتبه بخزانه شتافته بیست و یکهزار
هون طلا بیرون آورد و چون خازن این خبر بسمع همایون شاه رسانید فرمود مولانا راست می گفت که من قوتی ندارم ازینجا نزاکت طبع و دقت کلام آنحضرت
بر ارباب ادراک واضح و روشن است چه که این سخن هم جانب خوش طبعی و هم جانب همت و نیز در آن مجلس که دریای سخاوت شاه بموج در آمده بود حسب الالتماس علاء الدین
عماد شاه بعفو تقصیرات امیر قاسم برید ترک نموده او را در سلک امرای خود منتظم گردانیده و ولایت کلیان و اوگیر و جمیع پرگنات قدیم او خارج پایه تخت احمد آباد بیدر
بجاگیرش مسلم داشت اما بشرط آنکه با سه هزار سوار ملازم رکاب بوده قلعه رایچور و مدکل را از جنگ کفار بیجانگر برآورد و آنگاه قلعه ماهور را محاصره کرده مفتوح ساخته بعلاء الدین
عماد شاه بسپارد و هر دو شاه راهی شده احمد آباد بیدر به تجویز اسدخان لاری بمصطفی خان شیرازی مفوض گشت و بنابر آنکه در آن ایام تمراج فوت شده و رایان نواحی بیجانگر
سر از اطاعت رامراج پسر تمراج پیچیده فتنه و فساد در بیجانگر پدید آمده بود حضرات فرصت غنیمت شمرده از آب کشنه عبور نمودند و قلعه رایچور و مدکل را که هفتده سال
در تصرف کفار بود پس از سه ماه محاصره مفتوح گردانیدند و اسمعیل عادل شاه مجلس عظیم ترتیب داده صحبت بزم بسیار آراست و بعهد وفا کرده تجرع جام می لعل فام رغبت نمود
اسدخان لاری امیر در آن روز نزدیک خویش رخصت جلوس فرموده دو سه پیاله بدست خویش بوی داد و چون علاء الدین عماد شاه و اسدخان لاری التماس کردند که
امیر قاسم برید ترک را هم داخل در مجلس بزم گردانند اسمعیل عادل شاه قبول کرده امیر قاسم برید ترک را هم پیاله خود ساخته گفت که مضمون ان العهد کان مسئولا بظهور انجامید
علاء الدین عماد شاه که خود طالب علم بود بخندید و امیر قاسم برید ترک اگرچه نفهمید لیکن از خنده علاء الدین عماد شاه متغیر شده اشک از دیده فرو ریخت و اسمعیل عادل شاه از آن
متاثر شده با او از روی مهربانی گفت انشاء الله تعالی بعد از رسیدن به بیجاپور احمد آباد بیدر را نیز بتو ارزانی خواهیم داشت و مدت یکماه در آن صوب بوده جمیع مهمات
ساخته و پرداخته علم مراجعت افراشت و چون اخبار توجه بهادر شاه گجراتی بصوب حدود دکن متواتر رسید مهمات قلعه ماهور را موقوف داشته علاء الدین عماد شاه به برار شتافت
و اسمعیل عادل شاه به بیجاپور و احمد آباد بیدر را بامیر قاسم برید ترک داد بدان شرط که قلعه کلیان و قندهار بدیوانیان شاهی بسپارد گویند در آن سفر اسمعیل عادل شاه ببیدر
علاء الدین عماد شاه رفته داد مهمانی عظیم ترتیب داده و چند خوان پر جواهر گذرانیده تکلیف نمود و چون پس از چند روز علاء الدین عماد شاه مهمان اسمعیل عادل شاه شد
آنحضرت نزدیک و قریب مجلس وی دادند و هزار سوار بنغل و اسپ و تمام یراق بنظر او در آورده گفت آنچه در مدت سلطنت حاصل کرده ام میراث من سیده امیت از میان این جماعت
که هر یک در شجاعت و مردانگی رستم را بنظر نمی آورد هر کرا خواهید پیشکش کنم علاء الدین عماد شاه تحسین و آفرین کرد و گفت که اگر ما نیز چنین جواهر نفیسه بدست می آوردیم
قلعه ماهور را از دست نمیدادیم و در سنه ثمان و ثلثین و تسع مائه امیر برید چون کلید قلاع و بقاع نفرستاد عدالت پناه عازم تسخیر قلعه کلیان و قندهار گردیده دهلیز و سراپرده
از بیجاپور بیرون فرستاده و امیر قاسم برید ترک ایلچی نزد برهان نظام شاه فرستاده طالب حمایت شد برهان نظام شاه ایلچی به بیجاپور فرستاده التماس نمود که چون امیر
برید درین نسبت حقوق بسیار برین مخلص دارد و از سر لشکر کشی آن صوب درگذشته دوستان را رهین احسان سازند عدالت پناه جواب داد که وقتیکه شما در مقام گرفتن
قلعه ماهور بودید هرگز از ما چنین التماس بوقوع نیامده اجابت نمودیم و حسب الاشاره فسخ عزیمت صوب بیدر نمودیم لیکن چون اوائل زمستان است و در خانه نشستن مطلوب
نیست سیر حواشی مملکت بتخفیف بلدرک و شولاپور بخاطر تصمیم یافته که اگر جای سر آن برادر بشنوان دیگر تصور نکرده خوف و هراس بخود راه ندهند و بحال خود باشند برهان نظام شاه
که خاطر عاطر از ممر سلطان بهادر جمع کرده خطاب شاهی و چتر یافته بود و پیغام داد که بهادر شاه گجراتی مملکت برار و احمد آباد بیدر و غیره بمن رجوع کرده است سزاوار دولت

آنکه از گفته اینجانب تخلف نورزند و حال و مستقبل را مانند ماضی خیال نکرده گوشه نشینی و سلامتی را بهترین امور دانند و این پیغام وقتی بعدالت پناه رسید که از اینجا کوچ
نهضت فرموده در بهمن علی تشریف حضور داشت بیجر و اطلاع بر پیغام مذکور نماز مغرب و عشا کرده سوار شده روز دیگر قریب شام با چهارصد سوار مغل و چهل پیاده
بر کنار آب تلدرک که از دامن آن قلعه میگذرد فرود آمده ایلچی برهان نظام شاه را رخصت کرده اعلام نمود که آنچه با تو بیجا آوردیم اکنون منتظریم که آنرا در عنایات
خود ظاهر ساخته چنانکه هر کرت بمیدان مبارزت جولان نموده بودند این بار نیز بمعرکه خرامیده دریای پرجوش و خروش تیغ و سنان هژبران ملاحظه نمایند
برهان نظام شاه بحری هر چه در خزانه داشت صرف لشکر کرده بیست و پنجهزار سوار گرد آورده و توپخانه خوب سامان نموده باتفاق امیر قاسم برید ترک نگهبان گستهای سالور
کوچ بر کوچ متوجه سرحد اسمعیل عادل شاه شد و اسمعیل عادل شاه با دوازده هزار سوار استقبال نموده و بسرکاری اسدخان لاری صفها ترتیب یافته بهم در آویختند و جنگی بوقوع
پیوست که جنگهای سابق در جنب آن بازیچه بود ابیات چنان گشته در حرب بی اختیار ۞ که دست فتاده نماندی ز کار ۞ فتادی چو دست از تن خشمناک ۞
ز غیرت گرفتی گریبان خاک ۞ چو از تن فتادی سر مرد کین ۞ ز اعراض کندی بدندان زمین ۞ بدانگونه شد آدمی خوار و زار ۞ که خاک از جسدها گرفتی کنار ۞ زمین نو
از تیغ کین قطع و وصل ۞ نیفتد بهم تار خورشید وصل ۞ الغرض تا در آشیان ترکش دلیران از طایر تیر نشان بود و زاغ کمان از هوای دست بهادران جدا نشد
و تا زبان تیغ نهنگان در دریای هیجا نهنگ آسا سر آسا دندان بود بحث شیران بیشهٔ شجاعت بغیر از دار و گیر سخن سنج نگشت ابیات تیر جان یافته ز وصل کمان
تیغ باریده خون ز هجر نیام ۞ آن نشسته چو نور در احداق ۞ وین روان همچو روح در اجسام ۞ آخر الامر چنانکه رسم زمانست که یکی غالب و دیگری مغلوب میگردد نسیم
فتح و ظفر بر پرچم اسمعیل عادل شاه وزیده خورشیدخان نظام شاهی در معرکه کشته شد و برهان نظام شاه بحری بحال پریشان باحمدنگر شتافته اثاثه شاهی
و توپخانه و فیلان بتصرف اسمعیل عادل شاه فیروز جنگ درآمد و دیگر میان اسمعیل عادل شاه و برهان نظام شاه بحری جنگ واقع نشد بلکه جمعی از اکابر واسطه شده
لوازم صلح در میان آوردند و در سرحد با یکدیگر ملاقات کرده چنان مقرر ساختند که ولایت سلطان قلی قطب شاه و برهان نظام شاه بحری علاءالدین عماد شاه را
متصرف شده باهم دوست و یکدل باشند اسمعیل عادل شاه امیر قاسم برید ترک را از خود ساخته در سنه اربعین و تسع مایه باتفاق او روانه تلنگ گشت و نخست قلعه تلکنده
را که از مشاهیر قلاع تلنگ است و در سرحد واقع شده احاطه نمود و سلطان قلی قطب شاه مراعات حزم کرده بمیدان مقابله و مقاتله نشتافت و از گلکنده که دار الملک
بود حرکت ننموده لیکن از لشکر خویش سوار و پیاده بسیار بمدد اهالی حصار مامور ساخت و میان اسدخان لاری و اهالی تلنگ چند جنگ واقع شده هر کرت فتح و غلبه نصیب
اسدخان لاری شد و اهالی قلعه مایوس گشته نزدیک بود که حصار بسپارند ناگاه بحکم قادر بیچون از تاثیر آب و هوای آن دیار اسمعیل عادل شاه را سوء مزاجی
بهم رسیده مواد فاسده حصن حصین بدن او را احاطه نمود و اعتدال چهار عنصر برهم خورده سر ببالین ضعف و ناتوانی نهاد و بسرعت هر چه تمامتر اسدخان لاری
و امیر قاسم برید ترک را که بنهب و غارت ممالک تلنگ قیام می نمودند طلبیده گفت آب و هوای اینجا با من موافقت ندارد و میخواهم شما را برای تسخیر قلاع تلنگ نگاهداشته
خود بشهر احسن آباد گلبرگه بروم و بعد از حصول صحت باز معاودت نمایم ایشان قبول این معنی نموده مقرر کردند که روز دیگر علی الصباح شاه در پالکی نشسته روانه آنصوب گردد
فاما صبح روز چهارشنبه شانزدهم ماه صفر سنه احدی و اربعین و تسع مایه بجوار ایزدی پیوسته بساط منازعت لقائی بر چید و اسدخان لاری فوتش را مخفی داشته جسدش را
در پالکی گذاشته و برقع بر آن انداخته هنگام شب روانه قصبه کوکی گردانید تا در جوار پدرش مدفون ساختند و چون دو روز بدین بگذشت اسدخان لاری که مرد بسیار سال
خورده بود و امیر قاسم برید ترک و سایر معتمدان را طلبیده از قضیه ناگزیر خبر داد و از آنکه شهزاده ابراهیم بشاهی برادر بزرگ ملوخان راضی نبود و بسیاری زمام امور نهانی با او همداستان
بودند اسدخان لاری در مملکت بیگانه صلاح در عدم تعیین جانشین دیده نهانی هر یک از ایشان را پیغام داد که چون ساعت خوب نیست باحسناباد گلبرگه رفته در آنجا
بروح سید محمد گیسو دراز همت خواسته بر تخت موروث جلوس واقع خواهد شد و ایشان چون قبول این معنی نمودند از پای قلعه کولکنده کوچ کرده هر دو شاهزاده را بتدبیر
و حکمت باحسناباد گلبرگه رسانید و با آنکه خود بشاهی ابراهیم راغب تر و مایل تر بود ولیکن چون ملوخان پسر بزرگ بود و عدالت پناه او را ولیعهد ساخته بود چار و ناچار
آن شاهزاده خردسند را بر چار بالش سلطنت متمکن ساخت و ابراهیم را در قلعه مرج محبوس گردانید و از امیر سید احمد هروی منقولست که اسمعیل عادل شاه حلیم و کریم و سخنور و
از علو همت هرگز مدخل و خرج مملکت باز نپرسیدی و طریقه عفو و اغماض را دوست داشتی و در باب ماکولات و ملبوسات کوشیدی و هرگز فحش بر زبان جاری نساختی و پیوسته

با علما و فضلا و شعرا صحبت داشتی و مراعات ایشان را واجب شناختی و در علم موسیقی و شعر علم مهارت برافراشتی و وفائی تخلص نمودی و هیچ یک از سلاطین دکن بمتانت و لطافت
او سخن نگفته و این اشعار از وست غزل دل خوبان رقیب مهر آزاد است پنداری • مدار دلبری بر جور و بیداد است پنداری • مرا صد محنت از عشق تو بر دل میرسد هر دم • دل ویران
عاشق محنت آباد است پنداری • ز عشق قامت سرو سهی را ماند یاد در گل • دلش صد پاره وز بار دل آزاد است پنداری • ز هجرت آتشی دارم بدل کز بهر تسکینش • نصیحت باد
سرد زاهدان باد است پنداری • دل ریش وفایم آنچنان خو کرده با تیرش • که پیکانش بجای مرهم افتاد است پنداری • و له شب هجر جز گریه کاری ندارم • بجز دیده
اشک باری ندارم • شبی نگذرد کز فراق تو چون شمع • پر از اشک حسرت کناری ندارم • من و عشق و رندی و کوی ملامت • براه سلامت گذاری ندارم • از آن با غمش
خو گرفتم وفائی • که غیر از غمش غمگساری ندارم • و له دل ز بی نقش حکایتی دارد • از شب غمم شکایتی دارد • تا کی آزار اهل دل طلبی • بیوفائی نهایتی دارد • خون دل میخورم
ز غصه یار • با رقیبان عنایتی دارد • دل بخشش زد آه من شد نرم • آه عاشق سرایتی دارد • ای وفائی منال از ستمش • که ستم نیز غایتی دارد •

## ذکر شاهی ملو عادل شاه بن اسمعیل عادل شاه

چون اسمعیل عادل شاه وصیت کرده بود که ملو عادل شاه را جانشین من گردانید بالضروره اسد خان لاری او را بتخت تمکن گردانیده و بجده اش پونجی خاتون که در خیر داری
او نصیحت کرده خود به بلکوان که جاگیرش بود رفت ملو عادل شاه عرصه را خالی دیده بشرب خمر و استماع نغمه پرداخت بلکه چون قریب به بلوغ بود اموری که لازمه آن سن سفاهت
است از وی بوقوع می‌آمد و شب و روز بهزل و بازی و دیگر کارها که مناسب پادشاهان نباشد می پرداخت تا خلائق آن مملکت از و متنفر شدند و مادر ایشان مصداق زاد فی الطنبور
نغمه بمذاق پسران صاحب حسن مشغوف گشته و کار بجائی رسید که پسران مردم متقی و بزرگ را خواهی نخواهی از خانها می‌کشید تا آنکه یوسف ترک که شحنه دیوان و از امرای کلان
تاج پوش بود پسر او را طلبید و چون او بقدم ممانعت پیش آمد ملو عادل شاه بغضب رفته حکم کرد که جمعی شتافته پسر او را بقهر و جبر بیاورند و یوسف شحنه دیوان اگر دم زند
سرش به تیغ بیدریغ از تن جدا سازند یوسف شحنه دیوان که از امرای تاج پوش بود و مردم ملو عادل شاه را تادیب نموده در همان روز علانیه اهل و عیال پیش انداخته و از شهر
برآمده بجانب قصبه گهوگه که اقطاعش بود روان گردید و قصه کاوه آهنگر بوضوح پیوسته اکثر اهل ناموس رفاقت او نمودند و پونجی خاتون والده اسمعیل عادل شاه از مشاهده آن اوضاع
و اطوار دلگیر گشته عازم گشت که ملو عادل شاه را معزول گردانیده شاهزاده ابراهیم را بتخت نشاند پس یوسف شحنه دیوان مخفی پیغام داد که ملو عادل شاه قابل شاهی نیست
باید که او را موقوف ساخته شهزاده ابراهیم را بجایش نصب کنی یوسف شحنه دیوان ایلچی از محرمان را به بلکوان نزد اسد خان لاری فرستاده حقیقت حال را اعلام نمود و
اسد خان لاری جواب داد که من از اطوار ناپسندیده او ترک بیجاپور کرده در اینجا نشسته ام و چون خلق را از افعال ملو عادل شاه متنفر دیده دل از سلطنت وی بر نهند سزاوار
آنست که صلاح دولت دودمان عادل شاهی منظور داشته هر چه مهد علیا پونجی خاتون گوید از فرمان او تجاوز ننمائی یوسف شحنه دیوان از تجویز اسد خان لاری مطمئن خاطر گشته کسان
پونجی خاتون را اقصی المرام رخصت معاودت نمود و بموجب اشاره آن عفیفه زمانی روز موعود با دویست سوار تاج پوش به بیجاپور در آمده و بیدرنگ بقلعه ارک رفته قلعه دار را که بقدم
ممانعت پیش آمده بود بکشت و ملو عادل شاه را مقید ساخته بفرموده پونجی خاتون او را مع برادر اعیانی او الوخان مکحول گردانید و شهزاده ابراهیم را بجایش منسوب ساخت

بیت چو دهر افگند افسری از سری • نهد آسمان بر سر دیگری • الغرض ایام شاهی ملو عادل شاه شش ماه و چند روز بود

## ذکر شاهی ابراهیم عادل شاه بن اسمعیل عادل شاه

واقفان اخبار و راقمان وقائع نگارخانه سخن گذار صور قضایای ابو النصر ابراهیم عادل شاه را چنین بیان میکنند که او شاهی بود بسی شجاع و مردانه و از غایت تهور جوشن بیباکی
در بر کرده مانند سیل تند از نشیب و فراز نمی اندیشید بنابران آوازه قهر و غضبش بخصوصیت حلم و خلق او در بسیط زمین منتشر گردید معهذا از آن وقت که مفاتیح کنوز شاهی بدست
آورد مادام الحیوة از اسباب و ارکان لشکر کشی و صف آرائی پرداخته بیت ملک را اگر قرار خواهی داد • تیغ را بیقرار باید کرد • و از افواه شنیده میشود که در مدت شاهی او ده مرتبه جنگ
صعب با نظام شاهیه و غیره اتفاق افتاد و بنفس نفیس خود در جمیع معارک حاضر بوده در لوازم شجاعت و جلادت تقصیری نکرد اما چون سهم نصرت در درج طالع او چنانکه باید

یک از حروب هم آغوش فتح و فیروزی گشت مگر در جنگ قصبهٔ آورخان و آن جنگ سی ست از آن دودمان که از کیش پدر و جد اجتناب نموده اسامی ائمهٔ اثنی عشر از خطبه برآورده ملت حضرت امام ابوحنیفه را رواج داد و شعار طائفهٔ امامیه از طرف ساخته تاج سرخ دوازده ترک را که در آن عصر از شعار سپاه شیعه بود منع نمود که کسی بر سر نهد و از امرای غریب بجز اسد خان لاری و خوش کاری آقا و رومی شجاعت خان گرجی همه را موقوف ساخته و از امارت معزول گردانیده دکنی و حبشی را بجای ایشان نصب کرد و دودمان نظام شاهیه و عماد شاهیه گوره اوت بهم رسانید بنابر آن ارکان دولت از جمله سه هزار غریب نوکر خاصه که همواره ملازم رکاب می‌بودند چهارصد را نوکر گذاشته باقی را رخصت کردند و ایشان پراگنده شده بگجرات و دکن و احمدنگر شتافتند و دفتر فارسی برطرف ساخته هندوی کردند و بهانهٔ اصحاب خلل گردانیده جمیع ضوابط ابراهیم عادل شاه اول برهم زد و رامراج والی بیجانگر مخفی کسان فرستاده اکثر مغلان را باستمالت تمام نزد خود خواند و بجهت رضامندی خاطر خواهی ایشان حکم کرد که در بلدهٔ بیجانگر مسجد ساختند و خود در روز بار مصحف اقدس پهلوی خویش بر کرسی گذاشته به ایشان میگفت که شما مصحف سر فرود آرید و من هیچ کاری ندارید و ابراهیم عادل شاه دو سال دیگر از جاوبن بجانب بیجانگر لشکر کشیده و در حصول مقصود معاودت نمود و شرح آن چنین است که چون سیورای والی بیجانگر که هفتصد سال فرمانروائی در سلسلهٔ او بود فوت شد پسرش جانشین گشته او نیز در عین جوانی بدنبال پدر شتافت و کاخ فرمانروایی به برادر خرد خود واگذاشت و او هم هنوز از بوستان شاهی گل عشرت نچیده بود که زمانه دست بر فنای او گماشت و پسر سه ماههٔ او ولی‌عهد گشته تمراج که از امرای عمده بود زمام اختیار بکف آورده از سنه تسعین و ثمانمائه تا خمس و ثلثین و تسع مائه باستقلال گذرانید لیکن هرگاه صاحب تخت بحد رشد و تمیز رسید او را بزهر درگذرانیده دیگر کودکی از وارثان مملکت را بر تخت متمکن ساخت و بعد از آنکه تمراج درگذشت بمسندش رامراج قائم گشته دختر پسر سیورای بعقد خویش در آورد و بدین وصلت استقلال او از حد در گذشته اراده نمود که خود متکفل مهمات شاهی گردد چون سرداران بزرگان انحراف نموده بر وی شوریدند ناچار رامراج طفلی از آن دودمان بر تخت نشانیده خالوی آن طفل موسوم بهوج ترمل راج که از شائبهٔ جنون خالی نبود و از اسم او نیز این معنی مستفاد میگردد بمنصب امارت رسانیده و عهد و سوگند گرفته پرورش آن کودک باو رجوع نمود و خود بتدبیر امرای سرکش را برانداخته از ایشان اثری نگذاشت و یکی از غلامان خود قوی گردانیده بلدهٔ بیجانگر و رای زاده باو سپرد و خود بعزم استیصال رایانی که مانع شاهی او بودند با سپاه آراسته متوجه اطراف ممالک گشت و چندی از ایشان را استیصال ساخته یکی از حصارهای آن طرف را محاصره نمود و چون مدت محاصره بطول انجامیده زریکه همراه او بود صرف شد بنابر آن بغلام خود نوشت که پنجاه لک هون بفرست پس غلام در خزانه کشاده چون چشمش بر کنوز و جواهر بیشمار افتاد و از راه رشت اعلام بغی و طغیان برافراشت و نبیرهٔ راجی را از اندرون خانه برآورده و بهوج ترمل راج با خود متفق ساخته بگرفتن خیل و حشم پرداخت و رایانیکه از رامراج خائف بودند بسرعت بوارث ملک پیوسته جمعیت عظیم در بیجانگر بهم رسید اما بهوج ترمل راج آن غلام ابدان بهانه که یار رامراج گردیده است محل اعتماد نیست کشته خود قوی گشت و رامراج چون بخت را طولانی دیده در صلح زد و جمعی از رایان را واسطه شده چنان مقرر ساختند که پای تخت بیجانگر از رای زاده بوده ولایتی که رامراج بالفعل در تصرف دارد از او باشد الغرض رامراج دم بخود کشیده رایان بمضاجع خویش شتافتند خالوی نامهربان دیوانه رای زاده را ارادهٔ سروری در خاطر خطور کرده رایت استبداد او برافراشته و خواهر زاده را خفه کرده خود قدم بر مسند شاهی گذاشت و چون غرور و نخوت را پیشه ساخته و بدمعاشی با خرد و بزرگ آغاز نهاد امرا ازو متنفر شده و به رامراج ابواب دوستی مفتوح گردانیده التماس قدوم نمودند بهوج ترمل راج بر این معنی مطلع شده رسولی با پیشکش الک هون نقد و دیگر تحف نزد ابراهیم عادل شاه فرستاده التماس کمک نمود و عهد کرد که هر منزل ایک لک هون بدهد و ابراهیم عادل شاه در سنه اثنی و اربعین و تسع مائه (۹۴۲) روانهٔ بیجانگر گردید و رامراج سبب لشکرکشی ابراهیم عادل شاه معلوم نموده جنگ تدبیر بد اسن مکر و تزویر مستحکم ساخت و نامهٔ مشتمل بر اطاعت و پشیمانی از کردهٔ خویش نزد بهوج ترمل راج فرستاده پیغام داد که اگر سپاه اسلام بدین مرز و بوم قدم نهد از صدمهٔ سم مراکب ایشان مضاجع و معابد ما صفت انهدام خواهد یافت و زن بچه زبان شاهان هیبتیه اطفال وضیع و شریف اسیر و دستگیر خواهد گشت مناسب آنست که کسان معتمد پیش ابراهیم عادل شاه فرستاده التماس مراجعت نمائی که من بنده‌ام و من بعد بر جادهٔ انقیاد و فرمان بری مستقیم خواهم بود و بهوج ترمل راج چون از زیور عقل و دانش عاری بود فریب خورده بعد از آنکه عهد و میثاق بطریق کفره فجره بتقدیم رسیده بود چهل و چهار لک هون نقد بخدمت ابراهیم عادل شاه فرستاده التماس معاودت نمود و چون ابراهیم عادل شاه را غرض از رفاهیت بهوج ترمل راج بود و وصول مبالغ کثیر مراجعت فرمود و هنوز از آب کشنه نگذشته بود که رامراج و تمامی امرا نقض عهد کرده بسرعت باد و برق به بیجانگر شتافتند و از خیل و حشم درونی که بمحافظت شهر قیام می‌نمودند بعضی را بطمع و بعضی را بتهدید از بهوج ترمل راج برگردانیدند و چنان مقرر کردند که او را گرفته بایشان بسپارند تا عوض رای زاده او را بقصاص رسانند درین صورت بهوج ترمل راج

چون کار از دست رفته بود و راه فرار مسدود دید بفرمود تا جمیع اسپان را پی کردند و فیلان را کور ساختند و آن مقدار جواهر از قسم یاقوت و الماس و زبرجد و مروارید و غیره که اندوخته و پنهان بود بسنگ آسیا آرد ساخته در خاک ریختند و تفتیکه دروازه باغ را از دروازه حصار گشوده امرا را الشهر در آوردند هیچ زر مال را جز خنجر بر سینه پر کینه خود زده بجهنم شتافت و مضمون کان گوهر یکی هویدا اگر دیدار بیت نگهبانی ملک و دولت بلاست * گدا بادشاه است نامش گداست * آنگاه امرا بی منازعی بر تخت بیجانگر نشسته علم استقلال افراشت و ابراهیم عادلشاه حقیقت حال بخاطر آورده اسد خان لاری را با تمامی لشکر بتسخیر قلعه ادونی گسیل کرد در ان اثنا تنکنادری برادر امرا با سوار و پیاده بیشمار بقصد مدافعه اسد خان لاری متوجه گشت اسد خان لاری دست از محاصره باز داشته استقبال نمود و بعد از حرب صعب اسد خان لاری عنان از معرکه برتافته وکفار هفت فرسخ تعاقب نمودند بعد از آنکه زمانه مانند هندوی سیاه چرده جامه ورخم نیلگون فلک زده رایات عباسی افراشت تنکنادری در یک گروهی لشکر منکسر منهزم فرود آمده بر بستر عجب و تکبر خفت شیر بیشه بیجا اسد خان لاری با چهار هزار جوان جبه پوش سخت کوش ابیات همه شیر مردان کار آزمای * دلیر و عدو بند کشور گشای * بگاه وغا هر یکی صفدری * از ایشان یکی در عدد لشکری * بر اردوی تنکنادری شبخون زد و کفار بقدر طاقت دست و پا زده بمدافعه برخاستند و آخر از ضرب تیر سندان گذار اسلامیان قرار بر فرار اختیار نموده راه هزیمت پیمودند ابیات نباید غنودن چنان بیخبر * که ناگاه سیلی در آید بسر * بجای خسپد عقاب دلیر * که آبی توان هست او را بزیر * پس جمیع فیلان بیجانگر یان و زن و فرزند تنکنادری بدست اسد خان لاری افتاده بهمانجا لشکرگاه ساخت و تنکنادری سوار و پیاده پراگنده جمع کرده در شش فرسخی اسد خان لاری فرود آمده و عرضه مشتمل بر کیفیت واقعه و مشعر بر طلب کمک نزد امرا مرسول داشت و او در جواب نوشت که مرا هنوز از رایان اطراف جمعیت خاطر نرسیده باید که بهر نوع که میسر شود با اسد خان لاری صلح نموده زن و فرزند خود را خلاص کنی و تنکنادری کسان فرستاده در صلح زد و اسد خان لاری به ابراهیم عادلشاه اعلام نموده حسب الاشاره قبول صلح کرده با شوکت و عظمت تمام به بیجاپور معاودت فرمود و ابراهیم عادلشاه اسپان و فیلان تنکنادری را که اسد خان لاری گذرانیده بود بوی بخشیده پایه قدر و جاهش افزوده و یوسف شحنه دیوان که بمنصب وکالت و میر جملگی مخصوص گشته بود از رشک و حسد در خلوت بعرض رسانید که اسد خان لاری بنا بر اتحاد در مذهب با برهان نظام شاه طریقه اخلاص می پیماید و میخواهد که قلعه بلکوان بدو داده حلقه بندگیش در گوش کند بنابران ابراهیم عادلشاه بی آنکه در پی تحقیق صدق و کذب سخن حاسد شود آمیغی را باور کرده در باب برانداختن اسد خان لاری مشورت نموده یوسف ترک شحنه دیوان گفت که به بهانه جشن ختنه شاهزاده علی او را از بلکوان باید طلبید و چون او حاضر شود معتقد گردانیده خاطر از دغدغه اش باید پرداخت و این کنگاش فاش شده اسد خان لاری در محافظت خود کوشیده و هر وقتیکه فرمان طلب صادر گشت بیماری را بهانه ساخته نیامد ابراهیم عادلشاه به تعلیم یوسف ترک شحنه دیوان با بعضی دیگر مخصوصان اسد خان لاری مخفی رابطه آمد که او را مسموم گردانند بران نیز اثری مترتب نشد آخر بران قرار یافت که یوسف ترک شحنه دیوان را در جوار بلکوان جاگیر دهند و از میر جملگی معاف داشته رخصت اقطاع نماید تا بوقت فرصت بتزویر و حکمت او را اسیر و دستگیر کند اسد خان لاری که مرد جهاندیده بود بغفلت تورزیده و هشیار میبود تا آنکه روزی بتماشای باغی که در شش فرسخی بلکوان طرح انگنده بود سوار شده با معدودی بسرعت روان گشت و یکی از غلامان حبشی را مامور گردانید که چهار صد کس همراه گرفته بیار و الغرض جاسوسان یوسف ترک شحنه دیوان خبر تنها سوار شدن اسد خان لاری رسانیدند و او با دو هزار سوار بقصد گرفتن اسد خان لاری ایلغار نموده و در حوالی آن باغ با اسد خان لاری رسیده اعلام جنگ برافراشت و اسد خان لاری همت بر مدافعه خصم گماشته از طرفین باستعمال سیف و سنان پرداختند ابیات سیاست در آمد بگردن زنی * ز چشم جهان دور شد روشنی * غبار زمین بر هوا راه بست * عنان سلامت برون شد ز دست * چنان گرم گشت آتش کارزار * که از نعل اسپان بر آمد شرار * یوسف ترک شحنه دیوان حملهای اسد خان لاری را پای داشته در لوازم ستیز و آویز تقصیری نکرد در صورت جنگی در نهایت شدت روی داده مردم بسیار قالب از جوهر جان تهی کردند بیت ز بس کشته افتاد بر روی دشت * فلک گفت بس بس که از حد گذشت * آخرالامر اسد خان لاری بعد از جنگ صعب فائق آمده یوسف ترک شحنه دیوان بحال ابتر رو بهزیمت نهاد و ابراهیم عادلشاه دید که صحبت رنگ دیگر پیدا کرد جهت اظهار التفات یوسف ترک شحنه دیوان را مقید ساخته نزد اسد خان لاری فرستاده پیغام داد که از بی ادبی او خاطر ما بسی آزرده است باید که آن معتمد الدوله وی را بسزا رساند اسد خان لاری که از معامله خبر داشت نوشت که تقصیر از طرف بنده واقع شده امید عفو است و یوسف ترک شحنه دیوان را اسپ و خلعت داده رخصت کرد و چون این قصه بوالعجب برهان نظام شاه رسید از روی تدبیر در مجلس خود مکرر مذکور کرد که اسد خان لاری تحول نامه از ما خواسته و تعهد نموده که ولایت عادلشاهیه را مسخر ساخته بما بسپارد و اگر در نوقت لشکر کشیم بسهولت بدست

خواهد آمد و درهمان ایام که سنه سبع واربعین وتسع مائه بود بامیر قاسم برید ترك رست آمده از احمدنگر راهی شد و در حوالی پرنده امیر قاسم برید ترك وخواجه جهان دکنی باو ملحق شده
قدم پیشتر نهادند و پنج ونیم پته بابت زین خان که درتحت شولاپور بود از تصرف مردم عادل شاهیه برآورده بکسان خواجه جهان دکنی سپردند وچون برهان نظام شاه بحوالی
تلگوان رسید اسد خان لاری با آنکه اصلا بامعنی آشنا نبود از انتشار این خبر ترسیده لاعلاج با شش هزار سوار بابیویت و برهان نظام شاه مستظهر گشته آتش نهب وغارت در مملکت
عادل شاهیه برافروخت وابراهیم عادل شاه قوت مقاومت از خود مفقود دیده باحسن آباد گلبرگه رفت واسد خان لاری از شعبده چرخ متحیر گشته علی محمد حبشی را پیش علاء الدین عماد شاه
به برار فرستاده حقیقت حال قلمی نموده پیغام کرد که اگر آنجناب برسم اعانت ابراهیم عادل شاه قدم رنجه فرمایند بنده نیز بخدمت رسیده التماس خواهد نمود که شفیع گناهان
این پیر غلام گردند ومقارن آن نامه ابراهیم عادل شاه نیز رسیده علاء الدین عماد شاه راهی شد و برهان نظام شاه که قلعه ارک بیجاپور محاصره داشت آتش در منازل آن بلده
انگنده باراده حرب باتفاق امیر قاسم برید ترك متوجه گلبرگه شد اسد خان لاری در اثنای راه ترك رفاقت آنها کرده بافوج خود بعلاء الدین عماد شاه پیوسته گفت چون یوسف ترك شحنه
دیوان شما بغرض عرض عدالت پناه رسانیده که این بنده داغ عصیان بر جبهه اخلاص نهاده میخواهد که ملازم برهان نظام شاه شود و مزاج آنحضرت یکباره از من منحرف گشت
من درکمین فرصت بودم که بوقتی مظنه این قضیه را از خاطر اشرف دور سازم که ناگاه برهان نظام شاه والمیر قاسم برید ترك به تعجیل تا حوالی تلگوان آمدند ازین امر خاص وعام را
یقین شد که گفته یوسف ترك شحنه دیوان آنست که ایشان بتحریک من آمده اند ازین جهت بدریای حیرت غوطه خورده بواسطه محافظت اقطاع خود زمانه سازی کرده
چندگاه باایشان پیوستم اکنون بخدمت آمده آنچه صدق وحق است گزارش ساختم وامید دارم که بپایبوس عدالت پناه برده برائت ذمه من خواهند کرد و اگر بعرض قبول افتد
زهی سعادت والاحکم خداوند راست بهرنوعیکه داند سیاست فرماید تا من سزا و جزای خود رسیده دیگران عبرت گیرند قصه کوتاه علاء الدین عماد شاه همانروز بی سابقه تمهید مقدمه
اسد خان لاری را همراه گرفته بدائره ابراهیم عادل شاه برد و حقیقت حال بنوعیکه بود بیان نمود که برائت ذمه اسد خان لاری شده کید و مکر اعدا مدلل و مبرهن محقق گشت ناگاه
عدالت پناه اسد خان لاری را در آغوش کشیده بمنصب وجاهش افزوده باستصواب او وعلاء الدین عماد شاه عازم جنگ برهان نظام شاه وامیر قاسم برید ترك شده و
ایشان طاقت مقاومت نیاورده بجانب پرگنه بیتر روان شدند وابراهیم عادل شاه وعلاء الدین عماد شاه در آنجا نیز صلاح توقف ندیده ببالاگهاٹ و دولت آباد رفتند
ابراهیم عادل شاه وعلاء الدین عماد شاه دقیقه از لوازم قتل وغارت فروگذاشت نه نمودند اما در اثنا قاسم برید ترك بمرض الموت درگذشت و در بالاگهاٹ دولت آباد هم فرود
گشت وجناب قدسی منزلت شاه طاهر واسطه شده طالب صلح گردیده بدین طریق که نظام شاه پنج ونیم پته شولاپور را بابراهیم عادل شاه داده دیگر پیرامون هیچ غبار فتنه نگردد
وصلح شده هریک بمقام خویش مراجعت نمودند ودرسال دیگر که خمسین ۹۵۰ وتسع مائه بود ابراهیم عادل شاه دختر علاء الدین عماد شاه مسماة به ربابه سلطان را بعقد خویش در آورد
وبرهان نظام شاه بحری که پادشاه غیور بود از استرداد پنج ونیم پته استراحت وآرام بر خود حرام گردانید وچون دران سنوات میان ابراهیم عادل شاه وعلاء الدین عماد شاه
غبار کلفت مرتفع گشت فرصت یافته رامراج وجمشید قلی قطب شاه را بلطائف الحیل موافقت خود راغب ساخت وباتفاق علی برید وخواجه جهان دکنی متوجه ولایت ابراهیم
عادل شاه شده پنج ونیم پته را متصرف گردید وقلعه شولاپور را احاطه نموده بسیاری از ولایت سرحد را خراب گردانید وچند دفعه لشکر ابراهیم عادل شاه را که بمدافعه او قیام نموده
بودند بشکست وجمشید قلی قطب شاه نیز بتحریک برهان نظام شاه از آنطرف لشکر بر ولایت بیجاپور کشیده در پرگنه کاکنی حصاری در غایت استحکام بنا نمود و در تمام آن
کوشیده تا ولایت گلبرگه متصرف شد وقلعه ایتگیر را محاصره نمود وهمچنین رامراج بدلالت برهان نظام شاه برادر خود تنکنادری را باسپاه گران سنگ جهت تسخیر قلعه رایچور تعیین نمود
ابراهیم عادل شاه کشتی مملکت خود را گرفتار چهار موجه بلا دیده در بحر حیرت غوطه خورد و اسد خان لاری را از تلگوان طلبیده ازو مشورت خواست واو بعد از تامل وافی بعرض
رسانید که دشمن حقیقی ما برهان نظام شاه است ودیگران بطفیل او متعرض این مملکت شده اند نخست علاج فتنه برهان نظام شاه باید کرد وانگاه بدفع دیگران باید پرداخت وعلاج
برهان نظام شاه منحصر درین است که پنج ونیم پته را که مایه نزاع است باو بازگذاریم وانگاه نامه مشتمل بر کمال فروتنی وتواضع برامراج که پادشاهی عظیم الشان است ودیگر رایان آن صوب فرستاده
مع تحف وهدایای نفیسه مصحوب ایلچیان چرب زبان بفرستیم که کفار کرناتک باندک مایه تواضع خرسند شده دم از دوستی خواهند زد وخصوصا رامراج که چون هنوز مملکت خود را
مصفا نساخته است ورایان اطراف باو منازعت دارند زود بمصالحه خواهد نمود وهرگاه خرخشه ایشان برطرف شود دفع جمشید قلی قطب شاه بعهده من است ابراهیم عادل شاه
تدبیر اسد خان لاری را پسندیده بران عمل نمود وبموجبی که اسد خان لاری گفته بود مهمات بکفایت اقتران یافت آنگاه ابراهیم عادل شاه بجمعیت خاطر دفع فتنه جمشید قلی قطب شاه را

پیش نهاد همت ساخته اسد خان لاری را مع لشکر فیروزی اثر بجانب او گسیل نمود و اسد خان لاری اول قلعه کاکنی را که ساخته جمشید قلی قطب شاه بود محاصره کرده در عرض
سه روز بجبر و قهر مفتوح ساخته از بیخ و بن برکنده اثری نگذاشت و آنگاه متوجه اینگیر شد و جمشید قلی قطب شاه صرفه در مقابله ندیده راه ولایت تلنگ پیش گرفت و اسد خان لاری
تعاقب نموده دو دفعه افواج قطب شاهی که سد راه او قیام نموده بودند منهزم گردانید و در حوالی قلعه گلکنده جمشید قلی قطب شاه مضطر گردیده خود متصدی جنگ شد و جنگی
در غایت شدت بوقوع انجامیده شکست بر لشکر تلنگ افتاد ابیات سعادت به بخشایش داور است * نه در چنگ و بازوی زور آور است * کلید ظفر چون نه در دست تست *
ببازو در فتح نتوان شکست * گویند در آن روز بحسب اتفاق جمشید قلی قطب شاه و اسد خان لاری مقابل هم شده بی آنکه یکدیگر را بشناسند شمشیر بازی گویال هم انداختند
قضا را زخمی منکر بر چهره جمشید قلی قطب شاه رسید و اسد خان لاری مظفر گردید و جمشید قلی قطب شاه مدة العمر از آن زخم وقت خوردن و آشامیدن آزار می کشید و چون
اسد خان لاری قرین فتح برگشته به بیجاپور آمد و مهمات بر حسب دلخواه ساخته شد ابراهیم عادل شاه از دغدغه لشکرکشی خاطر را پرداخته امرای بیجاگیرها رخصت فرمود
و در سنه احدی و خمسین و تسع مائه ۹۵۱ برهان نظام شاه بحری بیک رام راج عازم تسخیر احسناباد و گلبرگه شده محاصره نمود و ابراهیم عادل شاه لشکر گرد آورده بدان طرف راهی شد و کنار نهر
بهیوره رسیده چون سپاه برهان نظام شاه لب آب گرفته بودند قریب دو سه ماه عبور میسر نگشت تا آنکه ابراهیم عادل شاه به تنگ آمده آخر برسات جبراً و قهراً از آب گذشت
و فریقین بترتیب سپاه مشغول شده جنگ صعب اتفاق افتاد لیکن پس از اشتعال نایره قتال بخلاف همه سال ابراهیم عادل شاه مظفر گشته برهان نظام شاه آب
و فیل در باخت و ابراهیم عادل شاه بعد از این فتح غیبی نخوت و تکبر پیشه ساخته در وقت کیفیت شراب با ایلچیان برهان نظام شاه درشتی می نمود و سخنان سهل نسبت
ببرهان نظام شاه بر زبان می آورد و باندک تقصیری ارباب دخل و مقربان را می بست و میکشت و در سنه اثنی و خمسین و تسع مائه ۹۵۲ چون برهان نظام شاه لشکر بر ولایت
علی برید کشیده به تسخیر قلعه اوسه و قندهار و اودگیر پرداخت علی برید قلعه کلیان به ابراهیم عادل شاه داده کمک خواست ابراهیم عادل شاه بعد از ورود بر تمام ممالک علی برید استیلا یافت و در
ششماه دو کرت با برهان نظام شاه جنگ کرده هر مرتبه شکست فاحش یافته اثاثه سلطنت باخت و ابراهیم عادل شاه آن شکستها را از بدرنگی نزدیکان و مقربان
و ارباب دخل دانسته در مدت دو سه ماه قریب چهل برهمن و فقها و مسلمان را کشت و خلائق از اوضاع او متنفر و خائف گردیده بعضی قرار دادند که برادرش شهزاده عبدالله
را بر تخت نشانند و پیشتر قبل از آنکه اراده خیر بقوه بفعل آید بگوشش رسیده بازار سیاست گرم ساخت و خلق کثیر را بقتل رسانید و شهزاده بجبر تقبیل گریخته به بندر گوه رفته
بعضی بوی پناه برده و ایشان در عزت و احترامش کوشیدند و در آن ایام ابراهیم عادل شاه بی تقصیر ظاهری با سد خان لاری بدگمان شده و این شکستها را از
نفاق او دانسته رسم پروانه التفات و سیوه فرستادن برطرف ساخت و اسد خان لاری که در تلگوان بود همگی همت بر آن گماشت که نقد اخلاص خود را در نظر خداوند
تمام عیار نماید پس با جمعی از مردم معتبر نه اسب تازی و نه فیل مست و دیگر تحف و نفایس فرستاده این عریضه بخط خود نوشت که ای سلیمان سریر سعادت و اقبال
وای سکندر مسند عز و جلال بیت چه شد چه شد که بدینسان رسیده از من * چه کرده ام چه شنیدی چه دیده از من * سبب این بی عنایتی چیست و باعث این کم التفاتی
کیست بیت گر گناهی کرده ام اینک سر و تیغ و کفن * ور نه بیموجب نشاید دوستان آزردنی * آنچه ارباب غرض از تقصیرات بنده بسمع اقدس رسانیده اند یکی را صد اعتراف
می نمایم اما از این تهمت خبر ندارم و چون گرگ یوسف بیگناهم نه بر زبان گذرانیده ام و نه در خاطر و نه در عقیده من بنده هرگز این بوده سبب توقف در این حصن حصین
و نیامدن بخدمت دفع مضرت اعدا است و اهمیتی را مردم کوتاه نظر نوعی دیگر فهمیده رقم حرام خواری بر چهره این بی غلام میکشند اگر مراحم و عواطف بیدریغ شاهنشاهی
شامل حال گردیده اشارت همایون شود جهت مخذولی و سرافکندگی اعدا به تقبیل قوائم سریر خلافت مصیر مستسعد خواهم گشت و این دو بیت که میگویند زاده طبع
در آخر عریضه ثبت نمود ابیات بیک ماه با تحفه و پیشکش * شتابم بدان بارگه شاد و خوش * بیایم به بندم بخدمت کمر * نهم چون قلم بر خط شاه سر * ابراهیم عادل شاه
مجدداً در مقام التفات شده میخواست که متعلقان او را با حسن وجهی روانه تلگوان سازد که ناگاه فتنه شاهزاده عبدالله سر از گریبان ملک بر آورده انداعیه در معرض تعویق
ماند و بیان قصه شهزاده عبدالله چنین است که چون از بیم جلادت و غضب برادر گریخته به بندر گوه رفت فرنگیان او را جای داده در تعظیمش کوشیدند بعد از مدتی باغوای
بعضی از مردم بیجاپور با برهان نظام شاه بحری و جمشید قلی قطب شاه ابواب خصوصیت مفتوح ساخته التماس مدد نمود و ایشان که از اوضاع ابراهیم عادل شاه در تنگی
خاطر اسد خان لاری و دیگر امرا اطلاع داشتند بر عزل ابراهیم عادل شاه و نصب شهزاده عبدالله متفق گشتند و از موضع خود حرکت نموده متوجه ولایت بیجاپور شدند

وکسان نزد فرنگیان فرستاده پیغام نمودند که شهزاده عبدالله را بفرستید تا بتخت بیجاپور متمکن سازیم فرنگیان برین معنی راضی گشته پسر عبدالله حیدر را فرا داشتند
و برهان نظام شاه و جمشید قلی قطب شاه کس پیش اسدخان لاری فرستاده پیغام دادند که چون بی هنجاری ابراهیم عادل شاه از حد گذشته است و آن سعد العزیز ازو
دلگیر است میخواهیم که شهزاده عبدالله را بجایش نصب نمائیم و آن خان عظیم الشان اتالیق باشد باید که از بلگوان بر آمده خود را همراه سازی اسدخان لاری با دم برهان نظام شاه
درشتی کرده گفت اگر ایلچی کشی مذموم نمی بود بقتلت میرسانیدم برهان نظام شاه از ایل شدن اسدخان لاری مایوس گشته چون در همان زودی خبر بیماری اسدخان
لاری رسید قیما نام برهمنی را مخفی با مبلغ کثیر به بلگوان فرستاد تا با اهل حصار در ساخته نوعی نماید که بعد از فوت شدن اسدخان لاری قلعه را به برهان نظام شاه سپارند و اسدخان لاری
در حالت بیماری بر ارادهٔ اهل قلعه واقف شده همان برهمن را که در خانهٔ یکی از رعایا پنهان بود بدست آورده با هفتاد کس از اعوان او که زرها گرفته اقبال دادن قلعه نموده بودند
بکشت و این کار چون بر جمیع مردم و سران سپاه ظاهر شد که اسدخان لاری طرف ابراهیم عادل شاه دارد فسخ عزیمت خدمت شهزاده کردند و جمعیت شاهزاده که در حوالی
بندر گووه نشسته بود از آن خبر برهم خورده اکثر از وی جدا شدند و اسدخان لاری چون دانست که مرض مرض الموت است و سلطان طبیعت را قوت مدافعهٔ دشمن مرض
نمانده بدست خود عریضه به ابراهیم عادل شاه نوشت و التماس قدوم نمود و این بیت درج کرده **بیت** چو با صبح گذر کن سوی حدیقهٔ انس ٭ چو سرو ناز قدم رنجه کن درین
گلزار ٭ ابراهیم عادل شاه صلاح دولت در اجابت ملتمس او دیده بتاریخ غرهٔ ماه محرم سنه ست و خمسین و تسع مائه بایلغار روان شد و در اثنای راه خبر رحلت اسدخان لاری شنیده همان
شب خود را به بلگوان رسانید و باز ماندگان او را نواخته جملهٔ جهات و متروکات را متصرف شد و نصاری چون دیدند که جمعیت شاهزاده پریشان شد او را گردانیده به بندر گووه
بردند و شاهان نیز بمقام خویش مراجعت کردند اسدخان لاری بوفور فراست و کاردانی اتصاف تمام داشت و در ضبط و ربط و حل و عقد مهمات رایت بی مثلی می افراخت
و پیوسته رایان بیجانگر و شاهان دیگر با او طریق ملایمت و یاری مسلوک داشته مکاتبات و هدایا میفرستادند و اسباب جاه و حشمت و زر و جواهر آنقدر در سرکار وی
جمع شده بود که از حیز استیفای محاسبان او خارج بود چنانچه صد من برنج و پنجاه گوسفند و یکصد مرغ شیلان او بود و از مخترعات او شال قبا و خنجر و زین در دکن شهرت
تمام دارد و او نخستین کسیست که زین بر پشت فیل نهاده و لگام بر سرش کرده بی گجک و تخته یک انگشت پای فیل را مطیع ساخته براه آورد و لیکن چون آن حیوان
سرکش است بدستهٔ آهن چنانکه باید اطاعت نمیکرد آن اختراع شهرت نیافته منسوخ گشت و گویند ابراهیم عادل شاه دختر خود بانی بی را بحبالهٔ نکاح علی برید در آورده
با خود متفق ساخت و برهان نظام شاه ایلچیان چرب زبان نزد رامراج فرستاده بارسال تحف و هدایا بنای مصادقت افگند و از آن طرف رامراج نیز هدیه فرستاده
طریقهٔ اتحاد مسلوک داشت و عدالت پناه از شنیدن این اخبار با ایلچیان برهان نظام شاه که در بیجاپور بودند شکایت گونه در میان آورد و ایشان هراسان گشته
بطرف بیجانگر گریخته بدانجا رسیده برامراج معروض داشتند که چون ابراهیم عادل شاه بواسطهٔ دوستی برهان نظام شاه بحری با این گفتار قاصد قتل ما بود بانواع جهد
خود را باین دیار رسانیدیم رامراج که کافر غیور و عظیم الشان بود از این اوضاع برآشفته برهان نظام شاه بحری پیغام فرستاد که علی برید بخلاف پدر دوستی ابراهیم
عادل شاه بر دوستی شما برگزیده است مناسب آنکه تادیب او را وجههٔ همت خود گردانیده قلعهٔ کلیان را که جزو لتصرف خویش در آورند و منصور شاه برهان نظام شاه
بحری که در کمین همین وقت بود باستصواب او بقصد تسخیر قلعهٔ کلیان لشکر آراسته گردید و با شوکت و حدت تمام کوچ بر کوچ آمده قلعه را محاصره کرد ابراهیم عادل شاه بقصد
استخلاص اهالی قلعه از بیجاپور نهضت فرموده در دو کروهی لشکر برهان نظام شاه خیمه و خرگاه مرتفع گردانیده فرود آمد چون برهان نظام شاه ترک محاصره ناکرده بحرب نیز پرداخت
ابراهیم عادل شاه دور لشکرگاه خود دیواری کشیده امرای ترکی را که تاخت و تاراج شش فرسنگ یکتا اند برابر دو روی برهان نظام شاه بحری تعین نمود و قحط غلای عظیم پدید آمده
کار مردم باضطرار انجامید چنانچه رای اکثر بران قرار گرفت که چون اسپان بسبب ضعیف و زبون شده اند و قوت مقابله نمانده لازم است که راه احمدنگر پیش گرفت اما بدالی
نهج که در واقعات نظام شاهیه بتفصیل سمت گزارش خواهد یافت صبح عید رمضان که مردم عادل شاهیه در نهایت ضعف و زبونی غافل و بلوازم عید مشغول بودند که ناگاه
سیف عین الملک و غیره از امرا در میان خیمه و خرگاه ریخته بقتل و کشش کوشش پرداختند ایشان سراسیمه راه گریز پیمودند چون ابراهیم عادل شاه در آن دم بغسل عید مشغول
بود فرصت جامه پوشیدن بروجه اتم نیافته از سراپرده بیرون رفت و برهان نظام شاه بحری همان روز فوجها آراسته بجانب قلعهٔ کلیان روان شد و قسم یاد کرد
که اگر اهل قلعه همین ساعت قلعه را نه دهند خرد و بزرگ را بقتل خواهم رسانید اهل قلعه که از شکست ابراهیم عادل شاه بیدل شده بودند امان گرفته در زمان

قلعه را تسلیم نمودند و برهان نظام شاه بحری سه عید در یک روز دریافت و ابراهیم عادل شاه که فیل و توپخانه از دست داده و اعراضی بوده داخل ممالک نظام شاهیه شده قریب
چهار لک هون تحصیل نموده آنقدر که توانست در ویرانی تقصیری نکرد و چون خبر بالغیار قلعه پرنده رسید دروازه را باز دیده یکایک بدرون در آمده از تصرف
مردم خواجه جهان دکنی برآورد و آن حصن حصین اینکی از دکنیان معتبر که به بهادری مشهور بود سپرده بجانب بیجاپور رفت و این خبر در نواحی کلیان به برهان نظام شاه بحری
و خواجه جهان دکنی رسیده عازم استرداد گشتند و بعد از انکه بهیبت کروهی آن رسیدند آن بهادر دکنی قلعه را گذاشته تا بیجاپور بهیچ جا عنان نکشید و از شاه جمال الدین حسین
انجو که معاصر برهان نظام شاه بحری بود سبب فرار او چنین شنیده شد که چون خبر توجه برهان نظام شاه بحری باو رسیده هراس تنقیاس بر او مستولی شده در فکر گریز شد
و بر مافی الضمیر خود کسی را اطلاع نداد تا آنکه شبی در قصر خود خوابیده بود آواز پشه را خیال صدای نفیر برهان نظام شاه بحری کرده بی تحاشی برجست و سراسیمه وار دروازه را
گشوده راه فرار پیمود مردم قلعه نیز او را چنان مضطرب دیده بر اثرش شتافتند و قلعه را خالی گذاشتند ابراهیم عادل شاه آن دکنی دا از تهور را گردن زده در سرانجام استخلاص
قلعه کلیان شد و برهان نظام شاه بحری بر آن اراده مطلع گشته یکی از مقربان زاده امرای فرستاده و برارا ده ابراهیم عادل شاه اطلاع داده بعد از گفت و شنفت خیار
مقرر شد که در حوالی رایچور ملاقات کرده آنچه صلاح وقت باشد بعمل آورند پس در سنه تسع و خمسین و تسع مائه ۹۵۹ امرا با سپاه بسیار متوجه رایچور گشت
و برهان نظام شاه بحری نیز با خیل و حشم از میان ولایت ابراهیم عادل شاه گذشته با رای بیجانگر ملاقات نموده قرار داد که قلعه رایچور و مدکل گرفته شولاپور
را خود متصرف گردد پس هر دو بادشاه نخست قلعه رایچور محاصره کرده بعد از مدتی با مان مفتوح ساختند و بعد از انکه اهالی حصار مدکل این خبر شنیده کلید آن را نیز نزد امراج
فرستادند قلعه را بمردم معتمد سپرده برادر کوچک خود را با لشکر گران همراه برهان نظام شاه بحری کرد که قلعه شولاپور را مسخر ساخته بوی سپارند انگاه رامراج بدار الملک خود
رفت و برهان نظام شاه بحری بمعاونت بیجانگر کوچ بر کوچ آمده قلعه را محاصره نمود و بضرب توپ قیامت آشوب برج و باره اش در هم شکسته مسخر گردانیده و باز
تعمیر نموده و بمعتمدی سپرده باحمدنگر شتافت و پس از وفات نظام شاه بحری بسعی ارکان دولت میان ابراهیم عادل شاه و حسین نظام شاه بحری ابواب مصادقت
مفتوح گشت و در سرحد ملاقات نمودند و لوازم عهد و پیمان بجا آورده بمستقر حکومت خویش مراجعت کردند لیکن عهد و پیمان زودی آثار محبت بخصومت مبدل گشت
و بسلسله جنبانی خواجه جهان دکنی که دران اوان از خوف حسین نظام شاه گریخته به بیجاپور آمده بود ابراهیم عادل شاه در فکر استخلاص قلعه شولاپور افتاده با رامراج
طرح دوستی و موافقت افگند و سیف عین الملک سپه سالار برهان نظام شاه بحری متوهم گشته نزد برهان عماد شاه بولایت برار رفته بحسن تدبیر و وعدهای نقرب
پیش خود آورد و جای اسد خان لاری بوی تفویض نموده بخطاب و القاب سیف الدوله القاهره عضد السلطنة الباهره امیر الامرا سیف عین الملک نواخت و ولایت
بان و مائین و تنکری و رای باغ جاگیر داده زر نقد نیز عنایت فرمود و در همان زودی باستصواب او و خواجه جهان دکنی بتحریر بسر شاهزاده علی بن برهان نظام شاه بحری
که پناه باو آورده بود مرتفع ساخت و اراده نمود که اول او را بر تخت احمدنگر متمکن سازد و بعد از ان متسخیر شولاپور پردازد پس سپاه بر زر خواه از بیجاپور نهضت نموده شاهزاده علی
با دو هزار سوار نظام شاهی که در انمدت از سطوت و غضب حسین نظام شاه بحری گریخته به بیجاپور آمده بودند پیشتر از خود بجانب سرحد روانه ساخت و ناجهاشتملبر مواعید
نزد اکابر و اشراف احمدنگر فرستاده ایشان را القبول شاهی شاهزاده علی ترغیب نمود و چون احدی از مردم نظام شاهی بجانب شاهزاده علی میل نکرد و حسین نظام شاه آن خبر نا شنیده
بلشکر کومکی برهان عماد شاه متوجه سرحد شد ابراهیم عادل شاه بخلاف عادت سر گنج گشاده و قریب شش لک هون بر سپاه قسمت نمود با تنظار سیف عین الملک در
افروختن نایره حرب عازم و جازم گردیده کوچ متواتر متوجه سرحد شد و در میدان شولاپور قرار مصاف داده میمنه بعین الملک کنعانی و انکس خان رجوع کرده میسره را
به نور خان و امام الملک سپرده و خود با لشکر خاصه خیل در قلب مقر ساخته سیف عین الملک را هراول کرد و حسین نظام شاه بحری نیز چنانکه در وقایع ایشان مذکور خواهد شد افواج ترتیب داده
خان زمان بحری خان و اخلاص خان را مع لشکر برهان عماد شاه هراول گردانیده و عرادهای آتشبازی پیش لشکر باز داشت سیف عین الملک جهت اظهار شجاعت و مجرای خدمت
بسرعت جانب خصم روان شده در حمله نخستین توپخانه نظام شاهی متصرف گشت و هراول را که عمده لشکر غنیم بود از هم شکسته بفوج قلب ساتید و حسین نظام شاه بحر که با لشکر
خاصه و فیل مست نامی ماده حرب ابراهیم عادل شاه شده بود بر سیف عین الملک حمله آورده جنگ صعب که مثل آن دران عصر واقع نشده بظهور پیوست و جمعی کثیر از طرفین
کشته شدند نزدیک بود که افواج قلب نظام شاهی متزلزل گشته متفرق گردند که ناگاه بعضی از امرای نظام شاهی مانند رستم خان دکنی و جهانگیر خان حبشی و غضنفر خان

شیرازی که با میسرهٔ ابراهیم عادل شاه جنگ کرده منهزم شده بودند اعلام نظام شاهی بر جا دیده گرد آوری خویش نمودند و مدد صاحب خود در عین ستیز و آویز رسیدند
سیف عین الملک چون دید که دیگر افواج نظام شاهیه رسیده از جانب ابراهیم عادل شاه کسی کمک نرسید بالضروره پای ثبات افشرده بنا بر رسم و عادت خود که هرگاه غلبهٔ خصم مشاهده نمودی
پیاده شده در معرکه همی ایستاد و تا بهادران فدائی بدانند که سردار دعیه گریز ندارد و کشته باید شد یا فتح باید کرد در آن وقت نیز از اسب فرود آمده در میدان نبرد بایستاد و کوتاه نظری
به ابراهیم عادل شاه خبر رسانید که در عین معرکه بودم و دیدم که سیف عین الملک فرود آمده به حسین نظام شاه که صاحب قدیم اوست سلام کرده بهره پایان گرفت که تراگرفته تو دی
سپارد و ابراهیم عادل شاه بی آنکه تحمل نموده کس بفرستد و در تحقیق صدق و کذب آن سخن بکوشد بیتابانه جلو گردانیده راه بیجاپور پیمودن گرفت سیف عین الملک که تنها با خود
بسپاهیان خاصهٔ خود مقابله و مقاتله افواج نظام شاهی اختیار کرده نزدیک بود که فتح کند خبر فرار ابراهیم عادل شاه شنیده او نیز دست از جنگ باز داشت خواهر زاده
صلابت خان که زخمهای منکر برداشته از اسب جدا شده بود در پارچه کرباس پیچیده بدنبال ابراهیم عادل شاه شتافت تا او را از رفتن بیجاپور مانع آمده در حضرت بگوید
اما چون نظر ابراهیم عادل شاه بر علمهای سیف عین الملک افتاده بگمان آنکه بقصد گرفتن می آید تند رانده عنان تا بیجاپور بکشید و بعد از آن سیف عین الملک از عقب تنها از
بلده رسیده یکی از معتمدان خود را بخدمت عدالت پناه فرستاده معروض داشت که اسباب و اموال باخته با اسب و تیغی آمده ایم و خیمه و خوابگاه نداریم که در سایهٔ آن سر برنهیم
اگر جزئی نقد از خزانه بیابیم تا سامان خود کرده در ملازمت قیام نمائیم از عدالت پادشاهی دور نخواهد بود و عدالت پناه چون آن نجست از شومی سخن کشتگوی پیش بودی
او میدانست در بروی او بسته جواب فرستاد که ما را شل شما نوکری بی اعتدال درکار نیست هرجا که خواهید بروید سیف عین الملک چون هیچ تقصیری بجز جان نثاری نکرده
متحیر شده پیغام فرستاد که من از روی صدق و اخلاص کمر خدمتگاری و جان نثاری بر میان بسته ترتیب شش صد خویش و قوم خود را به کشتن داده ام و اموال و اسباب باخته
روی آن ندارم که بجای دیگر بروم بیت جز آستان توام در جهان پناهی نیست ❊ سر مرا بجز این در حواله گاهی نیست ❊ درینصورت اگر عدالت پناه خواهند یا نخواهند
ما چاکر و غلامیم و جای دیگر نمیرویم و چون این پیغام با وجود اشتمال آن بر ظهور اخلاص آنچه سرکشی بمشام مظنهٔ ابراهیم عادل شاه میرسید نفرمود تا گذارنده پیغام را طپانچه زده
بدر کردند و سیف عین الملک مایوس گشته با اصحاب حل و عقد خود مشورت نموده مرتضی خان انجو و میرزا بیگ سیستانی و عالم خان و فتح الله خان متفق اللفظ والمعنی شده
گفتند که در خدمت این شاه دیگر بار بروی عرض التماس نمانده صلاح وقت در آن می بینیم که بولایت مان رفته محصول خریف که در میان است بر گیریم و سامان خود کرده چون لشکر
عادل شاهی بر ما تعین گردد بهر طرف که مناسب دانیم برویم سیف عین الملک آرای همگنان پسندیده از ظاهر بیجاپور کوچ کرد و ابراهیم عادل شاه بر آن حال مطلع گشته یکی
از امرای خود را با پنجهزار سوار بدفع و اخراج او مامور گردانید و چون او بکنار نهر ولایت مان رسید صلابت خان بی اذن سیف عین الملک استقبال نموده مصاف داد و لشکر
عدالت پناه را بیحال ابتر گریزانیده فیل و اسب او را متصرف شد و سیف عین الملک قوی تر شده دندان طمع در محصول بیع هم فرو برده و خارج پرگنات اقطاع و لایت مرج و
کلهر و غیره متصرف شد ابراهیم عادل شاه بار دوم جهت قلع و قمع او ده هزار سوار و پیاده ترتیب داده بسرکردگی دلاور خان حبشی که در آخر وکیل السلطنهٔ ابراهیم عادل شاه
ثانی شده بود با استعداد تمام تعین فرمود و درین دفعه سیف عین الملک و صلابت خان فوجها آراسته در حوالی حسنا باد گلبرگه با دلاور خان جنگ کردند و شکست داده
دلاور خان حبشی را که بر سر و رو زخمهای گران داشت چهار گروه تعاقب نمودند و بسیاری از مردم عادل شاهی را از مرکب حیات بر خاک ممات افگندند و چندان اسباب و
اموال و اسب و فیل و شتر بدست آوردند که شکستگی و خسارت خود را کما ینبغی درست کرده قوی حال گردیدند و بگرفتن خیل و حشم تازه مشغول گشتند و پنجهزار سوار خوب و اسپ
و فیل و توپخانه بهم رسانیدند ابراهیم عادل شاه کرت سوم بست و پنجهزار سوار مرتب گردانیده و فیل و توپخانه بسیار همراه گرفته خود متوجه دفع او شده چون بنهر ولایت مان
رسید دید که سیف عین الملک سپاه خود را جمع آورده در قصبهٔ مان نشسته است و شبگیر زده روزی چند در کنار آب توقف نموده و سیف عین الملک که لشکر خود فراهم آورده
مستعد و تحصین شده بود از آن اقامت و توقف خود را صاحب وجود دانسته فسخ عزیمت نمود و قرار حرب بخود داده سه روز متوالی و متعاقب فوجها آراسته و آوازه جنگ
انداخته بجانب لشکرگاه ابراهیم عادل شاه می آمد و باز می گشت بنابر آن وضیع و شریف لشکر عادل شاهی در آن سه روز مسلح و مکمل شده از صبح تا شام بر پشت اسپان می ایستادند
شبانگاه مانده و کوفته بخیمه و خرگاه میشتافتند اما چون روز چهارم سیف عین الملک صفها آراسته متوجه شد مردم عادل شاهی آن روز را مثل روزهای سابق دانسته هر چند قراولان گفتند
که اینک سیف عین الملک در رسید کسی سوار نشید و یراق و اسلحه بر خود راست نکردند تا آنکه آثار و علامات لشکر سیف عین الملک ظاهر گردید ابراهیم عادل شاه ناچار شده

بی آنکه حزم و احتیاط را مرعی نماید و فوجها ترتیب داده بجانب خصم روان شد و سیف عین الملک از مقابله و مقاتله ترسیده با اعیان و اشراف خود مشورت نمود همگی گفتند با فوجی که جمیعت
پادشاهی در و باشد جنگ نمیتوان کرد اما مرتضی خان انجو که سید پرغرور و عین الملک مردانه با و سلوک مینمود گفت که چتر جنگ نمیکند ملاحظه برای چیست این الفاظ شنیده
گرفته بعزم قتال و جدال اسپ برانگیخت و پنجهزار سوار را یکجا جمع ساخته نظر بر میمنه و میسره فوج عادل شاهی انداخته و جائیکه چتر نمایان بود حمله آور گشت و مولف کتاب
از میرزا بیگ سپاهی که دران معرکه حاضر بود شنید که چون سیف عین الملک اسپ برانگیخت پنجهزار جوان یکدل با او بودند بیکدفعه اسپها را جلو داده متوجه فوج خاصه ابراهیم
عادل شاه شدند و مردم قول تاب آن حمله نیاورده بی اختیار رو بفرار نهادند و ابراهیم عادل شاه به بیجاپور رسیده درون قلعه شتافت و چتر و فیل و توپخانه و تمام اثاثه
پادشاهی که همراه بود نصیب سیف عین الملک شد و خلل فاحش درمیان آن دولت خانه پدید آمده و او در موضع تورره که دو کروهی بیجاپور است نزول نموده اکثر ولایت عادلشاهی
را متصرف شد و مردم هر روزه تاخت بیرون شهر آورده انواع مزاحمت میرسانیدند و نمیگذاشتند که غله و آذوقه بقلعه رسد ابراهیم عادل شاه علاجی جز آن ندید که به راماراج
متوسل شده دفع شر آن جماعت نماید پس هفت لک هون مرسول داشت تا راماراج برادر خود تنکنادری را با لشکر انبوه بدفع اعدا روانه ساخت سیف عین الملک بتقلید
اسد خان لاری نموده خواست که بر لشکر بیجانگر شبخون زند و تنکنادری این معنی دریافته بفرمود که خرد و بزرگ اردو بلوازم هشیاری قیام نموده هر یک پارچه چوبی که
طول آن ده گز و نیم باشد بهم رسانیده بر سر آن لتهای روغن چرب کرده به بندند و وقت شب هرگاه که غوغا بلند شود همه را افروزند سیف عین الملک غافل ازین تدبیر
دو هزار کس از لشکر خود انتخاب نموده باتفاق صلابت خان آماده شبخون شد و بعد از آنکه لشکر بیجانگر بسه کروهی بیجاپور رسید شبخون برد و چون زده درمیان
اردوی ایشان درآمد خاص و عام به نهج مذکور چراغان افروخته شب را مانند روز منور ساختند و پیادگان بیجانگری از اطراف هجوم آورده بضرب چوب و سنگ و تیر و
تفنگ بیک طرفة العین قریب هزار کس را هلاک کردند سیف عین الملک و صلابت خان بصد محنت از آن غرقاب بلا بر آمده راه فرار پیمودند و از سراسیمگی راه لشکرگاه خود
غلط کرده بجانب دیگر افتادند و در آن شب تمام سپاهیان هر کدام بطرفی افتاده زیاده بر دویست کس همراه وی نماندند و چون از شب سه پاس گذشت سیف عین الملک
پیدا نشده خبر کشته شدن او منتشر گشت صغیر و کبیر لشکر او بدیل شده هر کدام بجایی رفتند و سیف عین الملک نزدیک بدمیدن صبح بدانجا رسیده چون اثری از
اردوی خود نیافت با همان دویست کس که همراه داشت پای در بادیه فرار نهاده و از راه مان بجانب ولایت نظام شاهیه بدر رفت و مآل و حال او در ضمن قضایای
نظام شاهیه بتوفیق الله تعالی مذکور خواهد شد و ابراهیم عادل شاه درهمان ایام بامراض متضاده چون ناسور و قعد و بواسیر و ذرب الامعا و تپ مطبقه و دوران گرفتار گشته
بسیاری از اطبای هند را که معتمد علیه وی بودند بر معالجه ایشان اثری مترتب نمیشد میکشت و کار بجایی رسید که حکمای ولایت او جمله جلای وطن نمودند و دو به فرو شمار
ترک پیشه خود کرده دکاکین بستند و زمان علل و سال امتداد یافته در شهور سنه خمس و ستین و تسعمائه برحمت حق پیوست و در قصبه کوکی با حاطه شیخ جنید جد بزرگ در
پهلوی جد و پدر مدفون گشت و از و چهار فرزند دو پسر و دو دختر ماندند پسران علی که ولیعهد شد و طهماسپ که ابراهیم عادل شاه ثانی فرزند ارجمند اوست و دختران
بانی بی بی زوجه علی برید و هدیه سلطان منکوحه مرتضی نظام شاه بحری ایام شاهی او بست و چهار سال و چند ماه بود

## ذکر شاهی ابو المظفر علی عادل شاه بن ابراهیم عادل شاه بن اسمعیل عادل شاه

ارقام اقلام عنبرین فام مشام ارباب دانش و بینش را چنین معطر میگرداند که علی عادل شاه چون از اوان طفلی بحدت ذهن و جودت فهم و شوخی طبع اتصاف داشت وقتیکه
بسن شد و تمیز رسید پدرش ابراهیم عادل شاه شکر و سپاس بجا می آورد که معبود حقیقی مرا توفیقی داده که از مذهب جد و پدر برگشته دین حق یعنی مذهب امام اعظم اختیار
کردم و شعار رفض برطرف ساخته اثری از آن نگذاشتم علی عادل شاه که دران مجلس حاضر بود از شوخی طبع ضبط خود نکرده گفت چون ترک دین آبا پسندیده است باید که
همه فرزندان چنین کنند ابراهیم عادل شاه بغضب فرو رفته پرسید که چه مذهب داری جواب داد که اکنون خود مذهب پادشاه دارم و بعد ازین هر چه ای سبحانه تعالی عالم است
ابراهیم عادل شاه ازان همزبانی و ازین جواب فهمیده که علی عادل شاه شیعه است و آنرا از تعلیم خواجه عنایت الله شیرازی دانسته بفتوای علمای هند آن مسکین را بقتل
رسانید و ملا فتح الله شیرازی المشهور بنجار معلم علی عادل شاه که بحد شباب رسیده بود و بازده داشت اقتدار او هم مذهب تشیع داشت و از ملاحظه روزگار خود را حنفی مذهب

باز می نمود بنا بران علی عادل شاه او را معزز و گرامی تر از جان داشته در تعظیم و تکریمش می کوشید اتفاقاً دران ایام جمعی از نزدیکان ابراهیم عادل شاه با برهان نظام شاه بحری
مخفی همزبان گشته قرار داده بودند که ابراهیم عادل شاه را بدستیاری چاشنی گیر مسموم ساخته برادرش شاهزاده عبدالله را جانشین سازند و خطبه بنام ائمه اثنی عشر خوانند و حاکم
که سنی پاک اعتقاد بود در آخر برادر زاده برهان نظام شاه بحری مطلع گردیده دست از موافقت باز داشت و چون بعرض عدالت پناه رسید و معلوم آنحضرت شد که آبدار و
خوان سالار نیز دران امر شریک بوده همه را بسزا رسانید و هر چند بیگناهی برادر بعدالت پناه ظاهر بود لیکن بروی واهمه غالب گشته و در زمانیکه عدالت پناه بتفرج
قلعه پناله میرفت با مال خطیر گریخته به بندر گوه رفت و چون علی عادل شاه در عنفوان جوانی بود ابراهیم عادل شاه از و متوهم گشته او را مع عیالش بقلعه مرج فرستاده بسکندر خان قلعه دار نوشت
که در محافظت او بکوشد و نگذارد که با مرافض اختلاط نماید مگر از حسن اتفاقات او و دامادش کامل خان دکنی که پرورده اسمعیل عادل شاه و شیعه مذهب بودند بدل و جان کوشیده
کمر خدمت و عبودیت علی عادل شاه بر میان بسته در استرضای خاطرش کوشیدند و چون ابراهیم عادل شاه صاحب فراش شد و مردم دور و نزدیک دانستند که مرض
مرض موت است علی عادل شاه خود را در اوقات نماز بر منبر شده بانگ نماز بطریق شیعه میگفت و گاه کامل خان دکنی را مامور میگردانید که باین معنی قیام نماید و ابراهیم عادل شاه
در حین بیماری آن اخبار وحشت آثار شنیده خواست که پسر کوچک که شاهزاده طهماسب نام داشت جانشین سازد اما چون معلوم شد که او هم بصد چندان چاشنی
طبع برادر بزرگ است بغایت غمگین گشته گفت که من خود چگونه عنان اختیار خلقی بدست رافضی سپارم پس او را نیز بقلعه تلگوان فرستاده محبوس ساخت و مهمات
شاهی بتقدیر قادر بیچون گذاشت و چون اصحاب عقل و تمیز از بقای حیات ابراهیم عادل شاه مایوس شدند محمد کشور خان که تحصیل مال بعضی پرگنات باو رجوع بود
باز بسیار بجانب علی عادل شاه شتافت و بسکندر خان نوشت که مهمات حیات ابراهیم عادل شاه بامروز و فردا رسیده احتمال کلی دارد که بعضی از مردم دستخانه
و جاگیرداران حوالی و حواشی حصار تلگوان بشهزاده طهماسب گرویده فتنه قوی حادث گردد باید که علی عادل شاه را چتر بر سر افراشته از قلعه بیرون فرستی تا در قصبه مرج مقام کرده
مردم باو رجوع نمایند و بعد از آنکه اجل ابراهیم عادل شاه را در یابد و آن خبر بتحقیق انجامد با لشکر سعادت و اقبال متوجه دار الملک گردد الغرض سکندر خان از آن سخن معقول
افتاده چتر و آفتاب گیر و دیگر لوازم شاهی ترتیب نموده کامل خان دکنی داماد خود را ملازم رکاب کرده از قلعه بیرون شتافت و کشور خان بی توقف بخدمت رسیده
زر تسلیم نموده بخلعت سپه سالاری مفتخر گشته از روی فراوانی مردم را دعوت نمود و کامل خان دکنی بمنصب امارت مخصوص گشته از انتشار این اخبار لشکر اطراف بیجاپور
بسرعت سعادت خدمت دریافتند و لک لک مردم دار السلطنة نیز از مجلسی و خاصه خیل و غیره بتعجیل بدو پیوستند و چون در همان نزدیکی ابراهیم عادل شاه برحمت حق
پیوست بر جناح استعجال روانه بیجاپور شد و اشراف و اعیان بملازمت رسیده نثارها کردند و علی عادل شاه در باغ محمد کشور خان که یک کروهی بیجاپور است بر تخت
جلوس نموده اهالی و موالی و سادات و قضات بتهنیت پرداختند آنگاه در ساعتی که منجمان اختیار کرده بودند قدم رنجه در بلده بیجاپور گذاشته بر تخت آبا
متمکن گشت و بیرون شهر جائیکه اول بر تخت نشسته بود قصبه احداث فرموده موسوم بشاهپور گردانید و شیوه پسندیده اجداد عالیجاه یوسف و اسمعیل عادل شاه عمل نموده
هم روز جلوس خطبه بنام ائمه اثنی عشر سلام الله علیهم الی یوم الحشر خواند و لفظ علی ولی الله در مساجد و معابد داخل کلمات اذان نمود و تبرائیان را وظائف مقرر کرده فرمود
که در مساجد و کوچه و بازار در وقت بار عام بی اندیشه باواز بلند بکار خویش مشغول باشند و سادات و علما و فضلا را گرامی داشته ادرارات معین کرد و همگی همت مصروف آن
گردانید که مردم خوب در درگاهش جمع شوند لهذا در اندک فرصتی از ایران و توران و سائر اقالیم سبعه مردم خوب تشریف آورده بیجاپور رشک ربع مسکون گردید و علی
عادل شاه گنجی که بارث باو رسیده بود و یک و نیم کرور هون میشد در اندک مدت بر خلق پاشیده و از غریب و بومی و شهری و دهی و خرد و بزرگ از خوان افضالش بهره برداشتند
چنانکه عطایای آن روی همگنان از عطایای آن سخاوت پیشه گرانبار گشته رسم احتیاج و آز از جهان برافتاد و بعدل و داد گرائید و بنوعی رعایت رعیت نمود
که حاصل ممالک سمت تزاید پذیرفت و ستیزه را بدترین صفات دانسته با شاهان دکن و رعایا سلوک پیش گرفته و بتدبیر قلعه رائچور و مدکل و دنکل و کلیانی و شولاپور
و ادونی و نه بار و رو چند کوتی با بسیاری از پرگنات که در هیچ عصر غیر از بیجاپور مسخر شاهان اسلام نشده بود بی تعب و مشقت بحکمت متصرف شد و دائره مملکت وسیع
گردانید و آنجناب کافیه و متوسط و چند کتاب دیگر در علم کلام و منطق و حکمت پیش استاد گذرانیده بود و با مسائل اکثر علوم آشنائی داشت و خط نسخ و ثلث
و رقاع خوب نوشتی و در ذیل نوشتهای خود نام خویش بدین نهج مرقوم گردانیدی کتبه علی صوفی قلندر و آنحضرت درویش نهاد و صاحب مشرب صوفی منش و خوش طبع

بوصاف نظم وازذوق عاشقی باخبر بوده باهل حیثیت صحبت داشتی ومدام مجلس از ماهرویان زهره جبین وساده عذاران مهرآئین مزین ومنور ساختی وگاه بگاه باین بیت
مترنم گشتی بیت مائیم وهمین نوزمزمهٔ عشق نغانی ❊ پیداست که دیگر بچه خرسند توان بود ❊ ودرسال اول ازجلوس چون میخواست که قلعه شولاپور وکلیان را از دست
نظام شاهیه مستخلص گرداند محمد کشورخان وشاه بوتراب شیرازی ابرسم رسالت نزد رامراج فرستاده بساط یگانگی واتحاد گسترد ومحمد حسین صدر تقی اصفهانی را باحمدنگر روانه
کرده درباب یگانگی وموافقت کوشید چنانچه رامراج نیز سراز جیب دوستی برآورده قدوم ایلچیان گرامی داشت ویکی از نزدیکان خود را جهت تهنیت ومبارکباد جلوس
همراه ایشان کرده مقضی المرام بازگردانید وچون حسین نظام شاه بحری با ایلچی حسن التفات وعنایات بجا نیاورده وکس بجهت تهنیت نفرستاد بلکه خبر رابطه رامراج
شنیده ومقصد فهمیده اظهار رنجش وکدورت نمود علی عادل شاه ازینکه همگی همت بر تدارک اختلالی که درعهد پدرش واقع شده بود مصروف میداشت بیش ازپیش
با رامراج طریقهٔ آشنائی مسلوک ساخت تا بحدیکه چون دراثنای مدت یکی از پسران رامراج که بکمال تعلق خاطر باو داشت فوت شد خود باستصواب ورامنمونی
محمد کشورخان جرات ودلیری کرده بعزای پرسی باصد سوار که یکی از ایشان محمد کشورخان بود به بیجانگر رفت ویکایک درمجلس رامراج حاضر گردیده لوازم پرسش بجا آورده
خلعتی که همراه برده بود پوشانید وازلباس ماتم برآورد وزوجهٔ رامراج که از نسل اجرای بود ازوی روبه پوشیده فرزند خواند وبعد ازآنکه سه روز رامراج انواع ضیافت
ومهربانی بتقدیم رسانیده بتعهد اعانت وامداد نمود وچون رامراج درروز وداع بشرایط مشایعت قیام ننموده برادران واقربای خود را بدان امر مامور ساخته بود
آنحضرت آزرده خاطر گشته انتقام او را برذمت همت فرض شمرده لیکن بنابر تقاضای وقت ظاهر نساخته انتظار فرصت میکشید تا در سنه اثنی وسبعین وتسع مائة
کار خود بساخت علی عادل شاه به بیجاپور معاودت نموده بحسین نظام شاه پیغام کرد که برعالمیان روشنست که قلعه شولاپور وکلیان تعلق بانیخاندان داشت بحسب تقدیر
چون درعهد ابراهیم عادلشاه اختلال کلی دربن سرکار بهم رسید هردو قلعه بتصرف نظام شاهیه درآمد اگرخواهند دوستی ویاری مدام داشته باشد قلعه شولاپور وکلیانی بازبسپر
دهند واگر دادن هردو دشوار باشد از سر کلیانی گذشته شل من دوستی رامنمون سازند ونیز شاه حسین انجو که از مجلسیان حسین نظام شاه بحری بود هرچند سعی نمود
که قلعه کلیانی بعدالت پناه داده رفع نزاع کرد وهیچ سودمند نیفتاد در روز بروز آتش فتنه وخصومت افروخته ترمیشد تا کار بجائی رسید که علی عادل شاه سید علی نام در ول
رامجد داباحمدنگر فرستاده نامه نوشت مضمونش آنکه ستیزه وتغافل درامثال این امور شیوهٔ ستودهٔ شاهان عاقل نیست اگرعواقب امور را بخاطر همایون رسید دوقلعه
را تسلیم نمایند رسم دوستی واتحاد بجا آورده باشند والا اقیقین دانند که از نهضت موکب وجند ما خرابی بسیار شامل حال رعایا وبرایا خواهد شد وفتنهٔ عظیم پدید خواهد آمد
ابیات چنان کارخود درالحکمت رواج ❊ بده تا نباشد بجنگ احتیاج ❊ بحکمت توان کار را ساختن ❊ که برکوه نتوان فرس تاختن ❊ بسی مصلحتهاست درخسروی
که گرددازان دین ودولت قوی ❊ حسین نظام شاه بحری زین پیغام برآشفته سخنان درشت که ذکرآن ناخوش است برزبان آورد وعلی عادل شاه اعراضی شدید نموده
علم خود را که زرد بود تغییر داده بروش نظام شاهیه سبز گردانیده پیغام نمود که اگرمیتوانی نشان خود از من بستان چه در دکن رسمیست که نشان علم یکی اگر دیگری بتواند بگیرد
لیکن کسیکه برسربهانه ست دمیل جنگ دارد چنین میکند تا آتش نزاع مرتفع گشته کار بقتال انجامد وچون حسین نظام شاه بحری بسبب نشان سبز که اختصاص بنظام شاهیه
داشت پریشان خاطر گشته در سرانجام لشکرکشی گردید وعلی عادل شاه هم در سنه ست وسبعین وتسع مائة رامراج را بمدد خوانده باتفاق او بصوب احمدنگر نهضت
نمود ومضمون اذا دخلوا قریة افسدوها بوقوع پیوسته ازپرنده تا جبیر واز احمدنگر تا دولت آباد اثر معموری نماند وکفار بیجانگر که سالهائی ازطالب چنین
منصوبه بودند دست بیداد دراز کرده خاک درکاسهٔ عیش متوطنین آن دیار کردند ومساجد ومصاحف سوختند حسین نظام شاه بحری که قوت مقابله ازخود مفقود دیده
بشورت قاسم بیگ حکیم وشاه جعفر برادر شاه طاهر وشاه حسین انجو ودیگر اعیان دولت بجانب پتن رفته بود وقلعه کلیانی را بعلی عادل شاه داده درانسال بساط
منازعت برچید وبعد ازآنکه علی عادل شاه ورامراج بدارالملک خود شتافتند حسین نظام شاه بحری برهان اوان جشن وطوی کرده بی بی جمال را به قطب الملک سپردند علی
عادل شاه ناچار باز محمد کشورخان وشاه ابوتراب شیرازی را به بیجانگر فرستاده از رامراج استعانت نمود وچون او بی تعلل درنگ با پنجاه هزار سوار ودولک پیاده راهی
بیجاپور گردید بعده هردو بایکدیگر راهی منزل مقصود گردیدند ابیات زلشکر جهان آنچنان گشت پر ❊ که ازتنگی بحر بشکست در ❊ زبسیاری لشکر بی هراس ❊ زعالم
برافتاد رسم قیاس ❊ وچون بحوالی قلعه کلیانی رسیدند ابراهیم قطب شاه شیوهٔ ستودهٔ مروم مرخوش طبع از دست نداده دقیقه از مردمی ومروت فرونگذاشت

و با وجود عهد و پیمان نیم شب کوچ کرده برام راج و علی عادل شاه پیوست حسین نظام شاه بحری صبحگاهی از خواب برخاسته چون ابراهیم قطب شاه را پهلوی خود ندید صلاح در توقف ندیده بسرعت جانب احمدنگر شتافت و چون عدالت پناه تعاقب او از دست نداده تاراج کنان بحوالی آن بلده رسید حسین نظام شاه قلعهٔ تختگاه را پر از ذخیره و آذوقه و مردان کارآزموده استحکام داده جانب جنیر روان شد و شاهان مذکور بمحاصرهٔ احمدآباد پرداخته و بسیاری از امیر امرا باطراف و جوانب فرستاده اثری معموری در آبادی بلدان نگذاشتند و کفار بیجانگر در کندن و سوختن عمارات تقصیری نکرده انواع فساد بظهور آوردند و در مساجد فرود آمده و اسپها را بسته سقفها اکثر که از چوب بود سوختند **ابیات**

شهر و بازار احمدنگر * شد از صدمهٔ قهر زیر و زبر * همه کشته شد طعمهٔ چارپای * نماند اندران مرز جز بی بجای *

و چون باران سر کرد و از کثرت گل و لای و قلت وصول غله و آذوقه تنگی در معاش اردوی ظفرقرین بهم رسید و قطب شاه نیز مخفی بجانب نظام شاه رعایت کرده و غله و جمیع مایحتاج قلعه داری بقلعگیان میرسانید و استمالت داده میگذاشت که محصورین شکسته خاطر شوند علی عادل شاه آنها را انحاط آورده بدلائل براهین مرام محاصرهٔ احمدنگر و حوالی محاصرهٔ قلعهٔ شولاپور خاطرنشان رامراج کرده بهر عنوان که بود از آن موضع باتفاق کوچ کردند و چون پنج شش منزل رفتند کشورخان استیلای کفار بیجانگر مشاهده کرده بعد البته دستگاه گفت محاصرهٔ قلعهٔ شولاپور درین وقت مناسب نیست چه اگر مفتوح گردد یقین که رامراج دران طمع کرده مارا دران دخل نخواهد بود بلکه طمع در ممالک دیگر نیز کرده فتنهٔ عظیم خواهد شد اولی آنکه فسخ عزیمت نمایم یا آ در نلدرک قلعه در غایت استحکام ساخته باستظهار آن بمرور و تدریج قلعهٔ شولاپور مسخر سازیم علی عادل شاه این رای صواب شمرده بهر نوعی که بود رامراج را بجانب نلدرک برد و در جاییکه قدیم الایام نلدرک با پادشاه بند و قلعه ساخته بود و فی الحال آثار و علامات او ظاهر بود و تجویز آن ای طرح قلعه افگندند و در موسم برسات دیوارها از گچ و سنگ ساخته آن را بموسوم نلدرک گردانیده و هر سه پادشاه یکدیگر را وداع کرده قطب شاه و رامراج متوجه ممالک خود شده عدالت پناه به بیجاپور تشریف حضور ارزانی داشت لیک رامراج بی ابتهاج درهمان سال از ساوس شقاوت اَللّٰهُ یَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَیَمُدُّهُمْ فِی طُغْیَانِهِمْ یَعْمَهُوْنَ دیدهٔ بصیرت انداخته غافلانه در میدان طغیان مرکب عدوان جولان داده و شجرهٔ دولت خویش را بتیشهٔ وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلٰکِنْ کَانُوْا اَنْفُسَهُمْ یَظْلِمُوْنَ مستاصل گردانیده امری چند که موجب نفرت طبیعت شاه عدالت پناه باشد بوقوع رسانید و بموجب این بیت **بیت**

دهقان سالخورده چه خوش گفت باپسر * کای نور چشم من بجز از کشته ندروی *

محقر سبب ما در و هر سزای اعمال ناشایستهٔ او در کنارش نهاد و چنانکه بجاید روی زمین را از خون ارباب شرک و ظلام دریای جیحون ساخت ولله در قائل **ابیات**

گر از کوه برسی سبال جواب * که شاخ خطا میوه ندهد صواب * شرانگیز مردم سوی شر رود * چو کژدم که در خانه کمتر رود * بد اندیش را جز بد نماید * بفتاده و عاجز تر از خود ندید *

قصه کوتاه تفصیل این مجمل برین نهج مرقوم میگردد که چون در دفعهٔ اول علی عادل شاه از ستیزه حسین نظام شاه بحری بتنگ آمده ناچار رامراج را امداد طلبید و چنان عهد و شرط در میان آورد که کفار بیجانگر بواسطه عداوت دینی با اهالی اسلام امضرت جانی نرسانیده دستبرد و دستگیر ننمایند و مساجد را خراب نکرده از تعرض ننگ و ناموس مومنان نشوند لیکن خلاف آن بظهور آمده کفار نابکار در بلدهٔ احمدنگر در تخریب و تعذیب مسلمانان و هتک حرمت ایشان دقیقه نامرعی نگذاشتند و چنانکه گذشت در مساجد فرود آمده بت پرستی میکردند و ساز نواخته سرود میگفتند و عدالت پناه از استماع این اخبار دلگیر شده چون منع را قدرت نداشت تغافل میگذرانید و دیگر آنکه بعد از مراجعت از آن سفر شاهان اسلام را عاجز و ضعیف شمرده ایلچیان ایشان را بار نمیداد و اگر گاهی بسر غایت شد ملاقات شان بجگرفت برعکس عادت سابق رخصت جلوس نمیداد و گاهی که سوار میشد مرکب را بتقریب تکبر و تجبر نواخته آنها را خیلی راه در رکاب پیاده میراند و پس از انتظار بسیار بسوار شدن حکم میفرمود و دیگر آنکه در کرت آخر که از احمدنگر کوچ کرده متوجه نلدرک بودند خاص و عام اردوی رامراج نسبت بمسلمانان تسخر و استهزا کرده بنظر حقارت میدیدند و چون بحوالی تهمدره رسید بار خسار سایه ترازیر زاغ چشم بر ممالک عادل شاهیه و قطب شاهیه سرخ کرده و تنگنادرکی باجنود نامعدود که محاسب وهم و عارض گمان از حصر احصاء آن بعجز اعتراف نماید بتسخیر ولایت هر دو شاه مامور ساخت و ایشان در آن سال بنابر آنکه نظام شاه را دشمن میدانستند و طاقت مقاومت او نداشتند لاعلاج هر کدام پاره از ولایت خود بوی داده در غایت فروتنی صلح کردند چنانچه علی عادل شاه ولایت اتکر و باکر کوپ داده صلح نمود و ابراهیم قطب شاه قلعهٔ کوبل کنده و بانکل و دکتور تسلیم تنگنادری کرده بدین حیله همه ممالک خود را نگاهداشت و هم درین وقت که رامراج بر شاهان اسلام تفوق جسته استیلای مالاکلام بهم رسانیده و بیسائی در قلعهٔ یوسکل موسوم بود تکیتی اعلام بغی و حرام خواری برافراشت و خانهٔ چون درون قلعه بود به بهانهٔ مهمانی دوستی جمعی کثیر از اعوان خود را به درون قلعه برده باستظهار آن جماعت و بجبن کسوانقت بعضی از حشم قلعه تهانه‌دار را گشت و قلعه را متصرف گشت و عدالت پناه بواسطهٔ قرب جوار به بیجانگر در توهم حمایت

رامراج استرداد و استخلاص آنها در معرض توقف انداخته سکوت اختیار فرمود القصه سال دیگر قصبهٔ نورکل چون قلعه شاه درک المشهور به نلدرک از گچ و سنگ بغایت استحکام صفت
اتمام پذیرفت برج و باره اش چون مصاعد دولت خسروان عالی مقدار سر باوج فلک اعظم کشید و ژرفی خندقش مانند اندیشهٔ خردمندان دقت پیشه بگاو و ماهی سید شهریار فلک تمکین
عدالت آئین عازم انتقام گشته بطبق آیهٔ کریمه اَلَّذِیْنَ هَاجَرُوْا وَجَاهَدُوْا فِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ بِاَمْوَالِهِمْ وَاَنْفُسِهِمْ اَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللّٰهِ همگی همت والا نهمت
مصروف جهاد کفار بیجانگر گردانیده باارکان دولت و اعیان مملکت بمقتضای وَشَاوِرْهُمْ فِی الْاَمْرِ مجلس کنکاش منعقد ساخت **ابیات** خدیو جهانگیر لشکرشکن *
پی مشورت ساخت یک انجمن * ز درج سخن بر سر سخن‌دان * بدست و زبان شد جواهرفشان * سخن راند زاندازهٔ کار خویش * ز فیروزی خویش و پیکار خویش * که تا چند بدخواه
تا اعتمید * ستابد سوی ما چون بمقصد امید * ببینیم تدبیر این کار چیست * که بر کار بیفکر باید گریست * فی الجمله خردمندان صاحب رای و وزرای عقده‌کشای مانند محمد کشورخان
و شاه ابوتراب شیرازی که از مقربان دولت و محرمان امر مشورت بودند معروض داشتند که رای جهان‌کشای حقایق انجلای مکمل نسخهٔ قضا و قدر و نعم البدل
جام جهان نماست عرض بعضی مقدمات حاجت نیست اما چون از حکم جهان مطاع تجاوز نمودن سو ادب است اگر حکم اشرف شرف نفاذ یابد هرچه مناسب است بمسامع
قدسی جوامع رسانیم که آنچه در باب دفع فتنهٔ کفار بیجانگر و قلع و قمع نهال دولت ایشان بخاطر نصرت مظاهر رسیده است همین صواب است لیکن این معنی بدون اتفاق شاهان
اهل اسلام دکن متعذر است چه که رامراج بمزید لشکر و وفور حشم اتصاف دارد و محصول مملکتش که مشتمل بر شصت بندر و چندین قلاع و بلاد است قریب دوازده کرور هون
بشوکت و صولت و سطوت او در دلها قرار گرفته پس با چنین کسی بتنها مجادله کردن نفعی نخواهد بخشید باید که حسین نظام شاه بحری را از خود سازند و بساط خصومت از میان
درنوردند علی عادل شاه زبان بتحسین اهل رای گویا ساخته محمد کشورخان را در آن امر صاحب دخل گردانید و او نخست رسولی از جانب علی عادل شاه نزد ابراهیم قطب شاه فرستاده
اظهار مافی الضمیر نمود و او که از دست کفار بیجانگر خونین دل بود تعهد کرد که میان علی عادل شاه و حسین نظام شاه واسطه شده باهم دوست سازد و قلعهٔ سولاپور را که موجب
نزاع است بحسن تدبیر به علی عادل شاه متعلق سازد و پس مصطفی خان اردستانی را که سید صحیح النسب و رکن اعظم آن دولتخانه بود به بیجاپور فرستاد که اگر علی عادل شاه در این
پیغام نمود مجد باشد از همانجا باحمدنگر رفته بتمهید مقدمات دوستی پردازد و مصطفی خان اردستانی چون مجلس علی عادل شاه دریافته او را مصر و مجد دید باحمدنگر شتافت
و در خلوت بعرض حسین نظام شاه بحری رسانید که در عهد شاهان بهمنیه که تمام عرصهٔ دکن جولانگاه سمند یک دولت بود گاهی اهالی اسلام غالب میشدند گاهی کفار
بیجانگر استیلا می یافتند مگر اکثر سلاطین بهمنیه که بساط مسالمت را بتقدیم رسانیده با آن جماعت مواسا و مدارا میکردند اکنون که ولایت دکن بچندین کس منقسم گشته است
طریق عقل آنست که سلاطین اسلام متحد شده طریق موافقت و اتحاد مسلوک دارند تا از آسیب دشمن قوی ساحت سلطنت محفوظ ماند و دست تغلب و استیلای رای
بیجانگر که جمیع راجهای کرناتک مطیع و منقاد وی اند از دامن ممالک اسلام کوتاه گردد و رعیت را که ودائع بدائع خالق اند از شر رامراج که بس قوی و دلیر است مگر رعایای این ممالک
درآمده بغایت خیره شده است محفوظ دارند و خانهٔ مسلمانان را ایمن از نشیمن گاه کافران نگردانند حسین نظام شاه بحری از راست گوئی سید معزی الیه خوشوقت گشته بر رای
رزین او تحسین و آفرین نمود و سید معزی الیه باتفاق قاسم بیگ حکیم تبریزی و ملا عنایت الله قاینی که از اعیان احمدنگر بودند حرف وصلت و خویشی مذکور ساخته چنان
مقرر شد که حسین نظام شاه بحری صبیهٔ خود چاند بی بی سلطان را بعقد ازدواج علی عادل شاه درآورده قلعهٔ شولاپور را جهاز کومال بوی سپارد و علی عادل شاه خود
هدیه سلطان الشهزاده مرتضی پسر بزرگ نظام شاه بحری عقد بسته بساط یکجهتی مفروش گردانند آنگاه هر سه پادشاه مسلمان بر سر رامراج لشکر کشیده او را بتوفیق جبار
شدید الانتقام از مسند عجب و تجبر فرود آورند و ملا عنایت الله همراه مصطفی خان اردستانی برسم رسالت به بیجاپور آمده عهد و میثاق را بقسمهای مغلظه موکد و مشید گردانید
و بیک تاریخ از طرفین به بسط بساط جشن طوی قیام نموده شهر و بازار بیجاپور و احمدنگر را بانواع تکلفات آئین بستند و در آن جشن دلکشا اقامت آرزوی هر کام‌جوی بتخلعت هر گونه
مقاصد مطالب آرایش یافته داماد امید آرزومند از در حجلهٔ خواطر عروس مقاصد بکنار آمد **ابیات** ز در ریخت چون قطره از ابر بهار * زر و گوهر و لولو شاهوار * ز بس گوهر و زر که
افشانده شد * ز برچیدنش دستها مانده شد * و چون مهام مبرا بانی در آن و بلده بانجام رسید چاند بی بی سلطانه به بیت الشرف بیجاپور تشریف ارزانی داشته قران السعدین
بحصول پیوست و هدیه سلطان ساحت احمدنگر را بنور موفور السرور حضور خود منور ساخته قران زهره و مشتری دست داد و بعده علی عادل شاه در مقام استرداد پرگنه اتکر و باکری
و استخلاص قلعهٔ رایچور و مدکل شده و ایلچی نزد رامراج فرستاده محال مذکوره طلب نمود و رامراج به ایلچی درشتی کرده از بیجانگر بدر کرد و آنحضرت یکباره در استیصال آن کافر متوجه

کوشیده باتفاق حسین نظام شاه بحری و ابراهیم قطب شاه و علی برید رایت عزیمت جهاد برافراشت چنانچه در سنه اثنی وسبعین وتسعمایه بموجب عهد و قرارداد در حوالی بیجاپور
شاهان اربعه بایکدیگر ملاقات نمودند و در بیستم ماه جمادی الاول سال مذکور گیسوی رایت فتح آیت ابدیت توفیق شانه ظفر زده و روی نصرت در آیینه شمشیر شاهانگی تجلی
بلند مشاهده فرموده باتفاق از آن موضع نهضت نمودند **ابیات** سران سپه رایت افراختند ✤ ره دار و بعالم در انداختند ✤ ز لشکر که عرضش نه فرسنگ بود ✤ بیابان ز تنگی همی تنگ بود
همه سوی صحرا شده نوبهار ✤ ز رنگین علمهای گوهرنگار ✤ و بعد از طی مراحل و منازل چون بالنکوته که بر لب آب کشنه واقعست محل نزول موکب منصور اسلامیان شد و چون آنجا بعلی عادل شاه
تعلق داشت آنحضرت هر دو پادشاه را مجدداً میزبانی گشته مهمانیها نمود و بجمیع ممالک محروسه فرامین صادر فرمود که ضروریات سفر بلشکرگاه آورده بگذرانند که از هیچ چیز مردم لشکر در
عسرت نکشند و چون رای بیجانگر از اتفاق سلاطین نامور و توجه لشکر نصرت اثر باخبر شد اصلاً از لرز حرف و فتنی بر زبان نیاورده بلکه جنگ ایشان را آسان ترین امور
فهمیده نخست برادر کوچک خود تمراج را با بیست هزار سوار و پانصد فیل و یک لک پیاده جرار جنگی روانه کرد که کنار آب کشنه رفته گذرها را مسدود سازد و متعاقب او برادر میانی
وینکتادری را با حشمت و شوکت تمام گسیل کرد و بعد از آنکه ایشان لب آب گرفته مانع عبور اهل اسلام گشتند رامراج رایان اطراف را همراه گرفته با سپاه بیکران چون اژدهای دمان
و دریای جوشان **بیت** گرائید عفریت آشوبناک ✤ شتابنده چون اژدها بر هلاک ✤ خود نیز روان گشته کنار نهر کشنه فرود آمد و چون کفار بیجانگر هر جا که عبور و مرور جنود
اسلام متصور و ممکن بود بطریقی مسدود ساخته بودند که عقل دوراندیش از اندیشه عبور مستبعد بود شاهان اسلام جمعی را تعیین نمودند که بالای آب سی چهل کروه رفته
تحقیق معبر نمایند و آن جماعت پس از تفحص بسیار آمده بعرض رسانیدند که گذر این آب دو سه موضع است و معبری که آبش کمتر است و ارابه و لشکر میتوانند گذشت همین گذر
مقابل است که کفار از آنطرف فرو گرفته دیوارها کشیده اند و اقسام آتشبازی بر آن نصب نموده شاهان اسلام انجمن ساخته در باب عبور باهم مشورت کردند و غواص
عقل خود را در بحر اندیشه شناور ساخته چنین گوهر خیالی بدست آوردند که آوازه بدید آمدن معبری افگنده از آن موضع دو سه کوچ پی در پی نمایند و چون کفار خبردار شده
ایشان نیز بقصد سر راه گرفتن کوچ کنند و از سر آن گذر برخیزند سلاطین اسلام بشتاب سحاب معاودت نموده از همان گذر اول عبور نمایند و بمیدان جنگ شتابند
در خصوص بطریق مذکور سه کوچ متوالی کرده از کنار آب طی نمودند کفاره بتوهم آنکه مبادا خصم از گذر دیگر عبور نماید از آن مقام برخاسته بعجلت در آنطرف آب مقابل
اسلامیان روان شدند و بنابر آنکه ارادت ازلی و مشیت لم یزلی بزوال دولت رامراج تعلق گرفته بود شرایط حزم و احتیاط از دست داده جمعی را بضبط آن گذر
بازنداشتند و شاهان اسلام نیز تیر تدبیر بهدف مراد دیده عنان معاودت بصوب معبر اصلی منعطف ساخته و ایلغار نموده سه روزه راه را از صبح تا وقت غروب آفتاب طی نمودند
و هنوز لشکر رامراج بآنجا نرسیده بود که ایشان با سپهداری یاری با جمعی قلیل از آب گذشتند و بعد از آنکه از عقب تمام لشکر رسید علی الصباح بجانب عسکر رامراج که در سه کروهی فرود
روان شده نزول نمودند و ازین تدبیر اگرچه هراس بقیاس بر ضمایر کفار مستولی شده بود اما چون چاره نداشتند تمام شب فوجها آراسته پیش اردوی خود ایستادند و شاهان
اسلام و دیگر علمهای دوازده امام برپا کرده بآراستن صفهای باصفا پرداختند میمنه بعلی عادل شاه و میسره بعلی برید و ابراهیم قطب شاه و قلب بحسین نظام شاه بحری زینت گرفته
ارابهای آتشبازی بزنجیر استواری یافت و فیلان مست جنگی جابجا بقاعده و دستور نگاهداشته متوکلاً علی الله اکبر و متوسلاً بالنبی خیر البشر و الائمة اثنی عشر
بهیبت و هیبتی که زهره فلک از دیدن آن آب شدی و بهرام خون آشام باضطراب افتادی بجانب سپاه اعدا روان گشتند و از صدای طبل سکندری و آواز کرنای و نرنگی
و غریو کوس و کورکه غلغله در گنبد گردون انداختند **ابیات** ز غریدن کوس قالب تهی ✤ در آمد بسر موی را فرهی ✤ ز بس تیز آوازی نای زر ✤ بگوش صدف سفته
میشد گهر ✤ زمین گفتی از یکدگر میدرید ✤ سرافیل صور قیامت دمید ✤ و از طرف دیگر رای بیجانگر نیز سران سپاه را خوانده بانواع عنایت و شفقت مستمال گردانیده
قورخانه بگشاد و اسلحه بخیل و حشم قسمت کرده بآراستن لشکر پرداخت میمنه بتمراج برادر که برابر ابراهیم قطب شاه بازداشت و میسره به وینکتادری محکم ساخته بمواجهه علی عادل شاه
مقرر فرمود و خود در قلب قرار گرفته مقابله حسین نظام شاه بحری اختیار نموده دو هزار فیل و یکهزار ارابه توپخانه جابجا ترتیب و قاعده نگاهداشت پس از آن هنگامیکه شهسوار
مضمار فلک قدم در دایره نصف النهار نهاد در سنگاسن مرصع نشسته بمیدان جنگ شتافت و هرچند مقربان التماس نمودند که بر اسب سوار شود از غایت عجب و غرور
قبول ننموده گفت در بازیچه اطفال احتیاج بسواری اسب نیست همین دم این جماعت خواهند گریخت القصه دلیران هر دو لشکر یکی از اهل خیر و دیگری از اهل شر
بتیغ و تیر و نیزه و مار از روزگار همدیگر برآوردند چنانچه گاه به تیغ یمانی غازیان سر افشانی کرده دستان اژدها نشان ایشان شرایط جانفشانی بجا می آوردند و گاه مشرکان

از غایت جاهلیت رایت جسارت افراشته به تیغ زهرآگود لوازم خونخواری بوقوع میرسانید ابیات بجنبش درآمد دو لشکر چو کوه * گر این جنبش آمد زمین ستوه *
برآمد ز قلب دو لشکر خروش * رسید آسمان را قیامت بگوش * به جنبش درآمد دو دریای خون * شد از موج آتش زمین لاله گون * زمین گو بساطی برآراسته * غباری
شد از جای برخاسته * ز بس تیرباران که آمد بجوش * فگندند ابر بارانی خود بدوش * ز مرغان چوبین فولاد دم * شده راه برماه و خورشید گم * ز منقار پولادوان خدنگان
گره بسته خون در دل خاره سنگ * کمان کج ابرو ز مژگان تیر * ز پستان جوشن برآورده شیر * چو هندوی بازیگر گرم خیز * معلق زنان تیغ هندی تیز * پیادگان
بیجانگر پیش صفها ایستاده بقصد طایر روح مجاهدان قریب پنجاه هزار بان و تفنگ و توپ و ضربزن هر دفعه سر میدادند و سواران ایشان که اکثر طائفه راج بندر
بودند تیغ هندی از غلاف بیباکی برآورده و سپر جلادت بر سر کشیده حملهای مردانه می نمودند و کار بجائی رسانیدند که نزدیک بود که چشم زخم بسپاه اسلام رسد که ناگاه
رامراج بمیامن حسن سعی نظام شاه و برکت ثبات قدم او گرفتار یکی از مردم نظام شاهیه گردید و شرح آن برین منهج است که ناگاه رامراج چون جنگ مسلمانان خلاف
آنچه تعقل کرده بود مشاهده نمود از ایشان درحساب شده در اثنای حرب از سنگاسن فرود آمده بر کرسی مرصع نشسته شامیانهای مخمل سرخ و زردوزی که چهار طرف آنها
بندهای مروارید و کوبهای طلای عنبرآگین نصب کرده بودند مرتفع ساخت و حکم کرد که دو جانب او از نقود احمر و ابیض و مرصع آلاتست و مروارید خرمن ساختند و در
اثنای جنگ چون وقت تنگ بود زر بسپر و پیمانه و ترازو برامرا و روسای قسمت کرده نوید داد که هرکس آثار شجاعت و مردانگی بظهور رسانیده مظفر و منصور نزد من آید
اورا طبقهای طلا و درجهای مملو از اقسام جواهر خواهم نواخت و باین نوید و امید حشرات دکن بستمال و خوشحال گشته تمراج و تنکنادری و سایر امرای کفار دیگر بار
بیکدفعه بر افواج اسلامیان حمله آوردند و درین مرتبه مقدمه و میمنه و میسره اسلام متفرق و پریشان گشته هول روز قیامت هویدا شد و سلاطین اسلام از فتح مایوس گشته
مشوش خاطر و متزلزل گردیدند اما نهنگ دریای جلادت حسین نظام شاه بحری ثبات قدم ورزیده با وجود آنکه بر یمین و یسار کسی نماند و کفار بار چندین هزار بان و
تفنگ و توپ رها کرده از چپ و راست درآمده بودند اصلا متزلزل نگردید و قدمی از جای خود نجنبید و چون بعضی از امرای شکسته و محمد کشورخان که مقدمه لشکر عادلشاهی
بودند اعلام او را بر جای خود دیده بخدمتش رسیدند بفرموده تا توپها ملک میدان را اول سیاه پر کرده رها کردند و متعاقب آن خود بقصد شهادت جلو انداخت و کره بر فوج خاصه
رامراج حمله برده سلک جمعیتش پریشان ساخت چنانچه رامراج که عمرش بهشتاد رسیده بود هراسیده باز بر سنگاسن نشست در آن حین یکی از فیلان مست نظام شاهی
که غلام علی نام داشت قرب سنگاسن رامراج رسیده جمعی را پایمال ساخت و حمالان سنگاسن را که باصطلاح آنها بوئی گویند مع رامراج بر زمین انداخته فرار نمود و چون
جنگ مغلوبه بود کسی باحوالش نپرداخته رامراج تنها ماند در آن وقت نظر فیلبان بر سنگاسن که مرصع بود افتاده بطمع آن فیل را بدان طرف راند و برهمنی که سالها
در خدمت رامراج بود گمان برد که مگر فیلبان بقصد سنگاسن برداشتن دارد لهذا از روی غمخواری پیش آمده بزبان عجز فریاد برآورد که این رامراج است
دستی برای وی برسان که ترا از جمله امرای عظیم الشان خواهد گردانید فیلبان چون نام رامراج شنید قطع نظر از سنگاسن مرصع کرده بخرطوم فیل آن گوهر مقصود بکف آورده
بشتاب سحاب تند در رومی خان که سرکردهٔ توپخانهٔ نظام شاه بود رسانید و رومی خان بی توقف بخدمت حسین نظام شاه برد تا سرش به تیغ بیدریغ جدا کرده پیش
افواج بازداشتند و کفار آنرا دیده گریان و بریان راه هزیمت پیش گرفتند ابیات سر گشته راجون نزدیک شاه * ببردند بر نیزه تا رزمگاه * هزبران لشکر پس آن دلیر *
همه حمله کردند چون نره شیر * بهندو عربوا اندر افتاد پاک * فگندند بی سر تن اندر مغاک * کلاه و کمرها بینداختند * خروشیدن و مویه برداختند * فگندند منجوق و
کوس نبرد * گریزان برفتند پرخون و گرد * سپاه نصرت پناه اسلام تعاقب مشرکان نموده چندان از ایشان بکشتند که زمین از خون آن بخت برگشتگان
رنگ لعل رمانی پذیرفت و بروایت مشهور عدد کشتگان بسی صد هزار رسیده اما بقول صحیح قریب صد هزار کافر چه در اصل معرکه و چه در حین تعاقب بقتل آمدند چنانکه
از موضع جنگ تا بلده اناگندی که ده کروهی بیجانگر است فضای صحرا از جسد کفار ملوث بود و عساکر نصرت مآثر در جاله لشکر ظفر پیکر از زر و جواهر و اسپ و اشتر و
خیمه و خرگاه و کنیز و غلام چندان بدست آوردند که مانند بحر و کان مستغنی و بی نیاز گشتند ابیات سریر و سراپرده و تاج و تخت * بخیدان کزان بر توان بست رخت *
جواهر نه چندان که آید به بر * درآید به بر باز گشت یا در ضمیر * بلورین طبقها و خوانهای لعل * ز الیف کشان ابلق سود نعل * همان تازی اسپان بازین زر * غلامان
موزون زرین کمر * نوره و ملوکانه بیش از شمار * شتر بار زرینه بیش از هزار * دگر جنسهای که باشد غریب * ز وزن و مخزن نخارا باید نصیب * سلاح و سلب را قیاسی نبود * پذیرنده

۲

را روشناسی بود و غنی گشت لشکر ز بس خواسته * سراسر سپه گشت آراسته * و سلاطین دین پناه اسلام شکر گذاری حضرت باری جبین مهر فرسا بدرگاه الهی بنهاده
بر زمین نیاز سوده شان واجب الامتثال صدور یافت که سوای فیل چیزی نگرفته هرچه بدست هر کس افتاده به وی مسلم داشتند و احدی را مطالبه ننمایند و منشیان
بلاغت نشان فتح نامها نوشته مصحوب قاصدان قمر سیر باطراف و اکناف روان ساختند **ابیات** بپرداخت منشی صاحب هنر * یکی نامه در باب فتح و ظفر *
بر انگیخت یکران کلک دبیر * ز میدان کافور گرد عبیر * رقم زد یکی داستان شریف * بخط لطیف و ادای ظریف * و تا حوالی بیجانگر رفته ابنیه رفیعه و عمارات عالیه و
بتخانه‌ها و کاشانه‌ها را با خاک برابر ساختند و بسیاری از بلاد و قرا را ویران کردند بعد از آنکه تنکنادری برادر رامراج که از معرکه جان بسلامت بدر برده بگوشهٔ خزیده بود و کسان فرستاده ابواب
تضرع و زاری بر روی روزگار گشود و جمیع قلاع و بقاع عادل شاهیه و قطب شاهیه باز پس داد و حسین نظام شاه بحری را بهر نوع که بود خشنود ساخت آنگاه شاهان دست
از آن ممالک کوتاه ساخته عنان فتح و نصرت بمسند دولت خویش معاودت کردند در آن وقت تمراج پسر رامراج که در حین شکست پناه بعلی عادلشاه آورده بود معروض داشت
که تنکنادری قوی گشته جانشین رامراج شده است و چون همگی امرا با او گرویده‌اند التماس مینمایم که مرا در سلک نوکران خود منتظم کرده قلعهٔ اناکندی را مع مضافات آن
عنایت فرمایند عدالت پناه او را فرزند خوانده و در تسلی خاطرش کوشیده در همان زودی چتر و اتاثهٔ سلطنت که لازمهٔ رایان بیجانگر است باو داده بحکومت
اناکندی روانه فرمود و به تنکنادری نوشت که تمراج از جانب ما متوجه آن طرف شده است باید که حکومت اناکندی باو رجوع ساخته مزاحم احوالش نشوند و تنکنادری
تجاوز چون از حکم والا نتوانست کرد اناکندی را به برادر زاده وا گذاشته خود بحکومت سائر بلاد کرناتک مشغول شد چنانچه از آن تاریخ تا حال ریاست اناکندی در خاندان
تمراج و حکومت بلاد دیگر به اولاد تنکنادری تعلق دارد و از آنجا که اندک ولایتی در تصرف ایشان است هر دو در ایام حیات بصعوبت و فلاکت میگذرانند و باقی معظم ولایات
کرناتک را طولاً و عرضاً تا سیت بندرامیسر و امرای دو بتخانه هرکدام قلعه و پرگنه و مملکتی به پنجهٔ تغلب فرو گرفته رایت استقلال افراشته‌اند و ملوک طوائف شده هیچکدام
بر دیگری سر فرود نمی آورند و از آنست که پیش از حرب مذکور دیگر مزاحمت ایشان باسلامیان نرسید و علی عادل شاه توفیق یافته قلعهٔ بنکاپور را که در عهد سلاطین بهمنیه
نیز مسخر مسلمانان شده بود مع حصار حیدر کوئی در اواخر عهدش مفتوح گردانید و قلعهٔ ادونی را که سلاطین بهمنیه آرزوی فتح آن بگور بردند بتدبیر و حکمت بحوزهٔ دیوان
خویش درآورد و هر چند تسخیر ممالک دیگر شد عنقریب تفصیل آن بهمدمی کلک سخن گزار نگاشتهٔ این صحائف خواهد گردید و بلدهٔ بیجانگر تا این زمان سعادت نشان
که از تاریخ هجری ثلثه و عشرین و الف است همچنان خراب است و اخفاد تنکنادری صلاح در تعمیر آن ندیده بلدهٔ شهر تلکنده را دار الملک خود گردانیده‌اند و قتل رامراج در
نهصد و هفتاد و دو واقع شده و پدر مولف این کتاب مولانا غلام علی استرابادی تاریخ قتل او بطریق تعمیه چنین یافته **مصرعه** بی نهایت خوب واقع گشت قتل رامراج
هرگاه از قتل رامراج حرف نهایت که جیم است ساقط گردد موافق تاریخ قتل است و گویند در آن مدت چون حسین نظام شاه بحری فوت شده پسر بزرگش مرتضی نظام شاه
بحری ولیعهد گردیده علی عادل شاه فرصت دیده بجانب اناکندی لشکر کشیده تا تمراج ولد رامراج را تقویت نموده بحکومت تلکنده اختصاص دهد و اناکندی را مستاصل
ساخته بیجانگر را خود متصرف شود و تنکنادری برین اراده واقف گشته بمرتضی نظام شاه بحری و والدهٔ او خونزه همایون نوشت که این مملکت را حسین نظام شاه بحری بمن
بخشیده مگر علی عادل شاه اکنون طمع در آن نموده میخواهد که خود بگیرد امیدوارم که در مقام حمایت شده دست گرفته خود را ازین بلا نجات دهند خونزه همایون باتفاق
ملا عنایت الله مرتضی نظام شاه بحری را همراه گرفته بجانب بیجاپور لشکر کشید و بدانجا رسیده محاصره نمود و علی عادل شاه ناچار از اناکندی بازگشته به بیجاپور آمد و چند روز
طرفین را در ظاهر آن بلده جنگها واقع شده مرتضی نظام شاه بحری باحمدنگر رفت و در سال دیگر که اربع و سبعین و تسعمایه بود بالتماس خونزه همایون علی عادل شاه
با نظام شاه متعهد گشته لشکر بر ولایت برار کشید و آن حدود را خراب کرده در موسم برسات به بیجاپور معاودت فرمود و در آن شهر حصاری از گچ و سنگ بنا نهاده بکار بر
و اهتمام محمد کشور خان در مدت سه سال باتمام رسید و بنابر آنکه از حکومت خونزه همایون و بی اعتدالی برادران او رونق و دبدبهٔ نظام شاهیه شکست علی عادل شاه را
هوس تسخیر بعضی از ممالک نظام شاهیه در سر افتاده محمد کشور خان را بتفویض علم و منصب اسد خان لاری که صورت شیر شرزه بر و منقش بود بنواخت و در سنه خمس و سبعین و تسعمایه ۹۷۵
با بیست هزار سوار بجانب سرحد نظام شاهیه تعیین فرمود و محمد کشور خان کوکب بخت خود در اوج دیده بعضی از پرگنات سرحد را تا قصبهٔ کچ که نزدیک پرگنهٔ بیر است
متصرف گشت و امرای نظام شاهی را که بمدافعهٔ او آمده بودند در قصبهٔ مذکور شکست داده در همان موضع جهت ضبط پرگنات قلعه در نهایت استحکام بنا نمود و آن قلعه در اندک

وقتی باتمام رسیده حسمی بدار ورگشت و محمد کشور خان آنرا مملو از توپ و ضرب زن و بان و تفنگ گردانیده و محصول و سال ازان مملکت برداشته میخواست که
در تسخیر دیگر قلاع و بقاع بکوشد که ناگاه مرتضی نظام شاه بحری از ممر استیلای او در خاطر جمع ساخته بتاریخ نهصد و هفتاد و هفت متوجه دفع مضرت وی گردید و محمد کشور خان همت
بر مقاومت آن پادشاه گماشته برج و باره قلعه را از آلات و ادوات آتشباری مستحکم ساخت و باتفاق عین الملک و انکس خان و نور خان که علی عادل شاه
بمدد وی فرستاده بود و به تهیه اسباب رزم پرداخت لیکن آن جماعت از کمال جبانت کم دلی و یا از غایت نفاق که با محمد کشور خان داشتند بی ارتکاب جنگ گریخته متفرق
گردیدند و محمد کشور خان پیغام نمود که چون مارا تاب حرب مرتضی نظام شاه بحری نیست باحمد نگر رفته خلل در پایه تخت نظام شاهیه می انگیزم تا مرتضی نظام شاه بحری مضطرب
گشته دست از قلعه داری بدارد و بدنبال ما شتابد و حال آنکه مرتضی نظام شاه دفع محمد کشور خان و تسخیر قلعه اولی دانسته اول متوجه آن شد و محمد کشور خان با معدودی
چند اعلام مدافعه افراشت و مرتضی نظام شاه بحری چون قسم یاد کرده بود که پا از رکاب بر نیاورد تا قلعه نگیرد و سر آمینه از گرد راه بر قلعه دوید و با وجود آنکه هر مرتبه چندین
هزار بان و تفنگ و ضرب زن بیکبار از قلعه گشاده میشد آسیبی بذات آن پادشاه مرتضوی خصال نرسیده کار بر اهالی قلعه تنگ شده در زمانیکه بهادران مغل نظام شاهی
بر مردم حصار تیری انداختند از شست قضا تیری از راه دریچه بمقتل محمد کشور خان که تماشای جنگ میکرد رسیده در دم هلاک گشت و مردم دیگر سردار برگشته دیده
دروازه عقب قلعه گشاده همگی راه فرار پیش گرفتند و قلعه در کمال استحکام و سامان بدین سهولت از دست علی عادل شاه بیرون شد و همگی پرگنات نیز از تصرف
دیوانیان عادل شاهیه بیرون رفت و خواجه میرحسن دبیر اصفهانی که آخر دران دولتخانه خطاب چنگیز خان یافت سرگروه امرای نظام شاهی شده دنبال عین الملک و نور خان
جانب احمد نگر شتافت چنانچه دران نواحی تلاقی فریقین دست داده جنگی در نهایت صعوبت رو نمود در خصوص خواجه میرک دبیر اصفهانی بفتح و ظفر اختصاص یافت
و عین الملک قتیل گردیده نور خان دستگیر گشت پس تتمه لشکر بحال ابتر به بیجاپور آمده و درانسال چشم زخمی عظیم بلشکر عادلشاهیه رسید و انهمه سعی و کوشش نابود شد و همچنین در همین سنوات
علی عادل شاه بقصد استخلاص قلعه کووه و استیصال انصاری لشکر کشیده و مردم بسیار بکشتن داده بی نیل مرام بازگشت و براهنمونی شاه ابوالحسن ولد شاه طاهر علیه الرحمه
عازم تسخیر قلعه ادونی گردیده و انحصاریست که هرگز کمند تسخیر شاهان همیشه بر شرفات آن حصن حصین نیفتاده بود الغرض انکس خان را با هشت هزار سوار و پیاده و
توپخانه بسیار بدانجانب گسیل نمود و والی آن قلعه که یکی از امرای کبار رامراج بود و بعد از وسکه آن ممالک بنام خویش ساخته اطاعت وارث مملکت نمی نمود بمدافعه پرداخت
و چند جنگ با انکس خان کرده چون در حروب مغلوب گردید غله و آذوقه بقلعه کشیده حصاری شد و بعد ازانکه ایام محاصره بطول انجامید امان خواسته قلعه [illegible]
قلعه ایست واقع بر قله کوهی رفیع و وسیع مشتمل بر چشمهای آب خوشگوار و عمارات سپهر اطوار و هر یک از آبا و اجداد پادشاهی که قدم بر تخت بیجانگر نهاده اند از ملاحظه شاهان
اسلام در پی استحکام آن شده حصاری دور آن حصار کشیده اند چنانچه یازده حصار در یکدیگر بهم رسیده و تسخیر آن بساباط و نقب و توپ در نظر عقل بعید مینماید و منحصر
در طول ایام محاصره است القصه علی عادل شاه از فتح آن قلعه مسرور شده عازم تسخیر دیگر قلاع و بقاع شد و چنانکه شاید نخست بسعی ابوالحسن و خواجه میرک دبیر اصفهانی المخاطب
بچنگیز خان با مرتضی نظام شاه بحری در سرحد ملاقات کرده قرار یافت که مرتضی نظام شاه بحری ولایت برار را متصرف شود و علی عادل شاه از ممالک بیجانگر تا آن
مقدار که برابر ولایت برار باشد بحوزه تسخیر در آورد تا باعتبار وسعت و بسطت ولایت بایکدیگر مزیتی نداشته باشند انگاه عدالت پناه در سنه احدی و ثمانین و تسعمایه [981]
باستعداد قلعه طور کل که در قرات رامراج شقاوت نتاج از حوزه دیوان او بیرون رفته در تصرف یکی از سپاهی بود پیش نهاد همت بلند گردانیده مدت پنج ماه احاطه کرده کار
بر مردم درون تنگ ساخت و دران اثنا توپ بزرگ شکست مردم درون خوشحال گشته به بقای قلعه امیدواری تمام بهم رسانیدند علی عادل شاه شکستن توپ بتقصیر
شاه ابوالحسن دانسته او را معزول ساخت و مصطفی خان اردستانی را که بعد از قتل رامراج ملازم عدالت پناه شده بود امیر جمله و وکیل السلطنه ساخته کلی و جزئی مهمات سلطنت را
بوی رجوع فرموده مصطفی خان در گرفتن قلعه مساعی جمیله مبذول داشته در مدت دو ماه قلعگیان را عاجز مطلق گردانید و ایشان طالب امان گشته چون عجز و زاری بسیار
نمودند باین شرط که ذنکیتی و نسباتی و فرزندان و برادران او را مقید کرده باو سپارند قبول آن معنی نمود و مردم قلعه اتفاق کرده ذنکیتی و اقربایش را بانجان مشار الیه
تسلیم کرده خود با اموال و اسباب و اهل و عیال بیرون رفتند عدالت پناه ذنکیتی را مع متعلقان بانواع عقوبت و شکنجه بیجان کشته و قلعه را تحویل مردم معتمد نموده باستصواب
مصطفی خان عازم تسخیر قلعه دارور گردید و آن قلعه از مشاهیر قلاع کرناتک است در انوقت در قبضه تصرف یکی از امرای کفره رامراج بود و هر سال جزوی کلیت به نکینا دری ولد

تیمراج داده قوت و شوکت بهم رسانیده بود و چون عدالت پناه بدان مقام رسید مدت شش ماه اوقات شریف صرف محاصره آن کرده بیامن سعی مصطفی خان قلعه را
نیز بقول و امان مسخر و مفتوح ساخت و قریب هفت ماه در آنجا مقام کرده چون حوالی و حواشی از خس و خاشاک باغی پاک گردانید بتجویز مصطفی خان رایات ظفر آیات
بعزم تسخیر حصار بنکاپور بجنبش در آورده بعظمت و شوکت هرچه تمامتر تا آن حدود شتافت و ملپ وزیر که منسوب رامراج بود و بعد از تفرقه او بر قلعه بنکاپور استیلا
یافته والی قلعه جره و چندر کوتی گروه و دیگر قلاع که محکوم حکم وی بودند خبر توجه پادشاه شنیده در قلعه متحصن شد و پسر خود را با یک هزار سوار و ده هزار پیاده به جنگل و
کوهستان اطراف فرستاده تا هنگام فرصت پیش و پس اردوی لشکر اسلام تاخت کرده نگذارد که غله و آذوقه بایشان برسد و به ونکتادری ولد تیمراج عریضه نوشته
به بلکوان فرستاده مضمون اینکه من از مخالفت با ولی نعمت پشیمان و نادمم و گناه خود مقر و معترفم درینوقت که پادشاه اسلام عازم تسخیر بنکاپور گردیده اگر آن خداوند
رقوم جرائم مرا از صفحه خاطر عاطر محو سازد و بنفس خود بقصد امداد او بانظارت توجه فرماید یا بعضی از امرای کبار را بکمک مامور گرداند یقین از دستبرد سپاه اسلام ایمن
خواهم گشت و عهد میکنم که من بعد بر جاده اطاعت و انقیاد ثابت و راسخ بوده گردن از طوق فرمان نپیچم و هر سال القدر فلان مقدار مال واصل خزانه سازم و تنگنادری
جواب داد که از شامت تمرد و سرکشی تو که از مقربان و معتمدان درگاه رامراج بودی اکثر امرای این دولتخانه را داعیه مخالفت و سرکشی شده جمیع
ممالک از تصرف گشته اند و پادشاهان اسلام که بلده بلکنده ری و چندا گری ایمن باز گذاشتند در ضبط و حفظ آن عاجزم اگر میدانی که ببذل نقود احمر و ابیض و صرف جواهر
و لآلی صلح میشود باید که تجمل را بیک کنار نهاده درینباب تقصیر نکنی و اگر صلح بهیچ وجه صورت نه بندد لایق آنکه بهر تدبیر توانی ودلداری رایان حوالی و حواشی خود را از
خود راضی و خوشنود ساخته نوعی نمائی که با ایشان اتفاق کرده وقت و بیوقت در لشکرگاه مسلمانان آتش تاخت و غارت در خرمن عزت و معیشت آنها گرم
و شبها نیز پیادهای قطاع الطریق و دزدان بمعسکر ایشان فرستند که هر کرا یابند ناطق و صامت بزخم کتاره بیروح سازند و من درینباب فرامین بنام رایان که با تو
همسایه اند نوشته ام اگر بسمع قبول اصغا نمایند و در تقویت و مدد تو کوشند فهو المراد و کاری جهت خود کرده باشند والا یقین که بعد از بیرون رفتن قلعه بنکاپور دیگر قلاع هم
مسخر ارباب اسلام خواهد گشت و از ین جواب اگرچه ملپ وزیر را یأس و ناامیدی تمام روی نمود لیکن بنا بر ضرورت بفرموده وارث مملکت عمل کرده رایان قلعه جره و چندر کوتی
و دیگر قلعهها را با خود متفق ساخت تا با پسر او همراهی بر نهج مذکور بعمل آوردند از ین جهت در اردوی عدالت پناه آثار قحط غله پدید آمده هر شب از گوشه فریاد برمیخاست که
دزدان فلان و فلان را کشتند چه پیادهای کرناتک که جان را احقر متاعی میدانند بطمع جزوی قلیل برهنه میشدند و برای آنکه دست خصمی بر بدن ایشان گیرائی نداشته باشد
روغن لغزنده میمالیدند و هر کجا فرجه مییافتند در آمده اسپ و آدم هرچه دو چار ایشان میشد بقتل میرسانیدند و بیرون میرفتند و هرچند مردم اردو سعی میکردند که دفع
شر ایشان کنند میسر نمیشد و شهرت عظیم داشت که مردم آنجا دود و افسون یاد دارند که هرگاه بر خاک موضعی که اموات خود را در آنجا میسوزند بخوانند و آن را بر خانه و خیمه میفشانند
همگی مردم آنجا بخواب میروند و اگر احیانا بیدار شوند و دزدان را ببینند مادام که آنها حاضر اند قدرت بر تکلم و برخاستن ندارند القصه صعوبت عجیب و تنگی روی داده نزدیک بود
که لشکر اسلام کوچ کرده مراجعت نماید که مصطفی خان مانع آمده در علاج دزدان و قحط کوشید امرای برگی را که کفار بیباک و شجاع بودند از زمان ابراهیم عادل شاه تا عهد
فرخنده علی عادل شاه بر بساط امارت تکیه داشتند و عدد سواران ایشان شش هزار میرسید مامور گردانید که مقابل لشکر کفار شده نگذارند که راههای لشکر اسلام را
مزاحمت رسانند و هشت هزار پیاده جرار را در لشکر بفاصله یک گز انداز نشانده حکم کرد که بقدر طاقت بشری بمحافظت لشکر قیام نمایند و اگر احیانا غافل شده دزدان
خود را بمعسکر رسانند همین که فریاد و غوغا برخیزد ایشان متنبه شده سر راهها بگیرند و هر کرا ببینند که قدم از لشکرگاه بیرون می نهد بقتلش برسانند از ین سبب هیچکس وقت شب
قدم از معسکر بیرون نمی نهاد همین که گاهی پیادهای لشکر را غافل ساخته دزدان بدرون می آمدند غوغا می شد بقصد فرار از راه و بیرون میرفتند پیادهای بهره دار
بر ایشان حمله آورده بقتل میرسانیدند و باین تدبیر دفع شر دزدان بالکلیه شده از آسیب لشکر کفار نیز نجات یافتند و غله و جمیع ضروریات لشکر از اطراف و جوانب رسید
بمرتبه ارزانی شد که مزید آن متصور نباشد و مدت یکسال میان امرای برگی و ملپ وزیر و دیگر رایان جنگهای سخت شده از طرفین مردم بسیار بقتل رسیدند و ارباب اسلام
بخاطر جمع قلعه را در میان گرفته و هر سو رخنه انداخته در سد ابواب دخول و خروج تقصیر نمیکردند و قلعگیان نیز در استعمال آلات آتشباری فروگذاشت نکرده دمار از نهاد
واقفان سعادت می بر آوردند درین اثنا ملپ وزیر بوصول اجل طبیعی بعالم دیگر انتقال نموده این معنی موجب شکستگی اهل قلعه شده ملپ زنیه قرین حزن و اندوه

گردید و بعد از آنکه مدت محاصره بیکسال و سه ماه کشید و ذخیره روی بکمی نهاده و رایان آنحدود هم بتنگ آمده هر یک بمقر خود رفتند کفار حصار از شاه عدالت پناه
بسجان و مال و اهل و عیال امان خواسته طالب استمالت نامه گردیدند آنحضرت اجابت التماس نموده عهد نامه موافق مدعای ایشان بقلم در آورده نزد ایشان فرستاد
داشت و در روزی که اهالی قلعه مذکور خواستند بیرون روند برای دفع مضرت ازدحام عوام مصطفی خان بالشکر خاصه خود نزدیک قلعه بایستاد تا بخاطر جمع ملت برهمنیه
مردم حصار با اسباب و اموال و عیال و اطفال بر آمده باطراف کرناتک شتافتند و شاه عادل لقب با جمعی از امرا و مخصوصان بقلعه در آمده موذنان بانگ محمدی بطریق
مذهب امامیه گفتند و در همان روز بتخانه بزرگ را شکسته عدالت پناه و مصطفی خان برای احراز مثوبات اخروی بنای مسجد نموده سنگها بدست خود بر زمین نهادند و بعد از
فتح عظمت و شوکت مصطفی خان بمراتب زیاده از اول گشته بخلعت خاص که غیر اسد خان و کشور خان دران خانواده کسی دیگر نیافته بود مشرف گشت و بسیاری از
پرگنات و قصبات آنحدود باقطاع وی مقرر گشته در مهمات سلطنت استقلال بهم رسانید و علی عادل شاه بنا بر آنکه عیش دوست و آرام طلب بود همیشه اوقات را بمصاحبت و
مخالطت گلرخان و ساده عذاران بسبط بساط می خوشگوار میگذرانید و پروای ضبط امور ملکی و مالی نداشت مهر اشرف همایون که پیوسته در انگشت او بود حواله مصطفی خان نموده حکم فرمود که
کلی و جزوی مهمات سلطنت باقتضای رای صائب خویش سرانجام نماید و هیچ امری را موقوف بحکم من ندارد و بعد از چهار ماه که مملکت بیجاپور چنانکه باید و شاید بحوزه تصرف
دیوانیان در آمد و اعیان ولایت و رعایا غاشیه اطاعت و انقیاد بر دوش گرفته دل بر پادشاهی او نهادند خود در قلعه مذکور اقامت فرموده بنشاط و انبساط مشغول گشته
مصطفی خان را با بیست هزار سوار و خزانه و توپخانه و قورخانه و دیگر اسباب جهانگیری بتسخیر قلعه جره و چندرکوتی نامزد فرمود و آن خلاصه اولاد مصطفوی متوجه قلاع مذکوره شده چون
بحوالی قلعه جره رسید ارسب نایک والی آنجا بتضرع و زاری در آمده اظهار تقبل باج و خراج نموده بنا بر آنکه در ایام سابق که هنوز قلعه بیجاپور مفتوح نگشته بود کسان خود نزد
مصطفی خان فرستاده بارسال تحف و هدایا ابواب اخلاص و آشنائی مفتوح میداشت التماس او پسند دل نشسته بار جزیه و خراج بر گردنش نهاد و از تسخیر حصار او گذشته بچندرکوتی
رفت و از بنکه رای آن موضع از راه صلح در نیامده باستحکام قلعه و انبوهی جنگل مغرور گشته بمدافعه قیام نمود مصطفی خان و سایر اشراف و اعیان بلوازم محاصره پرداخته امرای
برکی را به نسبت سابق بمقابله لشکر کفار که از اطراف بحمایت چندرکوتی آمده بودند باز داشت و بسعی موفور پس از چارده ماه مغلوب ساخته قلعه را که تا آن زمان هرگز مسخر ارباب
اسلام نشده بود در سنه ثلثه و ثمانین و تسع مائه ۹۸۳ طوعاً و کرهاً بگرفت و عریضه مشتمله بر فتح بدست عدالت پناه فرستاده و این بیت را دران درج کرده **بیت** هر دم رسد
از عطای داور * فتح دگر و فتوح دیگر * عدالت پناه را رغبت تفرج آن شده از بیجاپور بدانجانب شتافت و دران قلعه نیز چون چندگاهی بعیش و عشرت گذرانیده از جوانان
سبز و ملیح کرناتک محظوظ گشت بعد از سه سال و کسری علم سعادت افراخته مظفر و منصور به بلده بیجاپور تشریف حضور ارزانی فرموده همچنان مهر خود را نزد مصطفی خان
گذاشته و او را در قلعه چندرکوتی جهت محافظت سرحد نگاهداشته حکم فرمود که هرگاه فرمان مطاعه نوشته شد بسکه دیوانیان برسد از بیجاپور بچندرکوتی بفرستند اگر مضمون
آن معقول مصطفی خان افتد و استصواب تجویز نماید مهر پادشاه خود رسانیده بدار الملک فرستد والا موقوف و معطل دارد و در سال دیگر عرضه داشت مصطفی خان بپایه سریر
خلافت مصیر رسید که در قدیم الایام قلعه چندرکوتی بالای کوهی واقع شده بود و بعد از اندراس آن بعضی از رایان بدرای قلعه را در دامن کوه بر زمین مسطح ساخته اند و
این دولتخواه صلاح دران می بیند که آنحضرت تشریف آورده بالای کوه را ملاحظه نمایند اگر معقول طبع اشرف افتد بساختن قلعه بر کوه فرمان دهد و اگر نه موقوف گردانند علی عادل شاه
جریده با جمعی از مخصوصان و برخی از مردم خاصه خیل بآنطرف رفت و آنچه مصطفی خان پیغام داده بود موافق مزاج اشرف آمده حکم کرد که قلعه روی زمین را شکسته بالای کوه
حصاری مستحکم سازند و مجدداً قلعه بیجاپور را تفرج کرده و جمیع مهمات آنصوب بر نهج قدیم بمصطفی خان رجوع نموده از راه قلعه بلگوان عنان معاودت بدار السلطنه
بیجاپور منعطف ساخت مصطفی خان طریق دولتخواهی مسلوک داشته در مدت یکسال قلعه محدث را باتمام رسانید و عدالت پناه حسب الالتماس دیگر بار از بیجاپور بتماشای
آن قلعه رفته خدمات شایسته مصطفی خان مستحسن و پسندیده افتاد و دران ایام مصطفی خان نزد سنکر نایک رای قلعه کرور که قریب بجوار چندرکوتی است کسان فرستاده
او را باطاعت و انقیاد دلالت نمود و او از زوال مملکت خویش ترسیده قبول آن معنی نمود و بپای بوس عدالت پناه مشرف شده از و التماس تماشای ولایت خود
نمود علی عادل شاه لشکر خود در چندرکوتی نگاهداشته باتفاق مصطفی خان با پنج و شش هزار سوار بکرور رفت و آن قلعه در کوهستانی واقع شده که مشتمل است بر اشجار بسیار
و راه دخول دشمن در آن چنان تنگ است که اکثر جاها زیاده از یک سوار نمیتواند رفت بنا برین دران موضع هولناک اکثر مردم دلگیر گشته خواهان مراجعت شدند و عدالت پناه

موافق خواهش خلایق درگاه قلعه آنجا را بسنکر نایک ارزانی داشته بخیدرکوٹی معاودت نمود اما مصطفی خان در مقام دولتخواهی شده بسنکر نایک در مجلس خلوت گفت که عدالت پناه درگرفتن قلعه و ولایت تو و دیگر ممالک رایان که با تو قرب جوار دارند عازم و جازم است و بافعل بسعی بسیار آنحضرت را از ولایت تو برگردانیده ام اگر سلامتی خود خواهی میباید که تو و همه رایان اتفاق کرده باج و خراج قبول کنید تا التماس نموده آنحضرت را از فکر تسخیر قلاع این ممالک برآورم سنکر نایک در مقام اطاعت شده رسب نایک حاکم قلعه جره و بهره دیوی رای قلعه کنار آب و جلوی که او نیز یکی از قلاع سواحل دریای عمان بود و رای بندر باسلور و باکلور و باو کلا همه را نصیحت کرده باطاعت بادشاه اسلام ترغیب نمود و آن همه از گفتهٔ سنکر نایک تجاوز ننموده بخدمت عدالت پناه آمدند و هفت لک و پنجاه هزار هون بعنوان پیشکش گذرانیده چنین مقرر شد که ارسب نایک و سنکر نایک و بهره دیوی و رای بندر باسلور و دیگر رایان همگی باتفاق هر سال مبلغ سه لک و پنجاه هزار هون نقد واصل خزانه می ساخته باشند پس هر یک بخلعتهای بادشاهانه سرفراز گشته مطمئن الخاطر بمضاجع خویش رفتند و تا آخر حیات آن بادشاه هر سال مبلغ سه لک و پنجاه هزار هون بوساطت مصطفی خان واصل خزانه میکردانیدند و خارج آن هر ساله مخفی مبلغ سی هزار هون نقد و مروارید و یاقوت و زبرجد و سایر جواهر دیگر و آنچه گنجایش داشت بمصطفی خان داده سلامتی و نجات خود در عنایت و توجه او میدانستند گویند در انوقت که راجها و رایهای آنصوب بخدمت عادل شاه آمده در روز وداع بخلعت و اسپ و قبا و کمر و شمشیر مرصع اختصاص میافتند برای بهره دیوی و جلوی خلعتی که مخصوص زنان است آوردند آن شیر زنان از قبول آن معنی ابا کرده گفتند که ما اگرچه در صورت عورتیم اما مملکت را بضرب شمشیر که لازمهٔ مردانست در تصرف داریم آنحضرت ازین سخن خوشحال گشته ایشانرا استایش کرده در لحظه کمر و شمشیر مرصع و اسپ تازی و خلعت مردان نوازش فرمود و آن دو راقم از سالهای بسیار و قرنهای بیشمار بطنا بعد بطن حکومت آن دیار میکنند و رسم آن دیار الی یومنا هذا چنین است که زنان بادشاه میباشند و شوهران در سلک امرا و خدمتگاران منتظم بوده در بار شاهی دخل نمیکنند و روزانه همچو سایر مردم بخدمت میان می بندند و در میان شوهران و سایر خدمتگاران فرقی نباشد و بعد ازان که رایان آنصوب گردن زیر بار خراج آوردند علی عادل شاه نیدری پنڈت که از برهمنهٔ معتبر آن و لتحانه بود دیوان آنطرف ساخته و مصطفی خان را صاحب اختیار آن صوبه گردانیده جمیع آن ممالک را باقطاع وی تفویض فرمود و منصب وکالت و امیر جملگی بافضل خان شیرازی داده دیگر باره به بیجاپور مراجعت نمود مصطفی خان بنابر آنکه رایات خیرخواهی افراشته پیوسته در فکر کشورکشائی بود بعد از ضبط آنحدود یکی از معتمدان خود را که علیخان نام داشت گفتند بخدمت عدالت پناه فرستاد و تسخیر بلکنده که دار الملک رای کرناتک شده بود ترغیب و تحریص نمود از آنکه این التماس عین مدعای آنحضرت بود با حضار لشکر فرمان داده در نهایت تجمل و اجلال از بیجاپور نهضت فرمود و نخست قلعه ادونی را تفرج کرده پیشتر شد و بعد از آنکه مصطفی خان با لشکر کرناتک و امرای برکی در حوالی بیجاپور بوی ملحق شدند کوچ برکوچ متوجه بلکنده شد تنکنا در کی تاب مقابله بادشاه اسلام نیاورده قلعه بلکنده را بمردم معتمد سپرده خود بسرعت هر چه تمامتر با خزانه و فیل و دیگر اثاثه سلطنت ببلده چندرگیری رفت و علی عادل شاه به بلکنده رسیده ابتدا اطراف قلعه و شهر را برامرا قسمت کرده هر یک را الکه و مورچل تعیین فرمود و بعد از سه ماه نزدیک بود که مردم درون از فقدان غله و آذوقه طالب قول و امان شده قلعه را تسلیم نمایند که تنکنا و رمی اتفاق گشته از روی اضطرار هشت لک هون و پنج فیل بزرگ جهت هند یا همتم نایک که از کبار امرای برکی بود فرستاده التماس نمود که با ولی نعمت خویش علم مخالفت برافرازد و هند یا قدم در بادیه حرامخوری نهاده با چهار هزار سوار از مورچل خود کوچ کرده و از حوالی و حواشی اردو را فراهمت رسانیده بدر رفت روز دیگر بموجب اشاره هند یا چهار نفر دیگر نیز از امرای کبار برکی رایت بغی و طغیان افراشته با پنجهزار سوار خود را بوی رسانیدند و آن جماعت که در دزدی و تاخت بی مثل و عدیم النظیر اند شروع در غارت کرده اطراف و جوانب را میزدند و غله و علف را بار دو نگذاشته شبها در دزدی تقصیر نمیکردند بنابرین علی عادل شاه و مصطفی خان ترک محاصره در آنصوب شمرده دفع آنها را واجب دانستند و چون لشکر کوچ کرده بحوالی بیجاپور رسید عدالت پناه مصطفی خان را جهت ضبط آنحدود در بیجاپور نگهداشته خود در اواخر سنه ست و ثمانین و تسع مایه ۹۸۶ به بلدهٔ بیجاپور مراجعت فرمود و چون شنید که امرای برکی از روی سرکشی اقطاع خود را که در سرحد بیجانگر بود متصرف گشته اند و قدم در بادیه اطاعت نمی نهند مرتضی خان انجو را که بعد از کشته شدن سیف عین الملک در عهد وی آن دولتخانه آمده بخلعت امارت اختصاص یافته بود در خی از ولایات برکیان را جاگیر او داده با سه هزار سوار تیرانداز دیگر جمعی از امرای دکنی و حبشی بدفع کفار برکی نامزد فرمود و میان مرتضی خان و برکیان قریب یکسال چندین مرتبه جنگ واقع شده غالب از مغلوب تمیز نمی گشت از طرفین مردم بسیار کشته شده این معرکه مفروغ نشکر دید آخر الامر مصطفی خان که

در قلعهٔ بیجاپور رسید و علی خان را بخدمت عدالت پناه فرستاده پیغام نه بانی نمود که لشکر را مقابل وزوان فرستادن وخراب کردن از حزم و دور است مناسب آنکه ایشان را
بلطایف الحیل به بیجانگر بطلبند و آنگاه شایسته هر چه باشد بایشان برسانند علی عادل شاه آن رای پسندیده اسو پیدت برهمن و دیگر کسان معتمد بکرات و مرات نزد ایشان
فرستاد تا بهر عنوان که بود فتنهها را دلاسا کرده بجانب بیجاپور گردانند هند ناپک را اراده همکنان موافق عقل نادیده مجلسی ساخت و جرب رای و موج میل نایک و دیو نایک
و تمنا نایک و دیگر سران و اقوام خود را که عمده امرای برگی بودند حاضر کرده گفت که ما با در زمانیکه بلکنده و سایر ممالک کرناتک مشرف بتسخیر شده بود و نزدیک بود که
سلطنت دودمان رام راج بعلی عادل شاه انتقال نماید مخالفت کردیم و آنحضرت را از چنان دولت محروم ساختیم اکنون محالست که چنین گناه بزرگ از خاطر پادشاه
محو شده بوسیله خدمتی ما با منظور عنایت گردیم و اقطاع قدیم بیابیم بیشتر آنست که مسلمانان ما را فریب داده میخواهند به بیجاپور برند و انتقام کشند امرای مذکور
قبول آن سخن ناکرده در رفتن به بیجاپور عازم و جازم گشتند و هند یا هنم نایک ترک رفاقت ایشان کرده به بلده بلکنده رفته نوکری تنکنا دری اختیار کرد و نخست
جوتر ای به بیجاپور رفته بخلعت امارت اختصاص یافت و از انتشار آن خبر امرای دیگر نیز قول و شرط در میان آورده به بیجاپور رفتند و چون همگی بیکجا مجتمع گشتند علی عادل شاه
بموجب مضمون این بیت **بیت** سنگ در دست و مار بر سر سنگ ❊ فی زدانش بود سکون و درنگ ❊ آتش خشم برافروخت و در یک روز جوت رای احشم کنده و جمل نایک
و دیو نایک و تمنا نایک را بانواع عقوبت بکشت و کشتهای ایشان را بر گردن بها انداخته در تمام شهر بگردانید و خاطر از مم فتنهٔ آن جماعت فارغ ساخته در ماه شوال سنه سبع
وثمانین وتسعمایه چون که آنحضرت را فرزند نبود برادرزادهٔ خود شاهزاده ابراهیم بن شاه طهماسپ را ولیعهد ساخته بامرا و ارکان دولت گفت که بعد از من پادشاه شما
اینست و در همان ماه جشن و طوی عالی ترتیب داده بسنت ابراهیم خلیل ختنهٔ شاهزادهٔ عالمیان فرمود نقلست که در شب ختنه چنانکه رسم دکن است شهزادهٔ عالمیان را
جامهای سرخ پوشانیده برای شهر گشت از قلعه بیرون آوردند و در سبدهای آتشبازی و درختها و صورتهای که در دو طرف شاه بازار جابجا نگاه داشته بودند آتش افتاده
قریب هفتصد کس از مردم تماشائی سوخته بیروح گشتند و بسعد الحمد بذات قدسی صفات شهزادهٔ عالمیان که بمابین بازار رسیده بود آسیبی و گزندی نرسیده هم
از روز نخست صاحبقرانی آن پادشاه صاحب اقبال بر خاص و عام ظاهر و باهر گردید و بعد از فتح قلاع و گوشمال امرای برگی و حبشی شاهزادهٔ عالمیان شاه عدل پرور
گاهی بر مسند طرب نشسته از فروغ لاله عذاران آفتاب وش و شعاع جام شراب جنبش مجلس بزم را منور میگردانید و گاهی بر تخت سلطنت و شوکت بر آمده تشنگان
وادی جور و اعتساف را بچشمه سار عدل و انصاف میرسانید **ابیات** کشیدی پادشاه بفقیر اندر تنگ ❊ گهی در بزم عشرت جام گلرنگ ❊ نشستی گاه بر تخت
عدالت ❊ پی تادیب ارباب ضلالت ❊ بنای عدل را آباد کردی ❊ دل غمدیدگان را شاد کردی ❊ آن پادشاه با وجود اتصاف بجمیع صفات حمیده و خصال
پسندیده کثیر المباشرت بود و با پسران صبیح الوجه و ملیح العذار میل تمام داشت بنابرین نزد علی برید کس فرستاده پیغام کرد که من می شنوم که دو خواجه سرای صاحب جمال
در خانه تو اند باید آنها را مسرعت تمام روانه نزد این جانب نمائی ملک برید چند گاهی بعذر و بهانه میگذرانید تا آنکه مرتضی نظام شاه فوجی بسر او تعیین کرد و ملک برید متحصن
گشته التجا بعدالت پناه برده و دو هزار سوار بکمک فرستاده او را خلاص کرده و در نیوقت چون امیر برید عدالت پناه را زیاده از حد راغب و مایل آن خواجه سرایان
سید ید ناچار هر دو خواجه سرا را از احمدآباد بیدر روانه بیجانگر گردانید و ایشان چون نزدیک مقصد رسیدند دانستند که بچه کار طلبیده اند یکی از آن دو خواجه سرا که بزرگتر
و بهتر بود کاردی در میان شلوار پنهان کرد و بعد از ملاقات شهریار را امیدوار بوصال خود گردانیده بملایمت و چاپلوسی پیش از پیش کار شب انداخت و پس از
انتظار بسیار چون روز عمرش بپایان رسید و جهان لباس ماتم کبود در بر کرد باتفاق خواجه سرا حجره خالی از اغیار در آمد و چون طالب وصال گشت بکارد هموار آن شاه
خجسته انجام را بمعمر شهادت فائز ساخت و مانند روزگار فتنه انگیز در جفا و جور گشاده عالمی را که در ظل دولت او آسایش داشتند از عیش و عشرت بر آورد **ابیات**
دریغا که آن شاه عالی نژاد ❊ که در عدل مثلش بگیتی نزاد ❊ بتیغ ستم نقد جان بر فشاند ❊ از و غیر افسانه چیزی نماند ❊ بجز خاک خوبان درین دشت نیست ❊ بجز
خون شاهان درین طشت نیست ❊ جهان با همه زینت و زیب او ❊ نیرزد بدین رنج و آسیب او ❊ چنین ست آئین گردنده دهر ❊ که بخشد بر غبت ستاند بقهر ❊ وقوع
این حادثهٔ عظمی و واقعهٔ کبری در تاریخ شب پنجشنبه بست و سیم ماه صفر سنه ثمان و ثمانین وتسعمایه چنانکه از عبارت ظلم دید مستفاد میگردد روی نمود و ملا محمد رضای مشهدی
المتخلص برضائی مرثیه و تاریخ شهادت آن شاه کامگار بدین نهج در سلک نظم کشیده است **قطعه** آه که دست اجل در چمن عدل و داد ❊ نخل فتوت بکند شاخ مروت برید ❊

بر فلک خسروی گشت ازین ماجرا ٭ مهر کرم مختفی ماه سخا ناپدید ٭ خسرو عادل لقب شاه علی نام آنکه ٭ ظلم بدوران او کس نشنید و ندید ٭ وقت وداع جهان تا نرود تلخکام ٭ از کف ساقی دهر شهد شهادت چشید ٭ منشی دوران عنیب از پی تاریخ آن ٭ بر سر دفتر نوشت شاه جهان شد شهید ٭ تمام اعیان دولت و ارکان حضرت و کافه سپاه و رعیت و قاطبه حشم و خدم و زوجات محترم سرای و جواری حرم در ان ماتم با سینهٔ چاک و دیدهٔ نمناک خاک حسرت بر سر ریختند و خونناب چشم را با خاک رهگذر آمیختند شاه فتح الله شیرازی که افضل و اعلم علمای عصر بود و شاه ابو القاسم انجو و مرتضی خان انجو که انیس و جلیس آنحضرت بودند و میر شمس الدین محمد صدر جهان اصفهانی و دیگر سادات و علما که از اطراف و اکناف جهان در ان ولایت در عهد وی جمع آمده بودند به تجهیز و تکفین قالب آن خسرو شهید قیام نموده با آئین شاهان رفیع المقدار جنازه اش را برداشتند و در حظیره که درون شهر بیجاپور واقع است و بروضهٔ علی شهرت دارد مدفون گردانیدند که بطبق کریمه اِنَّ اللّٰهَ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِیْعًا خلعت آمرزش در بر کرده طایر روح پرفتوحش در حظایر قدسی آشیان نماید رباعی گویند بحشر گفتگو خواهد بود ٭ وان یار عزیز تند خو خواهد بود ٭ از خیر محض جز نکوئی ناید ٭ خوش باش که عاقبت نکو خواهد بود ٭ و روز دیگر بحکم شهریار جوان بخت ابراهیم عادل شاه که تخت بیجاپور از قدوم بهجت لزومش قرین سپهر اعظم گردیده بود آن دو خواجه سرا را بکلی بطریق قصاص و دیگری طرد اللباب بجزا و کردار سانیده خاک هستی ایشان بباد فنا دادند و هنوز در بلدهٔ بیجاپور مسجد جامع آن بلده و تالاب شاهپور و آب کاریج که وقت تمام مردم مشهور است و در عهد آن شاه شهید بسرکاری کمال کشور خان صورت اتمام پذیرفته یادگار اوست سخاوت آن غفران پناه بحدی بود که چون ابراهیم عادل شاه اول برحمت حق پیوست از یک کرور هون طلا زیاده در خزانه بود و دیگر امتعه نفیسه و جواهر را قیاسی نبود چون آنحضرت مسند جهانبانی را بوجود خویش بیاراست همه را با آنچه در عهد او نیز بهم رسیده بود بالتمام بمردم ایران و توران و عربستان و روم و سائر اقالیم سبعه که بدرگاه او می آمدند بخشیده همچو ابر نیسانی بر اهل عالم درافشانی نمود چنانکه وقتیکه از عالم فنا متوجه دار البقا شد بجز زر کرناتک که در آخر ایام سلطنت بمساعی جمیله مصطفی خان اردستانی داخل خزانه شده بود چیزی دیگر نبود بلکه از ان نیز مبلغهای کلی صرف مستحقین و درویشان شده بود در عهد فرخنده علی عادل شاه دو مرتبه ایلچی اکبر بادشاه به بیجاپور آمده یک دفعه حکیم علی گیلانی بود دیگر دفعه حکیم عین الملک شیرازی هر دو را استقبال کرده با عزاز و اکرام فراوان بشهر در آورد و حکیم علی را مع تحف و هدایا و پیشکش فراوان رخصت فرمود و حکیم عین الملک هنوز در بیجاپور بود که آنحضرت بعز شهادت فائز گشته بدون تحف و هدایا بدرگاه اکبر شاه معاودت نمود

## جلوس خسرو سکندر دستگاه جمشید بارگاه ابراهیم عادل شاه ثانی عادلشاه خلد الله ملکه بر تخت بیجاپور حفظه الله عن الآفات و الفتور

بیت رقم سنج این نقش خاطر پسند ٭ نمونه چنین دارد از نقشبند ٭ که چون دست قضا و قدر نقاب کحلی شب هفتم ماه مذکور از روی رخسار گیتی برافراشت رباعی چو صبح در برگردون کشید کسوت نور ٭ جهان گشا و نرخ پردهٔ شب دیجور ٭ ز فیض چشمهٔ خورشید کرد دست قضا ٭ غبار ظلمت شب از سواد گیتی دور ٭ اعیان دولت و ارکان مملکت ثریا صفت مجتمع گشته انجمنی فیض سرشت چون چمن بهشت آراستند و سریر کامرانی و تخت جهانبانی بجواهر بکلل ساخته کاخ و ایوان شاهنشهی را بهر گونه لطائف و ظرائف پیراستند آنگاه بیت به نیک طالع و فرخنده روز و فرخ فال ٭ بسعد اختر و میمون زمان خرم حال ٭ اعظم اعدل صاعد مصاعد دین و دول از ریعیت نوشیروان عدالت فریدون حزم سکندر عزم بهرام رزم پرویز بزم ابو المظفر ابراهیم عادل شاه بن طهماسب شاه بن شاه ابراهیم عادل شاه که سایبان زرین طناب جاه و جلالش تا دامن آخر الزمان افراشته باد از شبستان سلطنت و سرابستان خلافت ببارگاه شوکت خرامیده بر آئین خسروان عالی مقدار و خواقین نامدار بر اورنگ فرماندهی متمکن گشت و قصر دولت و کاخ مملکت از پرتو شمع رخسار دلفروز منور گردانیده همگنان اکه چون قلم کمر اطاعت و امتثال بر میان بسته و مانند آب سر بزمین عبودیت و انقیاد نهاده بر حاشیه بساط شاهی بپای حسن ادب ایستاده بودند بخلاع فاخره خسروانه نوازش نمود با وجود صغر سن که از مدارج و مراحل عمر شریفش نه درجه طی شده هنوز به مشار الیه بلکه عشره کامل تر نشده بود هر یک از دولتخواهان را بعبارات هر چه شافی تر بتقریر هر چه مفید تر مستظهر و مستمال گردانیده و بحکمند طرفه عنایات و التفات صید لیاقت خاص و عام فرمود و از فیض تمام انعام عامش گشت امید جهانیان بنهایت خضرت و نضارت بیت آن مژده که اقبال امید داد و فا شد ٭ وان کام که ایام همی خواست بر آمد امرا و ارکان دولت عقود جواهر و نقود احمر و ابیض نثار فرق همایون نموده لوازم سپاس و ستایش واهب المواهب بجا می آوردند و خطبای مجب التعظیم خطبه را از نام

6th Throne (A.H. 988) … 9 yrs old at the time of his access…



ولقب پادشاه جمشید بارگاه بلند آوازه گردانیده غلغلهٔ تهنیت و مبارکبادی از ذروهٔ سپهر مقصود درگذرانید نداهای دار السلطنه بیجاپور در ساحت حضور سرور کامیاب
و جدران را به دیبای هفت رنگ و انواع اقمشهٔ شام و فرنگ زیب و زینت دادند **بیت** گذر بار اعبیر آلوده کردند * گلاب افشان بمشک اندوده کردند * و چنانچه رسم
دیار هندست گاوها و گوسفندها و سبدهای مملو از غلات هفت جنس بتصدق فرق همایون ساخته مراسم نثار بظهور رسانیدند و روی نیاز بر ساحت بارگاه جهان پناه سوده به ثنا
و دعا لب گشادند **ابیات** که شاها بقای تو جاوید باد * لوای تو برتر ز خورشید باد * سر و تخت گاه هست فضای سپهر * منور بانوار رخسار مهر * همان به که سپهر و خورشید ملازم تو باشد
بحکمت بود صبح و شام * سر و گردن ملک چین تا زچین * سلاطین ایران و توران زمین * بخدمت به بندند هیبت کمر * نه پیچد کس از طوق فرمانت سر * در انوقت که لحظه
بلحظه غنچهٔ سلطنت و اقبال از وزیدن نسیم مکارم اخلاقش چون گل نوبهار شگفته و خندان میگردید و از رایحهٔ حرکات و سکناتش جهان جهان عالم عالم بوی امیدواری
بمشام میرسید همواره خاطر خطیرش بتتبع ممارست سواری و نیزه بازی و جمیع آلات نبرد و سپاهی تمام مصروف بود و یکساعت بشیوهٔ لهو و لعب که مقتضای عالم طفلی ست نپرداخته
اوقات بابرکات را بکسب سعادات و تحصیل حقیقیات مانند تعلم قرآن و آموختن خط و مشق صرف میمود و مبالغه بتکلف و ثناگستری آن شهنشاه خورشید عذار که سبب
تالیف این کتاب ذکر واقعات اوست اگر شب تار سایه انداز دار فوار بخشی آفتاب و ماه تا صبح نشور مستغنی گردد و اگر از زلف مشکبویش نصیبی بگلستان رسد از عطر بری
صبا بی نیاز شود عین عدلش پاس کار جهانیان داشته و دامن دولتش براهبری فتح و فیروزی نشانه شده کسری داد گستر را از راه انصاف غاشیهٔ همتش بر دوش
و حاتم سخاپرور را از جود بی نهایتش حلقه در گوش از سیماش حفظ او باد صرصر بجنباند و افروختن چراغ مرده عیسوی دم و بسط خاک از برکات اقدامش مس کائنات را اکسیر شم
و سر در تقابل **ابیات** در آن تست که بخت تنها نموده * دو ابراهیم از زینت فزوده * یکی دولت سرای دین بنا کرد * یکی شد کار ملک از عدل او راست * از و گشت آتش
سوزنده ریحان * وزین نار ستم شد نور احسان * از آن شد خانهٔ درگه پرنور * وزین ملک سلیمان گشت معمور * شکست آن یک بت آذر بحیثی * وزین یک این جهد را در سبتی
هر که بوساوس شیطانی نهال خلاف را آب داده و سر بهوا و هوس خویش بر باد داده و هر که در اطاعت سر و تن براستی در داده شاخ شجرش چون طوبی از آفات گزندی نیافت مطیع
درگاه چون ماه فلک سر باوج سپهر افراخت و مخالف بارگاه مانند ماه نخشب در حضیض چاه فنا افتاد خیاط قضا و قدر خلعت با بهجت وَاللّٰهُ یُؤْتِی الْمُلْکَ مَنْ یَشَاءُ
بر قامت قابلیتش مرتب ساخته و علم دولتش بکتیبهٔ اِنَّا فَتَحْنَا لَکَ فَتْحًا مُّبِینًا آراسته بهمدمی بخت سرمد حشم و سیارگان را مطیع ساخته و بدستیاری اقبال بلند
سر مدرو به دوم دولت کشیده و درخت امیدش هر زمان بثمر خیر بکر بار آورده و بوستان حشمتش هر لحظه بگل تازه و تر معطر سلاطین اطراف از بیم حسام خون آشام او قدم جرات
از میدان مبارزت کشیده بعجز و انکسار اقرار دارند و گردنکشان اکناف باستان آسمان نشانش پناه جسته بعبودیت و بندگی اعتراف مینمایند امیدواری از حضرت
باری آنکه هر تحفهٔ دولتی که از کارخانهٔ نَصْرٌ مِّنَ اللّٰهِ چهره گشاید و هر عطیهٔ سعادتی که بر سند وَمَا النَّصْرُ اِلَّا مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ جلوه نماید نصیب اتم و قسم اعم از آن بجناب جلالت مآب
سلطان که قبلهٔ آمال و کعبهٔ امانی ست برساد و تا انقراض عالم نقص و فتوری بقصر بقصور قواعد مضبوطهٔ خلافت و حشمت مرساد **نظم** جهان تا جهان آفرین آفرید *
چنین پادشاهی نیامد پدید * همه سود مندی ز کردار اوست * خور و ماه روشن ز دیدار اوست * **نظم** جهان زنده باین صاحب قران ست * درین شک
نیست کو جان جهان ست * جز این یک سر ندارد شخص عالم * مبادا گر کسش موئی شود کم *

## شروع نمودن خامهٔ عنبرین شمامه در بیان وقایع خسرو عدالت آئین یعنی ابراهیم عادل شاه ثانی

بر طبایع آفتاب شعاع سخنوران احوال عالم ظاهر و هویدا باد که چون تارک اعلی حضرت پادشاهی لازال اقباله مصوناً عن وصمة التناهی در آوان طفلی بتاج و باج اِنَّا جَعَلْنَاکَ
خَلِیْفَةً فِی الْاَرْضِ اختصاص یافت و بمقتضای سن بمهام ملکی و مالی نمیتوانست پرداخت در ابتدای جلوس چند نفری از معتمدان بر حسب نوبت بعنف و تعدی یکی
بر دیگری غالب آمده زمام حل و عقد سلطنت بقبضهٔ اقتدار در آوردند و ذکر آنها چون لائق سجال کتب و تواریخ ست کمیت خوش خرام قلم در میدان بیان خرامیده شمهٔ از
حالات و واقعات اوائل ایام جلوس بر سبیل ایجاز و اختصار چنین مرقوم خامهٔ سخن گذار میگرداند که کامل خان دکنی که از امرای کبار آن دولت خانه بود و چنانکه گذشت در قلعه
مرج نسبت بشاه غفران پناه علی عادل شاه غایت اخلاص ظاهر ساخته از محرمان امور سلطنت گردیده بود در آن وقت بر مهمات امور ملکی و مالی متولی گشته متعلقان معتمد

خود را در حوالی وحواشی پادشاه جهت خدمت ومحافظت بازداشت وتهانه دار قلعه را نیز از جانب خویش نصب کرد وسلوک مستحسن همواره پیش گرفت وپرورش و
تربیت پادشاهزاده به چاند بی بی زوجه علی عادلشاه باز گذاشته فرامین استمالت بسایر اشراف مملکت مرسول داشته در تسلی خاطر کوشید وهر روز غیر چهارشنبه وجمعه وقت
چاشت آنحضرت را از حرم سرا بیرون طلبیده برتخت کامرانی بآئین پادشاهان عظام وخسروان والا مقام متمکن میگردانید وبار عام داده خاص وعام بزمین بوس وسلام
مشرف میگشتند ودر حضور آن حجسته جاه مهمات سلطنت فیصل یافته ودعیات خلائق بتمشیت رسیده هیچکس از هیچ ممر آزاری نمیکشید وچون دو ماه برین منوال گذشت
کامل خان بمقتضای این مصراع مصرعه بوی زنسیم باده بس ستمارا از استشمام شراب استقلال دو روزه بیخود ومغرور گشته نسبت بچاند بی بی در مقام بی ادبی شده
وآن عفیفه دوران ومعصومه زمان آتش غضب وانتقام برافروخته درصدد تفضیح وی گردید وبحاجی کشور خان ولد کمال خان که از امرای معتبر آن درگاه بود پنهانی پیغام
کرد که کامل خان لائق منصب جلیل القدر وکالت نیست صلاح در آن می بینم که دفع تسلط وی نموده آن امر بتو مفوض سازم باید بهر نوع که باشد اورا از میان برداری
ودر تاخیر واهمال که موجب ازدیاد قوت اوست جائز نداری حاجی کشور خان بدان حکم ونوید مستظهر گشته برخی از مردم اشراف را با خود متفق ساخت وبا چهارصد سوار خاصه
تکمیل یراق وقتیکه کامل خان در سبز محل نشسته دیوانداری میکرد بیک ناگاه بقلعه درآمد ودروازه را از درون ضبط گردانیده تهانه دار را مقید ساخته متوجه سبز محل
شد وکامل خان که از بازیهای روزگار غافل بود بران حالت آگاه گشته سراسیمه از جانب حرم سرا روان شد بدان امید که چاند بی بی سلطان حمایت او خواهد نمود
قضارا جمعی از خواجه سرایان که در آنجا حاضر بودند وباوی دم از مصادقت میزدند پیش آمده در گوشش گفتند که این امر بتحریک چاند بی بی سلطان واقع شده پناه باو جستن از
خلاف عقل است کامل خان غریق بحر تفکر گشته چون دید آنست که دروازه در دست خصم است از پس عمارات پادشاهی خویش را بدیوار قلعه رسانیده بگمان آنکه آتش فتنه جا نشسته
مضطرب وحیران خود را در خندقی که مملو از آب بود انداخت وبال حیات شناکرده بکنار رسید ازین که اندک مهلتی در زندگانی او بود هیچکس از مردم شهر اورا نشناخت
کامل خان بباغ دروازه امام که در کنار خندق قلعه ارک واقعست درآمده درپناه درختان بسرعت باد سریع السیر خود را بحصار شهر که ارتفاع آن قریب دوازده گز شرعی
ست رسانید وبی امداد احدی عازم فرود آمدن شده دستار وکمربند وشال دوش انداز خود را بیکدیگر بست وبطریق کمند بر کنگره مضبوط کرده وبدستیاری آن بزیر آمد
ودران وقت هیچکس بسر وقت او نرسیده پیاده ومضطرب بمنزل خویش که در بیرون شهر داشت رفته در تهیه واستعداد گریز شد وحاجی کشور خان وغیره چون این جلدی
باو گمان نداشتند قریب یکساعت بتجوی در آن عمارات قلعه وجاهای تاریک شرائط تفحص بجا می آوردند وبالآخره چون معلوم شد که کامل خان ازبیم جان خود را از
حصار قلعه وشهر بزیر انداخته بسلامت بطرف منزل خود رفته است همگی اتفاق کرده جمعی کثیر بسر وی نامزد کردند کامل خان بران مطلع شد پاره از جواهر ونقود برداشته
با هفت هشت کس بطرف احمدنگر راه فرار پیش گرفته لیکن هنوز دو کروهی راه نرفته بود که بدست مردم کشور خان اسیر ودستگیر گردید وایشان بدان توهم که مبادا
لشکریان وسواران او از عقب رسیده اورا خلاص کنند در ساعت سرش از تن جدا کردند واموال وجواهر اورا بتاراج برده اثری ازان نگذاشتند آری مصرعه قضای
آسمان است این ودیگرگون نخواهد شد ۞ حاجی کشور خان بعد ازین معامله روش کامل خان پیش گرفته بمعاونت والتفات چاند سلطان زمام حل وعقد امور سلطنت بقبضه اقتدار
درآورده رایات استقلال افراشته درغایت استیلا وتسلط بمهمات دولتخانه پرداخت دران اثنا بهزاد ملک ترک سرنوبت مرتضی نظام شاه با پانزده هزار سوار بقصد
تسخیر بعضی از پرگنات سرحد عادلشاه از احمدنگر کوچ برکوچ روانه شد وحاجی کشور خان کیفیت اراده نظام شاه بعرض پادشاه رسانیده بموجب حکم عین الملک
کنعانی وحبشه میر وانکس خان ودیگر امرای حبشی سوامانند اخلاص خان ودلاور خان با لشکر مستعد قتال وجدال بمدافعه سپاه نظام شاه روانه سرحد گردانید وبعد از آنکه امرای
ذوی الاحترام رایات نصرت آیات مرتفع ساخته بحوالی شاه درگ رسیدند جهت آسایش خیل وحشم چند روزی مقام نمودند آنگاه بروز سعد ووقت میمون لوای محاربت بر
مقاتلت افراشتند بیکناگاه بر سر اردوی لشکر نظام شاه که بفاصله نیم کروه فرود آمده بودند بتعجیل روانه شدند ونقاره جنگ فرو کوفتند **نظم** خروش خم روی از پشت
پیل ۞ درافگند شورش بدریای نیل ۞ دم نای بر سدره فریاد برد ۞ زمین آسمان هر دو را یاد برد ۞ بهزاد ملک چون از رسیدن سپاه کینه خواه عادلشاهی آگاهی یافت چنانچه
رسم وراه جنگ است بمردان دلاور صف قتال وجدال بیاراست آنگاه دو لشکر بیکدیگر ودریای تیغ وتیر بر یکدیگر حمله آور شده تاب تیغ کین آتش حرب برافروختند قطعه
مبارزان که از بیم تیغ شان انجم ۞ فراز چرخ برین گم کنند راه مسیر ۞ کشند چو بهر جان را ونیم روز نبرد ۞ چو از کمان بکشایند سوی دشمن تیر ۞ گرز گران اجزای درع وخفتان

را و ذرات آسمان از هم گرد جدا کرده گرد از ترک و تارک سرکشان بر آورده سنان شهاب پیکر از شدت طعن نیزه ور چون هلال شده الف قامتش چون دال منحنی گشته و تیر از سینه
و جوشن مانند سوزن از رشته گذشته هیچ بند ناصحان مغرض در دل نشست از جنبش فیلان کوه پیکر و صدمهٔ سم مرکبان گردون از طاق فلک شکست یافته مضمون
ادوار از اولیت بظهور رسید **ابیات** شنیدند شیران بلارک با موج * دو دریای آتش بر آورد موج * غباری بر آمد بخورشید و ماه * که شد روز بر چشم گردون سیاه *
شده مهر شمشیر زن گرد ناک * نهان کرد شمشیر خود زیر خاک * چنان تیغ خون ریخت از هر گروه * که زد بحر خون موج بر تیغ کوه * فگندند پیلان بچرخ برین * ز چوگان
خرطوم گوی زمین * دم تیغ گفتی می آشام شد * ز خون خود و دریادلان جام شد * چو از جانفزائی جهان تنگ بود * همان گشته بازنده در جنگ بود * ز بحر بلا تیغها
شد پدید * رخ مرگ در تیغها شد پدید * بسا سر که از ضرب گرز درشت * بسینه فرو رفت چون خار پشت * سنان کرد انگشت هر سو دراز * نموده اجل را ره ترک و تاز *
به نعل اسپان زمین گشت آل * نهان در شفق صد هزاران هلال * بالجمله بهادران و تهمتنان معرکهٔ کارزار گرم و جانستانی و سربازی بودند که ناگاه اقبال آیت فتح و نصرت
بگوش هوش سپاه پادشاه جم جاه فرو خواند و پرچم دولت را نسیم فیروزی اختصاص داد و جمیع افیال و اموال و خیمه و خرگاه نظام شاهیه بدست عساکر منصور آمد
و گلهای مراد در چمن کامرانی شگفته بهزاد الملک خسته و مجروح روی در وادی انهزام نهاد و این اولین فتحی است که در عهد آن خسرو فریدون بخت جمشید تخت در نظر
همگنان جلوه نمود و نخستین اقبالی است که دو اسپه بخدمتش شتافته ملازمت رکاب سپهر انتساب اختیار فرموده از آن تاریخ تا حال که سی و شش مرحله از مراحل سنین و اعوام طی
شده همت پیوسته لوای نصرت پیکر پادشاه جهاندار الطراز فتح آراسته و گل مراد از گلشن قدر جاهش کمال الفتح شگفته کمند فتوت از وصول بکنگرهٔ قصر محکم اساس و نقش عاجز و دست حوادث
از حمائل عروس مملکت قاصر **نظم** ای در پناه حضرت خورشید پادشاهی * محکوم امر و نهیت از ماه تا بماهی * از رای تست عالی رایات کامگاری * ور شان تست منزل
آیات پادشاهی * امرای عظام عرائض و فتحنامه ها بپایهٔ سریر خلافت مصیر مرسول داشته سه شبانروز نقارهٔ شادیانه در بیجاپور نواختند و از ابهای شکر بار کرده
در کوچه و بازار گردانیده خاص و عام را شیرین کام ساختند کشور خان بعد از ایقاع لوازم خوشحالی و شرائط شادمانی به گفتهٔ چاند سلطان برای هر یک از امرا و اعیان
لشکر خلعت و کمر و شمشیر مرصع و اسپ تازی مع زین و لجام مرصع مرسول گردانید و متعاقب آن پس از چندی روزی بی مشورت چاند سلطان فرامین بنام امرا نوشته فیلانی
که از لشکر نظام شاهیه گرفته بودند و عدد آنها قریب یکصد زنجیر بود طلب نمود امرا از فرستادن فیلان ابا نموده زبان بشکایت کشور خان گشودند و خلوتی کرده مجلس کنگاش
منعقد ساختند بعضی گفتند که عریضه بچاند سلطان نوشته التماس نمایند که مصطفی خان را از صوبه بیجاپور طلبیده مهمات سلطنت با و رجوع کنند و بعضی گفتند که
سید مرتضی سر لشکر برار جهت خبر شکست لشکر بهزاد از احمدنگر متوجه این طرف است صلاح در آن می بینیم که این امر را در نوبت موقوف داریم و بعد فراغ از مهمات نظام شاهی
خود باتفاق به بیجاپور رفته باستصواب چاند سلطان امور و ... را مشخص گردانیم و این از فاش شده چون بگوش کشور خان رسید آغاز فکر و تدبیر نموده نخست
بی وقوف و معرفت چاند سلطان فرمان قتل مصطفی خان بمهر پادشاه که نزد وی می بود مصحوب یکی از غریب زاده ها که موسوم بود بمحمد امین نزد میرزا انور الدین محمد که از
سادات عمدهٔ مشهد مقدس بود و مصطفی خان دستگیری او نموده از جملهٔ امرا ساخته در حوالی بیجاپور که جاگیر وی بود داده بود فرستاده پیغام کرد که اگر مصطفی خان را بقتل رسانی
منصب و جاگیر او بتو مقرر سازیم میرزا انور الدین محمد حقوق آن سید بزرگوار فراموش کرده در صدد تضییع وی شده بحسن تدبیر محمد امین را درون قلعه فرستاده بتجمل و حشم متعهد
آنجا پیغام داد که مصطفی خان میخواهد روسای قلعه را که اسجان گشته حصار را اگر با یک دو هزار خود نیز علم مخالفت بلند گرداند به جاگیر او تصرف شود میباید که مضمون فرمان که
مصحوب فلان است عمل نموده خاطر از مرا و جمع سازید که متعاقب فرمان پادشاهی اقطاع و مناصب بنام شما خواهد رسید محمد امین قریب بشام بمقصد رسیده گفت فرمان ضروری
بنام مصطفی خان آورده ام مصطفی خان باور کرده او را بقلعه در آورده و در منزل لائق فرود آورده در تعظیم و مهمانی او تقصیر نکرد محمد امین گفت حالا شب است علی الصباح
در دیوانخانه فرمان همایون خواهم داد و در آن شب وقتیکه همه کس بخواب شدند فرصت یافته نایک و رایان بزرگ را بر نهج مذکور فریب داده و ایشان را در کشتن
مصطفی خان راضی گردانیده علی الصباح که آن سید بزرگوار نماز صبح گزارده به اوراد خواندن مشغول بود ناگاه زه کمان در گردنش انداخته بدرجهٔ شهادت رسانیدند
گویند منجمی که آفتاب عمرش بر سر دیوار رسیده و قدش بجو هلال منحنی گشته بود در دار الامارت بیجاپور چنان از اوضاع و آثار عالم سفلی خبر داشت و احکام چندین ساله مستقبل را
مطابق نفس الامر بی کم و کاست میگفت چنانکه پیش از آنکه قلعهٔ بیجاپور مسخر اهل اسلام گردد حکم کرده بود که بعد از بیست سال این حصار بسعی مصطفی خان نامی تصرف

یکی از پادشاهان اسلام خواهد آمد قضا را موعد مذکور چنانچه برهمن منجم گفته بود بوضوح انجامید و این سخن بسمع مصطفی خان رسیده از این حکم غریب متعجب گشت و باحضار او مبادرت کرده چون به مجلس وی حاضر آمده گفت میخواهم زائچه طالع مرا استخراج آورده تا ل حال باز نمائی منجم انگشت قبول بر دیده نهاده زائچه طالع و را بنظر امعان نگاه کرد و چند مرتبه نزد مصطفی خان در لباس گفته صلاح در تصریح ندید و چون مبالغه از حد گذشت معروض داشت که از علوم نجوم مستنبط و مستفاد میگردد که در فلان سال یکی از معارف تختگاه بیجاپور قصد حیات تو کرده در همین قلعه که محل مسرت تست شربت مضرت خواهد چشانید و او نیز پس از اندک زمانی از دار السلطنه گریخته بمملکت تلنگ خواهد رفت و در انجا بشمشیر یکی از ابنای روزگار رشتهٔ حیاتش منقطع خواهد شد و در آخر چنانکه گفته بود مصطفی خان بگفتهٔ کشورخان شهادت یافته و انیز در مملکت تلنگ در همان اوان کشته شد و همگنان از ان حکم منجم تعجب کرده بر کمال فضل و دانش او آفرین خواندند نظم ای بسا حکمهای روشن و راست * همچو الهام وحی بی کم و کاست * که چه از زبان اهل نجوم * صدق آن عاقبت شود معلوم * تبیین این مقال آنکه چون خبر شهادت مصطفی خان رسید چاند بی بی سلطان که محب اهل بیت رسالت بود و سادات را بجان دوست داشته در حرمت و عزت ایشان بیش از بیش میکوشید در عداوت کشورخان بی اختیار شده سخنان درشت بسیار گفته و او چند روز بتغافل گذرانیده در حق چاند سلطان بهتمتی و افترائی اندیشیده گفت همیشه اخبار اینطرف به برادر خود مرتضی نظام شاه نوشته بتسخیر ممالک عدالت پناه تحریص و ترغیب مینماید صواب آنست که او را چندگاه در قلعهٔ ستاره نگاه داریم بعد از فراغ مهم مرتضی نظام شاه باز بشهر در آوریم و چون پادشاه ادراک اوقات اختیاری نبود بواسطهٔ صغر سن با مثال این قسم مهمات نمیتوانست پرداخت کشورخان در تمشیت ارادهٔ خود مصر و مجد گشت و چاند سلطان چون در بیرون آمدن از حرم سرا تکاهل می ورزید و خواجه سرایان و میرزالان پادشاهی نیز علم جسارت برافراشته بعنف و تعدی او را بیرون نمی آوردند و کشورخان خواجه سرایان و عورات خاصهٔ خود را اندرون فرستاده کشان کشان آن مهد علیا را بیرون آوردند و در پالکی نشانیده روانهٔ قلعهٔ ستاره گردانیدند بعد از ارتکاب چنین امر شنیع زیاده از حد مغرور گشته استقلال او از اندازه در گذشت و میانه وی و کنی را که از امرای پادشاهی بود و اعتماد تمام بر اخلاص و یکجهتی او داشت سر لشکر امرای سرحد گردانیده بجمعیت وافر و فیل و اسپ بسیاری بجانب قلعهٔ شاه درگ روانه ساخت امرای دکنی و حبشی آن خبر شنیده چون بنواحی ایشان رسید مردم مراسم استقبال بجا آورده او را در غایت اعزاز بمعسکر در آوردند میان بدو که مرد مدبر و کاردان بود و عین الملک کنعانی و انکس خان که عمده امرا بودند بحسن سعی و مواعید بسیار بجانب کشورخان یاغی و مائل گردانیده در مقام دفع امرای حبوش گردید و کشورخان فرمان بنام میان بدو تیار کرده فرستاد مضمون آنکه چنین معروض پایهٔ سریر خلافت مصیر گردیده که امرای حبوش اعلام تکبر و نخوت افراشته سر در حلقهٔ اطاعت و انقیاد پادشاهی نمی آورند و در مقاتله و مدافعهٔ لشکر احمدنگر مداهنه و مساهله مینمایند باید که بهر حیله که دانی و توانی ایشان را مقید ساخته در قلعهٔ شاه درگ محبوس گردانی و اسپ و فیل آنها را روانهٔ درگاه ساخته در لوازم حفظ و هوشیاری دقیقه فرو نگذاری میان بدو که صاحب داعیه بود و میخواست که منصب سپه سالاری بدست آورد همگی اراده بر قلع و قمع اخلاص خان و حمید خان گماشته میخواست که بهانه ضیافت و کنگاش ایشان را بمنزل خود طلبیده مقید سازد که ناگاه آن جماعت بر فکر او مطلع گشته بی توقف با حبشیان معتمد مجلس کنگاش منعقد ساختند و بعد از گفتگو قرار دادند که اخلاص خان پیش از ظهور ارادهٔ میان بدو طرح جشن انداخته و از روی اخلاص او را بمنزل خود طلبیده مقید سازد و آنگاه امرای حبوش باتفاق به بیجاپور روند و کشورخان را نیز از میان برداشته و سر لشکر سلیم النفس معقول همراه گرفته باز بمواجههٔ لشکر نظام شاه بسرحد شتابند پس اخلاص خان بهانه آنکه از بیجاپور خبر رسید که حق سبحانه و تعالی مرا پسری کرامت فرموده بترتیب مقدمات جشن پرداخته و چند فیل و اسپ برای پیشکش میان بدو مقرر کرده و برسم ضیافت از و التماس قدوم نموده میان بدو اجابت نموده با معدودی از مخصوصان و مقربان بخانهٔ اخلاص خان رفت و انچه در حق حبشیان اندیشیده بود اخلاص خان در حق وی بظهور رسانیده و زنجیر آهنین در پایش کشیده و اثاثهٔ امارت او را متصرف گشته بهانه در برفاقت سائر امرا از شاه درگ متوجه بیجاپور شده از مشاهدهٔ این حالت سنگ تفرقه بر شیشهٔ جمعیت لشکر افتاد و عین الملک و انکس خان و دیگر امرا نیز راه انقطاع خود پیش گرفتند و کشورخان از شنیدن این خبر اگرچه مقاومت و ممانعت امرای حبشی را از صحیفهٔ خاطرش سترده بود اما بحسب ظاهر در تهیهٔ مقاتله گشته برای آنکه در دلها وقری پیدا کند پادشاه را بهبانهٔ ضیافت بخانهٔ خود برد و جشنی عظیم نموده تحف و پیشکش فراوان گذرانیده اما آن معنی سودمند نیفتاد و هرگاه ببازار و کوچهٔ بیجاپور در می آمد عوام شهر حتی عورات و عجائز زبان بنفرین او

گشاده میگفتند این همان یزیدیست که فرزند رسول صلی الله علیه وآله واصحابه وسلم مصطفی خان را کشته وچاند سلطان زوجهٔ علی عادل شاه آنجهانی را بقلعه فرستاده
کشور خان از شنیدن این سخنان دانست که طبایع خاص وعام ازو متنفر گشته است بنابرین چون شنید که امرای حبشی بیک منزلی بیجاپور رسیدند پادشاه را ببهانهٔ شکار
از شهر بیرون برد وساعتی در حوالی کلاغ باغ توقف کرده بعرض رسانید که چون هوا بغایت گرم است امروز شکار موقوف کرده پادشاه بدولت وسعادت
بشهر تشریف برند وبنده را رخصت کنند که سیر باغات شاهپور کرده بملازمت آید آنحضرت اورا رخصت فرموده بقلعهٔ ارک شتافت وکشور خان که چهار صد سوار
یراق کرده ملازم او بودند ونقود وجواهر فراوان که اکثر از خزانهٔ پادشاهی برداشته بود همراه داشت قطع نظر از زن وفرزند کرده شکار کنان بسر راه احمدنگر رفت وگریز
بی هنگام را کار بسته چون مرغیکه از قفس بیرون جهد ملاحظهٔ پیش وپس ناکرده بجانب احمدنگر ببال فرار پرواز آمد وتا سرحد نظام شاه در هیچ موضع توقف ناکرده
از آتش فتنهٔ حبشیان نجات یافت چون ببلدهٔ احمدنگر رسید ارکان دولت نظام شاهی که از استماع قبایح او آزرده بودند هر آئینه بودن او در آن صوب صورت نه بسته
بگلکنده که دار الملک قطب شاهیه بود شتافت ودر آنجا یکی از مردم اروستانی بفرمان جبار شدید الانتقام بقصد انتقام خون مصطفی خان بزخم خنجر اورا بقتل رسانید
وحکمی که منجم بیجاپوری کرده بود مطابق واقع گردید القصه امرای ثلثهٔ حبوش بر فرار کشور خان مطلع شده بخاطر جمع بیدغدغهٔ معارض ومعاند بشوکت وعظمت هر چه تمامتر
داخل بیجاپور شده بشرف بساط بوسی پادشاه کیوان غلام معزز گردیدند وهر یک برابر قدر ومنزلت بخلع فاخرهٔ پادشاهانه وانواع مراحم خسروانه سرفرازی یافته بحصول
مقصود مبتهج گردیدند واز آن جماعت اخلاص خان حبشی بمنصب وکالت پرداخته زمام اختیار امور ملکی ومالی بدست آورده ودر همان زودی فرمان سعادت نشان
بطلب چاند سلطان بقلعهٔ ستاره فرستاده چون به بیجاپور آمد اخلاص خان بر نهج سابق محافظت وتربیت پادشاه باو رجوع کرده بموجب فرمودهٔ چاند سلطان
منصب پیشوائی بافضل خان شیرازی که در عهد عادل شاه نیز بآن خدمت سرفراز بود تفویض نمود ونیز بهمین را که با افضل خان طریقهٔ اخلاص ویکجهتی داشت
بمنصب استیفا اختصاص داده مستوفی الممالک گردانید لیکن بعد از چند روز از توجه چاند سلطان نسبت باحوال غریبان اخلاص خان متوهم گشته بطرز حاجی
کشور خان آغاز ظلم وسفاهت نمود وبمحض توهم وخیال که مبادا از ایشان گزندی بوی رسد ومنصب وکالت تغیر وتبدیل راه یابد افضل خان را سوی نیز
رایگان کشته وافضل المتاخرین شاه فتح الله شیرازی وشاه ابو القاسم وشاه مرتضی خان انجو را با جمعی دیگر از امرا واکابر واشراف غریبان از
بیجاپور اخراج نموده باتفاق حمید خان ودلاور خان بسر انجام مهمات سلطنت مشغول گشته عین الملک را که او در جاگیر خود بود طلب نمود عین الملک
چون اطاعت فرمان پادشاه کرده بتعجیل به بیجاپور رسید امرای ثلثه رعایت تعظیم وتوقیر کرده باستقبال شتافتند عین الملک ایشان را با جماعتی قلیل دیده
بطمع منصب وکالت در ساعت آنها را گرفت وزنجیر در پایهای ایشان کرده بعد از دو سه روز خواست که داخل شهر شده بتقبیل حاشیهٔ بساط سلطنت مشرف
گردد پیش لشکر خود را آراسته دلاور خان واخلاص خان وحمید خان را همچنان بازنجیر بالای فیلان سوار کرده متوجه قلعه شده در وقتیکه قدم بدروازهٔ الله پور
نهاده اندک راهی پیش افتاد سپاهیان رسیده رسانیدند که بعضی از غلامان پادشاهی که درون قلعه بودند کشور خان تهانه دار قلعه را ببهانهٔ که با عین الملک نیاز
دارد بگرفتند ودروازهٔ قلعهٔ ارک را بسته ودر گردانیده مستعد جنگ شدند عین الملک از شنیدن این خبر چنان خوف وهراس بروی مستولی شد که باحوال امرای مقید
که بر فیل سوار بودند نپرداخته بمضمون العود احمد عمل نموده یکی از غلامان پادشاهی که مقصود خان نام داشت با جمعی از دنبال ایشان نمود وهنوز که از شهر
بیرون نرفته بودند بحسب اتفاق دو چار فیلان که حبشیان مقید بر آنها سوار بودند شده نگذاشت که از شهر آنها را بیرون برند ودر ساعت آنها را بزیر آورده
وزنجیر از پایهای ایشان برداشته بخدمت پادشاه رسانیده عین الملک صلاح در توقف ندیده بجاگیر خود رفت وامیر آنزا که اکثر از جانب خود ساخته از متابعت
حبشیان که باز استقلال بهم رسانیده بودند مانع آمده وازین ممر یکباره در تخت گاه هرج ومرج پدید آمده حکام دکن که در کمین فرصت بودند مجدداً عازم تسخیر مملکت
شدند چنانکه بهزاد الملک که بعد از شکست چند منزل بجانب سرحد صاحب خویش پس نشسته بود واین اخبار بخاطر آورده باتفاق سید مرتضی امیر الامرای
مملکت برار باز معاودت نموده وازینکه در سنهٔ تسع وثمانین وتسعمائة ۹۸۹ ابراهیم قطب شاه فرمانفرمای تلنگ فوت شده ولد اکبرش محمد قلی قطب شاه در صغر سن
جانشین پدر گردیده هر آئینه انجناب بصواب دید بعضی از نفران بزرگ خود با مرتضی نظام شاه طرح مصادقت افگنده مقرر کرد که لشکر بر ولایت عادل شاهیه کشند

باتفاق

و باتفاق بهزاد الملک و سید مرتضی اول قلعه شاه درگ را مسخر ساخته تحویل ایشان نموده بعد از ان بهمراهی آن جماعت سپه قلعه کلبرگه رو آورده آنرا نیز مفتوح گردانیده
خود متصرف گردد و پس به تعجیل تمام از گلکنده متوجه شاه درگ گردید و بعد از وصول مطلب بموافقت بهزاد الملک و سید مرتضی آن قلعه را که با سد سکندری
لاف برابری میزد در مرکز وار در میان گرفته از سه جانب توپ و ضرب زن و منجنیق بران قلعه نصب کردند و از صباح تا شام بجنگ پرداخته هرگونه حیله و تدبیر
که در کشادن حصن حصین ممکن و متصور باشد بتقدیم رسانیدند و محمد آقا نام غریبی که تهانه دار قلعه بود اعلام دولتخواهی مرتفع گردانیده با وجود خلل در تخت گاه بیجاپور
و عدم وصول کمک رایت مدافعه برافراشت و باستعمال آلات آتشباری پرداخته هر روز جمعی کثیر از مردم نظام شاهی و قطب شاهی از پای در آورده منقطع الحیوة
میگردانید و هر چند قطب شاه و نظام شاه کاغذهای فریب آمیز مشتمل بر وعدهای پادشاهانه و نوید خسروانه پیش او میفرستادند اصلا از جای در نیامده بایشان جواب میداد
که صاحب و ولی نعمت من اعتماد کرده چنین قلعه سرحدی را بمن سپرده است و از دولت او مجاری احوالم بمجاری حمد و شکر است اگر من خیانت ورزم و در چنین وقت
این قلعه را بشما بسپارم نزد خدا و خلق شرمنده و مواخذ خواهم بود و شما نیز اگر نظر بامور دنیوی و اخروی کرده چند روزی مرا معزز و گرامی دارید عاقبت بیوفائی مرا نسبت بخداوند
قدیم منظور داشته چنانکه از مبر صاحبان و مخدومان نفرت و اجتناب مینمایند از من خاکسار نیز متنفر و احتراز لازم و واجب خواهید شمرد و از مکارم اخلاق پادشاهانه متوقع
که در این امر معذور داشته چنین عمل ناشایسته با این خیرخواه و دعاگو نه پسندند قطب شاه چون اصرار محمد آقا را بر محافظت پیش از پیش دید و مدت امتداد محاصره و جنگ قریب
چهار ماه کشیده مردم عزیز بسیار کشته شدند بعد از ان مهم تنگ آمده شاه میرزا اصفهانی را که باعث منفعت او بود سرزنش فرموده و بهزاد الملک و سید مرتضی
بران مطلع گشته چون ایشان نیز در باطن از ان محاصره و جنگ هر روزه متاذی بودند با قطب شاه همداستان شده گفتند بهتر آنست که دست ازین قلعه باز داریم
و بنابر آنکه استقامت در احوال مردم تخت گاه نیست بدانجا شتافته شقتی که درینجا میکشیم در تسخیر دار الملک بجو قرار دهیم محمد قلی قطب شاه که جهت کوچ بسر بهانه
بود قبول آن معنی کرده و دیگر باتفاق از شاه درگ بر خاستند و در ممالک شهر دا غارت و رسم مبرا بیجاپور آوردند چون با چهل هزار سوار و تمام مراتب نظام بیجاپور
رسیدند خیمه و خرگاه در اطراف و جوانب آن مرتفع ساخته بخیال محال طرح جنگ انداختند و بنابر آنکه در انوقت زیاده از دو سه هزار سوار خاصه خیل در شهر بیجاپور
لشکر نمانده بود حبشیان متحصن گشته بحفظ برج و باره پرداختند و بموجب فرمان پادشاهی عین الملک و انکسخان و دیگر امرا با شصت هزار سوار خاصه خیل باستعداد
تمام و تعجیل هر چه تمامتر بحوالی بیجاپور رسیده طرف دروازه الله پور فرود آمدند و اکثر اوقات میان مردم عادلشاهی و مخالفان نظام شاهی و قطب شاهی جنگ
واقع شده از طرفین بسیاری از مردم کشته میشدند و غلبه از جانب خصم ظاهر شده در چنان وقت از کثرت باران قریب بیست گز دیوار قلعه بیفتاد و در همان شب
عین الملک و انکسخان که از حبشیان ایمن نبودند بسید مرتضی پیوستند و بهزاد الملک و قطب شاه خواستند که صبح آن روز طرح جنگ سلطانی انداخته بر قلعه بدوند
سید مرتضی که او سپه سالار بهزاد الملک بغایت آزرده بود بانواع تدبیر در آن روز خلل در اراده ایشان انداخت و بیجاپوریان از وحشت شده فی الجمله دیوار را درست
کردند و بنابر آنکه امرا و اشراف ملک از حکومت غلامان حبشی راضی نبودند و اعتماد بر قول و فعل ایشان نداشته به بیجاپوریان آمدند لاجرم حبشیان صاحب فعل این معنی
فهمیده بنابر مصلحت وقت بعرض چاند بی بی سلطان رسانیدند که ما با غلامانیم و اشراف و اعیان ملک از حکومت و ریاست ما آزرده اند صلاح دولت عدالت پناه
دران می بینیم که مهمات ملکی و مالی به یکی از مردم اصیل نجیب حواله نمایند تا در امور سلطنت نظام و رونق پدید آید چاند بی بی سلطان بتصدیق کلام ایشان نموده بصلاح
ایشان شاه ابو الحسن ولد شاه طاهر را بخلعت منصب امیر جملگی اختصاص بخشید و سید مشار الیه همگی همت بر دفع مخالفان مصروف داشته نخست مسرجان حبلد
مصحوب فرمان استمالت و الطاف بطلب امرای برگی بولایت کرناتک روانه ساخت و بسید مرتضی که اخلاص و ارادت تمام بخاندان شاه طاهر داشت پیغام داد
که کاخ اقبال شاه فریدون منزلت از ان مرتفع ترست که کمند تسخیر وهم و خیال بشرفات رفیع او تواند رسید باید که این مضمون را بعبارات آشتی خاطرنشان قطب شاه
و بهزاد الملک نموده نوعی نمایند که لوازم صلح در میان آورده بمساکن خود مراجعت نمایند و الا عنقریب است که از ممالک محروسه جهان جهان لشکر متوجه درگاه خواهد شد
و کذالک امرای برگی نیز که در عهد علی عادل شاه بواسطه بعضی مقدمات خائف و هراسان جلای وطن کرده پناه برای بیجانگر برده بودند بمجرد وصول فرمان
طلب شهریار صاحبقران بسبب بعث هر چه تمامتر متوجه آستان بوسی خواهند گشت در انوقت توقف شما درینجا دشوار گشته بلکه مراجعت صعب گردیده اه بدر شدن

خواهید یافت سید مرتضی که از تابع بودن خود دلگیری تمام داشت و متوجه است که قطب شاه بهزاد الملک اکاری از پیش نرود در مقام دولتخواهی عالم پناه شده شروع در مقصود نمود و اول بعین الملک و انکس خان که از حبشیان رنجیده بودی ملحق شده بودند پنهانی کس نزد ایشان فرستاده سرزنش بسیار کرد و پیغام داد که قاعده قوم اصیل آنست که بواسطه خشونت و منازعت بعضی نفران با صاحب خود حرام خوری ننمایند و در چنین وقت ترک ملازمت خداوند کرده خواهند که نوکری دیگران اختیار کنند شرط نیکو بندگی آنست که چون حبشیان بیدخل گشته شاه ابوالحسن عمدة الملک شده بهت اعتماد بر او کرده خدمت صاحب قدیم را موجب سعادت دارین دانند عین الملک و انکس خان این سخن موافق عقل افتاده وقت شب کوچ کردند و بار دیگر در دروازه الهپور فرود آمده بپادشاه خویش اظهار اخلاص و اطاعت نمودند و همچنین اکثر امرای ممالک از شنیدن این خبر به بیجاپور آمده امرای برگی نیز فوج فوج بدرگاه شتافتند و بیامن حسن اخلاص شاه ابوالحسن بمدت یکماه قریب بیست هزار سوار مجتمع گشته رواج و رونق دیگر در مهمات سلطنت پدید آمد و نخست امرای برگی بموجب حکم بتاخت و تاراج لشکر خصم پرداختند و در اندک زمانی نوعی نمودند که قحطی غله در اردوی ایشان پدید آمده از محاصره بیجاپور نیز ماندند شاه درک پشیمان شدند و از آنکه در آن وقت عدالت پناه به صلح راضی نبود مضطرب گشته همگی شروع در راه جوئی کردند و قرار دادند که چون تسخیر بیجاپور و وقوع صلح درین اوقات نوعی از محالات است بهتر آنست که قطب شاه بجمعیت خود بجانب حسنآباد گلبرگه شتافته و آن قلعه را بحوزه تصرف درآورد و بهزاد الملک و سید مرتضی باز بطرف شاه درک رفته آنجا را بحوزه دیوان نظام شاه جا دهند و بعد ازین کنکاش همگی در غایت خجالت و انفعال بی صلح و زیانی قلعه بیجاپور برخاسته و پس خاریده هر یک بطرفی که قرار داده بودند توجه نمودند نظام شاهیه بنابر بعضی مقدمات که در جای خود نوشته خواهد شد ایشان را از رفتن بشاه درک و توقف در آن ولایت میسر نشده از راه کلهر و مرج تاراج کنان بکسیر باحمدنگر رفتند اما محمد قلی قطب شاه در اثنای طریق امیر سید زین استرابادی را که از سلک نوکران معتمد او جا داشت خطاب مصطفی خان داده با سپاه آراسته بتسخیر برخی از ولایات شهریار عدالت آثار اشارت فرموده خود بر جناح استعجال بگلکنده رفته بعیش و عشرت پرداخت مصطفی خان استرابادی ناچار بعضی از پرگنات و قصبات سرحد را بحوزه تصرف درآورده دو سه ماه روزگار بکام دل گذرانید و اعلی حضرت سلیمانی بر کیفیت آن حادثه آگاه شده باستصواب اخلاص خان دلاور خان حبشی را بامارت سپاه رزمخواه مقرر کرده با مردان شیردل صف شکن و فیلان کوه بنیاد مرد افگن بگلبرگه که مضرب خیام مخالفان بود نامزد فرمود و دلاور خان باقبال سلطان سکندر شان مستوثق گشته بعزم رزم اعدا اعلام ظفر انجام برافراشت و در آن نزدیکی بحوالی سپاه مخالف رسیده بترتیب جرانغار و برانغار لشکر نصرت شعار پرداخت و در کمال تهور و اقتدار روی بحرب اعدا نهاده مقاتله و کارزاری نمود که بهرام خون آشام در قلعه ازرق فام سپهر از مهابت آن برخود بلرزید و آفتاب موفور الاحتشام از بیم وصول وعده اذا الشمس کورت و اذا النجوم انکدرت زرد گشته از فنا و زوال خویش بترسید

ابیات

چنان رست بر سینها شد سنان * که بیند کسی گرد را از کران *
ز انبوهی آن فتنه بیگزاف * خطوط نظر را سپر صد شگاف *
ز نوک سنانهای بالا بلند * زحل سواران پیچان کمند *
فرو شد چنان پشت گاو زمین * بحدی که بیست فلک ناف چین *
کزان هر یکی را کنون بیگزاف * بنوعی بدل شد بهم پشت ناف *

آخر الامر تباشیر فتح و نصرت از مطلع دولت سکندر صولت دمیدن گرفت و از آنجا که اقبال و ظفر از درگاه نشینان اوست درین مرتبه نیز سپاه ابرار مظفر و منصور گردیده لشکر قطب شاه گریز بر ستیز اختیار کرده و غنیمتی که محاسب وهم از احصای آن معجز و تصور اعتراف نماید در حوزه تصرف عادل شاه آمده یکصد و پانزده فیل از فیلان فلک توان قطب شاهی در سرکار پادشاهی جمع گردید و بر واقفان حالات عالم کون و فساد پوشیده و پنهان نخواهد بود که اینها همه محض عنایت الهی و میامن اقبال صاحبقرانی ابراهیم عادلشاه ثانی بود و الا هیچ ذی عقل تصور این معنی نمی‌کند که چهل هزار سوار کارگذار پای قلعه بیجاپور رسند و با آنکه در آن وقت زیاده از دو سه هزار کس در قلعه نبوده باشند بعد از یکساله محاصره خاشاکی از آن بلده متصرف نشده خائب و خاسر بممالک خود شتابند و فیلان و اثاثه سلطنت هر دو پادشاه بحوزه دیوان صاحبقران درآمد ضمیمه سایر آلات شوکت و حشمت شد و از همان موضع که دلاور خان را صورت فتح روی نمود اوراد اعیه منصب وکالت و میرجملگی سر از دریچه خاطر بر زده بکندن ضمیر حمید خان تهانه دار قلعه ارک پیغام نموده بمواعید دلفریب در آن خلیفه و رسوم عهد و میثاق بظهور رسانید و امیدوار و مستظهر بر جناح استعجال بجهت امضای آن عزیمت از حسن آباد متوجه بیجاپور شد و بعد از طی مسافت نزدیک بقصبه الهپور نزول نمود و متعلقان معتمد خود را نزد اخلاص خان فرستاده و تقریبات انگیخته غائبانه چندان لوازم اخلاص و اعتقاد و شرائط لابه و چاپلوسی بتقدیم رسانید که او

غافل مطلق شده دلاورخان را عاجز و ضعیف عاجز دانسته و از رعایت حزم دور افتاده در محافظت و ضبط شهر و قلعه نکوشید و پیغام فرستاد که هرگاه ساعت نجوم
باشد بعرض حضرت رسانیده رخصت حاصل کرده ملاقات حضرت سلیمانی خواهم داد و دلاورخان این معنی را از طالع قوی خویش دانسته پیش از کشش بحصول مقصود امیدوار
گشت و روزیکه اخلاص خان دیوانداری کرده بمنزل خود رفت و بر بستر استراحت تکیه کرده بخواب شد دلاورخان بران مطلع گشته باتفاق فرزندان هفتصد سوار
و پانزده فیل جلد کار کرده نامی داخل بلدهٔ بیجاپور گردید و بسرعت باد صرصر خود را القلعهٔ ارک که مسکن خسرو عرش جناب بود رسانیده حیدرخان بنابر قرارداد بی تامل
و تفکر دروازه را کشاده بقلعه در آورده دلاورخان بتلثیم تراب اقدام شهنشاه سپهر احتشام سرفرازی یافته در ساعت بتهیه اسباب مقاومت و مقابلت اخلاص خان مشغول
گشت و جابجا درون قلعه منسوبان و متعلقان خود را بازداشته در شرائط حزم و هوشیاری دقیقه فرونگذاشت دران اثنا خبر رسید که اخلاص خان از خواب غفلت
برخواسته بر حقیقت حادثه واقف گشته با سه چهار هزار سوار چون اژدهای دمان آتش فشان متوجه قلعه است دلاورخان باتفاق حیدرخان و فرزندان دروازها را مسدود
ساخته توپ و تفنگ بر برج و باره نصب کرده و امر مدافعه و مجادله بر بنیان استوار نموده و با اعوان و انصار بجنگ پرداخته بنوعی آتش کارزار التهاب یافت که
نسر طائر را پر بسوخت گاه اخلاص خانیان سمند باد پای را بتازیانهٔ قهر برانگیخته نزدیک دیوار قلعه میشدند و بشبیبه تیر و تفنگ مردم برج و باره را زیر کرده اعلام شجاعت
می افراشتند و گاه دلاورخانیان سر از دریچهٔ مردانگی بر آورده توپهای بزرگ قیامت نهیب را باروت پر کرده و خورده سنگ و آهن و مس در و کرده بیکبار
بر افواج بیرون می انداختند و هر کرت جمعی از شجاعان حبشی و هندی را سوخته خاکستر الشان را بباد فنا میدادند آن روز تا قریب شام پنجاه شصت مبارزان نامی
از اخلاص خان کشته شد از مردم قلعه زیاده از یک کس بهلاکت نرسید و چون خسرو نیلی حصار بغرفهٔ مغرب شتافت و زمانه کسوت زنگ حبش در بر کرده رومی زنگی
شمشیر بگشت اخلاص خان بمنزل خود رفته بلبل خان حبشی را که از قدیم الایام از جمله غلامان مصطفی خان و بعد از فوت او نوکر شده بود بمحاصره قلعه و سد و مسدود ساختن
ابواب دخول و خروج مامور گردانید بلبل خان در باب شرائط محاصره از خود بتقصیر راضی نشده در انکار مساعی جمیله بتقدیم رسانید و قریب یکماه و گاه و بیگاه طرح
جنگ انداخته از دوست و دشمن آواز تحسین و آفرین می شنید بنابرین دلاورخان مخفی کسان نزد بلبل خان فرستاده او را بمواعید بسیار فریفته از نزد خویش
برد و اخلاص خان خدمت محاصره بیکی از حبشیان دیگر رجوع کرده خود بمنزل خویش بدیوانداری و ضبط مملکت پرداخت لیک بعد از پیوستن بلبل بدلاورخان جمع
مردم خاصه خیل بنابر آنکه سایه بلند پایه پادشاه جم جاه بر سر دلاورخان بود و خزانهٔ پادشاهی نیز در تصرف داشت ترک رفاقت اخلاص خان کرده بعد از اقتاع
عهد و پیمان فوج فوج بدلاور می پیوستند از بن سبب قوت و ضعف از دیاد پذیرفته کار بجایی انجامید که مردم دلاورخان بسرکردگی بلبل خان از قلعه بیرون آمده
جنگ می نمودند و بیشتر اوقات بر صفوف اخلاص خان غلبه کرده از مورچلها بر میخیزانیدند و غله و روغن و جمیع ضروریات معیشت فراهم آورده بدرون میکشیدند
چنانکه قلعگیان از ضیق محاصره نجات یافته قرین فراغت و رفاهیت گردیدند بعد از انکه چهار ماه اوقات مردم شهر بشورش و شین گذشت و گاه و بیگاه در کوچه
و محله و بازار بیجاپور جنگهای صعب واقع شده بسیاری از خانها از گلوله و ضرب زن جانبین ویران گشت و مآل حال منکشف نمی گشت امرا و خلائق به تنگ آمده یکبار
بمساعی جمیله بلبل خان ترک رفاقت اخلاص خان کردند و بجاگیرهای خود رفته او را تنها گذاشتند اخلاص خان باوجود مشاهدهٔ آنحال گریختن عار دانسته از بیجاپور
بیرون نرفت تا آنکه دلاورخان جمعی را بخانهٔ او فرستاده بگرفت و حق صحبت دیرین منظور نداشته بی تامل و توقف هر دو چشمش بکند و شمشیدخان حبشی را که در آنمدت
با وی همدم از موافقت نیز و چند روزی بنابر مصلحت در مهمات پادشاهی دخیل ساخته بالآخره از وی نیز متوهم گشته در یکی از قلاع محبوس ساخت و صدای نالهٔ او
در گنبد فلک دوار انداخته همگی فکر بر استحکام امر خویش گماشت امرای کبار را بنسبت خویشی و وصلت هواخواه خود گردانیده و اولاد خود را تربیت کرده هر یکی را
بیکی از خدمات حضور پادشاه بزرگ و صاحب جاه ساخت و ولد مهتر که محمد خان نام داشت از امرای کلان شده بتعلیم مصحف اقدس و کتاب گلستان و بوستان
مخصوص گردید و پسر دیگر کمال خان بامارت و منصب سر نوبتی فائز گشته با پادشاه در لعب چوگان بازی شریک گشت و خیریت خان در سلک امیران اصیل جنبک منتظم
گشته پاسبانی و هوشیاری شهنشاه قباد کلاه مقرر گردید و عبدالقادر با وجود امارت منصب تهانه داری قلعهٔ ارک نیز یافت اما چون صغر السن بود دلاورخان لوازم
آن شغل را از جانب عبدالقادر بروحی خان و کسی که محل اعتماد بود رجوع نمود و بلبل خان را از امیران کلان ساخته او را فرزند خواند و قریب صد هزار رفقا از غربا ن

ششصت هزار نفر از حبشیان را که از چهره اطوار ایشان صاحب دغدغگی استنباط می نمود بر داشته باقی را از قلعه عادلشاه اخراج کرده وشاه ابوالحسن که بفرمودهٔ
اخلاص خان در یکی از قلاع محبوس بود وازو اندیشه وافر داشت همدران قلعه مکحول گردانید و بهمان اکتفا نکرده بعد از ان بجنید و در سببی که حق سبحانه تعالی آن عالم
آن سید والانژاد را دران مجلس جرعهٔ شهادت رسانید وحاجی نور سرا پرده دار علی عادلشاه را که از مردم عمده بود واهمین از دنمود معزول ساخته او را
نیز از جمله سپاهیان بی بهره گردانید ودست چاندبی بی سلطان از امور ملکی ومالی کوتاه کرده نوعی نمود که مجلس باو رجوع نداشته باشد وغالب خان تهانه دار
قلعه اودنی را که علم مخالفت افراشته آن حصار را متصرف شده بود بحکمت وتدبیر مغلوب ساخته وبدست آورده جهت عبرت دیگران هر دو چشم او نیز کنده دشمنان مذهب امامیه
را از میان برداشته مذهب اهل سنت وجماعت رواج داده بوسیلهٔ این استحکام من جمیع الجهات خاطر فارغ ساخته تکیه بر دیوار امنیت کرده بمهمات ملکی ومالی پرداخت از
سنه تسعین وتسعمائه ۹۹۰ تا ثمانیه وتسعین وتسعمائه ۹۹۸ قریب هشت سال وکسری زمام مهام پادشاهی در تصرف داشته در کمال فراغت روزگار میگذرانید واین مؤلف
معظم وقائع آن مدت را که لائق سیاق کتب تاریخ است درین اوراق مسطور میگرداند زمانیکه دلاور خان مهمات را بحسب دلخواه بی هیچ طرف معاندی ومزاحمی
ساخته بلبل خان که از اوضاع واطوار رایان ملیبار باخبر بود با لشکر بسیار جهت گرفتن مال وخراج مقرری که بعد از شهادت مصطفی خان ادا نه نموده بودند نامزد کرده و
بلبل خان چنانکه میخواست سامان خیل وحشم نموده بدان حدود شتافت وارسب نایک حاکم جره او را دیده وهمراه شده بر سر سنگر نایک ضابط قلعه کرور که سرکشی کرده
گردن بطوق انقیاد در نمی آورد روان شد وسنگر نایک متحصن گردید وبلبل خان گرد قلعه فرود آمده ومورچل بنام او سپاه قسمت نموده خود نیز گاه بیگاه بمورچلها رفته
در تضییق محصورین میکوشید ودران اثنا بلبل خان در یکی از شبها که بمورچلها میگشت بدست مردم سنگر نایک گرفتار گشته او را بقلعه بردند وزنجیر آهنی که مقدار
دو من دکن بود در پایش کرده محبوس ساختند سپاه وامیران چون سر لشکر را گرفتار خصم دیدند متفرق گردیدند وبلبل خان در دریای حیرت افتاده در نجات
خویش اندیشها میکرد وقضارا با یکی از مردم علف فروش راست آمده ببذل نقود فراوان او را وموکلان را فدوی خویش گردانیده ودران اوان قریب
پنج شش شبانه روز باران باریده گل در قلعه بسیار شد وچون باران ایستاده آفتاب از زیر چادر سحابی بهره نمود ارکان دولت سنگر نایک حکم کردند که گاو
ومیش وغیرها را از میان گل ولای بیرون برند ودر صحرائی که زمین خشک باشد ببندند علفداران بر آن شدند که علفها را بر سر گرفته جهت مواشی بیرون برند
بلبل خان فرصه یافته از علف فروش آشنای خود التماس نمود که مرا نیز در میان پشتهٔ علف بسته بر دوش گرفته بیرون بر وبلبل خان با وجود آنکه جوان قوی هیکل بود علف فروش
اعتماد بر قوت وزور خود کرده قبول آن معنی نمود وبتجویز وگفتهٔ موکلان او را غنچه ساخته در پشتهٔ گنجانیده وبر دوش گرفته ودر روز روشن همراه دیگر علف کشان
شده بیرون برد وبلبل خان بگوشهٔ صحرا رسیده در حال زنجیر شکسته باتفاق علف فروش ودو سه موکل راه گریز پیش گرفت وبپای مردی خویش بتعجیل صرصر
خود را بسرحد عدالت پناه رسانیده اسپ سواری بدست آورد وچون بقلعهٔ بیجاپور رسید بدلاور خان کیفیت احوال اعلام نموده جهت کشیدن انتقام و
گرفتن مال معین طلب لشکر کرد ودلاور خان دران سال چون صحبت بر ان منوال دید طومار مطالبه باج وخراج درهم پیچیده آنرا بوقت دیگر انداخت ودر همان سال
اراده نموده که با دودمان نظام شاهیه ابواب خصوصیت وآشنائی مفتوح سازد وبساط خصومت ولشکر کشی منطوی ساخته طریق یگانگی واتحاد مسلوک دارد
بنابر آن ایلچی از جانب پادشاه باحمدنگر کرده با مرتضی نظام شاه وکیل السلطنه صلابت خان ترک طرح دوستی افگنده ودر سنه اثنی وتسعین وتسعمائه ۹۹۲ مرتضی نظام شاه
مکتوب مصادقت اسلوب بپادشاه عدالت پناه فرستاده اظهار مواصلت نمود وهمشیرهٔ اعیانی آنحضرت مسماة بی بی خدیجه سلطان المشهور بحجب
حضور را برای پسر خود میران شاه حسین خواستگاری کرده در همان سال قاسم بیگ حکیم ولد قاسم بیگ بزرگ ومیرزا محمد تقی نظیری ودیگر اشراف واعیان
احمدنگر با چهار صد نفر از مردم خاصه خیل نظام شاهی در کمال تجمل جهت ایقاع عقد وبردن عروس به بیجاپور آمدند وبعد از چهار ماه که از طرفین جشنها وطویهای
بزرگ بوقوع پیوسته با تمام رسید بی بی خدیجه را بمقتضای شریعت نبوی علیه الصلوة والسلام صیغهٔ عقد ازدواج شهزاده میران حسین گفته پالکی آن مخدره
را همراه چاندبی بی سلطان که میل ملاقات برادر خود داشت بجانب احمدنگر روانه ساختند ایشان چند روز در بلدهٔ شاهپور توقف نموده چون قاسم بیگ و
میرزا محمد تقی بخلعتهای مرصع پادشاهانه واسپهای با زین ولجام مرصع ودیگر تحف وهدایای نفیسه ونقود فراوان از ابیض واحمر سرفراز گشتند وجمیع مردمی

که همراه ایشان دران سفر بودند علی قدر مراتبهم و تفاوت درجاتهم مراحم خسروانه اختصاص یافته خوشحال و خوشوقت گردیدند و رخصت شده در بلدهٔ شاه پور آمدند در آخر سنه ثلث و تسعین و تسعمایه ۹۹۳ مصحوب بانکی راجه جیو در ملازمت جاند سلطان رایت معاودت افراشتند و ضمان حافظ بیجون باحمدنگر رسیده بعد از انقاح جشن وطوی پادشاهانه بلقیس الزمانی را بشاهزاده سپردند و شیخ سالم عرب نجفی و غیاث بیگ قزوینی المخاطب بچنگیز خان و دیگر اعیان بیجاپور که همراه بانکی رفته بودند و دستکام و مقضی المرام بدار السلطنه بیجاپور مراجعت کردند و بعد از فراغ لوازم آن عروسی دولت خواهان و خیراندیشان بترتیب مقدمات خواستگاری مجدد و بسط جشن وطوی عروسی دیگر پرداختند

## ترتیب ساختن جشن وطوی مخدرهٔ زمان بلقیس دوران ملکهٔ جهان با سلطان فریدون مرتبت جم نشان ابراهیم عادل شاه ثانی

در زمانیکه بمساعدت توفیق ازلی ساعد اقتدار پادشاه کامگار در گردن عروسان مقاصد حمایل بود و مشاطگی روزگار خجسته اطوار عارض عرائس مطالب نهایت آراستگی و پیراستگی داشت خاطر پادشاه ابراهیم آثار بموجب اَلنِّکَاحُ سُنَّتِیْ فَمَنْ رَغِبَ عَنْ سُنَّتِیْ فَلَیْسَ مِنِّیْ رغبت بکار خیر فرموده همگی همت پادشاهانه قاصد گردید که گلدستهٔ چمن زندگانی سلطان غفران پناه ابراهیم قطب شاه که رشحات سحاب عطوفت و مهربانی برادر کامگار محمد قلی قطب شاه پرورش یافته خواستگاری نماید برای تمهید قواعد محبت و دوستی از معارف و مشاهیر تختگاه بیجاپور جمعی را بدار الملک محمد قلی قطب شاه که موسوم ست بحیدرآباد و مشهورست به بهاگ نگر فرستاده بلقیس مهد سلطنت مسماة بجاند سلطان و مشهور بملکه جهان را بر نهج شریعت غرا جهت همسری بعقد ازدواج درآورد چون خدام درگاه و سپهر بارگاه بر مکنون خاطر شاهنشاهی و داعیهٔ آنحضرت وقوف یافتند آغاز بهجت و شادمانی نموده دلاور خان که متکفل سرانجام امور سلطنت بود بتمشیت آن اراده مشغول گشت و سر بزمین اطاعت نهاده بعد از ارسال رسل و رسائل و گفت و شنفت غائبانه با محمد قلی قطب شاه جمعی از اعیان ابا برخی از مردم خاصه خیل بسرکردگی خواجه علی ملک التجار شیرازی با نقود و اجناس فراوان جهت سامان لوازم آن امر به بهاگ نگر گسیل نمود و آن جماعت طی مراحل نموده چون قدم در سرحد آن سلطان سریر بختیاری نهادند در هر منزل جماعتی از دار الملک تلنگ نزد ایشان آمده بمراسم ضیافت قیام می نمودند و انواع خدمات شایسته بتقدیم رسانیده در استرضای خواطر میکوشیدند و بعد از انکه بحوالی بهاگ نگر رسیده خیمه و خرگاه مرتفع ساختند جمیع اشراف و اعیان آن مملکت باستقبال شتافته در غایت احترام بآن بلده درآوردند و در منازل مناصب فرود آورده انچه شرط تعظیم و تبجیل بود بوقوع رسانیدند و چون دانستند که سبب آمدن مخادیم ذو الاحترام چیست در کمال نشاط و انبساط آنحسن قبول تلقی نموده ارکان دولت او بسط بساط سور و سرور و عیش و نشاط حضور پرداختند و در ساعتیکه برجیس سعادت جلیس از اوج سعادت طالع بود و زهره زهرا نظر محبت و ولا بجانب خورشید عالم آرا ناظر سادات و قضات و اکابر و اشراف جمع گشته بآئین شرع شریف ناهید سپهر سلطنت و عفت را غائبانه با آفتاب فلک رفعت و اجلال عقد بستند و مرتضی نظام شاه و کیل السلطنه و شاه قلی صلابت خان از ترک بر منعی مطالع شده ازینکه بی مشورت ایشان آن امر واقع شده بود زبان بشکایت محمد قلی قطب شاه دوستانه گشودند و او بنابر وصیت و نصیحت پدر مرحوم خویش ابراهیم قطب شاه رعایت خاطر نظام شاهیه کرده در ارسال بانکی ملکه جهان تامل و درنگ فرموده چون پرتو این معنی بر پیشگاه ضمیر انور عالم پناه که مشابه جام جهان نماست تافته تنبیه ایشان بر ذمت همت فرض گردانیده دلاور خان را با حضار لشکر فرمانداد چون امیران و سران سپاه با لشکرهای آراسته در کمال تجمل و احتشام بپایبوس رسیدند آنحضرت در ساعت خجسته بتاریخ خمس و تسعین و تسعمایه ۹۹۵ از بلدهٔ بیجاپور در حمایت قادر غفور نهضت فرمود و بنابر آنکه اولین یورش آن عنوان صحیفهٔ شهریاری و فهرست جریدهٔ جهانداری بود ارکان دولت و اعیان حضرت در وقت قدم نهادن در رکاب دولت مراسم نثار بحسب قدرت و امکان بظهور آورده شادمانیها نمودند عالم خان باستصواب دلاور خان نخست طرف سرحد نظام شاه توجه نموده در ظاهر قلعهٔ اونیز نزول اجلال فرمود و ارباب دخل در تهیه قلعه کشائی شده از قلعهٔ شولاپور و شاه درگ و کلیان و دیگر قلاع که دران حدود واقع شده اند توپ و ضربزن طلبیده مرتضی نظام شاه که دران آوان بر وه نشین بود این خبر شنیده چون دانست که صلابت خان موجب کلفت خاطر عدالت پناه است

Marriage of the King with Malika e Jahan (? [illegible]) daughter of Ibrahim Qutb Shah 995

آتش خشم افروخته صلابت خان را بدین گناه و دیگر گناهان که در جای خود مذکور خواهد شد ایذا و اهانت بسیار نموده مقید ساخته منصب پیشوائی بقاسم بیگ حکیم
رجوع فرمود و عدالت پناه چون آدمیت و مروت ازان پادشاه مشاهده نمود و کتابات اخلاص آمیز قاسم بیگ نیز متواتر رسیده دست تعرض از دامن آن مملکت
کوتاه ساخته رایات نصرت آیات بجانب ولایت قطب شاه در اهتزاز آمد و از افشای آن خبر سکته آنجا و دو متاع صبر و شکیب از دست داده در دریای اضطراب
افتاده بمحمد علی قطب شاه از انکه سبب پرخاش سید انست که چیست به تعجیل هرچه تمامتر براق فرستادن پالکی ملکه جهان و ترتیب اسباب تجمل مخدره زمان
مشغول گشته درانزمان که تاریخ هجری ست و تسعین و تسعمائه بوده پالکی زرنگار شمسه ایوان نیک اختری امع تحف لائقه و هدایای فائقه مصحوب خلاصه دودمان مصطفوی
مصطفی خان استرآبادی بجانب اردوی پادشاه سلیمان نگین که در حوالی قلعه کلیان اقامت داشت روانه فرمود **ابیات** بدر داد از کنیزان پرستار * هزاران لعبت
ناهید رخسار * سراسر گلرخان سرو بالا * همه سیمین بر و خورشید سیما * ز گوهرهای نادر طبلها پر * نه زرکش جامها بیش از تصور * ز اجناس فرنگی صد شتربار * ز کتانهای
روسی چند خروار * عنایت کرد چندان مشک و عنبر * که از بویش جهانی شد معطر * ز خرگاه و ز خیمه داد چندان * که زان شد تنگ صحرا و بیابان * چون خبر
وصول پالکی تاج المخدرات بسمع همایون اعلی رسید از آنجا که حکیم علی الاطلاق در ضمن تزاویج کریمه الذوات و رعایت خاطر زوجات مطهرات حکمتهای گوناگون
اسرار بوقلمون ودیعت فرموده آنحضرت در ابتدا جمیع اعاظم درگاه را با خیل و حشم امر فرمود که به پیشواز شتافته مراسم توقیر و تقدیم رسانند و در اواخر خود نیز
بدولت و سعادت قریب نیم کروه باستقبال رفته آن ثمره شجره سلطنت را باردوی بهجت قرین در آورد و پس از انقضای چهار روز از قدوم میمنت لزومش که
جهان جهان فرح و سرور نصیب اولیای دولت قاهره گردید حضرت سلیمان حشمت اعلام شوکت و اجلال بجانب شاه درگ متحرک ساخت خرامان خرامان سیر کنان
و صید افگنان بمقصد رسیده ملازمان بارگاه بترتیب اسباب جشن طوی و شرائط مهمانداری پرداختند و بعد ازانکه ایام تفرج و انبساط قریب یکماه امتداد یافت
ارباب تنجیم و اصحاب تقویم جهت تعیین زفاف و قران سعدین شبی را اختیار کردند که فروغ کوکبش مایه بخش چراغ روز تواند بود و جهان از وجود چنان شبی مستغنی
از روز دلفروز تواند شد **ابیات** شبی عشرت در و چون لشکر می * دمی از وی هزاران صبح در پی * مه و مهر از گرفتاران قیدش * چو شب دانی که عشرت بود صیدش *
شبی در روشنائی آنچنان چیست * که خورشید از سوادش روی میشست * و دران شب مصطفی خان زیب و زینت الاکلام و تجمل تمام که پسند شاهان
ذوی الاحترام باشد قیام نموده حضرت سلیمانی با ارکان دولت و امیران صاحب شوکت بمقام مقصود تشریف حضور ارزانی فرموده بنهجی که متعارف
مملکت دکن است پالکی گلبرگ گلشن عصمت را بشبستان خویش آورده مقارنه آن دو گوهر درج سلطنت و اختر برج سعادت روی نمود بجبین اوج کامگاری
از ناهید برج عصمت و کامروائی کام دل حاصل کرده بند از کمر آمال و امانی برگشاده علی الصباح که خورشید روشن چهره دامادآسا در نهایت کرشمه و ناز از
حجله شب بزم سپهر خرامید خسرو جمشید طلعت فریدون احتشام در نهایت شوکت و احترام بر مسند سرفرازی نشسته امرا و سران سپاه و وزرا و اعیان درگاه
بلوازم تهنیت و مراسم نیاز پرداختند و جیب و کنار را چون کیسه بحر و کان پر از جواهر شاهوار و لآلی آبدار ساختند و زبان بدعا و ثناگویا گردانیده مضمون این
ابیات ادا نمودند **ابیات** که ای ز انوار رایت چرخ روشن * ز فرقت افسر شاهی مزین * مبارکباد بر تو این عروسی * غلام تو سپهر آبنوسی * و از عواطف
پادشاه جهان پناه دلاور خان و تمامی مقربان بخلعتهای نفاست اقسام و شمشیرهای مرصع نیام و اسپهای زرین مرصع لجام نوازش یافته مبتهج و خوشوقت
گردیدند مصطفی خان استرآبادی و مخادیمی که از جانب محمد قلی قطب شاه همراه پالکی محفوف بعصمت ایزدی آمده بودند نیز علی حسب درجاتهم و تفاوت
مراتبهم بمزید لطف و احسان سرفراز گردیدند و بعد فراغ از لوازم جشن و طوی عروسی و اختصاص نوازش یافتن خاص و عام بمراحم خسروانه رایات عشرت آیات
از شاه درگ باهتزاز آمده شهنشاه عرش دستگاه بمرکز عز و جاه دار السلطنه بیجاپور توجه فرموده در همان زودی مصطفی خان را که ابدا منظور نظر عنایت
گردانیده دو فیل بزرگ نامی و چهارده فیل رسمی و دوازده هزار هون نقد و یک کمر مرصع و پیچ سر و اسپ تازی مع زین طلا و لجام مرصع و دیگر تحف و
نفایس سرفراز گردانیده بخلعت خاصه مشرف ساخته قرین اعزاز و اکرام رخصت انصراف فرمود **فرد** هران دقیقه که در احترام واجب بود * جناب
شاه جهان بیگم بیک بجا آورده * و الی الان که گیتی خوش خرام در میدان وقائع شاهنشاهی بی شبه و نظیر در جولان گریست از ملکه جهان و خاتون زمان

سه پسر و دو دختر بوجود آمده ولیکن آنچه در قید حیات اند یک پسر و دو دختر خجسته سیر اند انشاء الله تعالی در سایهٔ بلند پایهٔ پادشاه عالم پناه سالهای فراوان زندگانی نموده زمان عمر و زندگانی این مهر سپهر جهانبانی بمقتضای عمر طبعی برساد ¶ نظم ¶ الهی که این شاه فیروز بخت ¶ مراتب فزاید ز تاج و ز تخت ¶ بماناد و کام ترقی بسی ¶ مرفه باقبال او هر کسی ¶

## نهضت فرمودن شاه عدالت پناه بجانب ولایت مرتضی نظام شاه و پادشاه میران حسین بسعی امرای خیر خواه

بر ضمائر انجم نظائر مستخبران عالم مخفی و محجوب نماند که چون منصب پیشوائی مرتضی نظام شاه بقاسم بیگ تعلق گرفت و از آنکه آنجناب سلیم النفس و کم آزار بود از رجوع آن بندهٔ خدا دانی راضی و خوشحال بوده مردم اراذل که گاو از خر فرق نمیکردند و زمین را از آسمان تمیز نمی نمودند فرصت دیده بانواع حیله و مکر خود را داخل مهمات سلطنت گردانیده مجمعی و انجمنی بهم رسانیدند و قاسم بیگ و دیگر اعیان درگاه را بگناهان متهم ساخته بعضی را مقید و محبوس گردانیدند و بعضی را از بلدهٔ احمدنگر اخراج نمودند و چون مرتضی نظام شاه گوشه نشین و علت دیوانگی با او بود و مهمات پادشاهی کما ینبغی نمی پرداخت جماعت مذکور باقطاع و مناصب بزرگ رسیدند ¶ نظم ¶ آنکه او پنبه از کتان نشناخت ¶ آسمان را از ریسمان نشناخت ¶ بر کتان و قصب شد انبارش ¶ زر بصندوق و دُر بخروارش ¶ بناء علی هذا رواج و رونق از دودمان نظام شاهیه افتاده و مرتضی نظام شاه که همیشه در مقام تشنیع و قتل فرزند خود میران حسین بود درین ایام بیشتر از پیشتر از اول مراسم سعی در کشتن او بجا آورده اسمعیل خان دکنی را که معتمد خود میدانست بدان امر ترغیب فرمود و این خبر بمیرزا خان ولد سلطان حسین سبزواری که دران مدت قائم مقام قاسم بیگ شده خلعت پیشوائی در بر داشت رسیده و اندیشه آن شد که بساط اطاعت را مطوی ساخته بقتل شاهزاده اقدام نماید بلکه او را بپادشاهی برداشته مرتضی نظام شاه را از سلطنت معزول گرداند و از آنکه این امر خطیر بی اتفاق ارکان دولت عادل شاه صورت نمی یافت مخفی یکی از معتمدان خود را به بیجاپور فرستاده دلاور خان را بر ما فی الضمیر خویش آگاه گردانید و او پیغام میرزا خان بعرض عدالت پناه رسانیده چون آن اراده بحسب ظاهر موجب نجات میران حسین و متضمن نظام دولتخانه بود شهریار عادل لب بقبول آن مطلب گشود دلاور خان بجد و جهد تمام در سامان سفر مصر گشته در ماه جمادی الاول ست و تسعین و تسع مائه (۹۹۶) سراپردهٔ پادشاهی بیرون فرستاده در ساعت میمون رشک سلاطین ربع مسکون از دار السلطنه بیجاپور بیرون خرامیده جهان را از طلوع آفتاب دیگر روشنی بر روشنی افزود و بتدریج و تانی بسرحد نظام شاه رسیده چون آن خبر بمیرزا خان رسید بدان نهج که در محل خود نوشته خواهد شد امرای احمدنگر را از خود کرده علم مخالفت برافراشته و از مرتضی نظام شاه روگردان شده متوجه قلعهٔ دولت آباد گردید و میران حسین که بحکم پدر در آنجا مقید و محبوس شده بود برآورده روانهٔ احمدنگر شد و از طرف دیگر شاه عدالت گستر که همگی همت بر جلوس شهزاده مصروف داشته بود با سی هزار سوار از کنار حد برنده کوچ بر کوچ بجانب احمدنگر توجه فرمود و تمام مردم برسر مرتضی نظام شاه مجتمع گشته بمدافعه میران حسین پرداختند و دران روز که ظاهر قریهٔ ماتوری که پنج کروهی احمدنگر است مضرب خیام نصرت پناه عادل شاهی گشت میران حسین شاه باحمدنگر آمده و پدر را که در آنجا بود در قلعه مقید گردانیده بر تخت نظام شاهیه جلوس نمود و آنحضرت کسان فرستاده بتهنیت سلطنت پرداخت و داعیه داشت که بملاقات وی رسیده همشیرهٔ خود را دیده مستقر عز و جلال مراجعت نماید که ناگاه خبر رسید که سرحلقهٔ بیمروتان عالم میران حسین از غایت خفت عقل پدر والاگهر خویش را بانواع عقوبت بکشت چه میرزا خان که سرمایهٔ فساد بود و جمعی دیگر در وقتیکه از دولت آباد برو جمع آمده بودند گفتند پدرت سالها پادشاهی کرده و ملکها گشوده دست سلطنت بر تو وا نخواهد گرفت مگر وقتیکه او در حیات نباشد و میران حسین بی آنکه با عدالت پناه که قرب معنوی و صوری داشت مطارحه نماید بقتل پدر قیام نمود حضرت سلیمان منزلت از استماع این خبر موحش بغایت آزرده شده و فسخ عزیمت ملاقات نمود و بمیر حسین کرور که در سخن گفتن دلیر و بیباک بود در بیم رسالت نزد وی فرستاده پیغام کرد که غرض از لشکرکشی و آمدن ما بدین حدود آن بود که ترا بر تخت احمدنگر جلوس فرموده پدرت مرتضی نظام شاه را که گوشه نشینی اختیار کرده بود در کنج خانه یا در یکی از قلاع موکلی سپرده نگاه داریم تا بفراغ بال بعبادت قادر ذو الجلال مشغول باشد اکنون شنیده می شود که از وخامت عاقبت و غضب سلطان روز رستخیز نیندیشیده قصد پدر بزرگوار نمودی احیانا اگر چنین بود و از حد خود را بوسواس شیطانی داده متوهم بودی یکی از دو کار بایستی کرد یا او را نزد من بایستی فرستاد تا او را بمحافظت تمام نگاه داشته ترا از دغدغه خلاص سازم یا آنکه بنشتر جفا چشم جهان بین او را گزند رسانیده مکحل

هلاک پدر بر ستمگیشی اکنون یقین دان که چون پدر گشتی بر جگیس مبارک فیست خصوص با دو شاهان را عنقریب در دیوان پادشاه حقیقی باز خواست این خواهر شد و بمکافات
عمل ناشایسته خوای رسید ملاقات ترا بخود نه پسندیده بجبار شدید الانتقام حوالت کرده در نوبت معارض احوال تو نیگر دوم مبادا مردم عالم لشکر کشی ما را حمل بر طمع
ملک نمایند و معلل بغرض دانند پس در همان موضع زیارت مرتضی نظام شاه کرده طبل کوچ زدند و در بناه حافظ علی الاطلاق بدار الملک خویش رسیده و چونکه رایان
ملیبار در ادای باج و خراج مقرری تعلل می ورزیدند و آنچه در عهد علی عادل شاه بوساطت مصطفی خان ارد ستانی قبول کرده بودند نمی فرستادند در همان سال
بلبل خان حبشی را با ده هزار سوار بدان جانب گسیل فرمود تا رایان آنجا را در البضرب شمشیر آبدار مطیع ساخته خراج سه ساله را که سی و یک لک و پنجاه هزار هون
می شود باز یافت نماید و الاقلاع و بقاع ایشان را مفتوح گردانیده بحوزهٔ دیوان در آورد و قضا را هنوز یکسال نگذشته بود که میران حسین چنانکه بر زبان پادشاه اولیا
جاری شده بود بعمل آمده جمال خان مهدوی بران دولت خانه مسلط گشته و مذهب مبتدع مهدویه را رواج داده نسبت بغریبان وغیره راه استمالت پیش گرفت
و این خبر در بلدهٔ بیجاپور منتشر گشته حضرت عدالت پناه باستصواب دلاور خان جهت اصلاح دولت خانهٔ نظام شاه که در ضمن آن خیر های دیگر منظور بود
در ماه رجب سنه سبع و تسعین و تسعمایه ۹۹۷ نهضت فرمود و فرامین متعدد متوالی و متواتر برای طلب بلبل خان و لشکر آنطرف مشتمل بر تاکید تمام شرف صدور
یافت که بمجرد وصول فرمان جهان مطاع مهمات آنصوب را عجالة الوقت موقوف و معطل داشته بر سبیل مسارعت خود را باردوی گیهان پوی بادر رسانید
چنانکه رایات نصرت آیات هنوز که در ولایات نظام شاهیه جلوه گر نشده است می باید که آن معتمد الدوله با لشکر آن طرف بمعسکر ظفر قرین رسیده بشرف تقبیل
عتبه علیه سرافراز گردد و در غیاب قدغن واجب و لازم دانده دلاور خان بعد از رسیدن اردو بظاهر قلعهٔ شاه درک قریب یکماه مقام کرده چون از آمدن بلبل خان
اثری ظاهر نشد بیش ازان توقف را مستلزم ازدیاد قوت جمال خان مهدوی دانسته بجانب احمدنگر روان شد و جمال خان بران مطلع گشته با پانزده هزار سوار و توپ
و تفنگ بسیار در رکاب اسمعیل نظام شاه باستقبال شتافته در حوالی قصبهٔ آشتی مقابل اردوی عدالت پناه در جای قلب فرود آمده و از آنجا که موسم برسات بود
و گاه و بیگاه باران میشد طرفین بحرب قیام ننموده چون بیست روزی بران بگذشت جمال خان مضطرب و متلاشی شده صلح بهتر از حرب دانست و جمعی را در میان انداخته
از حضرت التماس مراجعت نمود چون زبده و خلاصهٔ لشکر عادل شاهی نامزد ملیبار بود و مبالغه و ابرام جمال خان نیز از حد گذشت باین شرط که بالکی همشیرهٔ پادشاه
خدیجه سلطان را مع نعل بها ره وانهٔ لشکر نصرت پیکر سازد و آن ملتمس در معرض قبول افتاده جمال خان بالکی خدیجه سلطان زوجهٔ میران حسین مقتول را مع هفتاد و پنجهزار
هون مرسول داشته در روزیکه از آنجا کوچ واقع میشد بلبل خان با شوکت تور و شنگ با لشکری مستعد جنگ بار دوی پیوست اما چون صلح شده و مهمات مفروغ گشته بود
و آمدن او عبث و مطلق گردید بلبل خان که بشجاعت و تدبیر او دستان هر انجمن شده بود مبلغی از نقد و جنس که بر سم باج و خراج از آنجا آورده بود بنظر اقدس گذرانید
و با آنکه بلبل خان از رایان گردن کش در اندک زمان مال خطیر تحصیل کرده چشمداشت تحسین و آفرین داشت بنا بر عداوت دلاور خان مجرای خدمتش نشد و تجرسعی او
خلاف مقصود ثمر داد و اجناسی که در وجه خراج آورده بود مقومان موافق مزاج دلاور خان بجزوی و قلیل میکردند چنانچه چیزی که بده هزار هون می ارزید بهزار هون
برداشته بقصد اهانت بلبل خان تتمه را از متعلقان او ایان که همراه او آمده بودند طلب می نمودند تا آنکه روزی دلاور خان در مجلس پادشاه نوانداری میکرد که بلبل خان
در ساعت حاضر شد و رومال در دست گرفته بدور گردن مگس از پادشاه مشغول گشت دلاور خان بچشم حقارت در وی نگاه کرد و گفت پادشاهی که فلک از
حکم او سر نتیابد تو چگونه سر از فرمان او پیچیده در ساعت روانهٔ درگاه نشدی بلبل خان که توجه و التفات قلبی پادشاه نسبت بخویش فهمیده بود بسخن دلیر
در آمده گفت بخاک پای پادشاه که روشنی بخش دیدهٔ انجم افلاک است که من ثمر د نور زیده ام و باختیار در ان ملک توقف نکرده ام مرا چه حد و یارا که خلاف حکم
در خاطر گذرانم وقتیکه فرمان طلب بمن رسید بعز و دولت پادشاه سیان ولایت کرناتک در آمده رایان آنجا و در امقهور ساخته سخن باج و خراج چندین ساله
در میان داشتم دران زمان اگر کوچ میکردم با مضمون فرمان بگوش آنها میرسید این مبلغ گراهند عائد خزانهٔ عامره نمیگردید چنانچه بجمیع امرا ظاهر و روشن
که لشکر اسلام نیز دران جنگل محنت و مشقت بسیار می کشیدند بنا بران توقف گونه واقع شد اما نو که میدانستی که بی وصول لشکر ملیبار کاری پیش نخواهد رفت چگونه
پادشاه را بر داشته بملک بیگانه در آمدی اگر پانزده روز دیگر در شاه درک مقام میکردی تا لشکر ملیبار میرسید آنگاه باتفاق حسنه بولایت نظام شاه داخل میشدی

یقین که اکثر قلاع و بقاع او بحوزهٔ پادشاه جم جاه درمی آید و با وجود آن بگناه خود معترفم و از عفو پادشاه خطابخش جرم پوش امید میدارم که باینقدر گناه کمینه غلام خود را مواخذه نسازند دلاورخان از آن جواب و معارضه در باطن برآشفته بر و تیره گشت و غبار خاطر بهم رسانیده چون چاره نداشت دران مجلس بحسب ظاهر گره از روی غضب برگشود و از آنکه دران صحرا با امرای کبار متفق گشته فتنه برانگیزد جانب او گرفته بعرض حضرت رسانید که چون بلبل خان از بندگان باخلاص است و عذر او صورت معقولیت دارد التماس مینمایم که از سر گناهان او درگذشته بمراحم خسروانه سرافراز سازند حضرت قبول التماس فرموده قامت او را بخلعت عنایت مزین گردانید و بعد از تفرقهٔ مجلس دلاورخان از روی خصوصیت و مهربانی دست بلبل خان گرفته بمنزل خود برد و شرائط ضیافت بتقدیم رسانید و گفت من ترا فرزند خوانده ام و در مهمات پادشاهی اگر این مقدار سخت گیری نمیکردم مردم عالم می گفتند که در امور پادشاهی رعایت خاطر فرزند کرده و او را هیچ نگفت خیر مقدم خوش آمدی و صفا آوردی پس با پسر ارسب نایک که با جمعیت خود همراه بلبل خان جهت اظهار اطاعت و خدمت پادشاه آمده بود بخلعت پادشاهانه نواخته رخصت معاودت نمود و همچنین ایلچیان رایان علیبار که با بلبل خان آمده بودند بلطفهای غیر مکرر اختصاص داده قرین عزت و حرمت بجانب مساکن خود مرخص ساخت و با این کار بلبل خان را فریب داده غافل گردانید و بعد از آنکه سایهٔ چتر آسمان سای بر بلدهٔ بیجاپور افتاد دلاورخان از استیلای بلبل خان متوهم گشته او را به تقصیرات که فی الحقیقه تقصیر نبود مواخذ ساخته مقید گردانید و بعد از پنج و شش ماه عهود و مواثیق زمان اخلاص خان را یار و همدرد ساخته حقوق سابق و لاحق او را فراموش کرد و با آنکه خشنودی حضرت دران نبود معدوم البصرش ساخته این معنی موافق مزاج قدسی امتزاج نیامد بنابران بغایت مکروه طبع اشرف گشت و دران روی چنانکه میباید بسزا رسیده دست اهرمن از دامن صنم کوتاه گردید **نظم**

اگر بد کند مرد زنهار خوار * بگردون گردان رود زهره وار *
زمانه ز گردون بزیر آردش * بدست بد خویش بسپاردش *

## توجه کردن پادشاه عالی جاه بقصد امداد برهان شاه و جنگ دلاورخان با جمال خان

بر ضمیر روشندلان و افطانت واضح و هویدا باد که چون میران حسین از ساغر مکافات شربت ممات چشید و اسمعیل برهان شاه بن حسین نظام شاه بر تخت احمدنگر متمکن گردید ارسطش جهت لشکر محن و حشر فتن روی بدان ملک آورده طریق امن و امان را بطریق آفت و مخافت مشحون گردانید و قوافل و خاصه کاروان سلامت از آن دیار کوچ کرده شرار آتش فتنهٔ جانسوز بدامان غریب و بومی رسیده هر آئینه هرج و مرج پدید آمده وضیع و شریف یکسان گردیدند چنانکه جمال خان مهدوی جمعی از اجلاف و اوباش را فراهم آورده متصدی امور ملکی و مالی گشت و مردم اراذل را دست گرفته باعلی مراتب دنیوی فائز گردانید و برهان شاه ولد اسمعیل شاه که در سابق از حبس برادر خود مرتضی نظام شاه گریخته در ملازمت جلال الدین محمد اکبر پادشاه می بود درین وقت خبر جلوس پسر شنیده در مقام انتزاع سلطنت شده میخواست که لشکر پادشاه دهلی بر سر دکن آورده ملک موروثی را خواهی نخواهی از پسر بگیرد و عاقبت الامر رای او تغیر یافته بعرض اکبر پادشاه رسانید که لشکر پادشاهی اگر همراه خود بدکن برم امرای نظام شاهی از شنیدن این خبر رمیده پیرامون من نخواهند گشت اگر حکم شود که تنها بانجد و در فتنه ایشان را اہل سازم و بملایمت و ملاطفت ولایت موروث متصرف گردم بهتر خواهد بود پادشاه را آن معنی معقول افتاده رخصت فرمود مشروط با آنکه بعد از استیلای ممالک آبا و اجداد مملکت برار را که تفالخان در سنه احدی و ثمانین و تسعمایه پیشکش بندگان ما کرده بود او نیز پیشکش نماید بر دیگر شاه ها و گرنه قبول آن امر کرده بجانب دکن روان شد و در پرگنه هندیا که سرحد دکن ست و در انمدت از جانب اکبر شاه جاگیر داشت فرود کش کرده باستصواب راجه علی خان والی اسیر برانپور نخست خواجه نظام استرابادی را تغیر لباس فرموده بصورت قلندران نزد امرای برار فرستاد که باطاعت و انقیاد وی دلالت نموده اقسام مواعید و عهد و قسم در میان آورد خواجه نظام چون پیش ایشان رفت و غرض از آمدن بیان نمود بعضی سر در حلقهٔ اطاعت آورده برخی دیگر ابا نمودند و از جمله کسانیکه قبول دعوت کردند یکی جهانگیر خان حبشی بود که در سرحد برار نزدیک ولایت خاندیس اقطاع داشته از ترویج مذهب مهدویه خواهان زوال دولت جمال خان بود قدوم خواجه را گرامی داشته باعرضداشت مشتمل بر طلب او توجه بجانب برار رخصت معاودت نمود و از عقب او باز یکی از متعلقان خود را با تحف و هدایای نفیسه

بهتند بازند نظام شاه فرستاده در باب آمدن مبالغه و ابرام از حد و اندازه بیرون برد و برهان نظام شاه بخاطر جمع با معدودی چند داخل برار شد و چون بحوالی
مسکن جهانگیر خان رسید در وقت ملاقات بحسب اتفاق یا از روی نفاق میان ایشان جنگ واقع شده جهانگیر خان مظفر گردید و برهان شاه بدحالی پریشان
از راهیکه آمده بود باز گشته به بندر یا رفت و نامه براجه علیخان تحریر نموده بر حقیقت واقع مطلع ساخته در دفع جمال خان و امرای متمرده و تسخیر مملکت احمدنگر کنگاج طلبید
وی جواب داد که اگر از اکبر پادشاه لشکر مدد و مطلبی سلاطین دکن از تو رنجیده با جمال خان متفق خواهند شد و صحبت طولانی شده معلوم نیست که این معامله در مدت
ده سال و بیست سال سفروغ گردد و مراخود آن مقدار در لشکر آراستن استطاعت نیست که با جمال خان محاربه کرده دفع او نموده آید و تا تخت احمدنگر متمکن سازم
صلاح کار منحصر در آن می‌بینم که از همه جهت باز آمده مهمات خود را بشاه فلک قدر سکندر بارگاه ابراهیم عادل شاه مفوض گردانی که این امر بی توجه او صورت پذیر
نخواهد شد برهان شاه برهنمونی بخت و ساز و دلالت راجه علیخان پی بسر چشمهٔ مقصود برده مکاتیب محبت اسالیب که از مضامین آن حضرت سلیمانی مهربان
گشته در صدد امداد گردید مصحوب قاصدان قمر سیر روانهٔ دار السلطنه بیجاپور گردانید و ایشان بسرعتی که مزیدی بر آن متصور نباشد در اواخر ربیع الاول
سنه ۹۹۹ بمقصد رسیده از گرد راه بمنزل **فقیر حقیر محمد قاسم فرشته** که در غرهٔ همان ماه بخلعت نوکری و ملازمت عدالت پناه مشرف گشته بود آمده و نامه‌ای
که برهان نظام شاه بخط خود بنام این کمترین نوشته بود رسانیدند مضمون آنکه چون راههای که ایلچی آنطرف تواند آمد در تصرف مخالفان و مخاصمان است قاصدان
همعنان برق و باد روانه آنصوب کرده ام باید که آن وفاکیش بهر نهجیکه صلاح داند نامجات مخالصت سمات ما را بنظر اقدس همایون اعلی برساند
و حسب المقدور آن مقدار کوشش نماید که بزودی جواب آنها بر وفق مدعا برسد چون مدار سلطنت بر دلاور خان بود در قسم اینحروف قاصدان را مع مکاتیب نزد
او برده صورت حال باز نمود دلاور خان مکاتیب برهان شاه را بشرف مطالعهٔ حضرت سلیمانی مشرف گردانیده و چون وقت خوبها بود عدالت پناه
متعهد اعانت و امداد گردیده بی توقف جواب برهان شاه موافق مدعا بقلم در آورده قاصدان را رخصت معاودت فرموده در همان دو سه روز مسرعان
باحضار لشکر باطراف شتافته بعد از اجتماع سپاه سراپرده و بارگاه پادشاهی در بهمن علی که در شش کروهی بیجاپور است مرتفع گردید و شهنشاه بهمال اقبال بسعد
طالع همایون روز پنجشنبه پنجم ماه ربیع الآخر سنه مذکوره بقصد استیصال جمال خان مهدوی و تفویض سلطنت احمدنگر برهان شاه متوجه صوب شاه درگ گشته
و بعد از آنکه چتر آسمان سای سایهٔ وصول بر مرغزار شاه درگ انداخت و هوای آن دیار از غبار سم سمند شهریار عالی مقدار مشکبار گشت جهت استیفای عیش
و عشرت در آن مقام دلگشا رایت اقامت افراشته و از خیمه و خرگاه و شامیانه و بارگاه ظاهر آن حصار را نمونهٔ بهشت برین گردانیده به نشاط و انبساط
پرداخت و استمالت نامها بنام اشراف و اعیان مملکت برار مرسول داشت که بمیامن تائید آسمانی همت ملوکانه بر آن گماشته ایم که عالی حضرت برهان شاه
را بتخت احمدنگر متمکن ساخته پسرش اسمعیل را از شغل سلطنت معذور داریم چه که با وجود پدر پسر صغیر السن جاهل متکفل امر پادشاهی شدن مستحسن ارباب جاه نتواند بود
و شما را از اشارت همایون تجاوز ننمایند و کمر اطاعت و فرمانبری بر میان بسته از شاهراه مستقیم انقیاد و دولتخواهی برهان شاه عدول و انحراف نورزید
در آن اثنا باز قاصدان سریع رفتار از پیش شاه برهان و راجه علیخان آمده جبههٔ اخلاص و عبودیت بر آستان آسمان منزلت نهادند نامهای ایشان را
بمقربان درگاه رسانیدند در آنجا مندرج بود که شکر قدوم بجا آوردیم و بشارت توجه و التفات آنحضرت بهمه کس رسانیدیم اعدای بدسگال قرین غم و الم گردیدند
و مخلصان و نیکخواهان شادمان و خشنود گشتند از نتایجی که عجالة الوقت بر لشکرکشی همایون اعلی مترتب گشته این است که اکثر امرای برار خصوص جهانگیر خان
حبشی با تابعان او اظهار اخلاص و اطاعت کرده اراده دارند که باین دوستان ملحق شوند لیک از جانب احمدنگر جاسوسان متواتر میرسند و میرسانند که
جمال خان ساز سفر و یراق لشکر کرده میخواهد که در رکاب اسمعیل نظام شاه متوجه برار گردد و ازین است بعضی از امرای آنصوب دو دل گشته اراده و نیت خود را بتعجیل
بظهور رسانیده و بوارث ملک نه پیوسته توقف گونه دارند اگر رایات فیروزی آیات پادشاهی دو سه منزل از شاه درگ پیشتر شود هر آینه جمال خان از خوف
سپاه عادل شاه فسخ عزیمت برار کرده از احمدنگر قدم بیرون نخواهد نهاد و امرای برار بیکبار مطمئن الخاطر گشته بی تامل و تفکر بما خواهند پیوست حضرت سلیمانی
رقم قبول بر این التماس نیز کشیده موکب همایون از شاه درگ بجانب قصبهٔ دارسنگ که بر سر راه برار واقع است متوجه گردید و بشاه برهان و راجه علی خان

پیغام داد که بموجب التماس عزیزان پیشتر شده‌ایم و با امرای برار در باب اطاعت برهان شاه نوشتها نوشته‌ایم مقتضای وقت فرستادیم مناسب آنست که شما فرود
بسرحد برار آمده آنها را نزد خود خوانید که بتوفیق الله عنقریب از جمال خان گریخته بشما خواهند پیوست اما جمال خان برین کنکاش و قرارداد وقوف گشته از آنکه
شجاع و متهور و مدبر بود معارضه و مدافعه هر دو طرف بخود قرار داده بسید امجد الملک مهدوی که سر لشکر برار بود نوشت که سلاطین اطراف بتاراج و انهدام متوجه استیصال
من شده اند یکی بجهت پادشاهی و مهمات دنیوی دوم دینی که میخواهند که مذهب مهدویه را که بمشقت فراوان رواج داده ام برهم زنند پس شرط مردمی
و یکجهتی آنست که کمر شجاعت بر میان بسته امرای برار را بهر نوع که دانی و توانی دلاسا نمائی و در سرحد برار نشسته نگذاری که برهان شاه داخل مملکت
برار گردد و اگر راجه علی خان باو ملحق شده باتفاق در مقام سرکشی شوند شما نیز اعلام جنگ افراشته در لوازم دولتخواهی آمعیل نظام شاه تقصیر نکنید
که عنقریب با دلاور خان صلح کرده بمدد شما خواهم رسید آنگاه بدلاور خان نامه فرستاده در باب صلح مبالغه و ابرام از حد برد و چون ایلچی بران مرتب
نگشت جمال خان خزاین نظام شاهیه گشاده اموال فراوان بمردم قسمت کرده بمقناطیس زر و سیم خواطر خواص و عوام را جذب کرده لشکر خوب و جنگی
گرد آورده در ملازمت آمعیل نظام شاه باهنگ قتال و جدال از احمدنگر کوچ کرده بسرعت هرچه تمامتر الصوب دارا سنگ روان شد و در هفت کروهی
اردوی عادل شاهی عنان عزیمت کشیده مجدداً کسان نزد دلاور خان فرستاده ابواب تضرع و زاری گشاده در تملق و فروتنی تقصیر نکرده دلاور خان
باز بر نهج اول دست رد بر سینه مدعا زده جمال خان در کار خویش سراسیمه گشته درین اثنا خوش آمدگویان را سخن یافته بدلاور خان گفتند که جمال خان میخواهد
که با جماعتی از مهدویان گریخته بجنگل نایک دون درآید و آن برگشته بخت باور کرده عزیمت نمود که باتفاق امرای کبار بسر جمال رفته او را
دستگیر سازد و یا بگریزاند قضارا مقارن آنحال یکی از امرای حبشی موسوم باهنک خان از جمال خان برگشته باردوی عادل شاهی آمده ویراق در بر کرده
از عالم پناه مرخص گشته از راه پروانه خدمت برهان شاه گردید جمال خان چون دانست که امرا راه گریز گشاده دانسته روز بروز از وجدا خواهند شد بیشتر
از پیشتر مضطرب گشته از آنجا کوچ کرده و در همان نزدیکی میان کوهها و آب کندها که جامی مستحکم بود وضبط لشکر مقید آنست کرده فرود آمد و چون جاسوسان
خبر کوچ بدلاور خان رسانیدند لوازم حزم از دست داده باوجود جزم کرد که جمال خان بقصد فرار کوچ کرده است پس بی آنکه از حضرت سلیمانی رخصت حاصل
کند یا انتظار وصول دیگر جواسیس شد در روزیکه قمر در طریقه محترقه بود بر سر جمال خان باسی هزار سوار در غایت نخوت و غرور بی آنکه سلاح بخش کنند و
استعداد جنگ نماید ایلغار برد و بعد از آنکه بیدو سه کروهی لشکر خصم رسیده از دور خیمه و خرگاه بنظرش درآمده پرسید که این اردوی کیست بعضی گفتند اردوی
نظام شاه است و بعضی گفتند اردوی علیه عالیه عادلشاهیه است درین حرف و حکایت بودند که دیگر جاسوسان آمده خبر رسانیدند که نظام شاه به در فلان
موضع فرود آمده و این خیمه و خرگاه که مینماید از ایشانست دلاور خان عنان کشیده از آمدن خود پشیمان شد اما چون بغرور داد و ایلغار کرده بود بتعجیل رسید
افتاد در انجا بایستاد تا لشکر عقب رسیده صف قتال بیاراید که درین وقت یکی از مقربان درگاه از حضور پادشاه آمده بگوش دلاور خان گفت چون
لشکر را سامان و یراق نا کرده همراه برده میباید که امروز جنگ را موقوف داری و وقت دیگر چنانکه شرط است لشکر آراسته بمقابله رو دلاور خان بکثرت سپاه
و اقبال فریب خورده از آدم پادشاهی معذرت خواست و گفت درین ساعت جمال خان را دست و گردن بسته بملازمت پادشاه خواهم آورد و در جنگ
عازم شده از آن آب کندها و تنگنهها که گل و لای بسیار در آن داشت بزحمت تمام اوان لشکر گذرانید و خسته و مانده بی ترتیب و بی قاعده بمقابل خصم
رسیده امرای برگی را که پنج و شش هزار سوار داشتند در چنان وقت از خود جدا کرده مامور گردانید که از عقب لشکر نظام شاه درآمده نگذارند که اسپ
و فیل و خزانه را بیرون برند و حسب القدرة در قتل مهدویه کوشیده از خود تقصیر راضی نشوند جمال خان از آن جانب دیگر راه همه جهات مسدود دیده
فریادرسی بجز از تیغ تیز ندیده چنانکه آداب حرب است لشکر آراسته و امرای مهدویه را که بشجاعت موصوف و معروف بودند در یمین و یسار بازداشته با اندک
جماعتی بتاریخ پنجم ماه جمادی الاول بمیدان نبرد شتافت پس از طرفین دمامه شنگ فرو کوفته و صدای کوس و کورگه در جهان انداخته مبارزان در لاون
بشمشیر و گرز و سنان شور و زمین بریکدیگر تاختند لطف جنان درهم آویختند آن سپاه *** کز گرد شد روی گیتی سیاه *** ز بس قتل روی زمین خون

گرفت * فلک مانند آن جیره دستی نشگفت * امرای کبار با عین الملک کنعانی و انکس خان و عالم خان چون سید استغنا که حضرت سلیمانی از مقدمه کور ساختن
اسمعیل خان و بی حکم مرتکب جنگ جمال خان شدن غایت آزردگی و رنجش دارد و لاجرم در عین گرمی کارزار به بهانه شکست پای از معرکه کشیده ند و دلاور خان را
در کام نهنگ بلا گذاشته خود بجانب دار اسنگ بملازمت پادشاه شتافتند دلاور خان افواج بزرگ یمین و یسار را در جای خویش ندیده حمل بر شکست ایشان نمود
و با وجود آن حال بر صفوف نظام شاهیه حمله کرده ایشان را منهزم ساخت و چنانکه داب هندوستان است صغیر و کبیر بتاراج مشغول گشته دلاور خان با عوانش
با سعد و دی چند ماند و جمال خان و خداوند خان حبشی که هنوز از معرکه بیرون نرفته همراه اسمعیل شاه در گوشه استاده بودند فرجه و فرصت یافته بر دلاور خان که در آن وقت
زیاده از دویست سوار با او نبود حمله کردند و دلاور خان بعد از اندک تحریک سیف و سنان ثبات را استلزام هلاک دانسته با هفت کس که یکی از آن
جمله مولف این حکایت بود روی بوادی گریز آورد و در آن وقت منهیان نوید می رسانیدند که عین الملک و عالم خان شکست را بهانه ساخته از خلال راه بدار اسنگ
میروند که خود را بپادشاه رسانیده تا ضایع سازند دلاور خان مضطرب گشته از راه دیگر در غایت استعجال بطی مسافت مشغول گشت و از لشکر شکسته
قریب دو سه هزار کس در اثنای راه با او پیوسته بیشتر از امرای مذکوره مع اولاد و اتباع بدار اسنگ رسید و بگمان تعاقب خصم در رکاب پادشاه
روانه شاه درگ شد و شب همه شب راه رفته علی الصباح بمقصد رسید جمال خان بعد از این فتح که هرگز در مخیله او نبود سیصد فیل از دلاور خان و اتباع
او غنیمت گرفته روز دیگر در غایت شوکت و غرور از جنگ گاه بصوب دار اسنگ روان شد و در ظاهر آن قصبه فرود آمده و این مولف که در آن
معرکه چند زخم برداشته از کثرت ضعف همراهی رکاب شهریار نه نموده در آن قصبه ماند و بود گرفتار مهدویه گشته بلطائف الحیل از دست ایشان خلاصی
یافت مصرعه رسیده بود بلائی ولی بخیر گذشت * و چون امیران و سرداران بالتمام در شاه درگ مجتمع گشتند آوازه افتاد که راجه علی خان
و برهان شاه پیوسته امرای برار بر طبق فرمان عدالت پناه بایشان ملحق شدند و داعیه آمدن احمدنگر دارند هر آینه از اجتماع لشکر عادلشاهی و شنیدن آن اخبار
توقف خود در آن حدود مصلحت ندیده در ساعت از دار اسنگ کوچ کرده بتعجیل هر چه تمامتر بعزم مقاتله برهان شاه و راجه علیخان متوجه برار شده برهان شاه
و راجه علیخان از روانه شدن جمال خان بجانب ایشان زیاده از آنچه تصور توان کرد پریشان خاطر گشته سید امجد الملک و بعضی دیگر از امرای مهدویه که از نکراء نهان
امین نبودند مقید ساخته بقلعه آسیر فرستادند و بر سبیل سرعت و شتاب در باب تعاقب جمال خان نامها بعدالت پناه نوشته مبالغه و الحاح بسیار نمودند حضرت سلیمانی
چون همت پادشاهانه بر استیصال حال جمال خان گماشته بود و پس از عرض سپاه انجم جاه و تحقیق یراق شجعان رزم خواه بعنوان تعاقب جمال خان تا حوالی
قصبه پاتری که از شاه درگ تا آنجا قریب هشتاد کروه است بر سبیل تعجیل طی مسافت فرموده و از آنجا که هشت روز میان جمال خان و لشکر عادلشاهی
فاصله بود و در هیچ مقام و موضعی از استماع تعاقب آنحضرت توقف نمی نمود رای عالم آرای چنان اقتضا فرمود که امرای برگی را که هشت هزار سوار داشتند
جریده ساخته بر سبیل ایلغار دنبال جمال خان نامزد کنند تا بتعجیل باو رسیده و اطراف اردوی او تاخته از وصول آذوقه و علیق مانع آیند و هر جا فرصت یابند
بحرب و قتل قیام نموده چندان مزاحمت رسانند که اعوان و انصار او خائف و هراسان گشته ترک همراهی نمایند و برهان شاه و راجه علیخان را باسهل وجوه
فتح میسر شده جمال خان مقهور و مغلوب گردد و بعد از نامزد شدن امرای برگی شهنشاه عادل در کنار آبی که غایت صفا و نزاهت داشت و باغات مرغوب
از انبه و غیره در آن منزل بسیار بود اقامت فرموده از خیمه و خرگاه زمین را رونق سپهر اخضر داده چنان مقرر کرد که چون هوا در غایت گرمیست چندروزی
در نزهت گاه آنجا استراحت نموده پیشتر شوند دلاور خان که خاک ادبار بر چهره دولت او راه یافته بود ساعی گشت که روز دیگر از آنجا کوچ کرده تا حوالی
کانتهار (?) نهضت فرموده در هیچ جا مقام نکنند و این اراده چون بار اوه حضرت سلیمانی ضد مطلق بود جام بی هنجاری و بی ادبی او لبریز گشت آنحضرت در دفع استیلا و
تسلط او کوشیده کشتی استیصال او را بر همت عالی واجب گردانید و با آنکه جمیع امرا و خاصه خیل مطیع و منقاد دلاور خان بودند دست توسل در دامن الطاف غیبی
محکم ساخته بنفس نفیس در حل آن عقده مشکل کوشید و تدبیر در آن باب اندیشیده چون پرتو آن از مشکوة صواب اقتباس یافته بود چراغیان بارگاه تقدیر
چراغ آن تدبیر را بنسیم مرضیت هوا افقت بر افروختند و زواهر جواهر امید از خزانه ما یفتح الله للناس من رحمة فلا ممسک لها بر فرق پادشاه چرخ اقتدار

اشتهار و انتشار گردند و شرح این سخن چنین است که چون دلاور خان در ضبط کوشیده مردم معتمد خود را نزدیک پادشاه بازداشته بود و جمیع امرا از منصب و اراضی و دیوانیان را
از خود گردانیده احدی را یارای آن نبود که عرض احوال بپادشاه تواند نمود بنا بر آن دفع او بحسب ظاهر محال می‌نمود و حضرت سلیمانی بر آلام ایام ناکام صبر
مینمود و بامید عنایت الهی نقش غم از لوح خاطر سترده انتظار لطیفهٔ غیبی می‌کشید قطعه وصال دوست طلب میکنی بلا کش باش * که خار و گل همه با یکدگر توأم بود
کسی بگردن مقصود دست حلقه کند * که پیش تیر بلا با سپر تواند بود * و چون دران سفر بی‌اعتدالی و بیباکی او از حد گذشت و عدالت پناه از افعال و اعمال
ناشایسته سابق و لاحق او بیشتر از بیشتر آزرده خاطر گشت بسرعت در دفع او عازم گردید بالهام سروش آسمانی دو نفر هندوی مجهول که مدتهای مدید در سرکار
والدهٔ او بودند و کسی ایشان را نمی‌شناخت پنهانی نزد عین الملک کنعانی که امیر الامرا بود فرستاده از تسلط دلاور خان اظهار نفرت فرمود و عین الملک زبان بدعا
و ثنا گشوده گفت اگر حضرت از اوضاع ناملایم او دلگیر اند به بندگان درگاه امر فرمایند که شر او را مندفع سازند و بعد از گفت و شنفت بسیار بوساطت آن
دو نفر مجهول مقرر چنان شد که حضرت وقت شب که دلاور خان در دایرهٔ خود بخواب غفلت باشد سوار مرکب دولت گشته خود را باردوی عین الملک که بفاصلهٔ
نیم کروه از اردوی پادشاهی دورتر بود برساند و عین الملک با دو نفر دیگر که علیخان و انکسخان باشند با فوجهای خود مستعد قتال دلاور خان گشته او را دفع
کنند عدالت پناه را آن سخن موافق طبع مستقیم آمده در شب چهارم رجب سنه ثمان و تسعین و تسعمایه ۹۹۸ وقت سحر که هنگام فتوحات سبحانی است از درون
حرم بیرون خرامید و مکنون خاطر همایون با کس نگفت و بخشش وار خان که یکی از غلامان حضور بود حکم فرمود که اسپ سواری خاصه از جلوداران طلب نمود
سر جلودار از قبول آن ابا کرده گفت بحکم دلاور خان محال است که اسپ بدهم کفشدار خان تقصیر او گرفته فی الفور طپانچه بر رخ وی زد جلوداران چون حال برین
نهج دیدند دانستند که صحبت رنگ دیگر دارد همگی اسپان پیش آوردند تا حضرت و غلامان حضور سوار گردیده از سراپرده بیرون آمدند الیاس خان که دایهٔ او
پادشاه بود و دران شب نوبت پهره او بود پادشاه را شناخته پیش دوید و سبب سواری استفسار نمود حضرت فرمود که حالا وقت سخن گفتن نیست با مردم خود
سوار گشته در رکاب باش که حقیقت حال معلوم خواهد شد الیاس خان با لشکریان خاصهٔ خود که عدد آنها بصد نمی‌رسید همراه گشت و چون از میان اردوی
بزرگ بیرون گشته قرین صحت و سلامت بحوالی لشکرگاه عین الملک و علیخان و انکسخان رسید عنان کشیده توقف فرمود و امرای مذکور بنا بر مقدمهٔ
قرارداد چون مستعد بودند در لحظه با فوجهای آراسته بپابوس رسیدند و در یمین و یسار صف کشیده بایستادند و درهمان وقت که خبر سواری حضرت منتشر گشت مردم
خاصه خیل و مجلسیان و سر نوبتیان که در سراپردهٔ پادشاهی فرود آمده بودند و این مولف نیز از جملهٔ ایشان بود مسلح گردیده خود را بملازمت حضرت
رسانیدند چنانکه سه هزار کس دران وقت شب که بمجیر روز روشن بود بزمین بوس مشرف گشتند گویند دلاور خان که عمرش از هشتاد متجاوز بود یکی از دختران
دکنی که غائبانه آوازهٔ حسن و جمال او شنیده عاشق شده بود دران شب بوصل او رسیده خلوت داشت و دو نفر از منهیان او در همان شب دقیقه و در پاس از شب
گذشته بود بدرگه کنکاش پادشاه و اتفاق امرای ثلثه واقف گشته بدربار دلاور خان آمدند و هرچند سعی کردند که پرده داران و محرمان و خواجه سرایان آن خبر باو
رسانند از میامن اقبال حضرت ارادهٔ ایشان بوقوع نپیوست و چون پادشاه در پاس چهارم از شب سوار سمند سعادت شده از اردو بیرون رفت نزدیکان
بسعی بسیار دلاور خان را که با مهمان تازه که در بستر غفلت مانند بخت خویش بخواب رفته بود بیدار کرده بحقیقت حال مطلع گردانیدند و او و فرزندان او فی الفور در تهیهٔ
سواری شده با پنج و شش هزار سوار و فیلان بیشمار قریب طلوع صبح بطرف حضرت روان شدند بدان امید که مردم خاصه خیل و امرای مذکور از صولت او
کناره جسته باز حضرت را بنسبت سابق نگهدارند و در امور سلطنت بهمان طریق سابق صاحب اختیار باشد القصه دلاور خان چون با کوکبه و طنطنهٔ عظیم
نزدیک فوج پادشاهی رسید حضرت یکی از مقربان خود را نزد عین الملک فرستاده بدفع دلاور خان مامور گردانید عین الملک بحسب ظاهر قبول این معنی کرده
مخفی کس نزد دلاور خان فرستاد که چون آنحضرت یکایک باین طرف تشریف آورده بالضرورة ما سوار شده بمیدان درآمدیم تو بخاطر جمع پادشاه را همراه
گرفته بجای خویش مراجعت نما که ما متعرض نخواهیم شد بنابرین دلاور خان بفاصلهٔ یک گروه از افواج خود در آمد فرزندان نگاه داشته از قوت اقبال
عالم پناه خود با پانصد سوار و چهار فیل نامی از ایشان جدا شده پیش حضرت آمد و سواره سخن درانداخته گفت درینوقت شب پادشاه را سواری مناسب نبود

حال اصلاح در آنست که بسرا پردهٔ اجلال معاودت نماید حضرت بر آشفته بزبان مبارک آورد کو کسی که این بی ادب را بسزا رساند یکی از لشکریان خاصه خیل که اوک خان نام داشت بسرعت برق اسب را پیش جهانیده یک شمشیر بروی انداخت و آن شمشیر گرچه اصلا کارگر نیامده اما دلاور خان متلاشی شده از روی اضطراب اسب را عقب کشید اوک خان خواست که شمشیر دیگر بروی اندازد و اسب از لمعان شمشیر جراغ پا شده دلاور خان بزمین افتاد فیلبانان وازروی دولتخواهی فیل را درمیان مردم پادشاهی و دلاور خان حائل ساخت تا او را فرصت شده بر اسب دیگر سوار گشت و خود را بفوج بزرگ خود رسانیده خواست که برگشته حرب نماید ناگاه افواج و از سطوت و غضب پادشاهی هراسان شده و کالجراد المنتشره از هم پاشیدند و دلاور خان مضطرب و حیران با برخی از لشکر جلو ریز روی بگریز آورد و کمال خان که از لشکر جدا شده بطرف داراسنگ میگریخت اسیر و دستگیر مردم پادشاهی شده بقتل آمد و دلاور خان با دیگر فرزندان از تعاقب لشکر حضرت هیچ جا مقام نکرده خود را بسرعت تمام بلدهٔ احمدآباد بیدر رسانیده و بعد از آنکه دست تقدیر خار تعرض دلاور خان از دامن حشمت سلیمانی بیرون کشیده و نقاب ظلمت از پیش جمال جهان آرای او برداشت امرای ثلثه را با وجود چنان تقصیر که مسطور گردید خلعت و بیان استمالت داده بوعدهای الطاف خسروانه خوشحال گردانید و علی الصباح فر و عز و دولت بر یمن فتح و نصرت بسیار با جاه و حشمت همعنان و بخت و دولت همرکاب بسرا پردهٔ جاه و جلال تشریف حضور آورده بر تخت کامرانی برآمده و کسانی را که از ایشان آثار دولتخواهی و نیکو خدمتی بوقوع رسیده بود بعنایات بی نظیر از اختصاص بخشیده مبتهج و مسرور گردانید و چون از بارگاه بمحفل خاص تشریف فرمود امری که فی الجمله غرابتی در او است روی نمود چه که دلاور خان چون حنفی مذهب بود شعار مذهب شیعه برطرف ساخته خطبهٔ حضرت اصحاب کبار میخواندند برخی را آن گمان که پادشاه عدالت پناه و حنفی مذهب خواهد بود و برخی را از آن ظن که چون عم آنحضرت علی عادلشاه و پدر او شاه طهماسپ شیعه مذهب بودند او نیز بر مذهب ایشان خواهد بود و شق اخیر بطبع مخادیم موافق تر آمده یقین کردند که پادشاه شیعه است پس اکثر اهل سنت که کمال تعصب داشتند خود را شیعه باز نموده چندان سعی نمودند که موذنان در اذان و زبانگ نظر بطریق شیعه مذهب گفته اشهد ان علیاً ولی الله داخل اذان گردانیدند و شاه سعود خان که حنفی مذهب بود از شنیدن آن در خشم شد حکم کرد که کسانیکه باعث این امر اهانت نموده مواخذ سازند اما در آخر چون بر حقیقت حال مطلع گشت تبسم فرموده از سر جرائم ایشان درگذشت و مدتها ایشان را شیعیان مصلحتی خوانده خوش طبعی ها می فرمود تا این زمان سعادت نشان در بلدهٔ بیجاپور خطبهٔ حضرات چار یار با صفا رضوان الله علیهم میخوانند و نام حضرات ائمه معصومین علیهم السلام بر نهج زمان یوسف عادلشاه مذکور میسازند و همدران روزی که میامن شوکت حرام خواران بر افتاده بود چون خبر فتح برهان شاه و کشته شدن جمال خان بار دوی سعادت قرین رسید شاه دوست نواز دشمن گداز تهنیت نامه نزد برهان شاه مرسول داشت و طبل معادت بمرکز دائرهٔ دولت بنوازش در آورده و بکوچهای متوالی و متعاقب در حمایت رب غفور به بیجاپور تشریف حضور ارزانی فرموده آن بلده را بیمن مقدم شریف غیرت افزای گلستان ارم ساخت و قدم بر مسند پادشاهی نهاده در تمهید بساط رعیت پروری و تشیید اساس معدلت گستری مبالغه فرموده تدارک خللهای چندین ساله بنوعی مساعی جمیله بتقدیم رسانید که از مقیمان صوامع ملکوت و ساکنان حظائر ناسوت صدای احسنت احسنت برخاست

نظم

معدلتش نسبت به نیروی خویش ٭ گردن هر گرگ بیک موی میش ٭

تا در عدالت بجهان برگشاد ٭ بند بلا زد بهو فان باد ٭

## بی وفائی نمودن برهان نظام شاه ثانی نسبت بسلیمان مکانی و بجزاء مکافات رسیدن او بنا بر اقتضای آسمانی

بر ارباب دانش و بینش که خلاصهٔ کارخانهٔ آفرینش اند پوشیده نماناد که هرگاه شعشعهٔ انوار عنایات الهی از مشرق فمن شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه طلوع نموده بر صفحات احوال فرخنده مآل دولتمندی تابد و نسیم فتح و فیروزی بر پرچم سعادت مندی وزد در مرآت ضمیر منیر خورشید نظیر الهام تاثیرش بطریق لطافت ظاهر پذیرفت که در جزو صورت صدق و صواب روی چهره بگشاید و نقش هر تدبیر که از برای سر انجام امور ملک و ملت بر لوح خاطر نگارد موافق نسخهٔ تقدیر صورت بر فکر که در باب قلع و قمع نهال اعدای دولت قاهره بر صفحهٔ خیال کشد مطابق قضا و قدر گردد و نظیر این تحریر خوش تقریر آنکه دلاور خان حبشی چون منکوب درگاه حضرت سلیمانی گشت و از احمدآباد بیدر نزد برهان نظام شاه رفته بر مسند عزت و امارت متمکن گردید و مقدمات واهی پیش کرده از برهان شاه متعهد و متکفل تسخیر قلعهٔ شاه درگ بیجاپور شد و چون حیات دولت عظیم از دستش بدر رفته بود دیوانه و مسلوب العقل گشته علی الدوام سخنان لاطائل از زبانش سر میزد و این اخبار بوسیلهٔ منهیان آگاه بسمع اقدس

رسید و از برهان شاه مستبعد مینماید است که با وجود چندین حقوق در مجلس او چنین حرفهای بیهوده مذکور گردد و درین اثنا امر دیگر که از آن غریب تر بود مشاهده گشت و آن اینست که در اوایل سنه الف عدالت پناه را از ملکهٔ جهان پسری متولد شد و چون نخستین مولود آنحضرت بود زیاده از آنچه در حوزهٔ تصور گنجد بلوازم شادمانی اقدام نموده جشنهای پادشاهانه نموده موسوم بعلی گردانید و خالوی شهزاده یعنی محمد قلی قطب شاه از بهاگ نگر جمعی از اعیان درگاه را مصحوب گهوارهٔ مرصع طلا و دیگر تحف و هدایا به بیجاپور فرستاده بلوازم تهنیت و مبارکبادی بجای آورد و برهان شاه بخلاف رسم آبا و اجداد کس بمبارکباد نفرستاده بتغافل گذرانید قضا را آن مولود نامی گل سوری خندان بقای نداشته بعد از دو ماه از نهیب صرصر اجل همای روح آن نوبادهٔ گلشن سلطنت به بهشت برین پرواز نمود و شاه عدالت پرور بغایت ملول و محزون گشته آثار کلفت ظاهر ساخت ابیات گیتی که نشیمن نه والست + آسوده دلی درو محالست + ماتمکده ایست تیره و تنگ + در روی زوفا نه بوی و نی رنگ + و درینوقت هم برهان شاه جهت پرسش و عیادت کس نفرستاد و این معنی نیز علاوهٔ کدورت سابق گشته عدالت پناه ملا عنایت الله جهرمی را برسم رسالت باحمدنگر فرستاده پیغام داد که دلاور خان از جملهٔ غلامان این درگاه است و در مذهب صداقت و دوستی چنان مناسب مینماید که او را مصحوب فیلان که جهان خان از وگرفته بود روانهٔ اینجانب نمایند تا غبار وحشت و کلفت مرتفع گشته مبانی مخالصت و مصادقت بحال خود بماند برهان شاه نظر بر عواقب امور نینداخته در مقام اصلاح نشده استعجال نمود و فی الفور الفت را بکلفت مبدل ساخته رقوم حقوق سابق این پادشاه قضا توان قدر توامان یکه لکنا واقی از خاطر خود بکلی محو ساخته و مشرب عذب موافقت را بخس و خاشاک مخالفت مکدر گردانیده در صدد لشکرکشی شد و بتجویز و تحریک دلاور خان در غرهٔ شهر جمادی الثانی سنه الف با خیل و حشم بی توقف و درنگ متوجه ولایت شهریار عادل گردید و بی تامل و توقف قدم در سرحد حضرت سلیمانی نهاده و لوازم نهب و غارت بتقدیم رسانیده دقیقه از نرخانش فروگذاشت از استماع این اخبار ابیات شاه قوی طالع فیروز جنگ + گلبن این روضهٔ فیروز رنگ + داغ نه ناصیهٔ سرکشان + تیغ زن تارک گردن کشان + ابوالمظفر ابراهیم اعدل یعنی عادل شاه ثانی بر حقیقت آن امر مطلع گشته از خیال محال حریف جفا پیشه تبسم گردید و با حضار لشکر فرمان نداده و در تهیهٔ مدافعه و مقاتلهٔ وی نکوشیده بر زبان وحی بیان جاری ساخت که از رای صایب و فکر ثاقب بعید میشمارم که نسبت بکسیکه انواع امداد و اعانت بجای آورده بر تخت مملکت موروث متمکن ساخته باشم تعجیل نموده فی الفور باوی در مقابله و مقاتله در آیم رای جهان آرای همایون ما اقتضای آن میکند که برادر نگ عشرت متمکن بوده حسام خون آشام که مستلزم گلگونساری اعلام ارباب بیوفائی است از نیام انتقام برنیاوریم و چندروزیکه حریف جفا پیشه شیشهٔ عهد را بسنگ بیوفائی شکسته بهیچ وجه متعرض از احوال او نگردیم اگر از اراده و کردهٔ خویش نادم گردیده هم از ظلم و مراجعت نماید فهو المراد و گرنه بعد از آن عساکر نصرت ماثر را مامور گردانیم که بدان حدود شتافته دفع مزاحمت او نمایند ارکان دولت و اعیان حضرت مضمون لا کلام خیر انجام کلام الملوک ملوک الکلام بخاطر آورده بر حسن اعطاف و الطاف پادشاه سپهر تمکین آفرین خواندند قطعه گهر پاک از ابر بلند او فتاد + پسندیده کار ارجمند او فتاد + همه گوش از آن گوهر آراستند + زمین بوسه دادند و برخاستند + برهان شاه چون بحوالی قصبهٔ منگلبیر رسید عدالت پناه از جای خود نجنبیده هیچکس معارض او نگردید پنداشت که حیله انگیخته میخواهند او را بمیان ولایت کشند بنا بر آن چنانکه بر زبان حضرت گذشته بود خواست که از آن سفر پشیمان گشته بر جناح استعجال معاودت نماید باز باغوای دلاور خان فسخ عزیمت نموده ستیزه و مکابره پیش نهاد خود ساخت و در کنار آب بیوره نزدیک قصبهٔ منگلبیر که در سی کروهی بیجاپور است بهانهٔ احداث قلعه مقام فرمود و در جائیکه در از منهٔ گذشته یکی از رایان کفرهٔ هند حصاری ساخته از تمادی ایام اندراس یافته بود پایه بر پایهٔ آنش گذاشته با جد و جهد تمام وصرف نقود وافر در تعمیرش مشغول گشت و این معنی نیز در بدیهت حال در آئینهٔ ضمیر عدیم النظیر شهنشاه قضا اندیش چه سان پر معدلتش تا انقراض بنیان جهان عالمیان مبسوط باد مرتسم گشته درین کرت نیز با حصار سپاه و استعداد و مدافعه نپرداخته و بزبان خجسته فال برین مقال مترنم گردید که برهان شاه اگرچه درچنین فصل برسات متحمل زحمت و مشقت شده در بنای قلعه و اتمام آن نهایت سعی مینماید اما در آخر مانند اطفال که در اثنای خاک بازی عمارتی کنند و شکنند آن نیز بدست خویش ساخته و پرداخته خود را مستاصل و منهدم خواهد گردانید و جز تعب و محنت چیزی دیگر عاید روزگارش نخواهد شد و خاطر همایون ما را در ضمن این مدارا و مواسا فکری و دوراندیشی هست اگر خواست الهی بآن تعلق گرفته باشد عنقریب منظور دوستان و مخلصان یکجهت خواهد گردید بیت

جهان داور جهان وارش آموخت ٭ بهر کاری نکو کارش آموخت ٭ حاصل الکلام همایون فریدون بخت جمشید تخت جمیع مقدمات برهان شاه را هیچ ندانسته
ذره بدان التفات نفرموده او را بمحنت و تعب باز گذاشته خود بکام دل لوای بهجت و خرمی افراشت چنانکه در موسم برسات که خیر الفصول هندوستان است
و از اعتدال هوا فضای کوه و دشت از سبزه و ریاحین بر مرغزار سپهر برین تفاخر می نمود شاه پرویز طبیعت جمشید عشرت گاه بر چار بالش سلطنت تکیه فرموده
از گردش جام طرب انتعاش و شعاع عذار ساقیان سیم سیما رخسار گلستان ایام را طراوت بهار میداد و گاه بر بساط کامرانی سکندر وار نشسته با رسطو نشان مهارت
پیشه و بزرجمهر صفتان قضا اندیشه شطرنج سعادت و نرد دولت میباخت و بهیچ وجه از لشکر کشی خصم که مآل آن نزد ضمیر خورشید نظیرش اظهر من الشمس و ابین من الامس
بود خدشه بخود راه نداده خاطر عاطر از آن مهم بکدر و متفکر نمیداشت و بجز از اولا آنکه جهت خبر گیری حضر در بودند هیچکس را بجانب خصم متردد نمی ساخت
و از مشاهده و استماع این اوضاع و اطوار خارق عادات خلایق نزدیک و دور حیران گشته در شهر و لشکر انجمن ها می ساختند و فراخور عقل و حالت لوازم حدس
و فراست کار بسته سخنان میگفتند تا آنکه برهان شاه مجلسی منعقد ساخته از اعیان دولت خود و دلاور خان سبب سکونت و سکون عدالت پناه و عدم
احضار لشکر استفسار نمود بعضی گفتند که چون در عنفوان شباب است و بمقتضای آن وقت بشرب مدام و لهو و لعب اشتغال دارد و بمهمات جهانداری نمی پرداخته
ازان غافل است و بعضی گفتند امرای کبار با وی موافقت ندارند بنابران باحضار ایشان فرمان نمیدهد و در تدبیر دلاسای ایشانست منهیان آنگاه صورت
آن مجلس را بی زیاده و نقصان بمقربان درگاه نوشتند و مقارن آن انتخاب کس دلاور خان نیز به بیجاپور رسیده بعرض رسانید که از اهمال و امهال آنحضرت در باب
مدافعه و مقاتله خصمان و تغافل از حال ایشان دشمنان دلیر گشته روز بروز قوی تر میشوند و حرفهای دور از کار بر زبان می آورند هرچند زود تر بمعالجه این امر
مشغول شوند و در تدارک آن کوشند بهتر خواهد بود حضرت تدبیر را موافق تقدیر دیده بدل مشغول شکر الهی شد و جواب داد که درین مدت قدر مردم عزیز نمیدانستم
اکنون بر من ظاهر شد که بی وجود آن معتمد الدوله مهمات سلطنت بهیچ وجه رواج و رونق پیدا نخواهد کرد و معامله برهان شاه بیرای عقده کشای او صورت وقوع
نخواهد یافت باید که ماجرای گذشته را که بگفته بعضی از اهل غرض روی نموده بخاطر نیاورده در مقام دولتخواهی ثابت و راسخ بوده بزودی مضمون العود
احمد را آشکار سازد که بمنهج سابق بتجدیدات شایسته سرفرازی خواهد گشت دلاور خان از پیغام شهنشاه زمان گل گل شگفته و جمیع آن مقدمات را باور کرده
یکی از معتمدان خود را فرستاده پیغام داد که اگر حضرت عهد نماید که بمن آسیب جانی و مالی نرساند سر قدم ساخته بآستان بوسی مشرف میگردم و بعد از ایقاع عهد
و نوشتن و فرستادن عهدنامه دلاور خان باتفاق پسر بزرگ خود محمد خان بدان امید که باز زمام اختیار سلطنت بکف خویش در آورده پادشاه را بیدخل
نگاهدارد از برهان شاه بمبالغه و الحاح رخصت حاصل کرده به بیجاپور آمد و در روزی که عالم پناه بباغ دوازده امام تشریف برده وقت عصر تنگ با عظمت
و شوکت تمام متوجه قلعه ارک بود بزمین بوس رسیده پیاده در رکاب روان شد و چون پاره راه رفت بالیاس خان اشاره عالی واقع شد که دلاور خان را
کرده همراه بیاورد و چون بقلعه درآمد حضرت در ساعت یکی از مردم را که بدولت دلاور خان در چشم کندن مهارتی تمام بهم رسانیده بود مامور گردانید که صنعت
خویش را اظهار سازد دلاور خان بعجز و زاری درآمده بالیاس خان گفت بخاکپای حضرت سوگند بده که این شخص را مانع آمده بپادشاه عرض کن که من
بر عهد تو اعتماد کرده آمده ام خلاف عهد مستحسن نمی نماید الیاس خان جرات ورزیده پیغام او را بعرض رسانید جواب شنید که من عهد کرده ام که بتو ضرر جانی و مالی
نرسانم چشم کندن نه ضرر جانی است و نه ضرر مالی است دیگر عهد کرده ام که من بتو آسیبی نرسانم حالا آن مرد چشم کن بتو آسیب میرساند نه من الیاس خان
این حیله شرعی که در جمیع ادیان پسندیده است چون بخاطر آورد در ساعت باز گشته خاطر نشان دلاور خان کرد و آن شخص مضمون لا راد لقضائه و لا
معقب لحکمه بکار خود مشغول شده در لحظه چشم جهان بین او را از حلیه بینائی بی بهره ساخت و بموجب حکم در قلعه ستاره محبوس گشته در سنه بست و شش
و الف در همان محبس به تنگنای لحد خرامید القصه چون مقصود حضرت حاصل شد دلاور خان با حسن وجهی بدست آمده آتش ظلم و بیداد نظام شاهیه
در مملکت منگلبیره و آن نواحی بیش از پیش سر بفلک اثیر کشید هر آینه آن شهریار عطارد تدبیر جهت خلاصی رعایا از آفات و بلایا باحضار سپاه رزمخواه فرامین
مطاعه شرف اصدار فرمود و پس از آنکه امرای ممالک محروسه با لشکرهای آراسته و پیراسته متوجه درگاه شده فوج فوج و قشون قشون بدار السلطنه بیجاپور

رسیده روی اخلاص بآستانهٔ سلطنت نهادند نخست امرای بریکی برسم منقلای با شش هفت هزار کس بر بادپایان بادپیمای سوار گشته بدان سمت روان
گشتند تا اطراف اردوی برهان شاه تاخته از وصول غله و آذوقه مانع آیند و از عقب آن در غرهٔ شعبان رومی خان دکنی سر لشکر گشته با ده هزار سوار دلقوه فزون
از شمار بدفع شر نظام شاهیه روان شد و از عقب او الیاس خان سر نوبت با سه هزار کس از مردم خاصه خیل بدان طرف شتافت و امرای بریکی که بیشتر از همه
از آب بهیره گذشته لشکر نظام شاه را از نهیب و غارت ولایت مانع آمده بودند برهان شاه چند دفعه لشکر بمقابل ایشان فرستاده هر کرت مغلوب گشتند بنابر آن
برهان شاه به تنگ آمده خود بر سر ایشان ایلغار کرده و غافل بایشان رسید و چون ایشان تاب مقاومت نداشتند سراسیمه خود را به بهیره رسانیدند و در آنوقت چون
پایاب داشت عبور کرده برومی خان و الیاس خان ملحق شدند قضارا همان ساعت سیلی عظیم آمده چون عبور بسیار دشوار گردید برهان شاه برگشته بمعسکر خویش
رفت و دران اثنا قحطی در اردوی نظام شاه روی نمود و اکثر سپاهیان را از عدم وجدان قوت قوت بیکار مفقود گشته در مجاری آن طیبه بلای وبا که از تعفن از عد
بهم رسیده بود آدم و اسپ و فیل بسیار چه از گرسنگی و چه از وبا هلاک گشتند و فریاد و فغان صغیر و کبیر بفلک اثیر رسیده اضطراب عظیم در میان ایشان پدید آمده ازین واسطه
غواص فکر و سباح تدبیر برهان شاه در بحر بیکران اندیشه غوطه خورده قلعهٔ تحدث خود را که هنوز نیمه کاره بود باسد خان گجراتی ترک حواله کرده و بقدر امکان در
استحکام آن کوشیده ناچار جهت تغییر جا و رسیدن غله دو سه منزل بجانب سرحد خویش فرو نشست و بعد از آنکه از ولایت او غله و جمیع ما یحتاج اردو
رسیده و وبا نیز تخفیف یافت برهان شاه بمطارحهٔ ارکان دولت قاصد محاصرهٔ قلعهٔ شولاپور شده در اواسط ماه شوال متوجه آنطرف شد و این خبر گوش گذار
حضرت شده از موقف جاه و جلال حکم عالی شرف نفاذ یافت که رومی خان و الیاس خان و سائر امرا مهمات قلعه را موقوف داشته از آب بهیره عبور کنند و مانع
ارادهٔ برهان شاه شده نگذارند که بجانب شولاپور رود و امرای عظام عادل شاهی بموجب حکم چون عبور کردند و سر راه گرفته کار بر او تنگ ساختند بجز حرب
چاره ندیده قورنگ خان دکنی امیر الامرای برار را با زبده و خلاصهٔ لشکر بمقابلهٔ ایشان امر فرمود و بین الفریقین دریای آشوب بتلاطم در آمده سفینهٔ امن و امان
گرفتار غرقاب مصیبت گردید **ابیات** دو لشکر بهم در خروش آمدند * دو دریای خونین بجوش آمدند * چنان شعلهٔ فتنه بالا گرفت * که آتش درین
قصر والا گرفت * قورنگ خان که بزیور جلادت و حلیهٔ شجاعت متحلی بود در استعمال انواع آلات حرب خود را منفرد میدانست باتفاق بهادران و تهمتنان
نظام شاهی حملهای مردانه و کوششهای فرزانه بظهور رسانید و اعتماد خان شوستری که در سلک سر نوبتان عادل شاهی انتظام داشت و از مشاهیر اعیان
آن درگاه بود و قریب بشام معارض قورنگ خان گشته بی آنکه همدگر را بشناسند هر دو به نیزهٔ خطی بر یکدیگر حمله نمودند و بنابر آنکه طرفین در علم نیزه بازی نظیر و عدیل
همدیگر بودند چندین طعن و ضرب بوقوع انجامید لیکن عاقبت الامر اعتماد خان گردن خصم را از سلاح خالی دیده شاه رگ او را بسنان نیزه بشگافت چون خون
بسیار رفته سست گردید نیزه بر سینه اش خلانیده چنان زور نمود که از خانهٔ زین بر زمین افتاد و هنوز که خبر کشته شدن قورنگ خان منتشر نشده بود سهیل خان
خواجه سرا نیز که در همان روز از درگاه نظام شاهیه بچاپور منصب امارت اختصاص داشت مردانه بر لشکر برهان شاه حمله آورده امرای نظام شاهی که از ناپیدا
بودن سردار خود بیدل بودند شکست یافته خسته و مجروح و بدحال بصد هزار جر ثقیل خود را باردوی برهان شاه که در یک کروهی بود رسانیدند و آفتاب فتح از مشرق
دولت عادل شاهیه طالع گشته صد فیل بزرگ کوه تمثال و چهار صد اسپ و چهار صد سوار گرفتار و اسیر سپاه عدالت پناه گردید و رومی خان و الیاس خان همه را
روانهٔ درگاه عرش اشتباه گردانیده بخلعت و کمر شمشیر مرصع و اسپ تازی بتبهج و سرور گرویدند و بعد ازین واقعه خلل عظیم در سر کار برهان شاه راه یافته از
تمادی ایام سفر کثیر الضرر بسیاری از سپاهیان طریق گریز پیش گرفتند و امرای دکنی و حبشی که معتمدان و دولتخواه بودند از برهان شاه برگشته خواستند که بدرش
اسمعیل را که در یکی از قلاع محبوس بود بدست آورده بپادشاهی بردارند و برهان شاه را ضائع سازند پس چنانچه کیفیت آن در محل خود مسطور خواهد شد یوسف
خواجه سرا و کامل خان دکنی قاصد قتل برهان شاه شدند و او بمدد بخت بیدار بران معنی مطلع شده دفع شر ایشان نمود و از آمدن و قلعه بستن خود قرین حزن
و ندامت گشته بقصد مراجعت احمدنگر بجانب قصبهٔ کرور بالیان که از ممالک او بود کوچ فرمود و رومی خان و الیاس خان آگاهی یافته باتفاق امرا
تعاقب نمودند و بقدر امکان در مزاحمت کوشیده کار بر ایشان دشوار ساختند برهان شاه چون دانست که بی صلح باحمدنگر رفتن نتیجه خوب نخواهد داد در ظاهر

آن قصبه مقام کرده طالب صلح گشت ومهر سپهر عدالت وجهانبانی درابتدا قبول مصالحه نکرده قریب یک ماه به تغافل گذرانیده در اواخر چون محمد قلی قطب شاه و مصطفی خان
استرابادی میرزا علیخان وخواجه عبدالسلام تونی را جهت التماس صلح به بیجاپور فرستادند وایشان جبین تضرع وتخشع بر زمین عجز نهاده دران باب الحاح برام
از حد بردند آن حضرت فرمود که برهان شاه داخل مملکت ماشده دست تعرض بر امن ولایت دراز کرد وجور وستم او نسبت برعایا از حد گذشت جمیلی زام فرشاد
بدفع مضرت او قیام نمودیم ولاور خان وفیلان که مایه النزاع بودند به تدبیر وضرب شمشیر بدست آوردیم اکنون که هیچگونه منازعت نماند ازان ماجرا درگذشتیم
ورقم قبول به استدعای برهان شاه می کشیم مشروط با آنکه آن قلعه را چنانکه بر زبان مبارک همایون ماگذشته بدست خود شکسته بمقر سلطنت احمدنگر مراجعت نماید که ما
مصرعه بر همان عهد وفا ئیم که بستیم بدوست بعد مصطفی خان معروض داشت که یکی از اعیان درگاه که متانت رای رزین واصابت فکر دوربین متصف باشد
باردوی برهان شاه باید فرستاد تا در حضور وی صلح واقع شده قلعه نیز نکسور وویران گردد شهریار عادل بعد از تامل واعمان نظر انیس الحضرة البهیة عضد الدولة
القاهره شاه نواز خان را که شمهٔ از آثار وحالات او بعد ازین مرقوم کلک بیان خواهد گردید جهت سرانجام لوازم مصالحه وشکستن قلعه باتفاق مصطفی خان و
خواجه عبدالسلام تونی نزد برهان شاه مرسول داشت وشاه نواز خان که در کفایت امور دنیوی مثل عقل اول مستغنی وممتاز است چون با برخی از مردم پادشاهی بتجمل
وشوکت تمام بحوالی اردوی برهان شاه رسید جمعی از اعیان لشکر باستقبال شتافته مراسم تعظیم وتکریم بتقدیم رسانیدند وروز دیگر برهان شاه مجلسی در غایت تکلف آراسته
ملاقات شاه نواز خان گرفت وبنابر آنکه ایلچیان حکام دکن دران روز بالتمام دران انجمن حاضر بودند برهان شاه داعیه داشت که شاه نواز خان نخست
حرف صلح درمیان آرد تا در حضور ایلچیان منت بران نهاده شرائط مصالحه بعمل آرد خان مشار الیه آن از ابفراست دریافت وبهیچوجه خود را آشنای آن معامله نساخت
تا آنکه مصطفی خان وخواجه عبدالسلام که برای رفع کلفت از جملهٔ حضار آن مجمع بودند تصریح کرده گفتند که مدعای اعلی حضرت برهان نظام شاه آنست که بساط
منازعت منطوی گشته ابواب مصادقت مفتوح گردد وقوانین سلاطین ماضیه منظور گردیده مبانی وداد تعمار اتحاد مستحکم شود خان خورشید احتشام سپهر احترام
شاه نواز خان بجواب مبادرت نموده گفت بر عالمیان ظاهر وروشن است که دوستی عالم پناه نهالیست که ثمرش بجز راحت وکامرانی نیست وانحراف از
صراط مستقیم محبت وولای شاه عدالت دستگاه شجری است که برش غیر محنت وکلفت نی دوستان جانی را دشمن تصور کردن ودشمنان نهانی را دوست داشتن
ونگفته سیاهرویان کورباطن شکر کشیدن از حزم واندیشه دور است الحمد لله والمنة که هنوز رشتهٔ مصادقت ومخالصت نگسیخته است اگرچند روزی بنا بر اغراض
برخی از امور نامرضیه بظهور رسیده باشد باندک سعی وکوشش اصلاح میتوان کرد مثنوی چها دیده دستور فریادرس ✻ کشاد از سرکاردانی نفس ✻ سخنهای
پروردهٔ دلفریب ✻ که از مغز مردم رباید شکیب ✻ خطابی که امید واری دهد ✻ عتابی که بر صلح یاری دهد ✻ زبان بندهای چو پیکان تیز ✻ دری در تواضع دری
درستیز ✻ سخن ساخته درگذارش دونیم ✻ یکی نیمه زامید ودیگر زبیم ✻ همگنان از سخنان سنجیده پسندیده در شگفت مانده از کاردانی وهنرمانی آنجناب حساب بها
برداشتند ولوازم حزم را بنجاط آورده بدان قرار دادند که برهان شاه از کرور بالیان به موضع منگلیره رفته وقلعه شکسته سالماً غانماً بصوب احمدنگر مراجعت
نماید پس بتاریخ سیزدهم محرم الحرام سنه احدی والف از کرور بالیان بجانب منگلیره شتافته چنانچه بر زبان مبارک سلطان ولی شعار جاری گشته بود
برهان شاه بدست خویش یک سنگ از دیوار حصار برآورد وانگاه صغیر وکبیر از دو متفق شده بیک طرفة العین اثری از آثار آن نگذاشتند وسپاه فرصت
غنیمت شمرده بی توقف ودرنگ علم مراجعت بصوب احمدنگر برافراشتند وچون بحوالی قلعه بریده رسیدند خان ذیشان شاه نواز خان قرین اعزاز و
اکرام رخصت انصراف یافته ورایت معاودت افراشته بشرف بساط بوس حضرت سلیمانی معزز ومفتخر گشت وشمول عنایات شاهانه گردیده پایهٔ قدر و
منزلتش از فرق فرقدین درگذشت واز جملهٔ وقائع سنه الف که قابل تحریر وتسطیر است آنست که رکن السلطنه میرخان حبشی که در حسب موالی علی عادلشاه
انتظام داشت منظور نظر تربیت پادشاهانه گردیده در زمانیکه قمر در برج عقرب که برج ثابت مقام است بخلعت پیشوائی سرفراز گشته بخطاب اخلاص خان از
امثال واقران ممتاز گشت واز آن تاریخ تا حال که ثمان وعشر والف است کما یلیق وینبغی مهمات مالی را سرانجام میدهد واز آنکه در غایت امانت است وبی حکم
عالم پناه بهیچکاری دخل نمی نماید روز بروز ستارهٔ دولتش در ترقی است وپیش ازین این خوشه چین ارباب کمال بقلم آورده بود که علی عادلشاه در زمان کشورگشائی

چون قلعهٔ نیکاپور و چندرکونی را مسخر ساخت سنگر نایک راجهٔ قلعهٔ کرور و ارسب نایک راجهٔ قلعهٔ جره حلقهٔ اطاعت بگوش کرده از سیاست دستخواهی مصطفی خان و دستانی قبول باج و خراج نمودند و دیگر رایان آنحدود مانند کنک نایک و تنکنادری و بهره دیوی و کهشی وزیر طریق سنکر نایک و ارسب نایک مسلوک داشته باتفاق به جادهٔ انقیاد و خراج گذاری راسخ و ثابت گشتند و تا آنحضرت در حیات بود و مصطفی خان در آنحدود اقامت داشت کفار مذکور هر ساله زر باج و خراج مقرری را واصل خزانهٔ عامره میگردانیدند و بعد از شهادت علی عادلشاه مصطفی خان تمرد ورزیده گردن زیر بار اطاعت نمی آوردند تا آنکه بلبل خان حبشی در عهد وکالت دلاور خان با لشکری آراسته بدان حدود درفت و از باقیات سنوات گذشته اندک زری گرفته معاودت نمود همچنان آن امر معطل بود تا در سنهٔ اثنی و الف چون خاطر خطیر خسرو جهانگیر از مهم برهان شاه فراغت یافت و همت والانهمت بر تادیب آن جماعت گماشته منجهن خان ولد بزرگ کمال خان کشور خان لاری را سر لشکر ساخته با آلات و استعداد ملک ستانی و اسباب و یراق جهانگیری در کمال عظمت و اقتدار با لشکر بسیار بجانب ملیبار نامزد فرمودند و ایشان بعد از طی طریق مقصود چون بحوالی قلعهٔ نیکاپور رسیدند در انجا توقف نموده کسان سخندان نزد حکام آنحدود فرستادند و پیغام خیر انجام چنین دادند که هر که قلادهٔ اطاعت و انقیاد پادشاه جم اقتدار در گردن انداخته طریق خراج گذاری پوید هر آیینه بملک و مال و جان امان یافته بخلاع فاخرهٔ شاهانه و اسپان تازی و کمر شمشیر مرصع سرفراز و ممتاز خواهد گشت و هر کرا خذلان و نکبت راهنمونی کند و گردن از ادای باج و خراج پیچیده طریق مخالفت سپرد بدن ناپاکش به تیغ غازیان عظام از مصاحبت روح لطیف محروم خواهد گردید و چون رعب و هراس لشکر بحر جوش رعد خروش بر خواطر فرماندهان آنصوب مستولی بود زبان به ثنا و دعای شهنشاه جهان مطاع و عالم مطیع گشاده همگی اظهار فرمانبری و خدمتگاری نمودند و از مضاجع خویش برآمده میخواستند که باتفاق منجهن خان را دیده گردن زیر باج و خراج در آورند اما چون کنک نایک که از رایان بزرگ ملیبار قریب هشت هزار سوار و پیاده زیر حکم داشت پیش از همه کس بتعجیل تمام بملاقات منجهن خان آمده سر اطاعت بر آستان انقیاد نهاده و بخلعت فاخرهٔ خسروانه و دیگر عنایات شاهانه نوازش یافته کمر خدمت از روی صدق و عقیدت بر میان جان بسته و دیگر رایان آنصوب مانند تنکنادری و ارسب نایک و بهره دیوی و کهشی وزیر از مکر و غدر کنک نایک متوحش گردیده بملاقات سرلشکر اسلام دلیری نه نمودند و ترسیدند مبادا شعبده در کار آنها کرده با منجهن خان ساخته ایشان را بدست مسلمانان گرفتار گرداند بنابرین همگی اتفاق کرده با موازی بیست هزار کس از مقابل اسلام برخاسته بکوهستانی که در آنحدود بود در آمدند و علم مقاومت برافراشته سر از ادای باج و خراج پیچیدند و منجهن خان شرائط حزم مرعی داشته از دنبال ایشان بکوهستان در نیامد و از آن حدود کوچ کرده بصوب قلعهٔ جره که تعلق بارسب نایک داشت بقصد محاصره باتفاق کنک نایک متوجه گردید ارسب نایک و دیگر رایان برین حالت آگاه گشته از میان کوهستان برآمدند و سر راه بر منجهن خان گرفته در ماه ربیع الثانی اثنی و الف وقت چاشت سلطانی صف آرا گردیدند و چون در آن موضع اسپان بفراغت تردد نمیتوانستند نمود بنابران میان سپاه اسلام و کفار مدت سه روز محاربه واقع شده غالب از مغلوب تمیز نمی گشت لیکن بالآخر بمیامن اقبال سلطان سکندر بارگاه سنگ تفرقه در میان رایان افتاده هر یک بمقر خود شتافتند و سپاه ظفر قرین در نهایت اقتدار و تمکین قلعهٔ جره را گرداگرد احاطه نموده و از اطراف و جوانب النگ پیش برده طرح جنگ انداختند ارسب نایک سیلاب جوش و خروش محیط خود دیده و دانسته که مقاومت با قضا و قدر از حیز قدرت بشر بیرون است پس چاره جز تسلیم ندیده طوق قبول باج و خراج هر ساله در گردن افگنده دو فیل بزرگ مع تحف و هدایا و نفائس بسیار در وجه خراج به منجهن خان سپرده بطریق کنک نایک ملازم رکاب عساکر اسلام گشت و در همان دو سه ماه قلعهٔ میوری که در تصرف تنکنادری بود مفتوح سپاه نصرت علیه گردیده قریب بیست فیل از آن حدود بتصرف درآمده در تسخیر و تادیب دیگر قلاع و رایان بودند که ناگاه خبر فتنهٔ نلکوان منتشر گشت و حشرات ملیبار ازدحام عجب نمودند و منجهن خان بموجب فرمان خدیو جهان تسخیر و تخصیص مهمات آنصوب را بوقت دیگر انداخته بدار الملک بیجاپور رجوع نمود امید از حضرت تقدست ذاته و تنزهت صفاته آنکه تمامت معمورهٔ جهان در حوزهٔ تسخیر و قبضهٔ اقتدار استقرار یافته کوکبهٔ خلافت و دبدبهٔ سلطنت از سپهر اقبال و افق جلال شارق و طالع باد

**مثنوی**

الهی تا بود افلاک و انجم ۔ مبادا نام نیکش از جهان گم
بتائید الهی باد منصور ۔ بتدبیرش ممالک باد معمور
دعای صبح خیزانش قرین باد ۔ سعادت یار و دولت همنشین باد

## شرح خروج شهزاده اسمعیل ابن طهماسپ باغوای بعضی معاندان و اطفای نایرهٔ آن فساد باقبال شاه عدالت نشان

عندلیبان چمن فصاحت و نغمه سرایان گلشن بلاغت بعد از توضیح و توشیح مقال بزواهر حمد ایزد متعال و ترصیع کلام بجواهر ثنای بی زوال اوراق لیل و نهار را به تزئین اقلام عنبرین ارقام چنین زینت می بخشند که شایستگی امر خطیر سلطنت و شغل جلیل خلافت و منصب ارجمند شهریاری و عروج بر معارج جهانداری بی سابقهٔ عنایت ربانی و مقارنهٔ تایید سبحانی خیالیست باطل و اندیشه ایست بیحاصل هر که را او بنوازد بفتح و فیروزی اختصاص یابد و هر کرا او براند از سعی و کوشش سود و منت نیابد نواختهٔ خویش را بهنگام نزول بلایا و حلول رزایا حافظ و معین گشته نصرت بر نصرت و فتح بر فتح و ظفر بر ظفر جلوه دهد و زمام حکومت و ریاست بقبضهٔ اقتدارش سپرده از آسیب منجنیق حوادث نگاهدارد و از جملهٔ سلاطین رفیع المقدار که اشجار جویبار دولت او از امطار عنایت سبحانی طراوت یافته و نهال گلزار نصفتش از قطرات سحاب مکرمت یزدانی نضارت پذیرفته پادشاه سعادتمند فرخ نژاد و شهنشاه روشن رای معدلت نهاد ملاذ خواقین زمان مرجع خواقین دوران داور شاه نشان و دلاور مضمار عدل و احسان واقف اقطار ممالک حافظ اطراف مسالک در درج ابهت و شوکت دری برج سلطنت و دولت گوهر تاج جهانبانی زیور سریر کشورستانی پشت و پناه عجم قهرمان تیغ و قلم مشید قواعد شرع اسلام ممهد بساط رافت و نصفت بحسن اهتمام

**بیت**

خسرو تاج بخش تخت نشان * بر سر تاج و تخت گنج فشان *

ابوالمظفر السلطان العادل خلیل الله ابراهیم عادل شاه است

**مثنوی**

خدایا تا جهان را پادشاهی است * مسلم باد بروی تاج شاهی *
ز عدلش مملکت آباد گردان * دلش از هر چه خواهد شاد گردان *
حریم شاهیش بر وجه احسن * ز شمع جاه و دانش باد روشن *

بارگاه عالم پناه او بجواهر زواهر فتح و فیروزی آراسته و درگاه سپهر اساسش بگنبد ظفر و نصرت پیراسته رشتهٔ اقبال و حشمت و تمکینش بحبل المتین لم یزلی محکم و دست شوکت و اجلال آئینش بدامان بقای لایزالی مستحکم خواطر رعایا از روائح ریاحین شفقتش معطر و ضمایر برایا از لوامع انوار عنایتش منور بوستان شریعت از چشمهٔ دولتش سیراب و شجرهٔ ملت از رشحات سحاب شاداب

**قطعه**

بزرگ منصب و والانژاد و نیکونام * خجسته طالع و فرخنده بخت و فرخ فال *
جهان جود و محیط کرم که دایم هست * به پیش بخشش او سیم و زر چو سنگ و سفال *
فزون ز دایرهٔ کائنات سایه کند * همای همت او چون گسترد پر و بال *

چون شهباز خرده دان از تقدیر عنقای قدر آن سلطان قضا توان عاجز و قاصرست عنان ادای قلم از سلوک بادیهٔ ثنا و دعا بصوب مدعا معطوف داشته مصداق این سیاق را چنین بعرض خداوندان عقل و ادراک میگرداند که طهماسپ شاه ابن علی ابراهیم عادل شاه بن اسمعیل عادل شاه را چهار فرزند بود دو پسر و دو دختر پسران ابراهیم و اسمعیل و دختران خدیجه سلطان که زوجهٔ میران حسین بود و ثانی بی بی که در عقد ازدواج محمد برید شاه در آمده در بیجاپور در ظل تربیت همایون روزگار میگذرانید انتظام دارد شهزاده ابراهیم بموجب وصیت عم بزرگ قدر خود علی عادل شاه اورنگ سلطنت را بزیر قدم همایون درآورده صاحب سکه و خطبه گردیده و شهزاده اسمعیل در زمان کودکی که سه ساله بود تا نهایت آوان صبی در ملازمت و مصاحبت برادر کامگار بسر برده چون نزدیک شد که بسن رشد و تمیز رسد دلاور خان که مدبر مهمات سلطنت بود دوری را چنانچه رسم درگاه پادشاهان روزگارست از مصاحبت برادر کامگار محروم ساخته از حجرهٔ عطوفت والده بازگرفته در قلعهٔ بلگوان محبوس و مقید گردانید و بعد از انقراض ایام استیلای حبشیان و دفع مزاحمت دلاور خان حضرت سلیمانی یکی از نزدیکان خود را از برادر فرستاده اعلام نمود که بنا بر بعضی امور که بران واقف اسرار و رموز پوشیده نیست با وجود کمال اشتیاق بصحبت فیض بخش استدعای حضور نمیتوانم کرد بالضرورة تلخی شربت مهاجرت و مفارقت در ساخته کام جان را بشهد وصال شیرین نمیتوانم گردانید در غیاب مرا معذور دارید بحمد الله الوقت نجیب از زیبایی بر دهشته دران قلعه از کثرت ریاحین و اشجار و عمارات و انهار رشک روضهٔ علیاست روزگار شریف بمصاحبت گلعذاران سرو بالا و مخالطت پریچهرگان ماه سیما و استماع نغمه و ساز و کسب قابلیت و حیثیات و خواندن کتب اشعار و تواریخ و اسب تاختن و گوی باختن و دیگر هنرها داشته خوشوقت باشند و غم و اندوه بپیرامن خاطر شریف راه ندهند و بعد فراغ از بعضی مقدمات آن برادر را بنسبت سابق از جملهٔ حضار مجلس انس خواهد گردانید و تهانه دار و کوتوال قلعه بموجب فرمان قضا جریان که باسم ایشان صدور یافته بود

زنجیر از پای شهزاده برداشته ورماهی هزار هون نقد جهت اسباب عیش وعشرت واصل سرکار او ساخته اقسام میوه ونفایس آنچه بود روز بروز
میرسانیدند وبجز بیرون رفتن از قلعه در هیچ امر معارض نشده در تقدیم خدمات لائقه تقصیر نمیکردند وعالم پناه نیز پیوسته بلطفهای گوناگون عنایتهای
بوقلمون تفقد احوالش فرموده در روزهای عید وروزهای جشن ودیگر ایام متبرک او را یاد میکردند واز احمد خان خزینه دار که نهایت قرب در درگاه
آنحضرت داشت شنیدم که روزی از ملکوان انبه های نفیس وپرشیرین که بهتر از آن انبه متصور نباشد وآنرا انبه بهوتیره میگفتند آوردند ووجه تسمیه بهوتیره
آنست که در مغز استخوان آن قسم انبه البته یک زنبور سیاه میباشد وبسیارست که دو زنبور برمی آید وسبدهای انبه بهوتیره چون بنظر اشرف گذرانیدند آنحضرت
پرسید که اینقسم انبه ببرادر رسانیده اند یانه آرنده جواب داد که چون دفعه اول بود همه را ارسال حضور نمودند بعد ازین هرچه پخته گردد یقین که بشهزاده نیز
خواهند رسانید حضرت را آن سخن موافق طبع نیامده در ساعت انبه ها را بجهت برادر ببلگوان فرستاد وپیغام داد که میوه که دران ولایت بهم رسیده وآن برادر
ناچشیده ما نخوریم از مروت وروش دانائی بسیار دورست باید که آن برادر نوش جان نماید وبعد ازین آنچه از درخت چیده شود برای ما فرستند وبه تهانه دار
فرمان مشتمل بر تاکید تمام صادر گشت که من بعد از قسم میوه وغیره هرچه بهم رسد ولائق باشد اول ببرادر بجان برابر رسانند وبعده ارسال حضور نمایند القصه شهزاده را با چندین
عنایتی وسلوک خوبتر وبهتر از آن که در حیطهٔ تصور انسانی نمی گنجد سرافراز فرموده همواره بساط نشاط وسمات عیش وانبساط ممهد ومبسوط میگردانید واو از اسباب
تجمل وحشمت هیچگونه کمی نداشت وگاه وبیگاه با جوانان وسهرویان وندیمان شیرین زبان در بساتین جنت آثار آن موضع وعمارات دلگشای آن محل
بسیر وگشت مشغول بود واز حظوظ ولذات دنیوی بهرهٔ تمام ونصیب مالاکلام داشت قضارا حقوق احسان وانعام قبلهٔ عالمیان بر طاق نسیان
نهاده باغوا وراهنمونی جمعی از مردم نزدیک ودور در مقام مخالفت شده وتهانه دار وکوتوال وحشم وقلعه را از خود کرده بسیاری از مردم دار الخلافه را بمواعید
دلفریب بجانب خویش راغب ومائل ساخته یکبار از طریق مستقیم اطاعت انحراف جست وقواعد الفت برادری را متزلزل ساخته وخطره عداوت در راه محبت
انداخته ودوحهٔ وفاق واتفاق بشجرهٔ خلاف ونفاق مبدل گردانید وبتاریخ سابع شهر رمضان اثنی وألف علم مخالفت افراخته صدای کوس بغی وطغیان
بگوش عالمیان رسانید **بیت** دران قلعه کینی عجب تازه کرد * خروجی نه بر وفق اندازه کرد * وچون هیولای این معنی بر ضمیر انور همایون که مرآت واردات
آسمانی وآیینهٔ صادرات نهانی ست بصورت تحقق وتیقن مقترن گشت وعلی الاجمال کید ومکر بعضی از امرای برگشته بخت پیش ضمیر مهر تنویرش که نقش نمای
کارخانهٔ زرنگار غیبی وچهره کشای صور حقائق لاریبی ست بوضوح پیوست رای عالم آرا باین قرار گرفت که اولا جهت اقامت حجت مکتوبی مشتمل بر
موعظت ونصیحت مرسول دارد اگر رهنمونی قائد توفیق باطاعت مبادرت نماید وابواب سلامت بر روی روزگار خویش کشاید فهو المراد والا نتیجه
شامت کفران عائد روزگارش گردیده بسزا وجزا خواهد رسید بنابرین یکی از معتمدان درگاه موسوم بشاه نور عالم که از اولاد شیخ المشایخ قطب العالم
شیخ جنید بود بادای رسالت معین کرده خطی فرستاد مضمون آنکه دیدهٔ بصیرت از ملاحظهٔ این معانی غافل وذاهل مباد که بنسیم عنایت ربانی چون
بر چمن اقبال دولتمندی وزد طراوت بهار گیتی نگارش باسیب خزانی نقصان نپذیرد ونهال سعادتمندی که پرورده جویبار اجلالش باشد
از تند باد حوادث گزند نیابد **ابیات** بزرگ کردهٔ او را فلک نسازد خرد * عزیز کردهٔ او را جهان ندارد خوار * چراغی را که
ایزد بر فروزد * هر آنکو پف کند ریشش بسوزد * امروز که بحمد الله خلاصهٔ ممالک دکن در تحت تصرف بندگان همایون عالی
ماست وبهترین روی زمین جولانگاه یکران فرمان ماست خدم وحشم مطیع ومنقاد امور فرمانروائی بر حسب آرزو ومراد
سروران جهان اوامر ونواهی ما را گردن نهاده اند وگردنکشان زمان سر بر آستان اطاعت گذاشته اند **ابیات** ز دریا فزون تر سپاه منست *
جهان زیر پر کلاه منست * ملوک زمان صف زده بر درم * بسیط زمین تنگ بر لشکرم * اکنون آن برادر اگر بقدم انکسار راه اعتذار پیموده
بتدارک تقصیرات پردازد مراحم برادرانه وعواطف خسروانه شامل حال گردیده از تلاطم امواج افواج سپاه بهرام انتقام در امان خواهد ماند والا
خواهد رسید آنچه خواهد رسید **بیت** چرخ فلک ار نه بر مرادم گردد * قطبش بدو پاره محورش خم گردد * زنهار زنهار که قدر خویش شناخته

پای از حد خود فراتر نگذارد و وخامت عاقبت بخاطر آورده دست از دامن اطاعت و معذرت باز ندارد و مبادا هنگام گرمی معرکه کار زار شرارهٔ
سخن من وجودت رسیده در معرض تلف آئی یا چشم زخمی بذات مبارکت راه یافته و ستارهٔ بخت تیره تر از شب یلدای هجر گردیده در بحر اضطراب غوطه
هلاک خوری **بیت** من آنچه شرط بلاغ است با تو میگویم ٭ تو خواه از سخنم پند گیر خواه ملال ٭ رسول شهریار به بلگوان رسیده چون شهزاده اسمعیل از
وساوس شیطانی و هواجس نفسانی طریق مستقیم صلاح یکباره از دست داده بود بجوابی که مانند سراب دور از صواب باشد مبادرت نمود و شاه نور عالم را
مقید و محبوس گردانیده در صدد و تمهید مقدمات خروج گردید و نخست نزد برهان شاه کس فرستاده اعانت جست و برهان شاه که چنین واقعه را از خدا
میخواست و در کمین فرصت بود مستعد امداد او گردیده گفت اگر میخواهی که این معنی صورت پذیر گردد و کار از پیش رود امرای کبار بیجاپور را بمواعید و انواع تدبیر از
خود میباید ساخت خصوص عین الملک کنعانی که امیر الامراست و اقطاع او به بلگوان نزدیک واقع شده هرگاه او مطیع و منقاد تو گردد علم هواخواهی برافرازد
دیگر امرای خیرخواه ابراهیم عادلشاهی بی قیل و قال سر در حلقهٔ اطاعت خواهند آورد و شهزاده اسمعیل از نوید اعانت برهان شاه شادمان و فرحناک گشته
با عین الملک که در پرگنهٔ منکری میبود رابطهٔ حرف و حکایت بهم رسانیده او را و ولد خواندهٔ میر الملک خان را که کوچک سال بود بجانب خود راغب و مایل ساخت
و چون عین الملک را در ابتدا داعیهٔ آن بود که آن بحث طولانی شده یکایک مفروغ نگردد بلکه شهزاده اسمعیل قلعهٔ بلگوان را مقر حکومت ساخته خطبه
آنجا بنام خود کرده دران مملکت دو پادشاه صاحب خطبه بهم رسند هر آینه نسبت بعدالت پناه بیش از بیش اظهار اخلاص و دولتخواهی کرده خود را از
فدویان صمیمی می شمرد و پنهانی با شهزاده زبان یکی داشته می گفت که هرگاه موجبات سلطنت چنانکه باید و شاید روی دهد سر قدم ساخته باتفاق بعضی
امرا بخدمت می آیم درین اثنا عالم پناه خبر مراجی برادر نسبت بشاه نور عالم شنیده آتش قهر و غضب بر افروخت و الیاس خان سر نوبت را با سپاه
جلادت آئین جهت دفع فتنهٔ برادر و تسخیر حصار بلگوان نامزد فرمود و الیاس خان با پنج شش هزار سوار به بلگوان رسیده چون شهزاده را هنوز طاقت مقاومت
بهم نرسیده بود متحصن گردید و الیاس خان اطراف قلعه بخاطر آورده بر امر اقامت کرده در تضییق محصوران کوشید و بجد و جهد تمام عازم تسخیر گردید و عین الملک
نیز بموجب فرمان واجب الاذعان برخی از لشکر خود را به بلگوان فرستاد تا باتفاق امرای دیگر بحسب ظاهر شرائط محاصره بجا آورند اما از جانب
مورچل او پیوسته غله و آذوقه بقلعه رسیده ابواب رسل و رسائل مفتوح بود و چون این اخبار گوش گذار همایون اعلی گردید فرمان طلب که بتوقیع سعادت
موشح است بنام عین الملک صدور یافت خلاصهٔ مضمون آنکه درینولا خاطر خطیر همایون متوجه دفع فتنهٔ بلگوان است میباید که آن سپه سالار بر جناح
استعجال بقوائم سریر خلافت رسیده اعلام دولتخواهی برافرازد تا لوازم مشورت و کنکاش درمیان آورده آنچه صلاح آن خیراندیش باشد بظهور
رسانیم و درین ضمن دیگر امور نیز منظور نظر دوربین است هرگاه آن معتمد الدوله بشرف ملاقات مستسعد گردد غرض گویان مخذول و منکوب گردیده
حقیقت حال نزد امیر صائب تدبیر منکشف خواهد گشت عین الملک استقبال فرمان کرده چون بر مضامین سراسر التفات مطلع گشت برای دفع مظنه
در غایت سرعت و عجلت با برخی از مخصوصان و نزدیکان بدار السلطنه آمد و بعضی از کفار را که دران مدت بمرتبهٔ قرب و منزلت پادشاه اتصاف داشتند
بصرف نقود فراوان هواخواه خود ساخته نوعی نمود که دران چند روز پیوسته تقریبات انگیخته حرف اخلاص و دولتخواهی او مذکور مجلس همایون ساختند
عدالت پناه هرچند از حرکات و سکنات عین الملک آثار خدعه و دورنگی مشاهده می نمود ولیکن چون خرابی و استیصال او را بواسطهٔ حقوق سابق
خواهان نبود و حرام خوری او نیز بعلم الیقین رسیده بود از آنحضرت خواست که با علی شیم مالکان خطهٔ مکرمت و اقصی همم سالکان عرصهٔ مروت عمل نموده
او را مجدداً بکمند احسان مقید سازد که اگر احیاناً حرام خوری و فتنه انگیزی نیز مرکوز خاطر او باشد از آن پشیمان شده من بعد پیرامون مقدمات لاطائل
نگردد بنا بر علی هذا سخنان که دران ایام بسمع همایون رسیده بود اصلاً منظور نداشته مجلسی در غایت عظمت و مهابت بر آراست و امرا و سپاه بآئین و قاعده
در چپ و راست عین الملک را پیش بردند او در غایت وحشت سه چار جا زمین بوس کرده بکنار تخت رسید و قوائم سریر بوسیده رخصت جلوس یافت حضرت
سلیمانی چون او را در غایت اضطراب دید و دانست که ترس بسیار بر او کار کرده است لحظهٔ بجانب دیگر متوجه شد تا او بحال خود آید انگاه بکمال توجه و عنایت

نسبت او ظاهر ساخته بر مائده احسن الی من اساجای داده و بمکالمهٔ لطیف که مقاصد دو جهانی دران درج بود سرفراز ساخته بخلعت انعام و کمرخنجر مرصع و
اسپ تازی و تنکه یعنی غیرجید مرصع بجواهر نفیسه اختصاص فرموده دران مجلس رخصت انصراف بجانب اقطاع ارزانی فرموده مسرور و مبتهج گردانید و
عین الملک زمین خدمت بوسیده روز دیگر علی الصباح بجانب پرگنه بکری که معظم پرگنات اقطاع او بود روانه شده بعد وصول بمقصد مراحم خسروی
نابوده انگاشته باز روابط آشنائی به شهزاده از دست نداده همچنان در اصناف امداد و ارسال غله و آذوقه تقصیر نکرده این خبر شیوع تمام یافت اتفاقا
دران ایام کوتوال بیجاپور که حیات خان نام داشت و از مردم اراذل دکن بود جهت رسانیدن باروت و بعضی ضروریات نزد الیاس خان رفته بود وقت
مراجعت گذارش بر پرگنه بکری افتاد عین الملک را تواضع بخاطر رسیده جهت ضیافت او را بمنزل خود طلبیده و حیات خان که همیشه با مردم بازاری و
اراذل سروکار داشت عین الملک را نیز از آن مقوله تصور کرده گستاخانه پیش آمد و حرفهای که بکنایه دلالت بر حرامخواری داشت بر زبان آورد عین الملک
از جای درآمده درشتی کرده حیات خان که گرم شده و یکباره مسلوب العقل گردیده بود از پوست برآمده صریحا او را بحرامخوری منسوب ساخت و گفت من برای
همین کار به بلکوان رفته بودم که تحقیق احوال تو کنم و اینجا نیز بهمین کار آمده ام بفلان دلیل و بهمان طریق حرامخواری تو بیقین پیوست و مقصود وی ازین
هرزه لافی آن بود که عین الملک ترسیده باعطای مبلغ کلی او را از خود راضی سازد لیکن عین الملک چون رسوائی مطلق شده بود دانست که کار از مداهنه و
ملاطفه درگذشته و بیش ازان اخگر زیر دامان نمیتوان پوشید پس حیات خان را زنجیر در پای کرده علانیه رایت مخالفت افراشت و دیو غرور در دماغش
جای گرفته در طی بساط مهد و طرح اساس محبت سعی بر سعی افزوده در همان زودی کاغذها بحکام بلاد و قلاع نوشته ایشان را بر مطاوعت شهزاده
تحریص و ترغیب نمود اکثر خفیه اظهار انقیاد نموده منتظر تشخیص مهمات گشتند الا حشم قلعه مرج که در ساعت تهانه دار خود مسمی بسد نایک دکنی معزول
و محبوس ساخته اعلام دولتخواهی شاهزاده بفلک الافلاک رسانیدند آنگاه عین الملک نزد برهان شاه عرضه داشت مرسول داشته از اوضاع و اطوار
دولتخانه شکایت کرده و پیغام داد که قلاع و بقاع بمیامن دولت خداوندی بتصرف شهزاده درآمده و امرای این صوب و امرای دار السلطنه همگی غاشیهٔ
اخلاص و دولتخواهی او بر دوش افگنده التماس می نمایند که بر شهزاده چتر گرفته متوجه بیجاپور گردیم لیکن آنچه بخاطر ناقص میرسد آنست که این امر خطیر
بی توجه و التفات پادشاه عظیم الشان صورت نخواهد گرفت اگر آنحضرت درینباب توجه نمایند و ماهچهٔ رایت دولت خود درین حدود جلوه گر سازند
یقین که از سعی و کوشش آنطرف و اینطرف صورتی بر وفق مشیت های خاطر ازین مهم چهره خواهد نمود و شهزاده اسمعیل مالک تخت و تاج خواهد گردید و لشکر
قدوم شما باحسن وجه خدمت بجا آورده قلعه شولاپور و شاه درک و دیگر پرگنات سرحد بملازمان آن حدود رجوع خواهد کرد و بنابر آنکه عین الملک
درینباب عهدنامه مشتمل بر مواثیق اکیده شدیده بمهر اشرف و سائر خود همراه عریضهٔ خود فرستاده بود لاجرم برهان شاه حقوق سابق و عهد پیشین منکسر را
نابوده تصور کرده متعهد اعانت و امداد گشت و سراپرده و بارگاه از احمدنگر بیرون فرستاده باحضار سپاه فرمان داده از مضمون این بیت غافل و ذاهل شده
بیت گر ترا هواست که معشوق نگسلد پیوند * نگاهدار سر رشته تا نگهدارد * عین الملک از استماع این خبر بر خود بالیده او نیز باستعداد سفر آخرت مشغول گشت
و لشکر خود را که در پای قلعهٔ ملکوان بمدد الیاس خان بود طلب کرده آشوب طرفه در جمیع ممالک عدالت پناه پدید آورد چنانکه در همان اوان کفار ملیبار این اخبار
شنیده قلعه چندرکوٹی را که علی عادلشاه گرفته بود دیگر باز ایشان دران غوغا متصرف شدند و پای از اندازه بیرون نهاده ولایت بیکاپور را نیز مزاحمت رسانیدند
و الیاس خان که بمحاصرهٔ قلعه ملکوان مشغول بود از عدم تهور یا آنکه او نیز بطریق دیگران با مخالفان دولت قاهره بود بی آنکه امرای مخالف متوجه آنجانب
شوند یا حکمی از پایه سریر اعلی بطلب او صادر گردد دست از محاصره باز داشته از پای قلعه برخاست و بصورت بیدلان ترسان و لرزان کوچ بر کوچ به بیجاپور
آمده جمیع خلائق را در بحر اضطراب انداخت چنانچه صغیر و کبیر و وضیع و شریف بهم برآمده نزدیک بود که هجوم عام شده در تختگاه فتنهٔ عظیم حادث
گردد که ناگاه سطوت و صولت شهنشاه بهرام شوکت چهرهٔ ارباب فتنه را بطپانچهٔ تادیب نواخته در ساعت تسکین فتنه آن ماده فساد داد و کوه الیاس خان
و حاجی محمد رومی خان را که بموافقت اعدا متهم بودند از منصب امارت معزول ساخت و جهت سیاست و عبرت که پادشاها را ازان گزیری نیست

در زندانی تاریک تر از دل محزون و تنگ تر از دائره نون مقید گردانید و همان روز فرامین طلب باحضار امرا باطراف واکناف ولایات روانه شد پس از اندک زمانی فوج فوج لشکر مانند بحر اخضر از شهر و کشور بجوش و خروش آمده روی بدرگاهش آوردند و از میان امرای عظام عالم خان دکنی که بر شاهراه اخلاص مقیم و بر جاده خیرخواهی مستقیم بود پیشتر از همه امیران و منصب داران مقید بلشکر نشده بایلغار با پنجاه کس به بیجاپور آمده بعز بساط بوسی فایز گشت عین الملک چون ظاهر حصار بلکوان را از وجود لشکر ظفر اثر خالی دیده انکس خان نقود و خزانه او را صرف کرده سه ازسی ده هزار سوار و بیست هزار پیاده فراهم آورده و از کمال غرور و نخوت انتظار وصول موکب برهان شاه نکشیده ببلکوان رفت و شاهزاده را دریافته با آنکه شنیده بود که برهان شاه با لشکر مستعد از احمدنگر روانه است تعجیل کرده چتر سبز بر سرش مرتفع ساخت عدالت پناه از شنیدن آن خبر بفتح و ظفر امیدوار گشته حمید خان حبشی را سر لشکر گردانید و باتفاق امیران دولتخواه و منصب داران نمکخوار هنگامیکه مرکب تیز گام هلال ربیع الثانی سنه ثلث و الف در فضای آسمان قطع مراحل مینمود در کمال سرعت روانه معسکر حرام خواران ساخت حمید خان کمر کین گرایان بادیه غوایت بر میان بسته شتابان شتابان متوجه بلکوان شد و چون بعسال پور رسید کسان عین الملک آمده او را باطاعت شهزاده دعوت نمودند حمید خان بتعلیم و تلقین عدالت پناه در تعظیم ایشان کوشیده در لحظه رخصت انصراف نمود و پیغام کرد که ما بقصد جنگ طی مسافت نمی نمائیم همگی همت بر اطاعت و انقیاد شهزاده عالمیان مصروف است اگر آنحضرت انتظار وصول برهان شاه نبرده بزودی از قلعه برآیند و سایه چتر سعادت بر سر ما بندگان اندازند یقین که گوهر مقصود بی زحمت و مشقت و بی منت غیر بدست خواهد آمد عین الملک از سیامن اقبال حضرت سلیمانی از لوازم حزم و دوراندیشی غافل گشته از پیغام حمید خان فریب خورده انتظار وصول برهان شاه که بحوالی قلعه پرنده رسیده بود نبرده شاهزاده را از قلعه برآورد و بعد از آنکه بقطع طریق مشغول گشتند در میدان مسطح توقف کرده جهت ملاقات حمید خان و دیگر سرداران بانداختن فروش و آب پاشی و ترتیب دادن طبقهای خوشبوی و پان و طیار ساختن خلعتهای هر کدام بذوق و شوق تمام مشغول گردید و پسر او عالی خان که همیشه پدر را از حرام خوری پادشاه عصر منع میکرد از اوضاع و اطوار حمید خان خدعه و فریب استنباط نموده هر چند سعی کرد که خاطرنشان پدر کند کلام او را محمول بر غرض کرده قبول ننمود و بتاریخ روز جمعه شانزدهم ماه مذکور که عید خجسته اولیای دولت قاهره بود خطبای ممالک محروسه بالای منابر بدعای اللهم ایده و انصره علی اعدائه مشغول بودند مابین قصبه نکری و ورای باغ تقارب فریقین روی نموده بفرموده عین الملک چون سقایان آب پاشی کرده فراشان قالین ها و نمدهای باتکلف مفروش ساختند شهزاده بران جلوس نموده بی آنکه از احوال آن جماعت خبر گیرد بخاطر جمع و دلشاد بخوردن شراب پرداخت القصه شهزاده و عین الملک دران اندیشه و کار بودند که حمید خان نزدیک شده آتشبازان توپ و ضرب زن و بان و تفنگ بجانب ایشان سر دادند عین الملک از مقدمات غنیم واقف گشته شهزاده را سوار کرده و سراسیمه شده خواست که با لشکر خود حرکت مذبوحی نماید سهیل خان خواجه سرا بیک ناگاه مانند شیر غرین از میمنه بیرون تاخته در حمله اول جمعیتش را از هم پاشید و در آن تلاطم و تراکم چون عین الملک بزخم شمشیر از پای درآمده بر زمین خواری افتاده بود سهیل خان سر او از تن جدا کرده متوجه فوج شهزاده گردید و آنجناب خواست که اسپ برانگیخته خود را بفوج عالی خان و انکسخان رساند و باتفاق ایشان ببرهان شاه ملحق گشته باز بر سر مقصود آید ناگاه در وقت عطف عنان چون نشأ شراب غالب بود از اسپ بر زمین افتاد و سپاهیان حمید خان باو رسیده دستگیر کردند و سهیل خان و دولتخواهان گل نصرت و فیروزی از گلشن انا فتحنا لک فتحاً مبیناً چیده طره دستار شجاعت ساختند و سر عین الملک را مصحوب جمعی از اعیان بدار الخلافه فرستاده نثار سم سمند شهریار کامگار ساختند و بزبان حال گفتند قطعه

سر دشمنان تو استغفر الله * که خود دشمنان ترا سر مباد *
نثار سم مرکبت باد گرچه * نثاری ازین کم بها تر مباد *

سر عین الملک چون به بیجاپور آوردند کوچک و بزرگ بتماشای آن مشغول گشته قرین نشاط و انبساط گردیدند و بر دار اعتبار آویزان کرده قریب یکهفته نزدیک دروازه ارک نگاه داشتند و بعد از آنکه خانجی بن شجاعت خان کرد که سر سلحدار بود بلشکر رفته دست قضا

سجل حیات شهزاده در نوشت و حمید خان و سهیل خان و اعتماد خان ششتری متوجه درگاه شده بسلام حضرت مشرف شدند و در همان روز سر عین الملک در توپ رگ
کرده آتش دادند چنانکه اثری از وی نماند و فرمان جهان مطاع باسم مانک تهانه دار قلعهٔ مرج صادر شد که حشم آن قلعه که هفده نفر بودند بواسطهٔ حرامخوری که از ایشان
سر زده بود بقتل آورده سرها را جهت عبرت خلائق بدار السلطنه فرستد سید مانک جمیع نامدو تنخواه ها را از اندرون قلعه بقطار در مقابل یکدیگر نشانیده جلاد را بکار خود مشغول
ساخت و در یکساعت سرها از ابدان جدا کرده روانهٔ درگاه گردانید غیاث بیگ قزوینی که در ان دو تنخواه خطاب چنگیز خان یافته بود تاریخ قتل عین الملک برسم تعمیه چنین
یافته قطعه محمد بعد از رای کیخسرو دهر ✿ سر دشمنان شد تبه بر پایال ✿ قضا بهر تاریخ سر برید و آورد ✿ سر جور و غم راتیغ شیر اقبال ✿ حضرت صاحبقران بهمال جمعی که در اکثر
لوازم اخلاص و یکجهتی از ایشان سر زده بود بعطای بیکران و نوازش بی پایان مخصوص گردانیده عالم خان را بخطاب مصطفی خان نواخته و سپه سالار ساخته ده هزاری
گردانید و سهیل خان را که در معرکهٔ عین الملک از کثرت دشمن و وحشت مصاف نمیدرخشیده وظائف جان سپاری بتقدیم رسانیده بود بخلعت و زیادتی منصب معزز
ساخت و از آنجا که دست قضا بساط انشاط در حریم فواد دوستان گستره حرف ملال از صحیفهٔ آمال ایشان سترد و بعض حریفان دغل را پیاله پیاله خون جگر بدامان
ریخت چنانکه برهان نظام شاه ثانی که خاطر بر اختصاص سراپردهٔ سلطنت و اندراس سرادق دولت این ظل الله گماشته در ان باب سعی های بلیغ می نمود دود
حیرت در کاخ دماغش پیچیده انگشت ندامت بدندان گرفت و بخبث و بر بان مضمون العود احمد را کار فرمود و از حوالی قلعهٔ پرنده که بمدد شهزاده اسمعیل سر
در غایت ندامت و خجالت با احمدنگر مراجعت نمود آری حضرت مهیمن بیچون و صانع کن فیکون تعالی و تقدس جهت اظهار آثار قدرت خویش در هر قرنی از
قرون امری غریب و عجیب که ماورای ادراک شهسوار عقل ست احداث میکند تا موجب اعتبار اولوا الابصار و باعث انتباه اخیار و ابرار شود و سر انجام واقعهٔ
مذکوره ناصب لوای صدق این دعوی و رافع نقاب شک از چهرهٔ این معنی ست چه بواسطهٔ مخالفت عمدهٔ امرا و خروج شهزاده اسمعیل و اتفاق اکثر حکام اطراف
با وی و ظهور آشوب و فتنه در تمامی ممالک محروسه و تمرد رعایا و سد ابواب دخل همگی خلائق را انجام آن ملتبس بود بلکه از روی جزم و یقین اکثر طوائف
بنی آدم صفحهٔ عکس مطالعه نموده چنین لطیفهٔ غیبی را که مکنی ست بباب الفتوح و ملقب ست بفتح غیبی منتظر و مترصد نبودند که ناگاه حضرت سبحانی پردهٔ
ظنون فاسده را از روی یقین برداشته آنچه در مشیت حق بود در نظر مخلوقات جلوه گر ساخت و فتوح متعدده را چنانکه از کلام بعد ازین ظاهر خواهد شد بلباس
وحدت پوشانیده بر قامت سلطان پاک اعتقاد بیار است بیت هست مخصوصان درگاه الهی را بسی ✿ حالهای بوالعجب کان در نمی یابد کسی
والحق از عنفوان جلوس سلطنت تا این زمان که دیدهٔ بیاض سبب تحریر مکحل میگردد چندان حوادث از تتق ستر عشوه نما آمده است که نه کوه با شکوه را
تاب و توان تحمل ست و نه قلم را در سر فهم کمیت و کیفیت آنها یارای تحرک و جنبش لهذا طوامیر شرح آن در نوشته سر رشته دعا بکف می آورد همواره بعون
عنایت سبحانی و محض حمایت یزدانی و قدرت نیروی تقدیر و قوت بازوی تدبیر و کثرت خیول و داعیهٔ صولت و سیوف و اشته حصار شوکت اعدا
زیر و زبر باد و صباح و مساح حسام دولت روز افزون بر مفارق و رؤس اضداد جاری و سهام انتقام از کمان موافقت بر اهداف قلوب حساد

کاری باد بالنبی العربی الهاشمی الوصی الجلی القرشی

بر ضمائر انجم نظائر هوشمندان آگاه پوشیده نماند که از بدایت حال چون ملاذ خواتین دوران و پناه خواتین زمان شاهنواز خان را در تالیف این نسخهٔ شریف
بر مؤلف کتاب حقوق بسیار است و بتحریک و تحریض او بلکه بتحسین و آفرین او مشعوف گشته در نوشتن وقائع سلاطین هند ساعی گشتم و نسخه
بدین ضبط و ترتیب که تا حال در هندوستان نوشته نشده بر طاق رواق روزگار بر سبیل یادگار گذاشتم هر آینه از راه سپاسداری و شکر گذاری
محل دیده توسن طبیعت را از همه جهت باز آورم و بتوضیح مجملی که از حالات و کیفیات آن خان والا مکان من المهد الی اللحد بر دانسته صحائف
اوراق جهان را چنین زیب و زینت میدهم که خواجه علاء الدین محمد شیرازی که از مشاهیر وقت خویش بود و حکام و اکابر شیراز پیوسته با او طریق
محبت و وداد و سلوک میداشتند سه پسر والاگهر نیک اختر داشت خواجه معین الدین محمد خواجه سعد الدین عنایت الله بمزید فضل و دانش و حسن سلوک
با خلائق امتیاز تمام داشت در عنفوان شباب در خطهٔ پاک شیراز ز دا فضل المتاخرین خلاصهٔ اولاد سید المرسلین شاه فتح الله شیرازی بتحصیل علوم مشتد او له

خصوصاً علم حکمت و ریاضی که استکمال نفس بآنهاست اشتغال فرموده باندک زمانی سرآمد جمهور طلبهٔ فارس گردید و شمائم نتائج طبع سلیمش مانند روائح گلهای طری از وزیدن نسیم سحری بمشام دوستان و عزیزان رسیده نسائم مکارم اخلاقش چون هوای بهار بر حواشی ریاض خواطر جهانیان گردید خامهٔ گوهر نثارش عقود نکته دانی و الفاظ گوهر بارش نقود معانی لوح خاطر خطیرش محل نقوش مسائل فروع و اصول و صحیفهٔ ضمیر منیرش مهبط انوار علوم معقول و منقول

رباعی ای مشکل اهل فضل از تو شده حل ÷ گشته بفنون علم در دهر مثل ÷ طبع تو در انواع فضائل کامل ÷ ذات تو ز اصحاب فضیلت افضل ÷ و در اثنا

که علی عادلشاه مبلغ گران مصحوب مردم معتبر بشیراز فرستاده از شاه فتح الله التماس قدوم نمود خواجه سعدالدین عنایت الله بمقتضای قل سیروا فی الارض برعایت آن معدن فضل و کمال است و از راه دریا با جمعیت موفوره بدار السلطنه بیجاپور تشریف ارزانی فرمود و آن حدود را تفرج کرده و معظم بلاد هندوستان را مانند برهانپور و مندو و اجین و اگره و دهلی و لاهور سیر نموده بر طبق مضمون العود احمد با نفائس و تبرکات هندوستان بشیراز شتافت و پس از مدتی بموجب آیهٔ مقرون المدارج البیت من استطاع الیه سبیلا عازم گذاردن حج اسلام و طواف روضهٔ اقدس رسول انام و زیارت مراقد ائمهٔ کرام علیهم السلام شده از بلدهٔ فاخرهٔ شیراز قرین حشمت و اعزاز قدم از سر ساخته و آنرا سرمایهٔ حصول مرادات دانسته بطرف حجاز شتافت و در اثنای طی طریق بطلب دار الاسلام بغداد رسید و بشرف طواف روضهٔ خلد آسای امام همام ابو ابراهیم موسی کاظم و امام محمد تقی علیه السلام مشرف گشته بسامره شتافت و بشرف زیارت عتبهٔ کعبه مرتبه امام علی نقی و امام حسن عسکری استسعاد یافته سکنهٔ آنجا را بانعام و احسان مسرور الخاطر گردانیده از آنجا بمساعدت بخت فیروز بکربلای معلی رسیده بزیارت مشهد عطر سامی و مرقد جنت آسای ابا عبدالله الحسین مشرف گردیده روی نیاز بران خاک پاک سوده و بزبان مناجات عرض حاجات کرده و از روح پر فتوح سید الشهدا علیه التحیة و الثنا استمداد نموده مجاوران آن روضهٔ بهشت نشان را بانعام و صلات موفور خوشدل و مسرور گردانیده و بعد از آن در نجف اشرف به تقبیل آستان قدسی منزلت و تلثیم تراب عتبهٔ کعبه مرتبت شاه اولیا و پناه اصفیا امام المشارق و المغارب علی ابن ابی طالب مستسعد گردیده آداب طواف آن روضهٔ عرش مطاف بجا آورده و در آن حریم واجب الاعزاز که قبلهٔ اهل راز و سجده گاه ارباب نیاز است روی اخلاص بر زمین نهاده مرادی که در داشت مسئلت نموده ساکنان آن سدره مرتبت را باصناف تحف و هدایا مبتهج و شادمان ساخت آنگاه بهمراهی بخت بیدار بمکهٔ معظمه زادها الله تعالی شرفا و تعظیما رسیده و احرام اخلاص بر میان جان بسته از روی صفا لوازم سعی در گذاردن حج اسلام بظهور رسانید و برفاقت کاروان سعادت بمدینهٔ طیبه رفته شرائط زیارت روضهٔ مقدسهٔ نبوی صلی الله علیه و آله و سلم بوجه احسن و اتم بجای آورده در پناه قادر بیچون سالک مسالک مراجعت گشته به بلدهٔ فاخرهٔ شیراز شتافت و پس از اندک زمانی که اوقات عزیز را بعیش و عشرت گذرانیده خاطر شریفش بالهام سروش آسمانی راغب تفرج بلاد هندوستان شده و مضمون اذا عزمت فتوکل علی الله بتقدیم رسانیده در سنهٔ ۹۹۷ سبع و تسعین و تسعمایه برفاقت ملا شکیبی شاعر و خواجه عنایت الله اردستانی المدعو بسعدا از راه بندر جرون در کشتی توفیق نشسته به بندر چیول رسیده و چون چندی در منزهات دلکش احمدنگر بصحبت افاضل و اعالی و معاشرت خلان و عزیزان اوقات و ساعات گذرانیده بدلالت قائد دولت و اقبال و راهنمونی کوکب بخت و اجلال بتاریخ نهصد و نود و هشت بدار السلطنه بیجاپور آمده در ایام وکالت دلاور خان بشرف دریافت ملازمت سلطان صاحبقران مستسعد گردیده و بر اماثل و اقران رایت تفوق افراشته از عنایت بی غایت شهنشاه جم جاه ابو المظفر ابراهیم عادلشاه بخطاب عنایت خان و سیورغال مناسب اختصاص یافت و بعد از معزول شدن دلاور خان مراتب فضل و کمال او یوماً فیوماً بر ضمیر انور خاقان عدالت گستر پرتو انداخته ساعت بساعت مرتبهٔ او زیاده گشته از ندیمان مجلس همایون درگاه گردید و چنانچه سابقاً رقم کلک زرین رقم گردید در اواخر سنهٔ الف هجری بعنوان ایلچی گری و ایقاع صلح و شکستن قلعهٔ شهدرک نزد برهان شاه که در حد عدالت پناه اقامت داشت تشریف ارزانی فرموده و جمیع مقاصد را چنانکه مرکوز خاطر عالم پناه بود ساخته و پرداخته دشمن گداز و دوست نواز به بلدهٔ فاخرهٔ بیجاپور معاودت فرمود و آن خدمات شایسته پسند طبع مشکل پسند حضرت سلیمانی گشته رایت قدر و مرتبت او رفیع تر گردید و در اوائل سنهٔ اثنی و الف جهت سر انجام مهام سلطنت و پیغام بعض اسرار پادشاهی برسم رسالت بدار الخلافه حیدرآباد مشهور بهاگ نگر نزد محمد قلی قطب شاه رفت و لوازم منصب

جلیل القدر رسالت بتقدیم رسانیده بابلغ وجهی و احسن صورتی پیغامیکه داشت گذرانیده و از آنجا نیز مقضی المرام بدارالسلطنه بیجاپور مراجعت نمود و دران وقت
که آتش فتنهٔ ملکوان مشتعل شده شاهزاده علم مخالفت افراشت و عین الملک کنعانی با او دم از مصادقت زده بسیاری از مردم حوالی حوالی آنحضرت نیز پنهانی
با شاهزاده ابواب مخالصت مفتوح ساخته طالب سلطنت او گردیدند هر آینه آن بزرگوار پروانه صفت گرد شمع جمال جهان آرای پادشاه سکندر بارگاه برآمده
خواب و آرام برکنار نهاد و گاه و بیگاه به تیقظ و هوشیاری پرداخته وقت بوقت عندلیب آسا ملازم گل بوستان سلطنت و اجلال گردید و از احوال سکنهٔ شهر و
ولایت غافل نگشته بوفور عقل و فراست دوست و دشمن تمیز میکرد و هرگاه از افعال و اعمال کسی روائح مخالصت و دولتخواهی بمشام میرسید بغرض فرمانروای
اقلیم دکن رسانیده و سرش باوج کیوان میرسانید و هرگاه از اطوار و کردار احدی بوی مخالفت و دورنگی می شنید منکوب و مخذول درگاه سلطان ساخته بجزاو سزا
اختصاص می بخشید و دران ایام مؤلف این کتاب فصاحت انتساب را که بقلت بضاعت معترف است و بمجرد تحفهٔ اخلاص و دولتخواهی حضرت سلیمانی دست آویزی
ندارد بمحض عنایت و ذره پروری بمجلس اقدس عالم پناه برده چندان دوست نوازی فرمود که حضرت این کمترین بندگان را بمکالمه لطف نواخته بخلعت
و زیادتی منصب و اقطاع نوازش فرموده و در همان مجلس کتاب تاریخ روضة الصفا که غایت نفاست داشت بدست خود بمؤلف بخشیده فرمان داد که
چون واقعات پادشاهان ممالک هندوستان علیحده در یک جلد بعبارت واضح شافی تا این زمان سعادت نشان هیچکس ننوشته است مگر نظام الدین احمد بخشی
و آن نیز در کمال اختصار است و تحقیق حالات و کیفیات سلاطین دکن و غیره کماهو حقه بجای نیاورده است باید که تو قلم وار کمر خدمت بر میان جان بسته در تالیف کتاب
موصوف بصفات کذا و کذا خود را معاف نداری و سوانح و قضایای عهد همایون ما را بنهجی که از تکلفات منشیان و کذب و بهتان سخنوران عاری و بری باشد
تحریر نمائی و این داعی سر خدمت بر زمین عبودیت نهاده در همان هفته جزوی چند مشتمل بر بعضی وقائع آن پادشاه نوشته نخست بنظر مقرب حضرت
خاقانی شاهنواز خان گذرانیده و بعد از آنکه بنظر اصلاح آن خداوند مشرف گشت بشرف مطالعهٔ حضرت جهانبانی رسانیده بحسن قبول مقرون گردید القصه
بعد از رفع فتنهٔ شهزاده و قطع و فصل آن مهمات خاطر خورشید مآثر و ضمیر دریا مقاطر حضرت سلیمانی بران مصروف گشت که جمعی از بهایم منشان را که بزرگان ایشان را
شیاطین آدمی نامیده اند از رجوع خدمت کار ملکی که دران مدت بایشان تعلق داشت محروم سازد و از شر ایشان ایمن گشته زمام مهام ملک و
سلطنت بدست صاحب کیاستی نهد که رتق و فتق و قبض و بسط امور سلطنت از رای رزین و فکر دوربین او سر انجام پذیرد و عقدهای مشکله به سرانگشت
تدبیرش حل گردد و هر خللی که از حوادث ایام متصور باشد پیش از وقوع علاج آن نماید مثنوی بود ظاهر فروغ این معانی * که باشد مایهٔ کشورستانی *
گهی شمشیر اصحاب جلادت * گهی تدبیر ارباب سعادت * توان ملک جهان را کرد تسخیر * بیک رای رزین اهل تدبیر * چو آتش تیغ گر بدخواه سوزست *
شعاع رای هم عالم فروزست * چه خوش گفت آن سخندان سخنور * که بودش کلک مشکین روح پرور * بشمشیر از یکی تا صد توان کشت * برای لشکری آید بیک مشت *
بعد از امعان نظر قامت قابلیت شاهنواز خان را شایستهٔ آن منصب جلیل القدر دانسته در سنه ثلث و الف در روزیکه نور روز عالم افروز انوار میمنت و سعادت
از و کسب مینمود آن آصف جم اقتدار را بتفویض منصب کار ملکی که معظم مناصب آن دولتخانه است سرفرازی بخشیده و پایهٔ قدر و منزلت او از ذروهٔ افلاک
درگذرانیده جزوی و کلی مهام رعیت و سپاه و محافظت مال و جاه برای رزین و فکر دوربین او مفوض ساخت و بمیامن مسیحائی و توفیقات یزدانی و توجه
والتفات اعلی حضرت سلیمانی آن خان فلک جناب بنوعی متصدی آن منصب جلیل القدر شد که روز بروز از نسائم رای سلیم و طبع مستقیمش گلزار مملکت
طراوتی تازه و نضارتی بی اندازه بهم رسانید اقالیم هند لقب همیشه بهار یافت قطعه کار دولت چنان بساخت که نیست * جز که در زلف شب پریشانی *
دیو با آنهمه قساوت قلب * ملکی میکند نه شیطانی * بی شائبهٔ تکلف و سخنوری هر که از تاثیر گردش سپهر سنگدل جفاکار و بدمهری زمانهٔ خونخوار با دلی چون آئینه
شکسته دست امید در دامن عطوفت و شفقت او مستحکم ساخت بسان دل در برش گرفته مانند جان بناز و نازش پرورده هر که از تنگ چشمی دهر با کفی
چون چنار تهی از درم و دینار در دولت سرای او قدم نهاد چون نسیم صبحگاهی که جیب گلزار مملو از لالهٔ احمر نماید دامنش از زر سرخ بازگردانید و بکمند ملاطفت
صید قلوب نموده و بدانهٔ احسان مرغ دلها بدام کشیده و بحلاوت و محاسن کردار از امثال و اقران مستثنی و ممتاز و بمزید فراست و کاردانی مخصوص و

وسر فراز گشته مجلس عشرتش خیابان زیب وزینت یافته که سپهر با هزاران دیده چشم نظاره آن گشاده جواهر زواهر انجم که سالها در جیب محافظت زمانه بوده
بر طبق سیمین ماه نثار محفل نشاطش گردیده طوبی وشمشاد پیش قامت آن سرو بوستان خوبی شرمنده وخجل وخورشید وماه نزد جمال جهان آرایش سر در پیش
ومنفعل صفای آئینه رخسار نورگسترش بدان مثابه که اگر عکس صورت خویش در آئینه ببیند عکس آن در آئینه رخسارش چون آئینه ظاهر شود **فرد** میخواستم که وصف
جمالش کنم ولیک ٭ یادش زخود ببرد وسخن در دهان بماند ٭ مجاوران خاک پایش را توتیا کردار در چشم کشند ومسافران نسائم مکارم اخلاقش چون
مشک از ملکی بملکی برند بزرگان دهر سر در ربقهٔ اطاعتش آورده اند ومتکبران عصر داغ بندگی او بر جبین نهاده اند نیک بخت شخصیکه سر عزت نثار سم سرتابش
شد بریش نماید بدبخت کسیکه نقد جان فدای خاک درش نسازد اقبال در درگاهش بپای ادب ایستاده ودولت رقصان ودست افشان سر بر آستانش
نهاده وسپهر سرکش کمر خدمتش بر میان بسته وزمانهٔ کینه ور ورق بیداد بآب وفاقش شسته اجرام فلکی مطیع ومنقاد وهمراز ونفوس سماوی موافق ودمساز از
نازنینان پریرخسار متمتع وبرخوردار واز سروقدان لاله عذار محظوظ وبهره بردار سخن مختصر اوصاف مرضیه اش بیش از آنست که مهندس عقل را احصای
عشر عشیر آن دست دهد وخصال پسندیده اش زیاده از آنست که فکر دوراندیش مقصور آن گردن افراز ومناسب آنکه عنان گلگون جهان پیمای قلم را از
بادیهٔ مدح وثنا منعطف ساخته در بیان بعضی از مآثر خان جوان بخت جولان دهیم دو سه از قصر جاه وجلالش بر طاق رواق زمانه ثبت نمایم چون بر مسند
منصب کار ملکی تمکین واستقلال تمام بهم رسانید بمقتضای رای رزین وفکر دوربین چنان مناسب دید که حضرت شهنشاه جم جاه خود بنفس نفیس بر واقعات
کار ملکی ومالی مطلع گردد وآنحضرت را برین داشت که دران امر بکوشد پس هر روز واقعهای کار ملکی را که منهیان اطراف جهت اعلام حالات مرسول درگاه
میگردانید بتحسین ادایش بر ده نوعی مینمود که حضرت یک سطر یا دو سطر از آن میخواندند تا آنکه باین نهج در اندک فرصتی سواد سلیمانی روشن گشته کار بجائی
رسید که خطهای مغشوش را بی تعلیم میخواندند وآنگاه تقریبات انگیخته کتب نظم ونثر در مجلس وی حاضر می ساخت تا آنها را نیز مطالعه کرده یکباره فارسی خوان
گردید وبنوعی فارسی را خوب می گفت که تا بهندوستانی متکلم نمیشد هیچکس نمیتوانست فهمید که غیر از فارسی بزبان دیگر آشنائی دارد اما آن خان والا مکان
با وجود این استادی چون در اکثر مهمات دنیوی از آنحضرت تعلیم ها می یافت بشاگردی او اعتراف نموده بتاریخ سنه الف در قطعه یاقوت که قیمتش
با محصول یک سالهٔ اقالیم سبعه برابر توان کرد این عبارت نقش کرد شاگرد ابراهیم عادل شاه شاهنواز خان وآنرا نگین انگشتری ساخته چون بنظر
اقدس اعلی در آورد بدست همایون در انگشت مبارک آن جناب کرده دران روز خطاب عنایت خان بخطاب مستطاب شاهنواز خان مبدل
گردانید وباین مراسم خسروانه وعواطف شاهانه سدره سینه اش پناه اعاظم واکابر گردیده ایوان جلالش با قبه سپهر اخضر دعوی همسری نمود **قطعه**
نظام ملک وملل شهنواز خان که نکرد ٭ بسمت خود حرکت بی رضای او اجرام ٭ بسان حاکم معزول امر وتقدیر نشسته تا برسد از نفاذ او اعلام ٭ زعزم
جزم تو در طبع آسمان وزمین ٭ نهاده باقی اندیشه جنبش وآرام ٭ مدار چرخ چو تقویم کهنه گردد حشو ٭ کشد اگر قلمت خط نسخ بر احکام ٭ ببوستان جلالت
صبا قدم ننهد ٭ زباغبان رضایت نکرده استشمام ٭ کمال خویش فزایند فی مراتب تو ٭ کنند انجم وافلاک اگر ترا اکرام ٭ دگر درابر وکمین چنین در فگند
قلمت ٭ حسام بیحو کتف نسر فرو برد ایام ٭ زدایهٔ کرمت آسمان چو طفل لجوج ٭ پی حصول تناهی کند ابرام ٭ ودرهمان زمان سلطان جهان
بر زبان الهام بیان آورد که همگی همت پادشاهانه مصروف بآنست که چون من جمیع الوجوه قربت حاصل ست باعتبار منزل که خلد از تماشای آن
سر افتخار برافرازد طرح نموده باتمام رسانی خان والا منزلت زبان ثنا ودعای پادشاه عنایت گستر گشاده سر اطاعت بر زمین انقیاد گذاشت ومعمار
دولت روز افزون قصری وبیتگاهی بنا نهاد که مهندس روزگار با آنکه معمار عالم کون وفساد ست مثل آن عمارتی در معمورهٔ ربع مسکون در زیر سقف بوقلمون
نساخته ونپرداخته ارتفاعش بدرجهٔ که بپای مردم وهم باندیشه عروج بر معارجش از قبیل ممتنعات ست وشیاطین را از بیم ناوک سنان پاسبانش برامون
آسمان گشتن از جمله محالات از لطافت وصفای آن منزل فردوس آسا حوران بهشت وغلمان ورضوان از هوای آن مکان نزهت سرشت بیتاب ومضطرب
اشعهٔ شمسه اش خورشید ضیا گستر وغرفات شرفاتش مطلع شمس وقمر **اشعار** اساس قصر چنین خوب کی توان افگند ٭ که دست همت آن صدر کامران افگند ٭

علو کنگره اش تا بجائی رسید ٭ که آسمان را ز چشم اختران افگند ٭ شب سیاه و فروغ بیاض دیوارش ٭ سواد نان ز صبح در گمان افگند ٭ چو خشت عرصهٔ او دو آتشت
رنگ فیروزه ٭ فلک مغالطه خود در او در میان افگند ٭ بنحو و فرو شد و صد بار و هم دور اندیش ٭ چو شمسه اش اشعه بر آسمان افگند ٭ بخست بارگه اقبال باز گرد
درش ٭ سعادت آمد و خود را بر آستان افگند ٭ طرح آن عمارت که مرقوم خامهٔ لطائف نگار گردید برین نهج ست چهار دیوار دارد که ضلع او قریب چهار صد
گز شرعیست جانب شمال دو دروازه گشاده میشود یکی دروازه ایست بغایت رفعت و بزرگی و بجانب بازار که مشهورست ببازار شاهنواز خان باز
میشود و دروازه دیگر واقع ست نزدیک چارسوی دربار پادشاهی و بالای این دروازه عمارتیست مثمن مسمی بنورس بهشت از درون و بیرون بوم و دیوارها
را مطلا ساخته نقاشان چیره دست صورتهای مرغوب بران کشیده اند مردمیکه بدار الامارت تردد مینمایند اول تماشای آن مشغول گردیده واله و شیدای
صور تمامی شوند بعده بتکلیف و زجر طبیعت از انجا قدم پیشتر میگذارند اکثر اوقات نواب خان دران عمارت که مشرف ست بر اکثر عمارات بیجاپور بزم عشرت
آراسته مردم اهل صاحب طبیعت به صحبت فیض بخش او اختصاص مییابند و شراب عیش بسرور و حضور نوش کرده علی الرغم فلک ستم پیشه داد لهو و طرب
میدهند و در وسط حقیقی آن چار دیوار عمارتیست در نهایت ارتفاع مشتمل بر ایوان طولانی که دو طرف آن حجره هاست و این گلمقدر و شمال است و عقب و بر
طنبی در نهایت زیبائی و طلبی که عبارت از شرقی و غربی باشد نیز ایوانهاست و بر پشت بام این عمارات که مرقوم گشته عمارات عالیه ساخته و پرداخته
شده ست که هر کرا شرف عروج بران روزی گردد تمامی سواد بلدهٔ بیجاپور و بساتین و مرغزار و اطراف شهر منظور نظرش خواهد گشت و پیش ایوان شمالی
چبوتره ایست در غایت وسعت از گچ و سنگ و در وسط حقیقی آن حوضیست کوثر مثال و اطراف آن باغیست فردوس تمثال و در و دیوار این عمارات
و عمارات دیگر که دران محوطه واقع ست بگلکاری صفای شیرازی که مرویست بهمه حیثیت آراسته و لطر عمارات نورس بهشت همه صور و نقش منقش اند
بنوعیکه لطافت اشکال و غرابت تمثال خال انفعال بر عارض نگارخانهٔ چین نهاده و رخسار پریخان طلخ تمثال را در خوی خجالت نشانده و در روح بخششی
و فیض گستری رقم نسخ بر نگارنامهٔ مانی بنقش آذری کشیده و آبروی سدیر و خورنق بباد داده قطعه تصاویر آن و هشت صنع مانی ٭ تماثیل او حیرت
جان آذر ٭ همه صورت گلشن و شکل بستان ٭ دران منزل روح پرور مصور ٭ تو گوئی مگر جام کیخسرویست ٭ منقش درو شکل هر هفت کشور ٭ هر گوشه اش
آسمان ماه و خورشید تابان و از هر کناره آن فلک ناهید و کیوان نمایان مثنوی تجلی شد از پرتوش روشناس ٭ فروغش نگنجد بجیب قیاس ٭
اگر خیمه بیرون زند نور او ٭ شود دشت و در وادی طور او ٭ بهر گوشه سینه دار و نهان ٭ مه و آفتاب آسمان آسمان ٭ و باغ و بستانیکه در اطراف آن کاخ
و ایوان واقع ست گل و ریحان در کنار و جیب دیده وران گذاشته و چمن چمن سبزه و شگوفه در نظر صاحب نظران جلوه داده شمیم عنبر بیزش چون شمامهٔ
عنبر عطر گستر و روائح نسترن و نسرینش چون انفاس عیسوی جان پرور و درختان نورسش در لطافت و خوبی چون شاخ سدره و طوبی و نازک نهالان
نوخیزش چون سهی قدان در کرشمه و محبوبی سفیر مرغان خوش الحانش از حنجرهٔ داودی خبر داده و لطافت آب روانش دجله دجله اشک از دیده جیحون گشاده
اشجار میوه دارش از کثرت اثمار چون پیران پشت خمیده گلهای آتشینش چون آتش وادی ایمن از شجر دمیده و خوشهٔ انگور حلاوت آمیز بر فراز تاک مانند پروین
از طارم افلاک آویخته و انجیر دلپذیر که دست صانع تقدیر و التین نهاده چون کوزهٔ نبات و شیشهٔ انگبین انگیخته گوی زرین نارنج از میان برگ سبز کوهی
مهر انوار سپهر اخضر تابان گشته و حقهٔ زرنگار ترنج در طاق شبکهای اوراق اشجارنشان از آتش طور داده مثنوی خاکش از بوی خوش عبیر سرشت ٭
میوه هایش چو میوه های بهشت ٭ میوه دارانش از برومندی ٭ کرده بر خاک سجده پیوندی ٭ میوه هایش برون ز اندازه ٭ جان از و تازه او چو جان تازه ٭
تاک انگور کج نهاده کلاه ٭ دیده رکلم خود سپید و سیاه ٭ شاخ نارنج و برگ تازه ترنج ٭ نخلبندی نشانده در هر کنج ٭ آب در زیر سبزهای جوان ٭ سبزه
بر گرد آبهای روان ٭ همه دل بود چون میانهٔ نار ٭ همه گل بود بی میانجی خار ٭ گل چنبه اش در نوربخشی از خورشید باج گرفته و ناشگفته غنچه اش در سرکشی
از جمشید باج ستانده گل نگره اش از میان برگ اخضر ید بیضا از جیب موسی برآمده و گل جاسوسش ابرهٔ فلک را از عکس خویش گونهٔ شفق فلک داده
و از امارت سیارگی عمارات آنکه چون منزل جنت مرتبت ساخته و پرداخته گردید تاریخ بیست و سوم ماه ربیع الثانی سنه عشر و الف از مطلع امید خان

کیوان ایوان کوکب خانزاده سعادت منش ارجمند موسوم بمیرزا علاء الدوله طلوع نمود جشن عالی ترتیب یافته اکابر و اشراف بلدهٔ فاخره بیجاپور بلوازم تهنیت و مبارکباد بظهور رسانیدند و کلک دلپذیر مولانا فهمی که مداح خان والا مکانست دران وقت قصیده در سلک تحریر کشیده گذرانید که چند بیت ازان اینست قصیده ٭ رخان تازه نهالی بباغ جان آورد ٭ که آن نهال ثمر کام باغبان آورد ٭ شگفته روی این نوگل جهان افروز ٭ چمن چمن گل عشرت ببوستان آورد ٭ قمر بمیزان جاداشت که این ستاره سعد ٭ بسیر چرخ ببرج خدایگان آورد ٭ هزار و ده بود از سال هجرت نبوی ٭ چنین بشمار حکیم حساب دان آورد ٭ که در کنار حیات ابد لطیفهٔ غیب ٭ علاء الدوله بن شهنواز خان آمد ٭ مسافری ز دیار جلال و جاه رسید ٭ که بخت و دولتش از بهر ارمغان آورد ٭ ز بهر زایچهٔ طالع همایونش ٭ مهندس فلکی کلک در میان آورد ٭ درج درج حرکات سپهر در خاطر ٭ ز بهر طالع این نخبه دودمان آورد ٭ نجوم طالعش از اقتضای چرخ بلند بسعی دانش در خاطر انجمن آورد ٭ که چند درج اثر دولت ابد پیوند ٭ فراز مطلع اندیشه و گمان آورد ٭ و از همه خوشتر و مبارکتر آنکه چون چند روز سپری ازین مولود مسعود گذشت عدالت پناه که در مقام تربیت خان معزالیه بود جهت تهنیت قدم مولود مسعود اراده فرمود که بمنزل بهشت آسا تشریف آورد و پایهٔ قدر و منزلت شاهنواز خان باعلی علیین رساند و جناب خان برین معنی روح افزا مطلع گشته در سامان لوازم ضیافت و پیشکش و پای انداز شده در تهیهٔ جشن و طوی بزرگ گردید و معماران عطارد فطنت ارسطو طبیعت و فراشان قضا قوت قدر قدرت آراستن بزم صحبت و پیراستن مجلس عشرت مشغول شده صحن آن عمارت جان نثار ابفروش استبرق آراسته و بشامیانهای مسند ب که در رفعت و صفا سر بفلک اطلس فرو نیاوردند و دران ساعت که آفتاب عالمتاب یعنی سلطان بنده نواز از نشیمن گاه خاص بر سنگاسن سعادت که قرین بساط سلیمانی ست سوار گشته متوجه بیت الشرف گردید شاهنواز خان گستردن پای انداز شده از دروازهٔ اول قلعه تا کنار صفهٔ نورس بهشت عرض شش گز شرعی بزربفت و اطلس مصری و دیبای ششتری و مخمل فرنگی و اساوری گجراتی و دیگر اقسام اقمشه راه را بسرخ و زرد و مانند بهار بیاراست و دو طرف بازار که مشهورست ببازار شاهنواز خان بنوعی آئینه بندی نمود که کوچک و بزرگ شهر بیجاپور بتفرج و تماشا آمده مردم کهن سال که نزدیک بصد طبعی رسیده بودند از مشاهدهٔ آن انگشت تعجب بدندان گرفته اعتراف نمودند که درین مدت سالها چنین آئینه بندی که نقش نگارخانهٔ چین ست در بیجاپور واقع شده و حضرت سلیمانی چون ببازار درآمد ملازمان و مقربان خود را که در اطراف سنگاسن میرفتند از پیش نظر دور نمود و در کمال تازگی و آراستگی دو طرف آنرا تماشا کرده و جمیع خصوصیات بنظر آورده چون بمنزل خان فلک شان رسید تخت سنگاسن را نگاه داشته قریب یکساعت بنجومی تصاویر دهلیز و ایوان پیش درگاه مشغول گشت و بعد ازان متوجه عمارت نورس بهشت شده چون از نظارهٔ آتش فضای طبیعت لاله زار گشت درانجا شهنشاه جم جاه به بسط بساط طرب اشارت فرموده پیشکاران ماه سیما بساط نشاط را لبان چهره پری رخان چین و چگل باقسام لعلی زیب و زینت داده مجمرهای بخور بعطر بیزی درآوردند و ساقیان لاله عذار بجامهای شراب نورس گلزار طرب را نضارت بخشیده مغنیان خوش آواز به نغمه و سرود نوبهار مجلس را لطافت دیگر دادند مثنوی ٭ خوش آینده بزمی چو رخسار ناز ٭ ز زینتش جلی بندروی نیاز ٭ هوایش طراوت ده خرمی ٭ ز زینش بساط افگن بیغمی ٭ زمان گرچه بس طرح مجلس کشید ٭ بترتیب این بزم بزمی ندید آنگاه ببار دادن بعضی از امرا و مقربان و مجلسیان و شاعران مانند اخلاص خان و یاقوت خان و شجاعت خان و شرزه خان و حمید خان و میر سعید اردستانی و مولانا ملک قمی و مولانا ظهوری ترشیزی و مولانا حیدر کاشی مثال واجب الامتثال صادر گشته حجاب درگاه آن جماعت را که ارباب سعادت عبارت ازیشان ست بآن روضهٔ ارم نشان خواندند مثنوی منادی جمع کرده همدمان را ٭ برون کرده ز در نامحرمان را ٭ ادب پرور ندیمان خردمند ٭ ز مخصوصان و نزدیکان ستنی چند ٭ و همگنان بعد از ادای دعا و ثنای شهنشاه زمان زمین خدمت بوسیده بر اطراف مجلس ارم نظیر ایستادند و مولانا ملک قمی و مولانا ظهوری قصائد غرا و انواع شعر دیگر که مناسب وقت بود گذرانیده بتحسین و آفرین شهنشاه جم تمکین اختصاص یافتند و خوان سالاران چابکدست و بکاولان پاکیزه اطوار بر ساعت مائدهای رنگارنگ و ظروف نقره کار مملو از اغذیه و اشربهٔ خوشگوار و فواکه و نقل بسیار حاضر گردانیدند و بعد فراغ از کشیدن طعام و تاثیر جام مدام شاهنواز خان لایق قدر شهنشاه و فراخور اخلاص و بندگی خویش اسپان تازی و اقمشهٔ رومی و شامی و غلامان حبشی

وکریمی دکنی پیشکش گذرانیده بر وی و ش جمیع مقربان و ارکان درگاه را بخلاع فاخره رنگین ساخت و چون بساط جشن و طوی منطوی گشت شاه فریدون حشمت قامت قابلیت خان والا امکان را اگرچه بعد اخری تخلعت خاص آراسته بیک نوازش هزار هون نقد و دو تنکهٔ مرصع گرانمایه و چند سر اسپ تازی سرفراز فرمود و ولایت جیلون که از مضافات بندر دابل است مشتمل بر جمیل قریه اضافهٔ جاگیر قدیم او نموده بدولت و اقبال بجانب دار الاماره توجه فرمود و خاص و عام از مشاهدهٔ منزل آصف جم احتشام و آداب مجلس داری آن خان والا مقام انگشت حیرت بدندان گرفتند و بساط انبساط گسترده و رقم مسلمی بر آن جناب کشیده از جادهٔ مکابره و عنا و اجتناب نمودند و بنا بر آنکه پیش ازین حرف برادران نواب بتقریبی که مذکور گشت بر ذمت همت خامهٔ سخنگذار واجب گردید که شمهٔ از احوال ایشان نیز بیان نماید خواجه معین الدین محمد که بزرگترین برادران بود بفصاحت بیان و طلاقت لسان و لوازم شفقت و مهربانی امتیاز تمام داشت بعد از تقرب یافتن شاهنواز خان بخدمت سلطان زمان باندک مدتی از شیراز به بیجاپور آمده بمجلس حضرت مشرف شده منظور نظر تربیت گردیده باقطاع لائق اختصاص یافت لیکن در همان نزدیکی در اواخر سنه احدی و الف ازین جهان ناپایدار درگذشت و در حین نزع روان مسود این اوراق چون بر بالین وی حاضر شد با بعضی از مجلسهای انس کرده این بیت بخواند بیت که شنیدی درین بزم دمی خوش بنشست ؛ که نه در آخر صحبت بندامت برخاست ؛ بعد از آنکه بتجهیز و تکفین وی مشغول گشتیم با آنکه موسم برسات نبود ناگاه سحاب رحمت بهم رسیده بموافقت اصحاب تعزیت طوفان باران عیان ساخت بیت برآمد ابرے از دریای اندوه ؛ بجا فرو بارید سیل از کوه تا کوه ؛ و فرزند ارجمند او محمد ظریف که چهار ساله بود منظور نظر شفقت پادشاه گردید بی تغییر و تبدیل باقطاع پدر اختصاص یافت و در حجرهٔ عطوفت عم بزرگوار پرورش یافته و کسب کمالات نموده از اهل سعادت گردید و خواجه هدایت الله که کوچکترین برادران نواب خانی بود خبر فوت خواجه معین الدین محمد شنیده از شیراز متوجه دکن گردیده و بملاقات نواب خانی مستسعد گشته لوازم عزاپرسی بجای آورده در سال دیگر شادکام و مقضی المرام باز بشیراز معاودت نمود و چون از جانب خان سعادت نشان بتعمیر مسجد نو شیراز که مندرس شده بود مامور بود الی الآن بآن بلده اشتغال دارد و هر سال مبلغ گرانمند از سرکار نواب خان جهت مسجد مذکور از بیجاپور بشیراز میرود و امید دارد که هر ستارهٔ شریف که مشتری طبقات شریفه سبعه بر سر چهار سوی عناصر تجربه کاری بر خیزد و هر جواهر نفیس که جوهری عالم کون از کان فرودامن مواید لیل و نهار ریزد نصیب آنخان خدا اخوان خداشناس گشته ایتنی و گزیدی از عین الکمال حشمت و اقبالش مرساد

## مقدمات کشته شدن ابراهیم نظام شاه ثانی و غالب گشتن سپاه عدالت پناه لطف و کرم یزدانی

الحمد لله که ازین دودمان رفیع الشان نوبت خلافت و جهانداری بشهریاری ذی شوکتی عدالت قرین رسیده که قوائم ارکانش بصنعت کَاَنَّهُمْ بُنْیَانٌ مَّرْصُوْص مخصوص است و چهار بالش سلطنت و تاجداری بسلطان عظمت آیتی واصل شده که بارگاه عرش اشتباهش بمنقبت وَمَنْ دَخَلَهٗ کَانَ اٰمِنًا منصوص گشته صورت هر مامولی که نقشبند خیالش بر صفحهٔ خاطر کشیده قبل از آنکه بر بدان بتصور بسر حد اظهار رسانند بقدم سرعت از مکمن خفا بصحرای ظهور خرامد تشریف بر معیت که در خزینت خانهٔ وَلِلّٰهِ خَزَائِنُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ ادخار یافته قامت اقبالش بر زیور یا کتساب آن مشرف گردد و رایات اعلام ظفر غلامش کَاَنَّهَا کَوْکَبٌ دُرِّیٌّ یُّوْقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُّبٰرَکَةٍ بر هر دیار که پرتو انداخته روزگار ظلمانی متوطنانش منور گشته و صحیفهٔ حسام فیروزی انجامش مصداق یَکَادُ سَنَا بَرْقِهٖ یُذْهِبُ بِالْاَبْصَارِ است در هر مقام که از نیام انتقام بیرون آمده سرهای مخالفان گوی میدان گردیده آوازهٔ باس و سطوت او باکناف مشرقین و صیت کشورکشائی و عدوکشی باطراف خافقین متواصل هرکه از سنه های قهرش از مرکب مراد افتاده دیگر پایش بر مرکب مرام نرسیده و هرکه از حلقهٔ اطاعتش سر پیچیده در بادیهٔ هلاک هدف تیر محنت گردیده دلیل بر تحقیق این معنی و برهان بر تصدیق این دعوی و اقتدار ارکان دولت ابراهیم نظام شاه برهان شاه است که تفصیل آن زمشاطهٔ کلک شیرین کار بر چهرهٔ عروس روزگار رنگینکار دو شمهٔ از اقبال شاه جهان در نظر جهانیان جلوه داده مرقوم خامهٔ زرنگار میگرداند که چون پادشاه جهان مطاع حصار بلگوان را از قبضهٔ تغلب سرکشان بیفکر برآورده همت بر دفع معاندان دولت قاهره گماشته بعضی از امرای درگاه را که سر از گریبان طغیان برآورده بودند از منصب ایالت و ریاست معزول و محبوس گردانیده خاطر از دزد خانگی و آتش آستین جمع فرموده و بنا بر آنکه از حرکات شاه

سکنات برهان نظام شاه غبار کلفت بر حاشیهٔ ضمیر انور خدایگان اعلی راه یافته بود همواره هیولای تلافی و انتقام که از شیم مرضیه سلاطین صاحب تمکین ست گرد
خیالش میگردید اما مماشات و اغماض نیز که از اوصاف سلاطین عالی مقدار است مانع بر مافی الضمیر میشد و نمیگذاشت که مادهٔ فتنه و فساد هیجان نموده
سفک دما بظهور رسد که ناگاه در خلال این حال برهان شاه در فترت شاهزاده اسمعیل سنگ جفا بر شیشهٔ عهد و پیمان زده آنچنان خورد شکست که اصلا
قابلیت اصلاح نماند چه چون خبر خروج شهزاده با حمدنگر رسید بقصد اعانت او لشکر گرد آورده به تعجیل روانه بلگوان شد لیکن در حوالی قلعه پرینده خبر کشته شدن
عین الملک و گرفتاری شهزاده شنیده و از سواری خود پشیمان شد و پس سر خاریده با حمدنگر رفت و چون دران فترت قلعه چندرکونی که علی عادل شاه بمیامن
اخلاص مصطفی خان اردستانی مسخر گردانیده بود و از حوزهٔ دیوان ابراهیم عادل شاه بیرون رفته بتصرف کفار کرناتک در آمده هر آینه رای بیجانگر که دران
وقت بلکنده راه دار الملک ساخته بود با خود جزم و یقین کرد که عدالت پناه بر سر پرخاش آمده لشکر بانجا خواهد فرستاد و از هم قلعه چندرکونی
که یکی از راجها گرفته ست بولایت او نیز آسیب خواهد رسانید بنابران محزون و ملول گردید و عالیشاه پسر عین الملک که بعد از کشته شدن او از معرکه
گریخته پناه باو برده بود گفت علاج این منحصر ست بر آنکه با برهان شاه والی احمدنگر اتفاق نموده شما ازین طرف و او از انطرف بعضی از قلاع و ممالک عادل شاه
متصرف شوید تا تخفیف در استیلای او شده خاطر از ان جانب مطمئن گردد و رای بلکنده آن رای را پسندیده نزد برهان شاه پیغام نمود که استیلا و تسلط عدالت پناه
از حد افزونست و بیم آنست که عنقریب بحضرت سپاه او بسلاطین و حکام اطراف دکن برسد درینباب فکری بحال نمایند و کاری کنند که ازین اندیشه فراغ
حاصل آید برهان شاه که مشتاق چنین صحبت بود دران امر همداستان شده قرار داد که راه اخراج قلعه بیجاپور و مدکل متصرف شود و خود قلعه شولاپور و شاه درک را
بحوزهٔ تسخیر در آورد و پس مقدمات سابق مثل ساختن و شکستن قلعه منگلبیر و از حوالی پرینده بی نیل مقصود در کمال انفعال با حمدنگر مراجعت کردن فراموش مطلق
کرده باز در مقام لشکر کشی شد و مرتضی خان انجو را سپه سالار ساخته در غرهٔ ماه جمادی الاول سنه ثلث و الف با موازی ده و دوازده هزار سوار مستعد و مکمل
بصوب مملکت عالم پناه نامزد فرمود تا ممالک سرحد را بجاروب تاخت و تاراج رفته شاهدرگ و شولاپور مفتوح گردانند و رای بلکنده را نیز فرصت شده
بعضی از قلاع سرحد کرناتک از تصرف گماشتگان صاحبقران بیرون آورد مصرع زهی تصور باطل زهی خیال محال * مرتضی خان و سایر امرای
نظام شاه بعد از طی مسافت چون بظاهر قلعه پرینده رسیدند و معلوم گردید که هنوز رای بیجانگر از بیم آتش غضب پادشاه عدالت گستر قدم از مسکن خود
بیرون نگذاشته اندیشناک گردیده در همانجا توقف نمودند لیکن قراول و تاراجیان لشکر ایشان بقریات و قصبات سرحد تاخت برده مزاحمت و تشویش
رسانیدند و پرتو این خبر بر پیشگاه ضمیر منیر عدالت پناه تافته بامرای سرحد فرمان واجب الاذعان در باب تادیب و گوشمال مخالفان صادر گشت
و در همان چند روز ازبک بهادر که در جنب امرای عظام نظام شاهی جای داشت قدم جرأت پیش گذاشته در ولایت عدالت پناه اعلام جسارت
افراخته بود و از دست برد امرای عادل شاهی شربت هلاک چشیده رعب و هراس تمام بر ضمایر سایر نظام شاهیه غالب گشت و این حالت بمتوطنان بلدهٔ
احمدنگر سرایت کرده و در اواخر ماه جمادی الثانی از کمال غصه و اعراض مزاج و علاج برهان نظام شاه از منهاج اعتدال منحرف شده تب محرق عارض ذات
وی گشت که در نهم رجب المرجب آن مرض منجر باسهال خونی گردیده از انتشار این خبر شورشی عظیم در لشکر او که نزدیک قلعه پرینده نزول نموده بود پدید آمده
و اخلاص خان حبشی زاده که از جملهٔ غلامان دودمان نظام شاهیه بود و دران معسکر بزرگتر و صاحب شوکت تر از وی کسی نبود با جمیع امرای حبشی و دکنی
اتفاق نموده سر از گریبان کینه و نفاق بر آورده خواست که بطریق زمان جمال خان بنا بر عداوت جبلی بقتل و غارت مرتضی خان و سایر غریبان پرداخته
اثری از آثار ایشان نگذارد درین اثنا امرای غریب بر کید و غدر او واقف شده باتفاق ابنای جنس خود سوار شدند مرتضی خان و احمد خان قزلباش
و بعضی از دیگر اعزه به تعجیل تمام با حمدنگر شتافتند و خلیفهٔ عرب و قزلباش خان با جمعی کثیر از غریبان پناه بولایت عدالت دستگاه آورده از جنگ
حبشی و دکنی نجات یافتند و از شنیدن آن اخبار کدورت آثار مرض برهان شاه روی در تزاید نهاد چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد ازینجهان پر خرخشه
درگذشت و ولد ابراهیم نظام شاه قائم مقام پدر شده میان منجوی دکنی پیشوا و وکیل السلطنه شد اما امرای حبشی زاده که در جلادت

فتنه و فساد درجهٔ اعلی داشتند بانیقدر جنسیت که والدهٔ ابراهیم نظام شاه حبشیه بود مقرب و مصاحب و ندیم او گردیدند و میان منجو چون بی علاج بود علت طبیعت گذاشته خاموش گشت و درین وقت حبشیان و مولدان و دکنیان کوته اندیش بمقدماتی که موجب خرابی مملکت و سلطنت باشد پیش گرفتند و پای از حد خویش بیرون نهاده نسبت بایلچیان عادل شاهی که در احمدنگر بودند شرائط تعظیم و تکریم کماهی حقه بجای نیاوردند و دم از حریفی و همسری زده رایات تکبر و نخوت افراشتند و آناً فآناً اعمال ناشایسته از ایشان صفت تزاید پذیرفته ساعت بساعت ابواب خشونت و وحشت مفتوح میگشت و این معنی مقبول مزاج سلطان عدالت گستر نیفتاده سبب ازدیاد کدورات سابق برهان شاه گردید و درهمان زودی رای شهنشاه که کیفیت عواقب امور پیشین از ظهور علم الیقین داند و کلیت مقادیر اشیا قبل الوجود بعین الیقین بیند چنان اقتضا فرمود که جهت تنبیه و تادیب مفسدان بی عاقبت پای در رکاب ظفر انتساب آورد و سر ارباب نخوت را پایمال خشم و قهر سازد لاجرم منجمان برجیس فطنت عطارد ذکا بعد از تعمق انظار و تدقیق افکار در آثار و انظار ثوابت و سیار طالع سلطان که خانهٔ ماه تابان و بجهت دفع و رفع اعدا شایان ست اختیار نمودند ارکان دولت و اصحاب سعادت حسب الحکم پادشاه جهان مطاع عالم مطیع در ساعتی که ارباب تنجیم قرار داده بودند خیمه و خرگاه و پیشخانه و بارگاه بجانب بهمن علی فرستاده از غریو کوس و نالهٔ نفیر زمان و زمین از پا در آمد بیت برآمد ز کوس و کورکه غریو * ز بیم آب شد زهرهٔ نره دیو * و متعاقب آن صاحب قران سلیمان مکان پای فتح و ظفر از سریر سلطنت برکاب نصرت انتما نهاده خانهٔ زین را رشک نگارخانهٔ چین ساخت تو گوئی شدیز سبک خیز و تند بادی ست سلیمان زمان بران مطلق العنان یا آتشین عنصریست ابراهیم دوران بران فی فلک الافلاک ست که یکروزه آفتاب عالمتاب از مشرق بمغرب رساند و تیزتگی ست که بیکدم ابلق دهر را در عرصهٔ شتاب شه مات سازد مثنوی

بنازم بآن رخش آگنده ران * که فربه شد از وصف او داستان * نهنگ بحار و پلنگ جبال * هوا را عقاب و زمین را غزال * گه بوید باد و گه قطره آب گران چون درنگ و سبک چون شتاب *

بالجمله در روز اول که بیستم ماه شعبان سنهٔ مذکوره باشد موکب منصور در بهمن علی نزول اجلال فرمود و اطراف و اکناف آن صحاری مضرب خیام عساکر بهرام انتقام گشت و از ماهیچهٔ علم فرقدسای آن سایهٔ اله بذروهٔ مهر و ماه رسید امرا و سران سپاه در انجا بملازمت شاه جم جاه مشرف گشتند و همگی بخلعت و کمر خنجر مرصع و اسپان عراقی و عربی سرافراز گردیدند رایات نصرت آیات را از ان مقام بصوب شاه درک متحرک فرمود بیت بتعجیل و خشم شاه گردن فراز * روان شد ز جا همچو عمر دراز * بدان عزیمت که اگر ساکنان احمدنگر بخلاف ازمنهٔ سابقه از راه عناد و فساد منحرف شده از صمیم قلب بتقدیم اخلاص و دوستی اختیار نمایند جمعی از مردم صاحب کیاست را بدرگاه فرستاده زبان بمعذرت و استغفار گشایند هر اینه از تعرض سپاه بهرام انتقام ایمن و محفوظ باشند و اگر از عدم مساعدت بخت از شاهراه مطاوعت و متابعت انحراف جسته از بادیهٔ ضلالت و غوایت بیرون نیایند بتیغ قهر و سیاست نوازش یافته بگرداب محنت و غرقاب مصیبت گرفتار آیند و چون قصد و ارادت شهنشاه زمان این بود لاجرم عنان ابرش جهان نورد گردون خرام کشیده داشته هر روز یک فرسخ بیش و کم راه میرفت و گاهی بود که سرزمین خوش بنظر آمده پنج و شش روز مقام میکرد که شاید ارکان دولت نظام شاهیه از کردهٔ خود پشیمان شده از در ملائمت و موافقت در آیند و بمکارم اخلاق پادشاهانه که بهانه طلب بود از سر جرائم درگذشته می عفو بخشش در جام رحمت انجام ایشان ریزد لیکن لشکر شقاوت و بدبختی آنچنان پیش و پس آنها فرو گرفته بود که مقدمات سلامتی را بخاطر نخوت ماثر آورده امعان نظر را کار فرمایند یا نصیحت و پند ارباب دانش و خرد در گوش هوش جا داده بگفتهٔ ایشان عمل نمایند بعد از انکه رایات نصرت آیات خسرو والاگهر بعد از طی منازل و مراحل بقصبهٔ شاه درک رسیده سراپردهٔ عظمت و شهریاری بذروهٔ سماک و قبهٔ افلاک افراخته گشت و هوای آن سرزمین که مشتمل ست بر انواع گلها و ریاحین از غبار موکب جهان پیما غالیه بیز گردیده دران مکان جنت نشان توقف واقع شد هر آئینه بساط عیش و نشاط مبسوط گشته مقدمات لشکرکشی و دشمن گدازی در پردهٔ تاخیر ماند درین اثنا اخلاص خان مولد و بعضی از امرای دیگر که دور ابراهیم نظام شاه فرو گرفته بودند بکثرت جمعیت مغرور گردیده بتهیهٔ اسباب قتال و جدال اشتغال نمودند و صور اباطیل آمال و اضالیل امانی بر لوح خیال ارتسام نموده نقش تصورات محال بر صفحهٔ دماغ باطل اندیش کشیده بی تامل و تفکر عنان بر فرمان نفس بجنگ هوا و هوس سپرده خزاین بقیاس و مراکب و اسلحه افزون از حساب بر سپاه تفرقه کردند و

و در ملازمت ابراهیم نظام شاه که او را در امثال این امور چندان اختیاری نبود قدم در راه جسارت نهادند و در مرتبهٔ نادانی سر آسیمه و در معمورهٔ جهل حیرت زده شده
طی منازل می نمودند تا آنکه با سی هزار سوار جرار و توپ و ضرب زن بیشمار و فیلان پایدار اژدها کردار بتعجیل و سرعت تمام بسرحد سپاه سپهر احتشام کیوان غلام رسیدند
و بسودای فاسد آغاز شطارت و شیطنت نموده و مماکرت و مخادعت پیشه ساخته بطریق برهان شاه رایان بیجانگر را که همواره خراج گذار آنحضرت بودند در تاخت
و تاراج قصبات و پرگنات سرحد ادونی وغیره ترغیب و تحریص نمودند و این ادا بیشتر از پیشتر موجب خشم و قهر حضرت صاحبقران بیهمال شده بر زبان مبارک
جریان یافت که نزاع و تنازع اعتبار عظیم دارد هرچند ما درین یورش برفق و مدارا پیش می آییم عرق حمیت غلامان حبشی و دکنی ایشان نمیگذارد که خشونت و
جلادت گذاشته از راه مصالحه و ادب پیش آیند اکنون بر ذمت همت ما واجب و لازم شد که جزای ادا و سزای خودرایی و ستیزه کاری را در کنار ایشان نهیم و
بی ادبان را گوشمال بواجبی داده عزیمت خسروانه بر دفع اعدا گماریم پس باین قرار داد از موقف سریر گردون مسیر فرمان واجب الاذعان صادر شد که امرا و سران
سپاه فوجها آراسته در کمال تجمل و حشمت بمیدان شتافته در آیند و خاصه خیل از سلاحداران و حواله داران مسلح و مکمل گردیده بعظمت و شوکت هرچه تمام تر
صف آرا شوند و بتاریخ بیست و سیم ذیقعده سال مذکور یعنی ثلث و الف در صبح سعادتی که فراشان کارخانهٔ ایجاد و تکوین شامیانهٔ زرین طناب آفتاب را
در میان سپهر لاجوردی مرتفع ساخته از فروغ روشنی آن جهان بوقلمون را منور گردانیده بودند شهنشاه بلند قدر جوان بخت بر قصری که بیرون قصبه شاه درگ
واقعست بر آمده درهای احسان بر روی خلق گشاده و سلام مردم بگرفت و فوج فوج عساکر منصور بنظر قدسی در آورده کمیت و کیفیت لشکر ظفر اثر بخاطر اشرف
رسانیده انجاح مطالب و مآرب ایشان فرمود و سپاهی همه نیزه ور و شمشیر زن از فرق تا نعل مرکب غرق آهن که در مهالک و اخطار جان و مال در بازند و به تیغ آبدار
و پیکان آتشبار خاک معرکه در دیدهای اعدا ریزند و بعد از عرض لشکر از منادی غیب ندای فرح افزای ان یستفتحوا فقد جاءکم الفتح
بگوش هوش شنیده حمید خان و شجاعت خان را با موازی سی هزار سوار تیغ گذار کیوان اقتدار جهت مقابله و مقاتلهٔ نظام شاه نامزد فرمود و برای حجت و الزام
بکرات و مرات بحمید خان و شجاعت خان گفت که در تمهید مقدمات حرب باوی ساعی نشده تشویش و مزاحمت بولایت و لشکر نظام شاه نرسانند اما اگر دشمنان
علم جسارت افراخته خواهند که داخل مملکت همایون ما شوند و جنگ را ساخته و در آماده گشته صف جدال بیارایند میباید که رایت اژدها پیکر عادلشاهی
بطراز و ان جندنا لهم الغالبون آراسته است مرتفع گردانیده بفر زرین بند اقبال عالمگیر ما پناه جویند و از روی قدرت فیل و رخ طرح داده خصم دغل را به پیاده
کنار بساط شهمات سازند قضارا امرای نظام شاهی مخاصمت را از دست نداده و محاربت و مقابلت که عواقب آن در پردهٔ غیب مستور است میل و رغبت نموده
فیصل آن یورش بعهدهٔ شمشیر آبدار و قطع آن ملحمت بمحاکمهٔ خنجر کارگذار رجوع کردند و در غرهٔ ماه ذی الحجه قدم در سرحد مملکت این پادشاه قضا قدرت گذاشته
چنانچه رسم حرب نظام شاهی بود حصار آهنین از توپ و ضرب زن دور لشکر ساخته ارابه ها را بزنجیر و ریسمان با یکدیگر مربوط و مستحکم گردانیدند و قلب و جناح
ترتیب داده آماده حرب گشتند چون این معنی مفهوم حمید خان گردید آثار خشم در چشم پدید آمده چین غضب در جبین شجاعت ظاهر و باهر گردانید و بی توقف و التفات
بر ترتیب سپاه انداخته میمنه بسهیل خان خواجه سرا و عنبر خان حبشی و میسره بشجاعت خان و شرزه خان مقرر گردانید و خود در قلب جای گرفت و مقصود خان
شحنهٔ فیل که از غلامان گرجی بود با فیلان کوه پیکر پادشاهی پیش قول باز داشت و بدین آئین طرف خصم ستاده بعد حصول تقارب الحی جان ستان
سنان بجهت انعدام حصار ابدان و نقب حصن حصین جان روان شد و یک برق آسای رعد صدای غلوله توپ و ضرب زن برای انهدام اساس
حیات در میدان کین مستر دگشت و بعد فراغ از استعمال آلات آتشبازی مبارزان جرار خونخوار مرکب مردانگی بمهمیز ستیز از جای برانگیخته بر یکدیگر حمله آور گشتند
و به نیزه های خطی چون غمزهٔ سبز عذاران هند فتنه انگیز و چون مژگان عاشقان ستمند خون ریز بر یکدیگر حمله ور گشته چشمهای خون از چشمها ظاهر ساختند و بساطی
منقش و فرشی ملون بر عرصهٔ زمین گسترده رایات شجاعت برافراختند مثنوی نبرد آزمایان آهن گسل ٭ پر از خشم سینه پر از کینه دل ٭ چه آتش بسوز زندگی
گشته گرم ٭ نه مهر و وفا و نه آزرم و شرم ٭ پس از آنکه از دود لهای سوخته استعمال آلات آتشبازی فضای سپهر زنگاری تاریک گشت و از شموع رماح و عکس
مشاعل سلاح فضای معرکه پر از برق گردیده قلب و میسرهٔ افواج عادلشاهی بمحض حکمت الهی شکست یافته جمعی کثیر دو سه بصحرای ناگزیر فرا شتافتند و در سه فرسخی

خسته و مجروح روی در وادی انهزام نهاده قریب هشتاد فیل در معرکه گذاشتند لیکن این معنی عین فتح بوده اعلام ظفر انجام سپاه عادلشاهیه مرتفع گشت بیان این سخن آنکه در اثنای گرمی هنگامه کارزار دود آتشبازی و غبار میدان ستیز بهم آمیخته چون باد از جانب مخالف بود طرف صفوف میسره خدایگان عالی از هم پاشید و بمرتبه تاریک گشت که جوانان و بهادران از کارزار بر آمده ایشان را مجال توقف نماند و جمیع امرای نظام شاهی آن معنی را حمل بر فتح نموده یکبار حمله آوردند و فوج قلب و اکثر افواج میمنه مانند صفوف میسره از هم پاشیده لشکر نظام شاهی به تعاقب و تکامش گریختگان مشغول شدند و ابراهیم نظام شاه از تقاضای که عقب لشکرگاه خویش برای عدم وصول آلات حرب و ضرب اختیار نموده بود از مشاهده تفرقه لشکر عدالت پناه یقین فتح کرده در غایت حضور سکر در مرکب را جهانیده با معدودی چند پیشتر شد و سهیل خان و عنبر خان و برخی از امرای میمنه عادل شاهی که هنوز بقتال و جدال نپرداخته در کنار ایستاده بودند چتر و علم نظام شاه شناخته متوجه فوج او شدند و مقصود خان ترک هم با هفتاد هشتاد فیل کارآمدنی با ایشان پیوست جماعتی که ملازم رکاب نظام شاه بودند باتفاق گفتند که عدد جمعیت ما بپانصد نمیرسد و جمعیت غنیم بقیاس از هزار متجاوز می نماید صلاح در آنست که از معرکه کناره کرده چندان توقف نمائیم که امرای بالمجموع ملحق شوند ابراهیم نظام شاه که در اصل جوان و شباب زده بود و نشئه شراب نیز علاوه آن گردیده التماس دولتخواهان و مقربان بسمع قبول نداشته گفت برادر کوچک من اسمعیل در جنگ دلاور خان روی بر نگردانیده اکنون من از سهیل خان خواجه سرا چگونه کناره جویم این گفت و شمشیر از غلاف بر آورده با دوازده فیل مست و اندک مردمی بر فوج عادلشاهی حمله نموده بقدر امکان تردد کرده داد مردی و مردانگی داد و در آن اثنا بنا بر رسم و عادت روزگار که هر کس یافته است از کمین شستن قضا و کمان کشیدن قدر تیری به مقتل ابراهیم نظام شاه بجری رسیده در ساعت نقد حیات بخازن بهشت سپرد بیت آدمی چند بشمرد و ناچیز شد * زمانه بخندید و کو نیز شد * مقربان و نزدیکان بسعی و کوشش فراوان جسد پادشاه خود را که از شامت ستیزه غلامان حبشی بر خاک هلاک افتاده بود برداشته با دل خونچکان و دیده اشک فشان راه احمدنگر پیش گرفتند و از شیوع این خبر که از تندباد حوادث نهال حیات ابراهیم نظام شاه از چمن زندگانی خرد شکسته است تمامی امرای حبشی و دکنی احمدنگر که بتاراج مشغول بودند مصداق لا یستطیعون حیلة و لا یهتدون سبیلا گشته سلسله جمعیت ایشان از هم ریخت و بزحمت و محنت فراوان نیم جانی به تک پا بیرون بردند و زبده و خلاصه توپخانه و فیلخانه نظام شاه بغارت داده دولتخانه صاحب خود را استاصل گردانیدند و این فتح در سلک دیگر فتوحات عادل شاهی منتظم گشته روزگار تهنیت گذار باین نظم ترنم فرمود مثنوی زمان تا زمان از سپهر بلند * بفتح دگر باش فیروزمند * همه شب که مه طوف گردون کند * چراغ ترا روغن افزون کند * همه روز خورشید با تاج زر * بپایین تخت تو بندد کمر * و از نوادر و غرائبی که در ینوقت روی نموده بوسیله عندلیب نغمه سرای تکلم و ذریعه طوطی طرفه ادای کلک خجسته رقم در ین کتاب درج مینماید آنست که چون امرای قلب و میسره قدم از دائره ثبات و تهور بیرون نهادند بسیاری از سپاهیان چنانچه منهزمان ست پیش و پس خود در انجاح نیاورده بخیال تعاقب سپاه تا حصار شاهدرک هیچ جا عنان باز نکشیدند و متفق اللفظ و المعنی بنواب شاهنواز خان چنین نقل کردند که در وقت عصر تقارب فئتین دست داد و بازار گیر و دار رواج یافت و باد بی نیازی وزیده چنان آسیب بسپاه پادشاه عدالت پناه رسید که معدودی از امرا ازان ورطه هولناک نجات یافته اکثر ایشان نقد حیات از کف دادند و بغیر از یک فیل که آنرا هم رضوان غلام ترک بمردی و مردانگی از معرکه بر آورده است دیگر جمیع افیال در معرض غارت آمدند و مقارن این حرف و حکایت جاسوس چند نیز از گرد راه رسیده ایشان نیز موافق گریختگان خبر رسانیدند و از انتشار این اخبار که تا صبح روز سیم ماه مذکور ممتد بود همگی مردم متوحش و پریشان خاطر گردیده آشوب و ولوله عظیم در اردوی عدالت پناه پدید آمد لیکن سلطان صافی ضمیر بی شبهه و نظیر که آسمان قدرش چون قصد آسمان رفیع و سپهر سریرش چون سپهر وسیع ست علی الدوام روی نیاز بر خاک استکانت سوده بزبان تضرع و ابتهال از درگاه ملک متعال ظفر و برتری مسئلت نموده در ین امر با خاص و عام مخالفت ورزیده منفرد گشت و بهیچ وجه قبول صحبت اختیار ننموده روزی که جمیع مقربان و مجلسیان حاضر بودند متوجه حضار مجلس شده گفتند آنچه از نقوش لوح محفوظ بر آئینه ضمیر پرتو انداخته خلاف آنست عنقریب اقبال بشارت فتح و نصرت که از درگاه نشینان این دربار فلک اساس است بسمع اولیای دولت روز افزون خواهد رسانید و گل مراد در چمن اخلاص دوستان شگفته شجر بی ثمر زندگانی اعدا بسموم هموم زار و نزار خواهد گردید هنوز این سخن در میان بود و مقربان مجلس

اختصاص ثمرهٔ تسلی و تسکین از شاخسار نهال کلامش می‌چیدند که نواب عرش آستان شاهنواز خان بمحفل سلطان زمان درآمده زمین خدمت بوسید و گفت ابیات
گیتی ز فر دولت فرمانده جهان ÷ مانند عرصهٔ ارم و روضهٔ جنان ÷ در هر طرف که چشم کنی جلوهٔ ظفر ÷ وز هر طرف که گوش نهی مژدهٔ امان ÷ از تأثیر دولت روزافزون
و مساعدت بخت راهنمون رایات فتح آیات سر بر آسمان میساید و آفتاب خنجر سیاه ستاره عدد و هر روز عرصهٔ مملکتی میگشاید درین دم بنفس جاسوسان تیز حرکت فلک سیر از
لشکر ظفر اثر رسیده و زبان به بشارت نصرت و فیروزی گشاده چنین میگویند که ابراهیم نظام شاه در میدان جان ستان شربت شهادت چشید و فیلخانه و توپخانهٔ او با جمیع
کارخانجات در تحت تصرف سپاه بحر جوش رعد خروش درآمده است حضار مجلس از صفای باطن خورشید سیمای پادشاه زمان در شگفت مانده زبان ثنا و دعا گشادند و
بمضمون این اشعار ناطق گردیدند ابیات ای شهریار وقت و شهنشاه روزگار ÷ جاوید باش در کنف لطف کردگار ÷ اجرام ام بخت بکام و فلک غلام ÷ دولت مطیع و
چرخ مساعد و زمانه یار ÷ و با وجود آن همه ستیزهٔ عالی حضرت سلیمانی از کشته شدن ابراهیم شاه متأثر گردیده حکم جهان مطاع صادر فرمود که هیچیک از امرای فیروز جنگ و سپاه
قیامت آهنگ بر تخریب و تعذیب مملکت نظام شاه اقدام نموده متعرض رعایای آن حدود نشوند و چون توقف و مقام در آن صوب موجب ازدیاد رعب و هراس نظام شاهیه
است باید که بمجرد شنیدن وصول فرمان واجب الاذعان رایات دولت و اقبال را متحرک ساخته متوجه تقبیل آستان خلافت آشیان شوند پس در اواخر ماه مذکور
جمیع امرای مظفر و منصور در شاهدرک بپایهٔ سریر جمشید احتشام رسیده فراخور حال بنوازش و مرحمت پادشاهی اختصاص یافتند و سهیل خان و عنبر خان که هنگام گیر و دار
در میدان رزم و پیکار بنهایت جلادت و مردانگی بظهور رسانیده بودند منظور نظر عاطفت گشته بزیادتی منصب و تفویض ولایات مجدداً سرافراز گردیدند آنگاه سلطان
سپهر احتشام بمقتضی المرام عنان عزیمت بطرف دار الخلافه بیجاپور که آیهٔ بلدة طیبة و رب غفور بر صفحاتش مسطور است معطوف فرموده در اثنای طریق چون سلخ
ماه ذی الحجه از آب بیوره عبور نمود و بشرائط عزای سلطان شهدا امام کرام همام امام حسین علیه السلام مشغول گشته مقام فرمود جواسیس پادشاهی از حد کرناتک آمده بعرض
خان عنایت نشان شاهنواز خان بمسامع قدسی مجامع سلطان زمان رسانیدند که چند نفر از رایان کفره که بتحریک امرای نظام شاهی در نواحی قلعهٔ ادونی نزدیک
شده لوازم محاصره بتقدیم رسانیده اند و ازینکه آنحدود از ابطال رجال خالیست و کسی نیست که متعرض احوال آن جماعت شود هر آینه ابواب دخول و خروج مسدود
گردیده اهالی قلعه از تنگی آذوقه و علیق محنت میکشند سلطان عدالت گستر بمجرد استماع این خبر فرمان داد که در ساعت جمعی از امرای عظام با جنود ظفر ارتسام عنان
یکران بدفع اعدای دولت قاهره تافته متوجه آنحدود شوند و بشمشیر الماس فعل سرهای معاندان بدبخت از تن جدا ساخته بنوعی آتش جانسوز در خس و خاشاک بوم
آن جماعت زنند که تا قرنهای بسیار از ایشان آسیبی و آزاری بکف پای احدی نرسد و بعد از روانه شدن سپاه ظفر انتساب بدان صوب و فراغ ماتم امام حسین و لوازم
روز عاشورا سلطان صاحبقران نیک اعتقاد از کنار ندی بیوره کوچ فرموده روانهٔ دار السلطنه گردید و اعیان و اشراف شهر از توجه خاقان منصور که همیشه
گل اقبالش در باغ دولت شگفته باد واقف شده برج و باره را زیب و زینت دادند و تمامی دکاکین و جدران بدیباهای چینی و مخمل فرنگی و دیگر اقمشهٔ الوان
آراسته تعبیهای عجیب و غریب در نظر خلایق جلوه گر ساختند سلطان عاقبت محمود بتاریخ سیزدهم ماه محرم الحرام سنه اربع والف که اختر شناسان حکمت اقتباس
باسطرلاب فکرت اختیار نموده بودند بر فیل شاهرخ نظام شاهی سوار گشته بحشمتی و شوکتی که گردون دون با آنکه سالها گرد کرهٔ خاک گردیده هرگز آنچنان تجمل ندیده است
بمقر عز و جلال خرامیده بمصداق السلطان فی البلد کالروح فی الجسد بظهور انجامید و هوای دار الخلافه از غبار سم شبدیزش عنبر بیز گشته رشک خلد برین
گردید چنانچه در آن روز فیروز که عنقای قاف سلطنت و اقبال بر فیل فلک شکوه سوار دولت شده از دروازهٔ نورس جانب تختگاه روانه بود و امرا و ارکان
دولت و مقربان اعیان حضرت پیاده در رکاب ظفر انتساب او از یمین و یسار میرفتند از ازدحام خلایق جهت تفرج و تماشا از دروازهٔ مذکور تا نزدیک دروازهٔ
درون بمرتبه بود که باد سبک تک عبور از آن دشوار می نمود مثنوی در آن روز از کثرت خاص و عام ÷ ز بسیاری ازدحام انام ÷ در آن ره ره نفس بسته شد ÷
ز حمل خلایق زمین خسته شد ÷ پادشاه ظفر قرین با آیین شهریاران صاحب تمکین درون قلعه ارک در عمارتیکه بنا کردهٔ معمار همت اوست با زمرهٔ از اصحاب ملاحت
و طایفهٔ از ارباب صباحت در بزم عیش و عشرت بتجرع اقداح می نورانی و استماع نغمات چنگ و اغانی مشغول گشت و آن عمارتیست واقع نزدیک روضهٔ ملا معبر
که سیاه پوش مردمک دیده در هیچ سوادی مانند آن ندیده و جاسوس تیزگوش هوش در هیچ اقلیمی نظیر آن نشنیده دست ارتفاعش کمر بند جوزا گشاده

دیبای احترامش بر کیوان سائیده در فیض بخشی و خوش هوائی افسانهٔ روزگار و در جان پروری و دلگشائی ضرب المثل اقطار صفای فضایش چون روضهٔ ارم فرح افزای و نسیم هوایش چون طرهٔ محبوب عنبر سای **قطعه** چنین بنای همایون فلک ندیده بچشم ✤ چنان عمارت عالی جهان ندارد یاد پخست بارگه اقبال باز کرد درش ✤ دری ز خلد بروی جهانیان بگشاد ✤ بعد از فراغ لوازم سور و سرور بساط معدلت گسترده در انصاف و دادپروری بر روی خلایق گشاده و شیرازهٔ جهانداری پرداخته ندای یا ایها الذین آمنوا ادخلوا فی السلم کافة بعالم و عالمیان در داد و دران وقت جاسوسان خجسته مقال بمسامع جاه و جلال رسانیدند که کفرهٔ بیجانگر که بتحریک معاندان اطراف و ترغیب مفسدان اکناف طریق عصیان پوئیده مخمر استند که کمند تسخیر بر شرفات حصار بادوا و دونی انداخته بحبل حیل گردون مقصود بچنگ آرند درین وقت از قرب وصول امرای عظیم الشان که از کنار آب بهوره نامزد گشته بودند آگاهی یافته بمضمون کریمه یوم یقول الانسان این المفر حسب الحال خود ساختند دگر باره سبیل اختیار کرده عنان بادیهای عزیمت بمضاجع مساکن خود معطوف داشتند و برخی ازان جماعت که اسیر سپاه ظفر قرین شده بودند سرشان از تن جدا کرده بدرک اسفل شتافتند در غرهٔ محرم الحرام سنه خمس و الف که سیاه لا شهور و صاحب لوای دهورست هاتف غیبی از پس پردهٔ لاریبی غلغلهٔ تهنیت و مبارکباد بگوش اهل هوش رسانید که از محض لطف بی انتهای یزدانی و عنایات نامتناهی سبحانی سیادت مرتبت رفیع منزلت میر محمد صالح همدانی باین دیار تشریف حضور ارزانی داشته که ساکنان صوامع ملکوت و کروبیان بارگاه جبروت از رشک قدومش در پیچ و تاب اند و نفوس کواکب سماوی پیش انوار جمالش کاسهٔ کجکول هلال را بدریوزه تبرک دادند و چند عدد موی مشکبوی سید کائنات خلاصهٔ موجودات مفخر عالمیان و تتمهٔ دور زمان حضرت احمد مجتبی محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم مصحوب اوست اعلی حضرت سلیمانی از استماع این خبر بتهج و مستبشر شده حمد و سپاس بدیع الاساس خداوند جهان بتقدیم رسانید و در غایت تعظیم و تبجیل بملاقات آن بزرگوار دریافته بشرف زیارت موی مبارک حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم اختصاص یافته حسن عقیدت و صفای طویت علیحده برکت یوسف صورت بر خاص و عام ظاهر و باهر گردید چه که بعضی از سلاطین که معاصران خاقان سکندر رایت بودند هر چند سعی و کوشش نمودند که بزیارت آن جوهر لطیف سرافراز گردند میسر نشد و ازان طرف عصمت نقره که دران محافظت مینمودند هیچوجه بر نیاید و چون سلطان فریدون شوکت از سر صدق و اخلاص پا بسر قدم ساخته لوازم استقبال بجای آورد و جهت زیارت دران بیت اشرف حاضر شده مقربان درگاه عود و عنبر در مجمرهای طلا و نقره کرده بخور نمودند و تحفه سلام و صلوات نثار روح پرفتوح دوحهٔ چمن نبوت سرو گلشن هدایت ساختند ما یفتح الله للناس من رحمة فلا ممسک لها موی های شفیع روز جزا از ظرف عصمت نقره که اصلا روزنه نداشت بیرون آمده مانند نور علم کشیدند تا آن شاه پیرو شریعت مصطفوی بزیارت آنها سر افتخار و مباهات باوج سماوات رسانید و بعد از یکهزار و پنج سال از هجرت خیر البشر رایات اعجاز طراز آن سلطان عرصهٔ مختصر مرتفع گردید و میر محمد صالح را بانعام پادشاهانه که پادشاه انعامهاست غریق احسان ساخته چون در عشرهٔ اول محرم الحرام سال مذکور سلطان نیک اعتقاد بر نهج سنوات سابق بلوازم تعزیت امام الثقلین ابا عبد الله الحسین اشتغال نموده بمیر محمد صالح پیغام داد که چون تعزیه چند شمار گرفته ایم اگر دار الاماره را بنور حضور موفور السرور منور و مزین سازند و چند روز که درین دیار خواهند بود **بیت** از ان طرف نه پذیرد کمال تو نقصان ✤ وزین طرف شرف روزگار ما باشد ✤ آنحضرت سیادت منقبت بطبق اذا دعیتم فاستجیبوا اجابت ملتمس عالم پناه نموده مصحوب موی عنبر بوی قافله سالار کاروان وجود قدم در قلعهٔ ارک بیجاپور نهاد و سلطان ابراهیم پیاده بسیاری راه استقبال کرده بحصول این سعادت موصول سجدهٔ شکر الهی بجا آورده با عیان حضرت و ارکان دولت مثال داد که علی الدوام پیش او بوده هرچه شرط ضیافت و مهمان نوازی باشد باحسن وجهی ترتیب و سامان دهند و هرچه اراده سید معز الیه تعلق گیرد در حجاب توقف و تاخیر نمیدارند و عالم پناه خود نیز گاه بیگاه نزد میر محمد صالح رفته باعطای نقود و جواهر فراوان و بایقاع الطاف و اعطاف بیکران مشمول میداشت و چون آن ماه سپری شد و هلال ماه صفر نمودار گردید مکارم اخلاق خسروانه بمقتضی آن گشت که مجدداً مهمان عزیز را نوازش فرموده آنچه در مذهب مروت و فتوت گنجد بظهور رسانند ازین سبب ده دوازده هزار هون نقد و چندین بستهٔ اقمشهٔ فاخره که خامه از شرح آن قاصرست بوی ارزانی داشته دستوری داد که آنچه مدعا و مقصود است آنرا بیان نماید تا حسب آرزو سلوک کنند میر محمد صالح دعا و ثنا

بجا آورده جواب داد که الحمد لله والمنة که از میامن التفات همایون اعلی نهال مدعا بثمر مقصود بارور است و از ترشح سحاب عنایت خدایگانی گلهای شاخسار چمن خاطر تازه و تر ارادهٔ که در دل است بحیز ظهور رسیده و آن طواف بیت الله الحرام است میخواهم که بتوجه شاه سپهر قدرت قضا مرتبت زیارت خانهٔ خدا دریابم درین وقت که از عمر عزیز قریب هشتاد مرحله طی شده در اماکن شریفه چون مدینه و نجف و کربلا عصای مسافرت انداخته بقیه عمر بدعای دوام عمر و دولت اشتغال نمایم عالم پناه چون همیشه همت والا نهمت مصروف ادراک سعادت دارین داشت هر آئینه لب بطلب او گشاده به تمام جهاز فرمانداد که سرانجام و سامان زاد و راحله مهیا کرده روانهٔ مکه معظمه سازند و آن خلاصهٔ اولاد سید المرسلین دعا و ثنای شهنشاه جم جاه بجای آورده در حین وداع بطوع و رغبت دو موی عنبر بوی حضرت رسالت پناه بسلطان صوری و معنوی عنایت فرموده اکنون آن مو یها را در حقه طلا گذاشته و سرش قائم و محکم ساخته در شبهای جمعه و ایام متبرکه بلوازم زیارت بظهور میرسانند و از میامن برکاتش فتوحات غیر متناهی شامل روزگار پادشاه ذوی الاقتدار گشته روز بروز اختر دولتش در ترقی است

## ذکر آمدن سپاه کینه خواه مغل بولایت نظام شاهی و مشحون گشتن ممالک دکن از فتنه و فساد نامتناهی

مثنوی عامل این سکهٔ کامل عیار ؛ عامر این گلشن دائم بهار ؛ بلبل رنگین گل این بوستان ؛ ساقی گلگون مل این داستان ؛ پرده از رخسار عرائس این اخبار بدست اظهار گشاده در نظر عارفان بصارت آئین چنین جلوه میدهد که بسبب بعضی از مقدمات که سابقاً مذکور شد چون امرای نظام شاهی ابراهیم نظام شاه را بکشتن داده خود بشتاب سحاب روانه صوب احمدنگر گردیدند بعد از وصول بمقصد از میان ایشان منجو خان بیگی دکنی قلعه و خزانه را بتصرف در آورده قوم خویش خود را در بسیاری از امور سلطنت دخیل ساخته رایت شوکت و حشمت برافراشت و بعد از قیل و قال بسیار بران نهج که در داستان نظام شاهیه تحریر خواهند یافت احمد شاه بن شاه طاهر را بتاریخ روز پنجشنبه دهم ماه ذی الحجه ثلث و الف بر تخت سلطنت احمدنگر متمکن ساخت و هر کدام منصبی و خدمتی سرفراز شده میان منجو بر نسبت سابق بامر وکالت و نیابت که در درگاه سلاطین از ان رفیع تر مرتبه نیست از امثال و اقران ممتاز گردید و بعد از ده یازده روز چون معلوم امرای معتبر گردید که احمد شاه از اولاد ملوک نیست و مردیست اجنبی همگی اتفاق کرده خواستند که او را از شغل خطیر سلطنت معزول ساخته بهادر شاه ولد ابراهیم شاه مقتول را بپادشاهی بردارند میان منجو قبول این امر ناکرده میان امرای حبشی و دکنی کار بقتال و جدال انجامید میان منجو مضطرب شده در قلعه متحصن گشت و مولدان و حبشیان بمحاصره پرداخته چون کار بر درونیان تنگ ساختند میان منجو عاجز گشته کسان معتمد به گجرات نزد سلطان مراد بن جلال الدین محمد اکبر بادشاه فرستاده استدعای قدوم نمود شاهزاده بنابر آنکه از جانب پدر به تسخیر احمدنگر مامور بود و در انتظار فرصت بود بی توقف لشکر آراسته باتفاق خانخانان با موازی سی هزار تمام یراق از راه سلطانپور و نذربار متوجه احمدنگر گردید و بی معارض و معاند بحوالی احمد نگر رسیده از میان منجو طالب تسلیم قلعه و ملاقات شدند میان منجو چنانکه در جای خود نوشته شده چون بر امرای مخالف غالب آمده بود از طلب قدوم شاهزاده پشیمان شده در مقام ابا و امتناع گردید و حسب الامکان قلعهٔ احمدنگر را بغله و آذوقه و خیل و حشم مشحون ساخته و آنرا با انصار خان دکنی که از جملهٔ انصارش بود سپرده خود بقصد فراهم آوردن سپاه و استمداد از عادل حضرت عدالت دستگاه در ملازمت احمد شاه با موازی هشت هزار سوار که باهم موافقت و مرافقت اختیار نموده بودند بجانب ولایت بیدر روان گشته و چون آگاهی یافت که سپاه مغل قلعهٔ احمدنگر را محاصره کرده چاند بی بی سلطان در مقام مدافعه و معارضه درآمده در صدد فراهم آوردن لشکر احمدنگر بیا شد اما چون کار ضایع شده بود و هیچکس در فرمان کسی نبود اثری بر کوششش میان منجو مترتب نشد چه که مردم نظام شاهی سه فرقه شدند آهنگ خان حبشی شاه علی بن برهان شاه بن احمد نظام شاه بحری را چتر بر سر افراشته او را بپادشاهی برداشت و اخلاص خان حبشی موتی نام شخصی مجهول النسب را منسوب بخاندان نظام شاهیه ساخته چتر بر سر او مرتفع گردانید و میان منجو احمد شاه را دست افراز حکومت خود ساخته خطبه بنام وی میخواندند و هر سه فرقه از احمدنگر که در محاصرهٔ سپاه مغل بود خاموش شده در ان اندیشه شدند که بر یکدیگر تاخته و همدیگر را کشته نام پادشاهی بر یک کس اطلاق نمایند و کثرت را بوحدت منحصر ساخته آنگاه بمدافعهٔ لشکر مغل قیام نمایند

وچون انمعنی بدون طول میسر نمیشد و دغدغهٔ آن بود که هرگاه زبون گردد و مغل پیوسته زودتر مملکت احمدنگر متصرف ایشان درآید شهنشاه عدالت پناه بمقتضای رای رزین بهر سه صاحب چتر پیغام نمود که درین وقت بهیچ گونه مناقشه کردن و شمشیر درمیان هم نهادن مناسب نیست باید که نخست باتفاق یکدیگر احمدنگر را از ضیق محاصره خلاص کنید بعد ازان هرکه شایستهٔ حکومت و سلطنت باشد پادشاهی باو مسلم خواهد شد سلاطین ثلثه چون از فرمودهٔ حضرت تجاوز نتوانستند نمود همگی سر بر خط فرمان نهاده بساط منازعت را برچیدند و باتفاق کسان معتمد بدرگاه عالم پناه فرستاده طالب کومک گردیدند ازان جمله میان منجهو پسر خود میان حسن و شاه محمود و مرتضی خان انجو را مصحوب عرائض وانهٔ بیجاپور ساختند و ایشان آمده چون بمقصد رسیدند و بتقبیل حاشیهٔ بساط مشرف گشتند و پیغام گذرانیدند برافرازندهٔ سریر جاه و جلال و فرازندهٔ افسر دولت و اقبال ممهد قواعد فرمان روائی مشید معاقد کشورکشائی مرکز دایرهٔ جهانبانی مدار نقطهٔ صاحبقرانی موسس اساس جهانبانی مؤید بتائید آسمانی **ابیات** سر سرفرازان و تاج مهان ٭ بدوران عدلش بنازد جهان ٭ جوان بخت و روشن ضمیر ٭ بدولت جوان و بتدبیر پیر ٭ همگی همت والا نهمت بر اعانت و امداد نظام شاهیه مصروف فرموده فرمان واجب الاذعان باحضار سپاه نفاذ پیوست و در اندک زمانی امرا و سرداران سپاه از اطراف و اکناف ممالک محروسه با شیران بیشهٔ پیکار و هژبران میدان کارزار متوجه سریر خلافت مصیر گردیده بتقبیل قوائم سلطنت سرفراز گشتند و حوالی دارالخلافه را بخیمه و خرگاه و سائبان و کندلان رشک سپهر زرنگار ساخته رایات اخلاص افراختند **مثنوی** سپاهی چو دریای جوشان بجنگ ٭ همه تیز کرده بپیکار چنگ ٭ همه جنگ را تنگ بسته میان ٭ بگردن برآورده گرز گران ٭ بخون آب داده همه تیغ را ٭ سنان بر جگر دوخته میغ را ٭ زده هر طرف خیمه و سائبان ٭ سه فرسنگ راه از کران تا کران ٭ کران تا کران زیر چرخ کبود ٭ سراپرده و خرگه و خیمه بود ٭ و دران اثنا مکاتیب مهد علیا چاند بی بی سلطان نیز مشتمل بر عجز و استغاثه درباب استعانت و امداد متوالی و متواتره ببلدهٔ فاخرهٔ بیجاپور رسید و امیر کبیر صایب تدبیر **بیت** جاسنی که یافت جسم معانی ازو روان ٭ بحری که یافت چشم معانی ازو بصیر ٭ خان الخوانین فی الزمان یعنی شاهنواز خان آن نوشتها را بنظر سلطان جم اقتدار در آورد و چون مضمون آن نزد ضمیر انور بوضوح پیوست شهنشاه عادل که عقل اول با وجود آنهمه مرتبت در مکتب دانائی او بزانوی ادب نشسته تحصیل کمال میکرد و قضا با آنهمه منزلت در مجلس حزم او انگشت تحیر بدندان تفکر گرفته بعجز و قصور اعتراف می نمود نسبت خویشی و حقوق همسایگی منظور داشته معتمدالدوله خود سهیل خان خواجه سرا که در رسوم دلاوری ناسخ داستان پور دستان است سپه سالار ساخته با موازی سی هزار سوار شایسته کارگذار و پیاده جرار هشیار بکومک و معاونت نظام شاهیه نامزد گردانیده به منجو خان و اخلاص خان و سائر امرای نظام شاهی فرمان مطاع مرسل داشت که با جملگی جمعیت و عدت خود در حوالی شاه درک به سپه سالار سهیل خان ملاقات کرده در نهایت اتفاق و وفاق بجانب مقصد شتابند لاجرم منجو خان دکنی و اخلاص خان حبشی و باقی سرداران سپاه در حوالی شاه درک بسهیل خان ملحق شده فضای کوه و هامون از کثرت لشکر ایشان تنگی پذیرفت و مهدی قلی سلطان ترکمان نیز بموجب حکم فرمان ده محمد قلی قطب شاه با لشکر تلنگ بسهیل خان پیوست شهزاده از استماع آن اخبار با خانخانان و صادق محمد خان و دیگر امرای اکبری مجلس مشورت و کنکاش منعقد ساختند و جمله بعد از گفت و شنود گفتند که بوسیلهٔ افراشتن سرکوب مقابل قلعه و انباشتن خندق با خاک و چوب و سنگ کنگرهٔ حصار احمدنگر نمیتوان انداخت چنانچه هرچند ما خندق را با خاک و چوب و سنگ انباشتیم ایشان خالی ساختند و هرچند سرکوب مقابل افراشتیم ایشان نیز در برابر آن برجی از بروج قلعه را بتجدید عمارت کرده سر بفلک دوار رسانیدند و تدبیر ما را برهم زدند چارهٔ دیگر باید اندیشید که تا وصول لشکر دکن باین حد و مقصد مراد در کنار آید و این حصار سپهر ارتفاع مفتوح گردد همگنان بعد از تقدیم مراسم استخاره و استشاره متفق اللفظ و المعنی معروض داشتند که علاج تسخیر این بارهٔ کیوان منظر منحصر در حفر نقوب و تجویف ارکان جدار و بروج آن که توام فلک البروج است میباشد سلطان مراد قبول آن معنی نموده بجهت عدم اطلاع اهل حصار مرتبه ابواب دخول و خروج برروی متحصنان مسدود گردانید که خیال را در ان مجال آمد و شد نماند و همت بر کندن نقبها گماشته شب و روز نقابان آهنین چنگ فرهاد توان

در ان امر مشغول گشتند و از طرف مورچل شاهزاده پنج جا شگاف دیوار حصار را مانند تجویف سپهر مجوف ساختند و در شب جمعه غرهٔ رجب که از لیالی اربعه لیالی رغائب
بود چون نقبها را که باتمام رسیده بود به باروت توپ و تفنگ مملو ساخته سوراخ آنها را به گچ و سنگ بستند و خواستند که فردای آن بعد از نماز جمعه آتش
در ان افگنند مضمون جعلنا عالیها سافلها بر عالمیان ظاهر سازند که ناگاه خواجه محمد خان شیرازی که در لشکر شاهزاده می بود از راه شفقت و
مهربانی در ان شب تار خود در اندرون حصار رسانید و اهالی آنجا را از موضع نقب خبردار ساخته رهین منت گردانیده از صغار و کبار حسب الحکم چاند بی بی
سلطان در ان شب بکندن مشغول گشته محاذات مواضعی که گمان نقب داشتند بشگافتند و تا ظهر روز جمعه دو نقب را یافته باروت را بدر کرده
در پیدا کردن نقبهای دیگر بودند شاهزاده سلطان مراد و صادق محمد خان و جمیع امرا بدون مشورت خانخانان مسلح و مکمل گردیده مقابل حصار
فوجها آراسته بایستادند که چون نقب ها را آتش زنند و دیوار و برج افتاده رخنه در ان حصار پیدا آید لشکر جلو ریز بقلعه درآمده رایات نصرت آیات
برفرازند و فتح آن بنام شهزاده گردانیده خانخانان را در ان مدخل نباشد اتفاقا چون آتش در نقبها زدند سه نقب آتش گرفته موازی
پنجاه گز دیوار بیفتاد و شاهزاده و صادق محمد خان بنا بر آنکه از خالی کردن نقبهای دیگر خبر نداشتند انتظار آتش گرفتن آنها برده امرا و سپاه از تاختن
و در آمدن به حصار مامور میساختند اهل قلعه را فرصت شده چنانکه از کلام آینده مفصلا معلوم خواهد شد توپ و ضربزن در رخنها نصب کردند
و اعلام مدافعه و محاربه بر افراشتند تا وقت شب نگذاشتند که احدی از سپاه مغل پیرامون قلعه گردد و چون در شب صغیر و کبیر مردم قلعه حتی نسوان بجد و
جهد تمام در ان رخنه دیوار کشیده قریب سه گز بلند گردانیدند شاهزاده و صادق محمد خان از فتح آن در ان زودی مایوس گردیدند و بعد از آنکه سهیل خان
با لشکر دکن متوجه احمدنگر گشت و قحطی نیز در اردوی ایشان از حد و اندازه گذشت سلطان مراد بصادق محمد خان ستیزه بریک کنار گذاشته بی علاج
از خانخانان در ان امر کنکاش خواستند خانخانان بواسطه ناسازی صادق خان نخست خود را دور گرفته گفت هرچه بخاطر اعیان درگاه رسد
عین صلاح و فلاح خواهد بود لیکن در آخر مبالغه از حد گذشت همگی متعذر گردیده از مکابره خود اظهار ندامت نمودند خانخانان دولتخواهی اکبر پادشاه
منظور داشته گفت چون لشکر سلاطین دکن بقصد کمک مردم قلعه کوچ بر کوچ می آیند غله و روغن و جمیع مایحتاج در اردو مفقود گشته اسپ
و آدم بی طاقت شده اند درینوقت مرتکب جنگ شدن خالی از دشواری نیست بهتر آنست که ازینجا کوچ کرده بجانب مملکت برار رفته آن جا را
مسخر سازیم و بعد از ان که آن ولایت چنانکه باید و شاید بتصرف ما درآید و رعیت و سکنه دل بر حکومت ما نهند بازما باینطرف شتافته قلعه احمدنگر را
مفتوح گردانیم شهزاده و جمیع مردم که از فقدان ضروریات معاش ملول و پریشان خاطر بودند درین امر با خانخانان همداستان شده زمام اختیار
بقبضه اقتدار او نهادند خانخانان و سید مرتضی خان سبزواری که پیش ازین در عهد مرتضی نظام شاه سر لشکر برار بود و در ان وقت در سلک امرای
اکبری انتظام داشت او را واسطه و بحسن او تدبیر نوعی نمود که چاند بی بی پنهانی حکام دکن بلکه پنهانی امرای دولتخواه خود بصلح راضی شده پس از جانبین
جماعتی درمیان آمده چنین عهد و میثاق درمیان آوردند که ولایت برار آن مقدار که در تصرف تفال خان بود تعلق بشهزاده مراد داشته باشد
و باقی ممالک از قلعه مهور تا بندر چیول و از پرنده تا دولت آباد و سرحد گجرات از آن حاکم احمدنگر باشد و برین موجب طرفین قسم غلاظ و شداد
یاد کرده عهدنامها نوشتند و بمهر اتکا بر وقت رسانیدند و بعد از ان که سهیل خان با لشکر دکن بشش کروهی احمدنگر رسیده خانخانان کوچ کرده همراه
شهزاده از راه گهاتی قصبه جیتور بحسب ظاهر متوجه دولت آباد شد و چون این خبر بسهیل خان رسید امرای دکنی و حبشی نظام شاهی ترک رفاقت احمدشاه
و میان منجو کرده باحمدنگر رفتند و بهادر شاه را که طفل سه چهار ساله بود حسب الحکم
چاند بی بی سلطان از جوند طلبیده بپادشاهی برداشتند و سهیل خان در همان
چند روز باتفاق میان منجو احمدشاه روانه
بیجاپور گردید

## نظام الملک بحری

## روضهٔ سوم در بیان سلاطین شهر احمدنگر که مشهور و معروف اند به نظام شاهیه

برآرایندگان چمن اخبار و سرایندگان انجمن اسرار پوشیده نماند که احمد شاه بحری ولد ملک نایب نظام الملک بحری است و ملک نایب از اولاد برهمنان بیجانگر است نام اصلی او تیما بهت و نام پدر او بهیرو بود در عهد فرخنده سلطان احمد شاه بهمنی در ولایت بیجانگر اسیر مسلمانان گردیده و مسمی بملک حسن گشته در سلک غلامان پادشاهی نظام و انتظام یافت سلطان احمد شاه چون او را مدرک و قابل و صاحب خط و سواد هندوی دید بولد اکبر خود محمد شاه بخشید و همراه وی بمکتب فرستاد و سواد خط فارسی نیز در اندک مدت بهم رسانید و مشهور بملک حسن بهرو گردید لیکن سلطان محمد شاه در اوان طفلی چون لفظ بهرو را بتحریف بحری ادا نموده ملک حسن بحری می گفت هر آیینه بین الخاص و العام به بحری ملقب گشت و محمد شاه در ایام پادشاهی خود او را تربیت نموده از معتمدین و محرمان گردانیده به بحری خاصهٔ خود را که تعلق بسیار بوی داشت منصب هزاری و نقاره و ماهی مراتب داده ریاست جمیع جانوران شکاری که باصطلاح مغول قوش بیگی گویند باو تفویض فرموده بود و بواسطهٔ مناسبت لفظی حوالهٔ ملک حسن بحری نمود و باین تقریب عزت و شوکت او بمرتبهٔ اعلی رسید آهسته آهسته بخطاب و القاب اشرف همایون نظام الملک بحری اختصاص یافت و بحسن التفات خواجه جهان گاوان طرفدار مملکت تلنگ گردیده و راجمندری و کندپلی مع مضافات انقطاع یافته زمام حل و عقد و قبض و بسط آنجا در قبضهٔ اقتدار و اختیار او در آمد و بعد از کشته شدن خواجه جهان گاوان قائم مقام او شد و خطاب ملک نایب و منصب سرلشکری نیز یافت و بعد از فوت سلطان محمد شاه حسب الوصیت وکیل السلطنهٔ پسرش سلطان محمود نیز شده انقطاع بیر و دیگر پرگنات که در تحت دولت آباد بود و تحت جنیر ساخته و پرگنات اضافه را باقطاع ولد خود ملک احمد داده چنانکه مذکور شد باتفاق خواجه جهان دکنی بجانب جنیر فرستاد او در جنیر که حاکم نشین شده بود در محل اقامت انداخته بلوازم ضبط و نسق مشغول گشت و هر چند ملک نایب نظام الملک بحری فرامین حاصل کرده میفرستاد که قلعه بیر و چوند و دیگر قلاع متصرفه ملک احمد باز گذارند جماعتی از مرهتها که خواجه جهان گاوان اعتماد بر ایشان کرده آن قلاع را بایشان سپرده بود بمضامین فرامین عمل نمی نمودند و می گفتند هرگاه صاحب ما سلطان محمود بهمنی بسن رشد و تمیز رسد و صاحب اختیار ملک و مال گردد اطاعت کرده قلاع را باو خواهیم سپرد اما ملک احمد

که صاحب داعیه بود و همت بر تسخیر آن قلاع گماشته نخست عنان عزیمت بتسخیر قلعهٔ سیر معطوف ساخته محاصره نمود و آن قلعه ایست واقع بر قلهٔ کوهی که از غایت
ارتفاع بام ایوانش بفلک کیوان رسیده و عقاب بلند پرواز از رسیدن بفراز آن طمع بریده قطعه کسی ندیده فرازش مگر بچشم ضمیر * کسی نرفته
نشیبش مگر بپای گمان * ملوک را رسیدن بآن گسسته امید * عقاب گاه عروجش فگنده بال توان * اهالی حصار چون کار بر خود تنگ دیدند و
هیچکس مدد ایشان نرسید بعد از شش ماه تیغ و کفن در گردن انداخته با کلید بملازمت وی شتافتند و سپاهیان ملک احمد نجوم آسا بر آن حصار بر آمده
چون معلوم کردند که بعد از شهادت خواجه جهان نجیبانه محصول مرهٹه و کوکن در آن قلعه است همه را جمع آورده بنظر ملک احمد رسانیدند و از آن رهگذر
رواج و رونق در مهمات ملک احمد پدید آمده خواطر امیران و سپاهیان را ببذل نقود شاد و خرم ساخت و در همان زودی قلعهٔ جوند و لهاگر و تنگی و
[illegible] کندها و پورنده و توربت و چیوندن و گهردرک و مرنجن و تاهولی و پالی را جبراً و قهراً مسخر ساخته کوکن را بالتمام قابض شده و در تسخیر قلعهٔ دنداراجپوری
بود که خبر قتل پدر خود ملک نائب شنیده به بلدهٔ جنیر معاودت فرمود و خطاب پدر را بر خود اطلاق کرده موسوم و مشهور باحمد نظام الملک بحری گردید و
هرچند آنجناب لفظ شاه بر خود اطلاق نکرده اما چون شهرت او در دکن باحمد نظام است هر آینه فقیر حقیر محمد قاسم فرشته او را باحمد نظام شاه بحری
یاد کرده مرقوم خامهٔ تحقیق میگرداند که بعد از رسیدن به بلدهٔ جنیر تعزیت پدر بزرگوار داشته پرتو التفات بر احوال سپاه و رعیت انداخت و باندک
زمانی تا حوالی و حواشی قصبهٔ بیر و سیوگانو و پٹن و غیره چنان ضبط نمود که مقناطیس در مملکت او از بیم تعرض جذب آهن بر خاست و کاه ربا دست تعرض
از دامن کاه باز داشت و آن زنیکه در عنفوان شباب در کندبیل و راجمندری با دریا نام راجه و دیگر کفار آنحدود جنگهای عظیم کرده شجاعت و مردانگی
او عالمگیر شده بود و هرچند سلطان محمود امیران و منصبداران و سلحداران را بدفع تسلط و استیلای او نامزد میفرمود اصلا قبول نمیکردند
بعضی از عدم قوت و توان و بعضی از عاقبت اندیشی و دوربینی چنانکه سلطان محمود بتحریک قاسم برید چند مرتبه فرمان بنام مجلس رفیع یوسف عادلخان
صادر فرمود که باتفاق مخدوم خواجه جهان دکنی و زین الدین علی طالش حاکم چاکنه بطرف جنیر رفته فتنهٔ احمد نظام شاه را فرو نشانند آنجناب
عذر خواسته از قبول آن ابا نمود بلکه حاجب که عبارت از ایلچی باشد ببهانهٔ تعزیت پرسی نزد ملک احمد فرستاده پیغام داد که در ضبط و حفظ آن حدود
تقصیر نکند و لشکر خود را از قلعهٔ اندالور که بمدد زین الدین علی طالش فرستاده بود باز گردانیده آن حصار را نیز باحمد نظام شاه باز گذاشت
و در اظهار صداقت و دوستی دقیقه فرو نگذاشته سوای کمک هم مستظهر گردانید احمد نظام شاه ظریف الملک افغان را امیر الامرا گردانیده نصیر الملک
گجراتی را امیر جمله ساخت و نزد زین الدین علی طالش کس فرستاده پیغام کرد که چون حق همسایگی منظور نظر عاطفت و رأفت است و آن بزرگوار را
بصفت شجاعت و مردانگی می شناسیم مناسب چنان می نماید که رسم بیگانگی را از صفحهٔ خاطر محو ساخته و از گذشته حرفی بمیان نیاورد و خود را در دولت شریک
غالب سازد زین الدین علی قبول آن مقدمه نموده اظهار اطاعت و انقیاد نمود ولیکن چون شیخ مودی عرب که ببهادر الزمان مخاطب بود و بمردانگی
و فیروز جنگی از سایر امرا امتیاز داشت متعهد استیصال احمد نظام شاه شده با دوازده هزار سوار متوجه جنیر شد و بپای قلعهٔ بنده رسیده تغیر رای داده اراده نمود
که با جمعیت خود بپیوندد احمد نظام شاه از قرب وصول شیخ مودی آگاه شده اهل و عیال خود در القلعهٔ شیونیر فرستاده بقصد ترکتاز جریده قدم در میان
نهاد و چون بحوالی اردوی شیخ مودی رسید بواسطهٔ قلت سپاه خود و کثرت لشکر خصم از مصاف جنگ محترز و مجتنب گشت و در چهار فرسنخی او فرود آمده
در لوازم هشیاری باقصی الغایت کوشید و چون از اوضاع و اطوار زین الدین علی یقین حاصل شد که در کمین فرصت است و میخواهد فرجه دیده بشیخ مودی
ملحق شود هراینه لشکر را حوالهٔ نصیر الملک و زین الملک کرده خود با جمعی از سلحداران خاصه و برخی از منصبداران که ایشان را در آن دولتخانه حواله دار
می گفتند به بهانهٔ شکار از اردو بیرون رفت و بر قصبهٔ چاکنه که مقام زین الدین علی بود ایلغار برده وقت شب که هیچکس بمحافظت مشغول نبود آنجا
رسیده و نردبانهای چوبین که برای همین کار مستعد ساخته همراه داشت بر دیوارهای قلعه نصب کرده پیشتر از همه کس با هفتده سپاهی به قلعه در آمده
محاذی آن از چهار جانب لشکریان نیز سوار گشته بقلعه فرود آمدند و چون این جماعت همه مسلح بودند و متحصنان غافل و خواب آلوده زین الدین علی

و مردوش که قریب بقصبهٔ تیر انداز غریب بود تقبل آمده قلعه جاکنه مفتوح گردید و چون این خبر انتشار یافت نصیر الملک را بخاطر بود که تا مراجعت نمودن
احمد نظام شاه من نیز دست برد بر شیخ مودی نمایم و خدمت نمایان بجای آورم پس با جمعی قلیل که عدد آن بسه هزار سوار میرسید متوجه اردوی
شیخ مودی شد و چون بیک گروهی رسید شیخ مودی واقف گشته جمعی را بمقابله و مقاتله او فرستاد و بعد از جنگ صعب مردم شیخ مودی شکسته شده
منهزم گشتند و در همان روز چون نوبت دوم نیز لشکری که شیخ مودی فرستاده انهزام یافت شیخ مودی ناچار خود سوار گردیده نصیر الملک چون از آن دو فتح غرور تمام بهم رسانیده بود
با لشکر خسته و مجروح مقابله او نیز اختیار فرمود لیکن شکست فاش یافته بحال خراب نزد لطیف الملک رفت و احمد نظام شاه از جاکنه
مراجعت کرده چون احوال برین نهج دید از مکارم اخلاق بمنزل نصیر الملک رفته و بمقدمات التفات مرهم عنایت بر جراحتهای
او نهاده از آن کلفت و خستگی برآورد و بعد از چند روز خیمه و خرگاه بجای خود گذاشته با لشکری مستعد کارزار نیم شبی بجانب خصم تاخت فرموده
شبیخون زد و سلسلهٔ جمعیت ایشان از هم پاشید شیخ مودی عرب با جمعی کثیر از عرب و دکنی و حبشی مقتول گردید و خیمه و خرگاه و بنه و اثقال ایشان
موجب مزید اسباب مکنت نظام شاهیه گشت احمد نظام شاه مقضی المرام و دوستکام بجنیر معاودت فرموده لحظه از سپاه و رعیت غافل نگشت و
سلطان محمود از این خبر برآشفته عظمة الملک دبیر را با مجید و نفر از امرای نامدار و لشکر جرار معرکه گذار نامزد جنیر گردانید احمد نظام شاه با سپاه جوش و خروش
از جنیر برآمده در کوهستان قادر آباد فرود آمد و وقتیکه لشکر سلطان در ته گهاٹ میری رسید احمد نظام شاه سه هزار کس از مردم خود گزین نموده از
قادر آباد بجانب احمد آباد بیدر ایلغار نمود و بهنگام وقت شب بآن نواحی رسیده چون بابکی از دروازه بانان شهر ساخته بود در آن شب بی مضایقه
و توقف دروازه گشوده وی را در شهر درآورد و احمد نظام شاه بمنزل نائب که موکل بود در شتافته اهل و عیال و جمیع متعلقان پدر را در پالکیها نشانده
با جمعی از مردم معتبر روانه جنیر ساخت و خود در آن شب در تمامی شهر گردیده زن و فرزند امرای نامزد را هر جا که بودند بدست آورده قریب صبح بیرون
آمد و از راه قصبهٔ بیر متوجه قلعهٔ پرنده شد و در حفظ ناموس زن و فرزند امرا باقصی الغایت کوشید و امرای نامزد که نزدیک گهاٹ میری خبر توجه
نظام شاه بجانب بیدر شنیده بدنبال او شتافته بودند در حوالی قصبهٔ پرباه نزدیک شده پیغام دادند که از این که تو در حفظ ناموس ما کوشیده
و هیچو فرزند خود نگاه داشته ممنون و حلقه بگوش تو ایم اما شرط مردمی و مقتضی آن نیست که بطریق دزدان و اوباشان از مقابل ما گریخته متعرض
احوال عورات گردی و امری که در کیش گبر و فرنگی درست نیست مرتکب آن شوی احمد نظام شاه را این سخن دشوار آمده در ساعت اهل و عیال
ایشان را بتعظیم و تکریم تمام نزد ایشان فرستاد و خود کوچ کرده بجانب قلعهٔ پرنده رفت درین اثنا فرمان سلطان محمود مشتمل بر سرزنش و تعرض
بسیار بنام امرای مذکور رسید بمضمون آنکه ملک احمد ولد نظام الملک بحری همچو بحری پروازهای دراز می نماید و شما از نهیب او در آشیان خیمه و خرگاه
گریخته مرغ جان را از آسیب چنگال او حراست مینمائید اگر تلافی و تدارک نموده آن باغی طاغی را گرفته بدرگاه آورید فبها والا یقین دانید که بغضب و
قهر پادشاهانه گرفتار آمده آبروی چندساله آبا و اجداد خود بباد خواهید داد و ایشان بر مضمون فرمان اطلاع یافته در ظاهر بیر مقام نمودند و در جواب
نوشتند که ما مردم سپاهی مستقیم و کار ما شمشیر زدن و دشمن را منکوب و مستاصل ساختن است اگر در لوازم هشیاری از احوال دشمن غفلتی واقع شده
از عظمة الملک دبیر است بجای او اگر دیگری نصب شود بمیامن اقبال پادشاهانه دفع دشمن باحسن وجهی بظهور خواهد رسید سلطان محمود عظمة الملک را
بدرگاه طلبیده جهانگیر خان را از اقطاع تلنگ با سه هزار سوار از کولاس طلبیده بخلعت سر لشکری مشرف گردانیده بجای عظمة الملک روانه بیر ساخت
جهانگیر خان که از مشاهیر امرای درگاه بود و از وی کارهای خوب سر زده در شجاعت و حسن تدبیر وحید و فرید دکن بود همگی امرا مستظهر گشته کوچ ب
کوچ متوجه پرنده شدند و مخدوم خواجهٔ جهان بقلعهٔ پرنده در آمده و پسر خود اعظم خان را همراه احمد نظام شاه گردانیده بمصالح و حرب نزدیک
بجانب پتن رفت و نزد فتح الله عماد الملک کسان فرستاده صورت واقعه باز نمود و چون از وی توجهی نیافت و جهانگیر خان بحوالی پتن رسید
احمد نظام شاه از آنجا کوچ کرده روی توجه بجانب جنیر آورده بعد از آنکه از گهاٹ جیور بالا شده میان کوهستان آن قصبه در آمد همان روز نصیر الملک

گجراتی با لشکری که در قلاع دولت آباد مانده بود با خزانه و غله و آذوقه و استعداد بسیار بوی ملحق شد و سر گهاتی جیور را سد نموده ساخته دران کوهستان مقام نمود
جهانگیر خان چون شنید که گهاتی جیور در دست نظام شاهیه است از گهات تیکانور قصبهٔ تیکاپور رسیده بر سر راه احمد نظام شاه فرود آمد و میان هر دو لشکر
شش فرسنگ فاصله بود و قریب یکماه در مقابل یکدیگر نشستند و چون ایام برشکال بود و بهایت بارونی با احمد نظام شاه نمی پرداختند بعیش و عشرت
مشغول گشته بساط غفلت گستردند و بتجرع اقداح می روح پرور و استماع نغمات دلکش پرداخته غنیم را اصلا وجود نمی نهادند مثنوی چو شد دیده بخت
آن قوم تار * بهوس بود و کردند پندار تار * گلیم سیه بهر خود بافتند * برخ از دانش و حزم بر تافتند * و چون خبر بیخبری های آن گروه با احمد نظام شاه رسید
شب سوم ماه رجب سنه خمس و تسعین و ثمانمائه بهمراه اعظم خان وقت سحر از کوهستان قصبهٔ جیور سوار شده چنان تند راند که نزدیک بوقت صبح
بحوالی تیکاپور رسیده و یکبار مانند حوادث روزگار بر ایشان تاخته هیچکس را مجال پیکار و قتال نداده بعضی در خواب مستی راه آخرت پیش گرفتند و برخی
چون چشم گشودند اجل را معاینه دیده راه عدم آبادی پیش ساختند جهانگیر خان و سید اسحق و سید لطف الله و نظام خان و فتح الله خان که از امرا
بودند کشته شدند و باقی ورای ایشان دستگیر شده و احمد نظام شاه آنهار ابرگاو میشها سوار کرده و جامهای ایشان را تا زانو پاره پاره کرده در اردوی خود
بگردانید و بجان امان داده بجانب دار الملک روان ساخت و از نواب شاه جمال الدین حسین انجو که شمه از احوال خیر مآل او در وقائع مرتضی نظام شاه
رقم زدهٔ کلک بیان خواهد گردید شنیدم که آن جناب جنگ باغ اشتهار دارد چه که نزدیک قصبهٔ تیکاپور در جائیکه صورت فتح روی نموده بود احمد نظام شاه
باغی طرح کرده آنرا موسوم بباغ نظام گردانیده و دور آنرا حصار دیوار بزرگ کشیده و عمارتی درون آن ساخته در اندک فرصتی رشک ارم ذات العماد گردید
برهان نظام شاه و جمیع اولاد او آنرا بخود مبارک دانسته و قلعه ساخته جهت مسکن خویش اختیار نمودند القصه احمد نظام شاه بشکرانهٔ آن فتح قصبهٔ جیور
را در انوقت بوقف مشایخ و علما فرموده در تعظیم و تکریم ایشان خود را معاف نداشته و مظفر و منصور بجنیر رفته بی وجود مانعی و مزاحمی بر مسند جهانبانی
تکیه فرموده در همان سال باستصواب یوسف عادل خان نام سلطان محمود از خطبه محو ساخته بنام خود کرده چتر سفیدی که در انوقت نشان پادشاهی دکن
و گجرات و مندو بود بر سر گرفت و بعد از آنکه خواجه جهان و بسیاری از امرای دکن که با او طریق مصادقت می پیمودند از چتر و خطبه اظهار کدورت در خشم
نمودند و گفتند با وجود سلطان محمود بهمنی چتر بر سر گرفتن و خطبه بنام خود خواندن نهایت بی ادبی است لاجرم نظام شاه که بزیور عقل اتصاف داشت
ملایمت را مستحسن دانسته خطبه را موقوف داشت و روسای سپاه خود را حاضر ساخته گفت آنچه شما میگوئید عین صواب و محض صلاح است خطبه را موقوف
ساختم اما چتر چون برای دفع حرارت آفتاب است و علامت سلطنت در و ملحوظ نیست تغییر وی دادن مناسب نمی نماید ایشان گفتند اگر چنین است
مرخص سازند که برای دفع گزند آفتاب همه کس چتر بر سر گیرند احمد نظام شاه ناچار شده رخصت عام فرمود و برای تفرقه میان چتر حاکم و سائر مردم کلی از
پارچه سرخ بر چتر نظام شاه طرح داده از دیگران سفید یکرنگ قرار دادند در رفته رفته در دو لتخانهٔ عادل شاهیه و عماد شاهیه و قطب شاهیه و برید شاهیه
بر همین نسبت چتر راسخ و شائع گردید و تا حال که تاریخ هجری بهزار و هیجده رسیده در مملکت دکن پادشاه و گدا چتر بر سر میگیرند و اصلا منع نیست بخلاف
سائر بلاد هند که غیر از پادشاه کسی دیگر را حد و اندازه نیست که چتر بر خود مرتفع سازد و چون مخدوم جهان و اعظم خان و امرای دیگر چنین دولتی که مخصوص
پادشاهان بود رسیده شرمنده احسان او شده بعد از دو ماه غائب و حاضر اتفاق کرده اند و التماس نمودند که خطبه بنام خود خواند و چون مبالغه
و التماس ایشان تکرار یافت آنحضرت نیز که راغب آن امر بود منت عظیم بر ایشان نهاده خطبهٔ خود را رواج داد و همت بر تسخیر قلعهٔ دندا راجپوری
که از قلاع متین کوکن است و در حوالی بندر چیول واقع است مصروف داشت و بنفس نفیس بدان طرف رفته مدت ده ماه و نقوس یکسال محاصره
کرده و در آخر مصالحه گرفته خاطر از آن مهم فارغ ساخت فاما تسخیر قلعهٔ دولت آباد در فضای ضمیر او جلوه گر شده گاه و بیگاه دران اندیشه می بود
و چون یقین بود که آن قلعه را بزور نمیتوان گرفت با والیان آن حصار ملک وجیه و ملک اشرف طریق احسان و مدارا سپرده ابواب لطف و
ملایمت مفتوح گردانید مثنوی شنیدم ز دانای فرهنگ دوست * که در کارها رفق و نرمی نکوست * بنرمی چو کاری توان برد پیش * درشتی

مجوئید زمانه از وی پیش ٭ گویند ملک وجیه و ملک اشرف دو برادر اعیانی بودند و با یکدیگر کمال محبت و اخلاص داشتند در اصل میان نوکران خواجه جهان گاوان انتظام داشته بعد از شهادت او در سلک سلحداران سلطان محمود منتظم گشته روزگار میگذرانیدند در آخر ملک نائب نظام الملک در صدد تربیت ایشان شده و از جملهٔ امرا ساخته ملک وجیه را تهانه دار قلعهٔ دولت آباد و ملک اشرف را حاکم ولایت ساخت و ایشان در ضبط آن حدود کوشیده متمردان و قطاع الطریقان دولت آباد را که مشهور آفاق بودند بر انداختند و تا سرحد سلطان پور و نذربار و باگلانه گجرات چنان مصفا ساختند که مردم تا جبه و غیره بفراغ خاطر تردد میکردند و رعیت از ایشان راضی و شاکر بوده ولایت معمور آبادان شد یکی از امرای مرهته که خلل در سلطنت بهمنیه دیده قلعهٔ کالنه را بتغلب فرو گرفته بود او نیز با ایشان سر از جیب موافقت بر آورده از راه زنی احتشام اجتناب نموده و هر دو برادر در حق تربیت ملک نائب منظور داشته با احمد نظام شاه طریق دوستی مسلوک میداشتند او نیز آنها بعد از فتح باغ نظام و دندا راجپوری خواهر خود بی بی زینب را بملک وجیه که از اهل علم و صلاح بود در سلک ازدواج کشید و بنای مصادقت را بمواصلت مشید گردانید حق سبحانه و تعالی در سال اول او را از آن ضعیفه پسری کرامت فرمود وجیه الدین تعیین اسم با احمد شاه رجوع کرده جواب داد که در کوچکی پدر و مادر مرا از کمال محبت موتی میخواندند اگر شما نیز او را باین نام موسوم گردانید خوب خواهد بود ملک وجیه آن فرزند را موتی نام کرده شوکت و شان او افزون گشت و ملک اشرف دیگ حسد را بجوش آورده در قتل برادر بزرگ خود مصر گردید چه همگی فکر و اندیشهٔ وی آن بود که بعد از فوت ملک وجیه حکومت دولت آباد و انتور و دیگر پرگنات و قلاع آن حدود تعلق باو گرفته صاحب خطبه و چتر شود و میدانست که ملک نائب وجیه را با احمد نظام شاه این نسبت بهم رسید و فرزندی از زینب متولد شد خلل در ارادهٔ خویش مشاهده کرده نسبت اخوت بعداوت مبدل گردید و بوقت فرصت باعانت و امداد حشم قلعه برادر را بقتل رسانید و پسرش را نیز زهر در گذرانید و باستقلال بحکومت دولت آباد مشغول شده باحکام برهان پور و برار ابواب محبت و وداد مفتوح ساخت و با سلطان محمود گجراتی طریقهٔ اخلاص مسلوک گردانیده گاه گاه بارسال عرائض و تحف خود را باو منسوب میگردانید اما چون زینب بعد از قتل شوهر و فرزند راه جنیر پیش گرفته دست تظلم بدامن برادر مستحکم ساخت احمد نظام شاه دلاسای او نموده در سنه تسع و تسعین و ثمانمایه ٨٩٩ با لشکر و جمعیت خویش بقصد تسخیر دولت آباد از جنیر نهضت فرمود و چون بحوالی میکاپور رسید در باغ نظام فرود آمده چند روز بقصد استراحت بعیش و عشرت مشغول گشت ایلچیان قاسم برید میان تاج الدین دکنی و دیورس پنڈت نزد وی آمده معروض داشتند که یوسف عادل خان در استیصال من کمر جد و جهد بسته دار السلطنه محمد آباد بیدر را محاصره کرده است اگر آنجناب درینوقت فکر محاصرهٔ دولت آباد را از خاطر محو کرده بمعاونت محب و مخلص خود باینجانب توجه فرمایند هر آئینه مدت العمر طریق یکجهتی و اخلاص پوئیده رهین منت خواهد بود بلکه بعد از فراغ و اطمینان خاطر از جانب یوسف عادل خان مخلص نیز در تسخیر دولت آباد از خود تقصیری راضی نخواهد شد احمد نظام شاه مسئول او اجابت نموده فسخ عزیمت دولت آباد کرد و بمحمد آباد بیدر رفته چنانکه در واقعات سلطان محمود گذشت معاملات را رونق ساخت و از همان راه بدولت آباد رفته بمحاصره پرداخت و بعد از دو ماه اطراف و جوانب آن حصن سپهر اساس را بنظر تامل و تدقیق ملاحظه فرموده چون دانست که تسخیر آن بطریق جبر و قهر بغایت متعسر و دشوار است از آنجا کوچ کرده متوجه جنیر شد و در اثنای طی طریق چون بقصبهٔ نیکار رسید رای او چنان اقتضا فرمود که در آنجا که مابین دولت آباد و جنیر است شهری بنا کرده دار الملک سازد و هر سال وقت رسیدن غلهٔ خریف و ربیع در هنگام درو لشکر بدولت آباد فرستاده تاخت و تاراج نماید شاید مردم درونی از قوت لا یموت عاجز آمده طالب امان شوند و قلعه را بسپارند پس در شهر سنه تسعمائه ٩٠٠ در ساعتیکه منجمان اختیار کرده بودند مقابل باغ نظام کنار نهر سین طرح شهر انداخت و چون بمسامع آن فریدون منش رسیده بود که وجه تسمیهٔ احمد آباد گجرات از مستحدثات احمد شاه گجراتی ست آن بود که اسم بادشاه و اسم وزیر کفایت دستگاه و قاضی شریعت پناه احمد بوده و از اتفاقات حسنه این صورت در وقت بنای شهر نیز تحقیق پذیرفته بود از آن احمدنگر نام کرد هر چند که نام شهریار احمد بود و نام اصلی مسند عالی نصیر الملک گجراتی و نام قاضی معسکر نیز احمد چون آنجناب را اهتمام تمام تعمیر آن بلده بود در اندک زمانی جمیع امرا و منصب داران و

سلاحداران و ساختن عمارت توجه کرده در دو سه سال چنان آبادان و معمور گشت که دعوی برابری و همسری با بغداد و مصر نمود چنانکه مقرر شده بود هر سال
دو دفعه لشکر نظام شاهی بر دولت آباد تاخت برده در خرابی زراعت و غارت غله و افروختن آتش در مساکن و منازل رعایا تقصیر نمیکردند و مضمون
عالیها سافلها بظهور میرسانیدند و در وقائع نظام شاهیه که سید علی سمنانی در عهد برهان نظام شاه ثانی می نوشت و توفیق اتمام نیافت فوت شد چنین
مرقوم است ما العهدة علیه که چون طنطنهٔ دولت احمد نظام شاه بحری مسموع حکام دور و نزدیک گردید عادل خان بن مبارک خان فاروقی والی برهانپور
ابواب خصوصیت و اتحاد مفتوح ساخت و قریب دو هزار سوار بکمک او مقرر کرد که علی الدوام در سفر دولت آباد همراه بوده در تسخیر آن بکوشند و همچنین
با فتح الله عماد الملک نیز طرح دوستی افگنده بخلاف روش آبا و اجداد با سلطان محمود گجراتی اعلام مخالفت برافراشت و مالیکه هر سال بسلطان
گجرات میداد آنرا موقوف داشت سلطان محمود بیگره در سنه خمس و تسعمائه بهانه سیر ولایت نهضت فرموده ملک اشرف حاکم دولت آباد
فرصت یافته کسان بخدمت شاه محمود بیگره فرستاد و از تسلط احمد نظام شاه بحری و احاطه نمودن قلعه و خرابی ولایت شکایت نموده التماس قدوم
نمود سلطان محمود بیگره بطمع قلعه دولت آباد لشکری عظیم فراهم آورده بجانب دکن متوجه شده قرار داد که نخست عادل خان فاروقی را تادیب و گوشمال
نماید آنگاه بدولت آباد شتابد چون بحوالی سلطانپور و نندربار رسید عادل خان فاروقی مضطرب و سراسیمه شده از احمد نظام شاه بحری التماس
کمک و ترک محاصره دولت آباد کرد احمد نظام شاه بحری با پانزده هزار سوار مستعد رزم و پیکار روانه برهانپور شد و بعد از طی منازل چون شهر
برهانپور مخیم عساکر فیروزی آثار گردید و عماد الملک نیز با لشکر بار بکمک رسید میان احمد نصیر الملک گجراتی با سلطان گجرات که در حوالی قلعه
آسیر فرود آمده بودند نظر نموده نظام شاه ابواب مراسلات مفتوح داشت بعد از چندی بیکی از اهل گجرات که در خدمت سلطان محمود بمزید تقرب ممتاز
بود نوشت که هرچند بنده بحسب تقدیر در ملازمت این سلطان گردون اقتدار است اما چون مولد و منشاء بنده گجرات است دولتخواهی و اسباب آن
خطه بر خود فرض میداند عجب از سلطان کشورستان که جهت امور جزئیه بنفس نفیس مرتکب چنین مهمات شاقه میگردند حاکم برهانپور
که در لشکر و جمعیت برابری بیکی از امرای سلطان نمیتواند کرد باوی در مقام مقابله شده اند خصوص درین وقت که جمجاه جوان بخت دکن با سپاه
صف شکن بمظاهرت و معاونت وی در آمده است اگر آنجناب از روی اخلاص و دولتخواهی بعرض سلطان رسانند که مضمون کم من فئة
قلیلة بخاطر اشرف آورده بساط منازعت را در نوردد که صلاح دولت درین خواهد بود وجه که نصرت و هزیمت در مشیت حق است بقدرت سپاهی
که نصرت نصیب سلطان شود مردم عالم خواهند گفت که سلطان محمود با چندین نامعدود بر اندک مردمی غلبه کرده و اگر احیاناً منعکس شود این بی ناموسی
تا انقراض زمان در این سلسلهٔ علیه خواهد بود آن شخص نوشته نظام الملک را بعینه بنظر سلطان در آورد آنحضرت در صلح و جنگ متردد گشت
احمد نظام شاه فیلبانی را که بمحافظت فیل بحری سال سلطان گجرات قیام می نمود پانصد سیم و زر از خود ساخت و قرار داد که در فلان
شب سیاه که شاه و سپاه در خیمه و خرگاه باستراحت مشغول باشند زنجیر آن فیل فلک نظیر را که در صلابت بی اعتدال بود از پای برداشته در اردو سر دهد
و در آن شب موعود نظام شاه پنجهزار پیاده توپچی و کماندار و بان دار و پنجهزار سوار که همه تیرانداز بودند بجانب اردوی گجراتیان روانه ساخت که در
کمین گاه نشسته هرگاه غوغا و شور در لشکرگاه پدید آید ایشان از اطراف و جوانب برآمده هر یک به تفنگ و بان دمار از آن قوم برآرند و آنها بفرموده
عمل نموده چون بحوالی لشکر گجرات رسیدند در حوالی و اطراف اردو مخفی شدند و بعد از آنکه دو پاس از شب بگذشت و فیلبان فیل بحری سال را سر داد
از حمله آن اژدهای دمان غلغله و فریاد بمعسکر باوج فلک البروج رسید پیاده و سوار از کمین گاه بیرون جسته از اطراف و جوانب نفیر و نقاره بنوازش
در آوردند و از صدای آن چرخ گنبد گردون را مملو ساخته بانداختن تیر و تفنگ و بان مشغول گشتند و چون سلطان محمود و امرای او بلشکر دکن
و خاندیس چنین جرأت پی نبرده قرین تکبر و نخوت در خیمها بخواب غفلت بودند ازین غوغا هشیار شده سراسیمه در تهیه سواری گردیدند سلطان محمود
چون شنیده بود که نظام شاه چهار هزار سوار بهادر دکنی که عمده لشکر سلاطین بهمنیه بودند بلطف و احسان پیش خود آورده در میان خاصه خیل خود جمع ساخته است

و در مجالس و محافل میگوید که من باتفاق این چهار هزار کس مسلح شده در میدان جنگ بر علم و چتر و فوج خاصه سلطان محمود حمله می آورم تا هر کرا خدا خواهد بفتح و ظفر اختصاص دهد و هر کرا نخواهد بر خاک مذلت اندازد و هر آیینه آن معنی در دل او جای گیر آمده در ان شب جمعه بود که احمد نظام شاه با چهار هزار کس انتخابی بشبخون آورده است و میخواهد که بر سراپرده خاصه یورش کرده خرابی و مضرت رساند ازین سبب سلطان محمود سوار شده با ده دوازده نفر پیاده از سراپرده بیرون آمد و مقارن آن فیل بحری سال از عقب سراپرده شاهی در آمده چند شقه سراپرده پادشاهی را پاره پاره کرده شیون و غوغای اهل حرم بلند شد سلطان محمود یقین دانست که نظام شاه بقصد خیمه و سراپرده او تاخت آورده است پس توقف نکرده با معدودی چند از اردو بیرون رفت و چون سی صد چهار صد کس بر وجمع آمده غوغا لحظه بلحظه زیاده می شد راه فرار پیش گرفته قریب سه کروه مسافت تمام طی نموده و چون امرای گجرات فوجها آراسته بجنگ پرداختند و دکنیان مراجعت نموده باردوی خود رفتند اعیان لشکر بهیئت مجموعی بمبارکباد بدربار پادشاهی رفتند و چون سلطان را بجای خود نیافتند دانستند که قضیه چیست همگی اتفاق کرده به بهانه تعفن هوا و تغییر منزل در همان شب کوچ کرده دنبال وی رفتند سلطان محمود از مکر دکنیان واقف شده و چون در ان شب صلاح در مراجعت ندید همانجا که رسیده بود فرود آمد و نظام شاه تیر تدبیر بهدف مراد دید و علی الصباح باتفاق عادل خان و عماد الملک از جای خود کوچ کرده و در جای سلطان نزول نموده امری که در مخیله هیچکس نبود بوقوع آمد بیت کار بار است کند عاقل کامل سخن که بصد لشکر جرار میسر نشود و بعد از ان از طرفین و میان آمده صلح قرار دادند و کوچ کرده بمسکن خود شتافتند و از قراین چنین معلوم میشود که ملاحظه کرده در شرح و بسط آن نکوشیده اند والله اعلم بالصواب گویند احمد نظام شاه ازین میدان بود مراجعت نموده بدولت آباد رسیده درین دفعه بقهر و غضب لشکر را بار دیگر بمحاصره باز داشته خود در بالا گهات آن نزدیک نیلوه بعیش و عشرت مشغول شده در ان وقت جمعی از باغبانان چند سبد انبه آورده معروض داشتند که هفت سال پیش ازین که جهت تسخیر این حصار باین حدود تشریف آورده بودند و در همین موضع فرود آمده بودند چند استخوان انبه درون سراپرده پادشاهی افتاده بود و چون موسم برسات رسید آن استخوانها سبز شده و ما بندگان در محافظت آن کوشیدیم و باقبال حضرت این درختها بار گرفته این چند سبد انبه از ان بابت است نظام شاه گفت این علامت قوت طالع و فتح حصار است ملک اشرف چون جد و جهد وی در فتح حصار مشاهده نمود بسلطان محمود گجراتی عریضه فرستاده باز از تسلط و استیلای احمد نظام شاه و محاصره نمودن قلعه دولت آباد شکایت نموده پیغام داد که قلعه تعلق بان پادشاه دارد اگر یکبار دیگر باین جانب سواری فرمایند و مرا از جنگ غضب ابن بحری خصال خلاص سازند هر آیینه خطبه آنجا بنام شما گرداند و سال بسال باج و خراج بخزانه عامره واصل خواهم ساخت سلطان محمود چون میخواست که از انفعال گریز بیرون آمده تدارک آن مخالفت نماید و اهل دکن را که بعد از شبخون مذکور او را سلطان محمود بیگره میگفتند تادیب و گوشمال دهد لاجرم التماس او را مبذول داشته با حشمت و شوکت تمام بجانب دولت آباد توجه فرمود و چون بکنار آب پیتن رسید احمد نظام شاه ترک محاصره کرده بجانب احمدنگر شتافت و ملک اشرف از ضیق محاصره نجات یافته در مسجد سلطان قطب الدین خطبه بنام سلطان محمود خواند و باردوی او رفته تحف و هدایا و نقود فراوان پیشکش گذرانید و خراج هر ساله را متقبل گشت و سلطان را از خود راضی ساخت سلطان محمود درین سال فرصت یافته خراج چندین سال از عادل خان گرفته متوجه مقر دولت خود گردید و احمد نظام شاه این خبر شنیده در اواخر سال مذکور بتیز پروازی بحری و شتاب عقاب باز بجانب دولت آباد روان شد و چون مردم حصار از ملک اشرف بواسطه خواندن خطبه بنام سلطان گجرات و ملاقات نمودن او متنفر بودند با احمد نظام شاه پنهانی عرایض فرستادند که ما بندگانیم و ترا بر خداوندی و صاحبی شناخته میدانیم و معتقد و دولتخواه تو ایم زود تشریف آورند و جانفشانی مشاهده نمایند احمد نظام شاه در کنار آب گنگ بر مضمون عرایض اهل قلعه مطلع شده با دو سه هزار سوار جریده همان شب بدولت آباد رسیده قلعه را محاصره کرد و قصار الملک اشرف برادر حشم قلعه که مرشد ها بودند وقوف گشته از غم و غصه بیمار شده در همان پنج شش روز هادم اللذات که عادم الامال است دست و آستین بر سر وی تاخت آورده کوکب عمرش را بافق مغرب رسانید متحصنان مثل کلید قلعه بملازمت احمد نظام شاه آمده احمد نظام شاه آن حشم را نوازش نموده قلعه را تفرج نمود و هرچه محتاج مرمت بود تعمیر کرد و بمردم معتمد خود سپرده

مظفر و منصور باحمدنگر مراجعت نمود و در ساعتی خجسته و طالعی شایسته درباغ نظام که بر خود مبارک دانسته مسکن خود کرده بود حصاری از گل و سنگ ساخت و در وسط
عمارات عالیه طرح افگنده تمام دیدلکش چون آبگینه مسرح و زرنیار است و در آن سنوات هرگز از سواری متقاعد نگشته قلعه شوند و دیگر قلاع آن ناحیه را بالتمام
مسخر گردانید و از راجه قلعهٔ کالنه و بگلانه پیشکش گرفته بالگذار خود ساخته بر مسند حکومت احمدنگر قرار گرفت و در سنوات ثمانیه عشر و تسعمائه بعد از فوت داود خان
فاروقی در برهانپور بر سر تعیین پادشاهی میان امرا و اشراف مملکت خلاف پدید آمد و ملک حسام الدین مغل که عمدهٔ آن دودمان بود کس نزد احمد نظام شاه
فرستاده خانزاده عالم خان را که از احفاد حکام آسیر بود در احمدنگر روزگار بسر میبرد طلب داشته تجویز او و عماد الملک حاکم کاویل بپادشاهی بر داشت
و سلطان محمود بیکره گجراتی عادل خان بن حسن خان فاروقی را که دخترزادهٔ او بود دست گرفته در مقام آن شد که او را بر مسند حکومت برهانپور متمکن
گرداند بعد از آنکه لشکر جمع آورده متوجه خاندیس گردید ملک حسام الدین مغل از نظام شاه و عماد الملک طلب اعانت نمود ایشان با لشکرهای خود ببرهانپور
شتافتند و چون ملک لادن که او نیز از اعیان ولایت خاندیس بود با ملک حسام الدین مخالفت ورزیده خلل فاحش در مهمات آن صوب پدید آمد و سلطان
محمود نیز بحوالی تالنیر رسیده و هزار سوار بمدد ملک حسام الدین تعیین کرده و هردو باتفاق از برهانپور کوچ کرده بکاویل رفتند و بعد از چند روز چون
لشکر ایشان را در برهانپور توقف میسر نشد بی رخصت ملک حسام الدین بکاویل شتافتند نظام شاه احوال چنان دیده عماد الملک را وداع کرده
خود بدولت آباد رفت و خانزاده عالم خان از خاندیس گریخته و دیگر بار بسمت نظام شاه آمده و نظام شاه بعد از مراجعت سلطان محمود گجرات
عالم خان را همراه گرفته در سرحد خود نشست و رسولی مصحوب مکتوب نزد سلطان محمود فرستاده مضمون آنکه چون خانزاده عالم خان باین جانب
التجا آورده متوقع است که پارهٔ ولایت آسیر و برهانپور باو عنایت فرمایند سلطان که از بی ادبیهای سابق او آزرده بود و عادل خان نیز شکایت او بجدا
نوشته بود به رسول درشتی کرده گفت غلامزادهٔ سلاطین بهمنیه را چه یارا که بسلاطین کتابت نویسد و پا از گلیم خود بیشتر کشد اگر از اوضاع خود نادم
و تائب نگردد عنقریب گوشمال خواهد یافت احمد شاه پیش از آن جرأت را موجب جسارت دانسته باتفاق خانزاده عالم خان کوچ بر کوچ باحمدنگر شتافت
و دعیات نظام شاه چون بر وفق مراد ساخته و پرداخته گردید فلک بکار خود مشغول گشته پیش از آن نوبت دیدن اول نصیر الملک که رکن الدوله او بود
فوت کرد و جای او به یکمس خان حبشی تفویض گشته و بعد از آن بدو سه ماه بیماری صعب عارض پادشاه نیز شده امرا و ارکان دولت را نزد خویش خواند و
شاهزادهٔ جوان بخت کامگار شیخ برهان را که هفت مرحله از عمر عزیزش طی شده بود ولیعهد گردانید از ایشان در باب اطاعت و انقیاد او عهد و
بیعت گرفت و در سنه اربع و عشر و تسعمائه داعی یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة را اجابت فرموده **نظم**
شد آن لحظه هول قیامت عیان * بگردون برآمد نفیر و فغان * شد از درد و غم چشمها سیل بار * چو باران که بارد بوقت بهار * فلک از بس ناله گر گشت گوش *
زنوحه زمین و زمان در خروش * اگرچه خصال حمیدهٔ آن شهریار زیاده از آن است که قلم مشکین رقم از عهدهٔ حصر آن برآید لیکن اقتدا بسنت مورخین کرده
شمهٔ از آن مبادرت می نماید که از جملهٔ خصلتهای آن شهریار که متضمن عفت و صلاح و پرهیزگاری و فلاح است آنست که در وقت سواری شهر و بازار هرگز بیمین
و یسار التفات نمی فرمود و یکی از ندیمان و مقربان گستاخ سوال نمود که منشای عدم التفات خداوندی باطراف و جهات چیست آنحضرت فرمود که هنگام
عبور مردم بسیار از اناث و ذکور بتماشا می آیند از آن میترسم که چشم من بر عورت نامحرمی افتد و وبال آن عاید روزگار گردد * بیت * هزار آفرین از جهان آفرین
بر آن شاه باد آنش و داد و دین * دیگر آنکه در اوایل سلطنت و جهانبانی که ایام شباب جوانی آنحضرت بود بعزم تسخیر قلعهٔ کاویل کمر همت بسته از مقر دولت
حرکت فرمود بعد از طی مسافت به محاصره پرداخته مسخر ساخت از جملهٔ اسیران آن قلعه جاریهٔ بود که در حسن و دلبری با ماه و مشتری برابری کردی
و در لطافت و نورگستری از حور و پری برتری جستی بیاض رویش طلیعهٔ صبح را دامن دامن گل صباحت و ضیا می بخشید و سواد مویش ساقهٔ لشکر شام را
چین چین سنبل و سیرنامه میداد از زلف پرخمش پرچم سرو قامتش بودی و ابروی مقوسش طغرای منشور جمالش نمودی * مثنوی * پری دختی پری بگداز ماهی *
بزیر مقنعه صاحب کلاهی * شب افروزی چو مهتاب جوانی * سیه چشمی چو آب زندگانی * دو شکر چون عقیق آب داده * دو گیسو چون کمند تاب داده * خمار آلوده

چشم نیم بازش ٭ جهانی نیم کشت از نیم نازش ٭ ملک نصیر الملک وزیر را چون چشم بران پری رخسار افتاد زمانی ممتد در آیینهٔ رخسارش واله و حیران گردید

مثنوی ٭ دل سید ازش از دلبر گرفتن ٭ نه بتوانستش اندر بر گرفتن ٭ چو سید اندران محراب دیده ٭ حجاب دیده میشد آب دیده ٭ باری بجز این

چاره ندانست که خدمت سلطان برده به نظر کیمیا اثرش در آورد پس بوقت فرصت بخدمت وی عرض کرد که از جملهٔ اساری چنین دختری خوبان زنی جمیله است بی
و نظیر محض برای سلطان و آن طلعه چون نقطهٔ موهوم از نامحرمان مستور داشته ام اگر حکم شود به شبستان خاص بسپارم شهریار را از اهتزاز نسیم این خبر غنچهٔ دل شگفته شد
نصیر الملک را تحسین و آفرین فرمود و چون شهنشاه تخت گاه چهارم از ایوان نیلگون این طارم بخلوت خانهٔ مغرب شتافت و سپهر دوار چادر کحلی زرنگار شب
بسر انداخت نصیر الملک آن دلبر شیرین حرکات پری اطوار را بمشکوی شاه آورد و آن شهریار کامگار از تخت جهانبانی متوجه شبستان کامرانی
گشته پیش از آنکه از لب روح بخش آن مایهٔ ناز و دلستانی قوت جان و کامرانی حاصل کند بشرف همزبانی خود سرافراز ساخته استفسار فرمود که از کدام
قومی با کسی نسبت پیوند داری باگل ناشگفته بنجاری جواب داد که جانم فدای خداوند باد من از فلان قبیله ام و پدر و مادر و شوهر من بالفعل در بند
سلطان اند آنحضرت از استماع لفظ شوهر از کمال عفت و پرهیزگاری بی تجرع اقداح مرام آتش شهوت فرونشانده گفت خاطر فارغ دار که پدر و مادر و شوهرت
را از بند برآورده ترا بدیشان می سپارم دختر زمین خدمت ابوسیده و دعا و ثنای شاه بجا آورد علی الصباح که نصیر الملک بخدمت رسیده تهنیت مبارکباد
گفت آن یوسف زمان تبسم نموده گفت آن عورت شرف فراش لازم المعاش ما در نیافته وعده کرده ام که بمردمش بسپارم پس در همان مجلس پدر و مادر و
شوهرش را احضار ساخت و اکرام و انعام بسیار نموده تسلیم ایشان فرمود دیگر از خصائل وی آنکه اگر احیاناً یکی از لشکریان در معرکهٔ رزم از لوازم شجاعت
چیزی فروگذاشت نمیکرد و آنحضرت واقف میشد بعد از فتح هنگام نوازش اول او را بخلعت مرحمت سرفراز میساخت بعده باحوال دیگران می پرداخت
وقتی یکی از ندمان نسبت بکسی چنین حال مشاهده کرده گستاخانه بعرض رسانید که سبب التفات بحال فلان جوان که در معرکه گریز بر ستیز اختیار کرده
چیست گفت سبب این وقت دیگر معلوم خواهد شد احتیاج گفتن نیست قضارا در ان ایام آن شهریار بکمک سلطان محمود بهمنی لشکر کشیده باتفاق
دنبال یوسف عادل شاه کرده در حوالی پتن فوجی از عادل شاه مقابل طلیعهٔ سلطان شده شکست و چون عقب طلیعه افواج نظام شاه بود ایشان مقابله
و مواجهه عادل شاهیه اختیار کرده نخستین کسیکه بران جماعت تاخت آورد آن جوان بود نظام شاه او را نواخته بندیم گفت پادشاهان هشیارکار اند جوانان
را جهت دفع خصم چنین میسر سازند و همچنین رواج تیغبازی در ملک دکن یادگار آنجناب است چه که آن بزرگوار علم شمشیر بازی خوب میدانست و رغبت
تمام بآن فن داشت چنانکه رسم قدیم است مردم آن عصر طالب و خواهان هنر پادشاه شده کوچک و بزرگ اکثر اوقات خود در صرف آن می نمودند
و بجای مکتب خانه که در بلاد اسلام میباشد در همه محلات احمدنگر ورزش خانهٔ شمشیر بازی ساخته بهتر از وی امری نمیدانستند و در هر مجلس و
انجمن غیر ازین حرف و حکایت مذکور نشده بازار شمشیر بازی رونق و رواج تمام بهم رسانید چنانکه اقتضای آب و هوای فتنه خیز دکن است هر یک
زبان بلاف و گزاف کشاده دعوی انا و لاغیری میکردند و دیگری را در آن فن مسلم نمیداشتند و بر سر این امر میان جوانان خشونت و نزاع
بهم رسیده مرافعه نزد احمد نظام شاه می بردند و آنجناب حکم میکرد که در حضور وی مدعی و مدعی علیه شمشیر بازی کنند هر که اول شمشیر بحریف رساند او بهتر
باشد پس هر روز جوانان که با یکدیگر درین باب دعوی داشتند جماعت جماعت در دیوانخانه حاضر شده در حضور پادشاه شمشیر بازی میکردند و رفته
رفته کار بجای رسید که هر روز دو سه کس در دیوانخانه کشته شده جسدهای ایشان بیرون میبردند بعد از ان آن بزرگوار از ان امر متنفر شده مقرر گردانید که
در حضور او این امر واقع نشود بلکه در فضای پیش دروازهٔ قلعه که کاله چبوتره در انجا واقع است این مبحث بتقدیم رسیده باشد و هواداران میان آن دو کس
که با یکدیگر دعوی دارند دخل نکنند و نگذارند که حسب دلخواه بر یکدیگر شمشیرها انداخته احدهما غالب گردد و دیگری مغلوب شود و هر که هوس جنگ کند
کشته شود و آنرا قصاص و پرسش نباشد و این بدعت مرضی طبع مسلمانان دکن گشته از احمدنگر بوساطت سلاطین هند در جمیع بلاد دکن سرایت کرد
بلکه شائع و رائج گردید و قبح آن فعل شنیع چنان از خاطرها محو شده که الآن طالب علم و مشائخ و ملوک و امرا و خوانین مملکت دکن یک یک می کنند

و آن را حیثیت و قابلیت عظیم میدانند و فرزندان ایشان اگر یک بیک نکنند داخل شجاعان نمی شمارند و سرزنش میکنند و راقم حروف محمد قاسم فرشته
در بلدهٔ بیجاپور در سنه عشر و الف مشاهده کرده است که سید مرتضی و سید حسن که دو برادر صحیح النسب و ریش سفید بودند و کمال عزت پیش ابراهیم عادلشاه
داشته همه کس آنها را از جملهٔ مردم معقول دکن میشمردند و ایشان را با سه برادر ریش سفید دکنی که آنها نیز از مردم روشناس بودند بواسطهٔ سهل امری در میان
بازار هم زبانی واقع شد اول پسر سید مرتضی که جوان بیست ساله بود بحمایت پدر با یک دکنی در مقام یکه‌یکی شد و بقتل رسید آنگاه سید مرتضی پسر را کشته دیده
بجنگ دکنی دیگر مشغول گردید و او نیز همچو پسر راه عدم سپرد چون سید حسن برادر و برادرزاده را بدینسان حال مشاهده کرده با یکی از آن سه دکنی در آویخت
و گرد فنا بر چهرهٔ خود بیخت هنوز مردهٔ آن سه سید از میان بازار بیجاپور برنداشته بودند که آن سه دکنی که زخمهای کاری از دست مقتولان با ایشان رسیده بود
جان بقابض ارواح سپردند و بمبالغه عداوت در یک لحظه شش خانواده بماتم نشسته دمار از خاندان ایشان برآمد و فی الواقع مسلمانان دکن و شمشیر بازی
و یکه‌یکی بی نظیر و بیمثیل اند و تا این فن را کسی نورزیده باشد با آنها بشمشیر مقابل نمیتوانند شد مأخذش آنکه چون اکثر مردم دکن بر روی زمین ورزش شمشیر مینمایند
از اسپ سواری و تیراندازی و نیزه بازی و چوگان بازی عاری و عاطل اند لاجرم در جنگ فوج بتخصیص که مخالف دکنی نباشد عاجز مطلق شده
از هر زبونی زبون تر میشوند و برای جنگ خانه و کوچه و بازار همچو شیر درنده مردانه اند و جمیع سلاطین دکن که بعد از انقراض دولت پادشاهان بهمنیه در آن
مملکت حکومت کرده اند هیچکدام در دفع این فعل شنیع نکوشیده اند بلکه در ترویج آن سعی نموده اند مگر در عهد میمون حضرت صاحبقران ابراهیم عادل شاه
ثانی که معاملهٔ یک بیک تخفیف تمام یافته و امید هست که این عمل زشت در هیچ مملکت و در هیچ عهد نبود و بمیامن پادشاهان کامل و حاکمان عادل بالکلیه
زائل گردد و آن مملکت همچون بهشت از لوث چنین جنایت پاک شود و همچنین خداوند زمان ابراهیم عادل شاه ثانی در ولایت بیجاپور که مراد از کرهٔ زمین باشد
تاکید تمام نموده یک بیک را تخفیف تمام داده و محمد قلی قطب شاه هم در تلنگانه منع یکه‌یکی فرموده امید هست که نام یکه‌یکی معدوم گردد و فرمانروائی احمد نظام شاه نوزده سال [illegible]

## ذکر پادشاهی برهان نظام شاه بن احمد شاه بحری

مروج مذهب اثنی عشری برهان نظام شاه بحری در هفت سالگی بر تخت احمدنگر بجای پدر متمکن شده فیض جاوید تاریخ جلوس وی گشت و مکمل خان دکنی که
مرد عاقل و مدبر و شجاع بود بر طبق زمان احمد نظام شاه بمنصب پیشوائی و امیر جملگی مخصوص گشته پسرش میان جمال الدین بخطاب عزیز الملکی و منصب
سر نوبتی معزز و محترم گردید و آن دولتخانه را به روی تصرف آورده در امور ملکی و مالی کمال استقلال بهم رسانیدند قریب سه سال احوال بدین منوال
گذشت و غرور و بی اعتدالی عزیز الملک سر نوبت از اندازه بیرون گذشت وزیران صاحب شوکت مثل رومی خان و کرم خان و شیر خان شاکی و
از پیشوائی و سرنوبتی ایشان آزرده و دلگیر گشته هرچند تدبیرات کردند و سعی و کوشش نمودند که ایشان را برانداخته مستاصل گردانند بهیچ وجه صورت
نبست از این سبب از همه جهت مایوس گشته با یکی از عورات حرم بی بی عائشه نام که مرضعه و والدهٔ برهانشاه بود و کمال اعتبار داشت توطیه و تمهید خصوصیت
و آشنائی کرده چنین مقرر ساختند که بوقت فرصت راجاجیو برادر کهترین برهان شاه را از قلعه برآورده تسلیم ایشان نماید تا او را بجای شاهی برداشته و برهانشاه را
از سلطنت معزول گردانیده از تسلط مکمل خان و عزیز الملک نجات یابند بی بی عائشه روزی از روزها قریب بوقت دو پهر راجاجیو را که کودک چهار ساله بود
جامهٔ دختران پوشانیده در پالکی سوار کرده و راه شهر پیش گرفت و والدهٔ برهان نظام شاه بحسب اتفاق همان وقت یاد آن فرزند کرد و چون پیدا
نشد اضطراب عظیم در میان مردم درونی و بیرونی پدید آمد و بعضی گفتند که در یکی ازین حوضها افتاده باشد پس جمعی بحوضهای آب درآمده بتجسس
مشغول شدند و بعضی دنبال بی بی عائشه بشهر تاختند هنوز بخانهٔ رومی خان نرسیده بود که آن جماعت در وسط شهر باو رسیده باز راجاجیو در قلعه
درآوردند و چون بی بی عائشه خود در آنجای جدهٔ برهان شاه دانسته راجاجیو را گاه گاه بخانهٔ خود میبرد و یک دو روز بخانهٔ خود نگاه میداشت بهانه
کرده که بخانهٔ خود می بردمش اما بعد از چند روز چون آن سر فاش شد و همه کس دانستند که آن کار بمعرفت و تحریک او شده هر آینه مکمل خان در ضبط

و محافظت برهان شاه و راجع بیش از بیش کوشیده لحظه خود را از خبرداری معاف نداشت و در تربیت و پرورش برهان شاه چندان اهتمام بجا آورد
که در ده سالگی کافیه و متوسط را باستحقاق خواند و خط نسخ را خوب نوشت و در عهد مرتضی نظام شاه در کتب خانه رساله در علم اخلاق و سلوک پادشاهان
بخط نسخ پاکیزه بنظر مولف درآمده که در آخر آن این عبارت مرقوم بود که کاتبه شیخ برهان بن ملک احمد نظام الملک الملقب من الحضرة البحری و بنابر آنکه
میان کمل خان و امرای ثلثه خصومت و عداوت از حد گذشت ایشان بعلاج شده با پنج شش وزیر دیگر اتفاق کردند و وقت شب از احمدنگر بیرون آمده
با موازی هشت هزار سوار راه برار پیش گرفتند و بمجلس شیخ علاء الدین عماد الملک رسیده و بمقدمات زبانی تسخیر ولایت احمدنگر با سهل وجهی باز نمودند عماد الملک
بگفتهٔ ارباب غرض فریب خورده و لشکر خود را جمع آورده از گاویل ایلچپور حرکت نموده بسرحد نظام شاه رسیده قصبات و پرگنات را قابض شد کمل خان
این خبر شنیده همگی همت بر دفع آن فتنه گماشت و سپاه ظفر دستگاه گرد آورده در ملازمت برهان نظام شاه و خواجه جهان دکنی حاکم پرینده با دبدبه و کوکبهٔ تمام
باستقبال عماد الملک روان گردید و در حوالی قصبهٔ رانوری در شهور سنه ست عشر (٩١٦) و تسعمایه تقارب فریقین روی نموده هر دو سپاه رزم خواه میمنه و میسره و
قلب و ساقه و کمین گاه آراستند و کمل خان در آن روز برهان شاه را بواسطهٔ صغر سن با آذرخان غلام ترک که اتابک او بود در ردیف ساخته در قلب نگاه داشت و خود
بازوی شهامت گشوده بجنگ مشغول شد نالهٔ نفیر کرنا در چرخ اسیر افگند و جوش و خروش گوش فلک آبنوس کر گرد و زمانهٔ جفاکار از مشاهدهٔ آن گیر و دار
هراسان شده خواست که خود را از چنبر فلک بیرون اندازد و بهرام خون آشام از بیم صمصام بهادران کیوان مقام از نهم حصار سپهر قدم فراتر نهد تو گفتی روزگار مردم آزار
بیکبار غبار نیستی بر چهرهٔ هستی بیخت و دست قضا رشتهٔ حیات کاینات از هم گسیخت مثنوی ز بارید تیغ آتش فشان ✽ همی شد برون از تن کشته جان ✽
درآمد چنان در فغان کوس کین ✽ که چون نبض میجست از جا زمین ✽ ز غریدن کوس غیرت سرکش ✽ تهور همی ریخت در دل ز گوش ✽ فتادند بر هم ز بس کشتگان ✽
بدان پوش شد بارهٔ آسمان ✽ و چون در کارخانهٔ قضا و قدر طبل فتح و فیروزی بنام برهان دین و دول نواخته رقم هزیمت بر چهرهٔ احوال عماد الملک کشیده بود
هر آینه بعد از آنکه در کشش و کوشش از کار رزم کوب از توان باز ماند عماد الملک و سایر امرا عنان از معرکه بر تافته تا ایلچپور در هیچ موضع توقف روا
ندانستند و مال و منال و اسپ و فیل ایشان بحوزهٔ تصرف نظام شاهیه درآمد بسیاری از ممالک برار خراب و ویران گردید کمل خان چون نظام شاه را
برداشته تعاقب نموده بمیان ولایت برار درآمد عماد الملک سلامتی را منحصر در فرار دانسته بجانب برهانپور رفت حاکم آنجا بوساطت جمعی از علما و مشایخ
صلح در میان آورده نوعی نمود که هر یک بمقام خود شتافتند گویند یکی از اجداد نظام شاهیه کلکرنی پاتری بود بسببی شده جلای وطن نموده بولایت بیجانگر رفته
در آن حدود میبود و چون سلطنت بنبیره زادهٔ ایشان رسید براهمه که خویشی و قرابتی داشتند همه از بیجانگر باحمدنگر آمدند و اشتیاق وطن غالب آمده کمل خان
از زبان برهان شاه بعماد الملک نوشت که چون ما را پرگنهٔ پاتری که بشما تعلق دارد و در سرحد ما واقع است چنین نسبت است وظیفهٔ یاری مقتضی آنست
که آن را باین جانب واگذاشته در عوض پرگنهٔ دیگر از ممالک ما که در محصول زیاده بر آن باشد بگیرند عماد الملک قبول آن ننموده چون دانست که آخر نزاع بر سر
آن خواهد شد هر آینه از راه احتیاط قلعهٔ در آن پرگنه بنا کرده کمل خان پیغام داد که ساختن قلعه در چنین جای موجب آنست که اکثر اوقات از مردم سرحد
بسرحد ما مزاحمت و تشویش رسد مناسب آنست که آن را موقوف دارند عماد الملک پروای آن ننموده قلعه را باتمام رسانید و بخاطر جمع بدار الملک خود
شتافته از بازی روزگار غافل گشت ناگاه کمل خان ببهانهٔ تفرج بالاگهاٹ دولت آباد و منازل بیلوره لشکر جمع آورده در سنه اربع و عشرین (٩٢٤) و تسعمایه
در رکاب برهان نظام شاه چند منزل بجانب دولت آباد روان شد و یکبار عطف عنان کرده بایلغار به پاتری رفت و قلعه را محاصره نموده طرح جنگ انداخت
دلیران قلعه‌گشای بخندق درآمده بعضی کمند با کنگره بند کرده چون دعای مستجاب عروج نمودند و بعضی نردبانها نهاده چون موذنان بر منارها برآمده
و حصار را مسخر ساخته ولایت پاتری را متصرف گشتند میان محمد غوری که در فتح آن حصار بیش از دیگران لوازم سعی و مردانگی بظهور رسانیده بود بخطاب
کامل خان سرافراز گشته ضبط قلعه و آن حدود و تعلق بوی گرفت و نظام شاه درین کرت نیز مظفر و منصور باحمدنگر معاودت کرده بمقتضای
جوانی عاشق آمنه نام لولی گردید و عشق بدرجهٔ اعلی رسید او را بحبالهٔ نکاح درآورده بزرگ اهل حرم ساخته بطفیل او شرب خمر رغبت نمود

تکمل خان که مردی کامل و عاقل بود پیش تخت سر بر زمین نهاده و انگشتری وکالت و وزارت بوی سپرده معروض داشت که دران مدت که شاه کوچک سال بود و ما
کمین بندهٔ درگاه حسب المقدور خدمات مرجوعه بهر نوع که بود بمیامن اقبال پادشاه بتقدیم رسانیدم اکنون که بدولت و سعادت میتوانند خود بمهمات سلطنت
پرداخت پیر غلام خود را ازین امر معذور دارند مدعیت رسمی است که مالکان تحریر آزاد کنند بندهٔ پیر را برهان شاه چون مبالغه و ابرام از اندازه افزون
دید معذورش داشته فرزند وی را از امرای کبار گردانید و منصب پیشوائی بشیخ جعفر دکنی ساکن قصبهٔ نکار ارزانی داشته تکمل خان در خانهٔ خویش
منزوی گشت وگاه گاه بتکلیف خویشان و فرزندان روزهای احیا و ایامی متبرک بدربار آمده بسلام پادشاه کرده در ساعت مراجعت مینمود و بهیچ وجه در
مقدمات دنیا دخل نکرده بحال خود میبود تا آنکه بجوار رحمت ایزدی پیوست و در ثمان و عشرین و تسعمائه [۹۲۸] چنانکه باید شاه طاهر باحمدنگر تشریف آورده در سلک
مجلسیان حضور منتظم گردید و مذهب مهدویه که در انوقت رواج تمام پیدا کرده برهان شاه دختر خود را بیکی از مشایخ ایشان داده بود از میامن قدوم
شاه طاهر مستاصل گردید آن جماعت از آمد و شد مجلس و ثبت آمین ممنوع شدند و آن حضرت ازان وصلت و نسبت پشیمان شده علمای پایهٔ
تخت را سرزنش بسیار فرمود که همچنانکه شاه طاهر بطلان آن مذهب بدلائل و براهین قاطعه خاطرنشان من کرد شما چرا چنان نکردید و در سنه ثلثین
وتسعمائه [۹۳۰] برهان نظام شاه و اسمعیل عادل شاه بسعی شاه طاهر در ظاهر قلعهٔ شولاپور بملاقات نمودند ارکان دولت طرفین بی بی مریم دختر یوسف عادلشاه را
بعقد ازدواج برهان شاه در آورده جشن و طوی بزرگ ترتیب دادند بنابر آنکه اسد خان بلگوانی وغیره متعهد شده بودند که قلعهٔ شولاپور در جهاز
بی بی مریم خواهیم داد هر آئینه برهان شاه مطالبهٔ آن قلعه نمود و اسمعیل عادل شاه جواب داد که مرا ازین معنی خبر نیست اگر بعضی از نفران ندانسته حرفی
بر زبان آورده باشند اعتبار ندارد و برهان شاه باستصواب و تکلیف شاه طاهر دیگر ازان مقوله حرفی مذکور نساخته باحمدنگر آمده بی بی آمنه والدهٔ حسین نظام
شاه چون با بی بی مریم سلوک ناهموار نموده مدتی برین سوال بگذشت اسمعیل عادل شاه برسولان نظام شاه که در بیجاپور بودند گفت پاتری را
با فرزندان سلاطین چنین مسلط ساختن از حزم و اصالت بعید است و این سخن بسمع برهان شاه رسیده مبحث بطول انجامید چنانکه در همان نزدیکی
شاه طاهر را نزد امیر برید و ملا حیدر استرابادی را که پیش عماد الملک به مجانبت فرستاده و ایشان را با خود متفق و متحد گردانیده در سنه احدی و ثلاثین [۹۳۱]
وتسعمائه باتفاق آن جماعت با سی هزار سوار و توپخانهٔ بسیار بقصد تسخیر قلعهٔ شولاپور روان شد و اسمعیل عادل شاه با ده هزار سوار تیرانداز معرکه گیر از استقبال
نموده در سرحد تلاقی فریقین واقع شد و جنگی که طبیعت از تصور آن در هراس آید بظهور رسید نخست علاءالدین عماد الملک از حملهٔ اسد خان بلگوانی
شکست یافته بی توقف بجانب کاویل گریخت و برهان شاه در اثنای جنگ از کثرت تردد و گرمی هوا تشنگی برو غالب آمده بیهوش گشت و خورشید
نام غلام ترک که آبدارش بود آب بوی رسانیده چون بهوش آمد غلامان ترک و حبشی باستصواب شاه طاهر سلاح از برش کنده و در پالکی انداخته
بجانب احمدنگر روان شد و در سنه ثلثة و ثلثین وتسعمائه [۹۳۳] عماد شاه به تحریک اسمعیل عادل شاه بهمراهی سلطان قلی قطب شاه قلعهٔ پاتری را از تصرف
نظام شاهیه بر آورده و برهان شاه برفاقت مخدوم خواجه جهان دکنی و امیر برید بالشکری آراسته و پیراسته بسمت پاتری نهضت فرمود و در مدت
دو ماه بضرب توپ و ضربزن صاعقه آثار خلل در بنیاد حصار انداخته مفتوح گردانید و از بیخ و بنیاد کنده پرگنهٔ پاتری را دیگر باره متصرف گردید
و از بهامنهٔ معتبر دولتخانهٔ نظام شاه شنیدم که پیش از سلطنت نظام شاه بحری چندین سال اجداد نظام شاهیه از براهمهٔ پرگنهٔ پاتری بودند بتقریب
سببی تغییر مکان کرده بولایت بیجانگر رفته بودند و دران حدود بسر میبردند چنانکه گذشت چون ملک حسن نظام الملک بدولت رسیده ملک احمد چتر
سلطنت بسر خود مرتفع ساخت و بهانهٔ خویشاوندان از بیجانگر باحمدنگر آمده همیشه بعرض سلطان میرسانیدند که فلان قریه از قلعهٔ پاتری در قدیم الایام تعلق
بآبا و اجداد ما داشته ملک احمد بعماد الملک پیغام نمود که چون مارا به پرگنهٔ پاتری چنین نسبت است وظیفهٔ یاری مقتضی آنست که آن پرگنه را باینجانب رجوع نماید و
پرگنهٔ دیگر که محصول آن بمراتب زیاده باشد از ممالک من بگیرند عماد الملک قبول آن امر ننموده آن مبحث درمیان بود که تقریبات شد و برهان شاه آن پرگنه را
بقبض خویش در آورده موضع موروث به بهامنهٔ خویش و قرابت خود که رئیس کفره بودند بطریق انعام عنایت فرمود تا زمان استیلای لشکر جلال الدین محمد اکبر

پادشاه بطناً بعد بطن آن قریه تعلق بایشان داشت از انجا بماهور شتافته آن قلعه را نیز که در تصرف ولد خداوندخان حبشی بود مسخر ساخته عازم تسخیر ایلچپور گردید عماد الملک تاب مقاومت نیاورده بر نسبت سابق ببرهانپور رفت و سلطان محمد شاه فاروقی در مقام اعانت و کمک شده باتفاق متوجه جنگ نظام شاه و امیر برید شد و بعد از وصول قرب و جوار جنگ صعب واقع شد و عماد الملک و محمد شاه بحال ابتر و پریشان ببرهانپور گریختند نظام شاه سی صد فیل و خیمه و خرگاه و سایر کارخانجات سلطنت ایشان را متصرف گشته اکثر ممالک برار را بقبضهٔ قدرت خویش درآورد و عماد الملک و محمد شاه احوال برین منوال معاینه کرده کسان معتمد با تحف فراوان نزد سلطان بهادر پادشاه گجرات فرستاده طلب اعانت نمودند سلطان بهادر امداد ایشان را فتوحات غیر متناهی تصور کرده با خزانه و لشکر بحد در سنه خمس و ثلثین و تسعمائه از راه ندربار و سلطانپور متوجه دکن گردید و برهان نظام شاه مضطرب گشته نخست کتابت بانشا و املای شاه طاهر مشتمل بر تهنیت جلوس و اظهار اخلاص و اعتقاد بدهلی نزد بابر شاه ارسال داشت و در آنجا این فقره درج نمود و رجا بلطائف عواطف الهی واثق است که عنقریب مهیبان اقبال عزده متوجه جنود نصرت قرین سعادت توأمان باستیصال اعادی این حدود و مسامع یکجهتان رسانند و مبشران فرح بخش مسرت رسان ببشارت قُل جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ در اطراف و اکناف این دیار منتشر گردانند تا منتظران امیدوار و معتقدان خدمتگار باقبال تمام استقبال نموده مقصود حاصل نمایند و همچنین مکتوبات مشتمل طلب اعانت نزد اسمعیل عادل شاه و سلطان قلی قطب شاه مرسول داشت سلطان قلی چون بجنگ کفار کج مشغول بود آنرا بهانه ساخته عذر خواست و اسمعیل عادل شاه شش هزار سوار غریب و غریب زاده از لشکر خود انتخاب کرده بهمراهی امیر برید که خود را از جملهٔ امرای عادل شاهی میدانست بمدد برهان شاه با خزانهٔ موفور و یراق سفر روانه فرمود و چون سلطان بهادر جهت استخلاص قلعهٔ ماهور و پاتری بمیان ولایت برار در آمده طمع در ان ملک کرده چندگاه توقف فرمود و عماد الملک از زوال سلطنت خود اندیشیده معروض داشت که این ولایت تعلق به بندگان دارد اگر قدم پیشتر نهاده و برهان شاه را استیصال ساخته برخی از ولایت او به بنده عنایت فرمایند هر آینه زن و فرزند خود از قلعهٔ کاویل بدانجانب فرستاده و این ولایت را بالتمام تسلیم نموده پیوسته ملازم رکاب خواهم بود سلطان بهادر التماس او را مبذول داشته بجانب اردوی نظام شاه که در کوهستان بیر اقامت داشت متوجه گردید و امیر برید با شش هزار سوار عادلشاهیه و سه هزار سوار خاصهٔ خود استقبال نموده مابین قصبهٔ پتن و بیر در اثنای کوچ بر افواج گجراتیان تاختند و قریب دو سه هزار سوار بهادر بقتل آورده و اموال و اسباب بسیار مع هفتاد شتر خزانهٔ گجرات بدست آورده سلطان بهادر از مشاهدهٔ آن احوال بر آشفته همانجا که این خبر باو رسیده بود مقام کرد و خداوندخان وزیر را با بیست هزار سوار جهت تدارک انتقام نامزد نمود امیر برید بی مطارحه نظام شاه محاربهٔ آن لشکر عظیم را با خود قرار داده برابر ایشان در آمد و پیش از انکه بهادران طرفین در هم آویزند هر دو لشکر متوجه یکدیگر شده در هم آویختند کلاب دکن کلاب گجرات را شکسته امیر برید و امرای عادلشاه دل بر ظفر بستند و بعد از تسویهٔ صفوف امیر برید پشت بر معرکه داده در کمین رفت چون لشکر گجرات بیمحابا آغاز غارت و تطلم کردند بیکبار امیر برید از کمین گاه بر آمده شمشیر در ایشان نهاده و در یک نفس لشکر ایشان را زیر و زبر گردانید سلطان بهادر بیست هزار سوار دیگر بسرکردگی عماد الملک و خداوندخان از فرستاد برهان شاه و امیر برید و خواجه جهان تاب مقاومت آن لشکر در حوصلهٔ خویش ندیده به تعجیل پروانه پرنده شدند و دران جا نیز از تعاقب گجراتیان اقامت میسر نگشته بجانب جنیر شتافتند و دران وقت والدهٔ برهان شاه که دختر یکی از اکابر استرآباد بود فوت شده دران بلده مدفون گشت سلطان بهادر باحمدنگر آمده خود در محوطهٔ باغ نظام و امرا و منصبداران در خانهای احمدنگر نزول نمودند سلطان بهادر حکم فرمود که سنگ و آهک که درون باغ نظام جهت ساختن بعضی عمارات مهیا و مستعد بود بیرون برده چبوتره رفیع و وسیع جهت تماشای جنگ فیل بسازند بنایان چابکدست چون مصالح و سامان موجود دیدند در یک شبانه روز آن چبوتره را که بکاله چبوتره اشتهار داشت باتمام رسانیدند و سلطان قریب چهل روز صبح تا شام نشسته سلام خلایق میگرفت و فیل و آهو و اشتر و دیگر حیوانات جنگ انداخته تفرج می نمود و میخواست چندگاهی اقامت نماید از ان جهت که امرای نظام شاه جریده گشته نگذاشتند که از هیچ طرف غله و دیگر مایحتاج بفراغت باردوی گجراتیان رسد و درین اثنا چون از مزاحمت دکنیان

و عدم وصول آذوقه قحطی پدید آمده بسیاری از آدمیان و فیلان و اسپان هلاک گشتند خداوندخان و دیگر امرای کبار گجرات بعرض رسانیدند که اگر داعیه
تسخیر این ولایت مرکوز خاطر شهنشاه است صلاح دولت در آن می بینیم که اول قلعه دولت آباد را که بر سر راه گجرات است مسخر و مفتوح سازند و بعد از آن
باحمدنگر مراجعت نموده در تسخیر قلاع و بقاع دیگر بکوشند سلطان بهادر التماس ایشان قبول کرده اما در باب کوچ کردن تا خبر داشت درین اثنا خواب دید
که در باغ نظام جماعتی بصورت عفاریت از غایت مهابت بعضی مشعلهای آتش در دست و بعضی کوهها و سنگهای بزرگ را گرفته متوجه بلنگ او شده
میخواهند که آنها را بروی اندازند سلطان بهادر سراسیمه از خواب برخاسته با جمعی از نزدیکان خود نقل آن واقعه نمود ایشان معروض داشتند که درین موضع
در عهد نظام شاه جنگی عظیم واقع شده از کافران و مسلمانان جماعت کثیر در عین مستی کشته شده اند و ارواح آنها را چون عروج بعالم علوی میسر نیست درین
جهان سفلی خصوص درین مقام متوطن میباشند و بصورت شیاطین متشکل میشوند محتمل که این خواب از آثار آن باشد سلطان در همان شب نقل از آن
مکان نموده نزدیک کالاچبوتره در خیمه و خرگاه استراحت نمود و در آن دو سه روز متوجه دولت آباد گردید بعد از وصول عماد الملک برادری امرای گجرات
را بمحاصرهٔ قلعه مامور ساخته خود باتفاق محمد شاه فاروقی در بالاگهاٹ دولت آباد نزول نمود و برهان نظام شاه ایلچی نزد اسمعیل عادلشاه فرستاده پیغام کرد که
آن برادر در باب امداد آنچه شرط مروت و یاری بود بجای آورده اند اینک نفس نفیس تا خود متوجه اینجانب نشوند ازین ورطه خلاصی میسر نخواهد شد عادلشاه جواب
داد که کفار بیجانگر در حوالی رایچور نشسته در کمینگاه فرصت اند هرگاه من ازینجا بحرکت آیم ایشان از آب گذشته عبور نموده این مملکت را تاخت و تاراج
خواهند نمود اکنون پانصد بهادر مسلح دو اسپه بسرکردگی حیدرالملک قزوینی اضافه کمک سابقه روانه نمودم امید که بفتح و فیروزی مبتهج و مسرور گردند برهان نظامشاه
از آمدن عادلشاه مایوس گشته در کار خویش حیران گردید و بنابر آنکه رعیت و سپاه از پیشوائی شیخ جعفر آزرده و دلگیر بودند از آن منصب معزول ساخته
کانوزسی را که همین شیخ مذکور بود بعقل و فراست و امانت و دیانت اتصاف لاکلام داشت بخلعت پیشوائی مفتخر و مباهی گردانیده بصلاح و صواب دید او
از جنیر باحمدنگر آمده بقدر قدرت و امکان لشکر فراهم آورده و در همان زودی باتفاق لشکر دکن بملاحظه تمام متوجه دولت آباد گشت و بحوالی لشکر سلطان بهادر
رسیده در چهار کروهی لشکر گجرات میان کوهستان فرود آمده روز و شب در لوازم هوشیاری تقصیر نکرده قریب سه ماه در مقابل لشکر سلطان بهادر نشست
و چون دکنیان بتاخت حوالی گجراتیان قیام می نمودند آخرالامر دندان بجگر افشرده قرار جنگ فوج دادند و بزرگ و کوچک مستعد قتال گشته اعلام
جسارت برافراشتند سلطان بهادر برین معامله اطلاع یافته امیر برید که بشجاعت و تهور مشهور و معروف بود در روز نوبت خود مسلح و مکمل شده
بطریق ایام سابق به بهانهٔ مانع آمدن وصول غله و علف متوجه لشکرگاه سلطان گردید و باستظهار لشکر عادلشاهی بی رخصت و معرفت نظام شاه
فوجها آراسته مرتکب جنگ صف شد و چون این خبر در اردوی دکنیان انتشار یافت برهان شاه که شجاعت و بیباکی امیر برید بواجبی میدانست در ساعت
مستعد قتال گشته از عقب امیر برید روان شد و وقتیکه آتش محاربه التهاب یافته امیر برید و بهادران عادلشاهی بجنگ مشغول بودند بدیشان رسیده
گجراتیان را منهزم گردانیدند سلطان بهادر چون از رسیدن نظام شاه خبر یافت خداوندخان و عضدالملک و صفدرخان و اکثر امرای کلان را
بمدافعهٔ ایشان فرستاد و آن جماعت چون با افواج خود بمیدان قتال متوجه گردیدند عالم خان میواتی که از عمده سرداران احمدنگر بود در حملهٔ اول بقتل رسید
برهان شاه و امیر برید صلاح در توقف ندیده عنان از معرکه برتافتند و باز بمیان کوهستان درآمده چون دانستند که مرد میدان لشکر گجرات نیستند بگفته
کانوزسی کسان نزد میران محمد شاه و عماد الملک فرستاده در دوستی زدند و بوعدهٔ واپس دادن فیلان و قلاع از خود ساختند میران محمد شاه و عماد الملک بنزد
خداوندخان گجراتی که وزیر سلیم النفس و نیکخواه خلائق بود رفته گفتند که مارا مقصود آن بود که بمدد سلطان پاتری و ناهور را از تصرف نظام شاه
برآوریم و خطبه برادر احمدنگر بنام او خوانده هر سال تحف و هدایا بجهت او ارسال داریم و حال آنکه طمع در ممالک کرده میخواهد از دست ما انتزاع نماید خداوندخان گفت
اینکار نیست که خود کرده آید هرگاه حکام دکن همگی بجمعیت شده از میان خود منازعت در نوردند معروض بصواب خواهد بود و مشارالیهما مقصود فهمیده از مجلس خاستند
نخست عماد الملک از مورچل خود غله و آذوقه بسیار به درون قلعهٔ دولت آباد نزد منجهن خان فرستاد در زمانیکه خسرو انجم برج سرطان بشتافته هنگام آن شد که خیمه

و سائبان بنجابی سحاب طلب گشته از بارندگی تردد و حرکت دشوار گردید عماد الملک خیمه و خرگاه بجای گذاشته نیم شب بجانب ایلچپور رفت سلطان بهادر با محمد شاه فاروقی و ارکان دولت در باب مراجعت و توقف کنکاش فرموده همگی گفتند بعد ازین ندی تپتی و دیگر نهرها پر آب شده غله و آذوقه از ممالک گجرات و خاندیس نخواهد رسید و احتمال کلی دارد که سلاطین دکن بالضروره باتفاق متوجه شوند و صحبت طولانی گردد صلاح دولت در آنست که این ملک نظام شاه و عماد شاه مسلم داشته باطاعت و فرمان بری اختصاص بخشند پس برهان شاه و عماد شاه بتجویز میران محمد شاه خطبه بنام سلطان بهادر خوانده حاجیان مع تحف و هدایا فرستادند تا بساط منازعت درچیده بگجرات رفت و برهانشاه باحمدنگر آمده میران محمد شاه پیغام نمود که بوعده وفا نمائید و قلعهٔ پاتری و ماهور مع فیلان بعماد الملک دهید برهان شاه سی فیل که در جنگ رانوری از بابت میران محمد شاه گرفته بود مع تحف و هدایای نفیسه جهت وی فرستاد و بعماد الملک اصلا خود را آشنا نساخته بلا و نعم جواب نداد محمد شاه چون مقصود خود را حاصل دید دیگر از جانب عماد الملک سخن نگفته با برهان شاه ابواب خصوصیت و اتحاد بیش از اول مفتوح ساخته برهان شاه سال دیگر شاه طاهر را با اشیای نفیسه و چند فیل نامی و اسپان تازی برسم رسالت نزد سلطان بهادر بگجرات فرستاد و او ملاقات شاه طاهر را در معرض توقف انداخت بمیران محمد شاه نوشت که چنین شنیدم که برهان الملک زیاده از گلیم تبه نام ما را در خطبه مذکور نساخته پس میران محمد شاه در مقام اصلاح گشته در جواب نوشت که برهان الملک مخلص و محب شماست بنابر ملاحظهٔ سلاطین دیگر اگر از و خلاف عهد امری بعمد و رسیده باشد معذور دارند و ملاقات ایلچی او حسب الالتماس این بنده بگیرند سلطان بهادر ملاقات شاه طاهر گرفته چندانی در تعظیم و تبجیل او نکوشید و چند اوندخان بر دانشمندی و سجاده نشینی آن جناب آگاه گردیده بسمع سلطان بهادر رسانید سلطان بهادر جهت تدارک و تلافی مافات مجلسی عظیم آراسته یکی از مقربان ابطلب شاه فرستاد و قتیکه حاضر شد بالاتر از جمیع اکابر و علما جای داده گفت اگر از ما نسبت بملازمان شما تقصیری و تقاعدی رفته باشد مواخذه نفرمایند که در مجلس اول فراخور مرتبه مرسل با شما سلوک نکردیم لیکن درین مجلس فراخور شان و حالت شما لوازم احترام و اکرام بجای آوردیم گویند جمیع علمای گجرات و خاندیس که دران مجمع حاضر بودند هر یک خود را اعلم علمای شیعه میدانستند از تقدم شاه طاهر رشک برده دیگ حسد بجوش آوردند و سخنان ناشایسته بر زبان جاری ساخته در پیچ و تاب گشتند سلطان بهادر خداوندخان را حکم فرمود که اهل فضل را در مجلس خود جمع کرده با شاه طاهر صحبت علم بدارد چون مجلس منعقد گشته همگی علما بر کیفیت حالات شاه واقف شدند بی اختیار بمولویت و افضلیت او اقرار و اعتراف نمودند و از ادای مذکور پشیمان گشتند و این معنی چون بسمع سلطان بهادر رسید در احترام آن حضرت بیش از بیش کوشیده بعد از سه ماه رخصت انصراف ارزانی فرمود در سنه سبع و ثلاثین و تسعمائه چون سلطان بهادر بر سلاطین خلجیه مسلط گشته ولایت مندو بتصرف خود در آورد برهان نظام شاه بیش از بیش از شوکت سلطان بهادر متوهم گشته شاه طاهر را باز بار سوم برهمین جهت مبارکباد فتح روانه ساخت قضارا وقتی که برهان پور رسید سلطان بهادر نیز تا آن بلده آمده میران محمد شاه شاه طاهر را ملاقات سلطان داده بدلائل و براهین اخلاص نظام شاه را خاطرنشان کرد و گفت صلاح دولت آن می‌بینم که او را تقویت نموده از خود سازند سلطان بهادر چون پادشاه صاحب داعیه بود و فکرهای دور از کار بخاطر راه میداد میخواست که با پادشاه دهلی همسری نماید سخنان محمد شاه را در فضای ضمیر جلوه داده قبول آن نمود محمد شاه شاه طاهر را بالطاف و عنایات سلطان مستظهر و مستمال گردانیده به تعجیل هر چه تمامتر شاه طاهر را باحمدنگر فرستاد که برهان شاه را زود به برهان پور آورده ملاقات سلطان دهد شاه طاهر بشتاب سحاب باحمدنگر رسیده برهانشاه را تکلیف رفتن برهانپور نمود برهان شاه نخست از رفتن ابا نموده در آخر بگفتهٔ کانورسی قبول آن امر نموده و پسر بزرگ خود شهزاده حسین را ولیعهد ساخته و جمیع امور مملکت بکانورسی رجوع کرده با جماعتی قلیل که عدد آنها از سوار و پیاده بهفت هزار نمیرسید باتفاق شاه طاهر متوجه برهان پور شد خواجه ابراهیم دبیر تونی و ساباجی شب نویس بطریق ایلچی گری بواسطهٔ قرار کیفیت ملاقات و تعیین مایهٔ پیشکش و بعضی امور دیگر پیشتر از خود به برهان پور نزد محمد شاه مرسول داشت و چون بکنار آب تپتی بموضع جانگلدیوی که نزدیک برهان پور است رسید محمد شاه باستقبال شتافته ملاقات آنحضرت دریافت و تقریبات انگیخته گفت چنین مقرر شد که سلطان بر تخت نشیند و ما سلام کرده بایستیم برهان شاه شاه طاهر را در خلوت خوانده گفت هرگز نخواهد شد

که فلانی بر تخت نشیند و ما سلام کرده بایستیم بهتر آنست که با فسخ اراده نموده کار بکارساز حقیقی بگذاریم شاه طاهر گفت شرط دنیاداری آنست که یکروز بنا بر
صلاح دولت غایت فروتنی بجا آورند و سالها بر مسند کامرانی بفراغت و شوکت متمکن بوده زندگانی کنند برهان شاه که پادشاه عاقل و دانا بود از حضرت
کناره جسته التماس شاه طاهر مبذول داشت لیکن همان لحظه شاه طاهر را تدبیری بخاطر رسیده معروض داشت که نزد بنده مصحفی است بخط امیرالمؤمنین علی
علیه السلام که سلطان بهادر خبر آن شنیده بسیار خواهانست بخاطر میرسد که این مقدمه با خداوندخان در میان نهاده روز ملاقات آنرا همراه بریم
تا سلطان بی اختیار گشته از تخت فرود آمده باستقبال شتابد برهان شاه منبسط خاطر گشته روز دیگر که شهنشاه شرقی نژاد پای بر تخت نه پایهٔ فلک نهاد
و باتفاق میران محمد شاه و شاه طاهر بجانب تکیه جهت ملاقات ترتیب داده بودند متوجه شدند و چون نزدیک مسکن پادشاهی رسیدند شاه طاهر مصحف
اقدس مذکور بر سر نهاد و باتفاق برهان شاه داخل سراپرده شد همین که از دور چشم سلطان بر ایشان افتاد از خداوندخان پرسید که بر سر شاه چیست
خداوندخان گفت مصحف خط امیرالمؤمنین علیه السلام است سلطان بهادر بی اختیار از تخت فرود آمده باستقبال شتافت اول مصحف را دریافت
و سه مرتبه بوسیده و بر چشمان مالیده و همچنان ایستاده سلام برهان شاه گرفت و بزبان گجراتی گفت چونی وچه حال داری او بفارسی متکلم شده جواب داد که از
نیازمندان جناب و از دولت پادشاه خوشوقت و خوشحال پس سلطان باز بر تخت برآمده برهان شاه و شاه محمد طاهر و محمد شاه در مقابل ایستادند سلطان از
ایستادن شاه طاهر بکمال اضطراب بهم رسانیده تکلیف جلوس فرمود شاه معذرت خواسته چون تکلیف بمرتبه تکرار یافت شاه طاهر بعرض
رسانید که حکم جهان مطاع بر سر جای دارد اما بنده را با نظام الملک نسبت نوکری و صاحبی در میان است شرط ادب باشد که او ایستاده باشد
و بنده بنشینم سلطان ناچار گشته گفت او نیز بنشیند شاه طاهر دست برهان شاه را گرفته بنشاند و خود زیر دست او از روی ادب بفاصله فرو نشست
سلطان ابتدا بسخن کرده مهربانی بسیار فرموده بفارسی متکلم شده برهان شاه گفت درین مدت تلخی انقلاب ایام چون گذرانیدی و ناسازی روزگار
چون بانهار سانیدی برهان شاه مراسم تعظیم و تقدیم بتقدیم رسانیده معروض داشت که ادباری که اختتام آن باقبال باز گردد و فراقی که آخر بوصال انجامد
حلاوت اختتامش مرا دوست و ابتدا فراموش گردد بحمد الله تعالی و تقدس که آنچه بسالهای دراز گذشته بود این حلاوت یک لحظه تلافی آن همه کرد
چون سلطان بهادر جواب برهان شاه را شنیده زبان بتحسین و آفرین گشاده بمیران محمد شاه گفت شنیدی که برهان الملک چه جواب داد گفت چون
دور بودم خوب شنیده نشد و سلطان بهادر سوال و جواب را یکبار دیگر باواز بلند بنوعیکه جمیع حضار مجلس بشنوند بیان کرد شاه طاهر برپای ایستاده
گفت که اینها از اثر التفات سلطانست و امید هست که روز بروز آثار عنایت و شفقت بیشتر مرئی گردد سلطان بهادر کمر خنجر و شمشیر مرصع که بر میان بسته بود
گشوده بدست خود بکمر برهان الملک بست و چون تا آن زمان لفظ شاه بر خود اطلاق نکرده بود گفت خطاب نظام شاهی مبارک باشد و پس از لحظه
بر اسپ خاصهٔ خود سوار گردید گفت من شنیده ام که اسپ سواری نیکو میدانی برین کمیت عربی خاصه سوار شده گرد سراپرده بگردان چون برهان شاه
سوار شده اسپ را بروش دکن گرم ساخت سلطان بهادر زبان بتحسین و آفرین گشاده فرمود این سواری بی چتر خوشنما نیست اشارت کرد تا چتر و آفتابگیر
سفید که از پادشاه مندو گرفته بود بر سر وی مرتفع ساخت و محمد شاه خداوندخان را حکم کرد که برهان شاه را همچنین سواره چتر بر سر گرفته از سراپرده
بیرون برند و بدائره اش رفته سراپرده سلطان محمود خلجی جهت او ایستاده کرده مبارکباد گویند روز دیگر سلطان بهادر چهار کرسی طلا روی بجانب
تخت گذاشته جشن عالی فرمود و نظام شاه و شاه طاهر و میران محمد شاه و شیخ عارف ولد شیخ اولیا را طلب کرده بران کرسیها نشانید و در تکلفات رسمی
و تواضعات عرفی فرو گذاشت نفرموده پنج سر اسپ و دو عدد فیل مست و دوازده آهوی جنگی بنظام شاه داد و دو اسپ و یک فیل بزرگ بشاه طاهر
عنایت فرموده پسر عالم خان میواتی که او نیز عالمخان خطاب یافته بمنصب و اقطاع پدر رسیده بود بخلعت و کمر و خنجر و بند شمشیر مرصع سرفراز ساخت
و چون شنیده بود که برهان شاه چوگان خوب میبازد قریب دو گهری با نظام شاه درون سراپرده که وسیع تر از دائره بسیط بود چوگان باخت
همچنان سواره هردو پادشاه بیرون رفتند و خواجه ابراهیم و ساباجی که پیشکشها طیار کرده ایستاده بودند بنظر در آوردند سلطان بهادر اگرچه

همه را خوشوقت و مسرور و مبتهج گردانید اما ازان جمله یک هیکل مصحف و یک شمشیر که بر دو نام یکی از خلفای عباسی منقوش بود و چهار فیل ست و دو اسپ
عربی گرفته به نظام شاه گفت باقی چیزها مع جمیع ممالک دکن بتو بخشیدم و همان ساعت رخصت انصراف بصوب احمدنگر ارزانی داشته بهیئت از انجا
شادمان مرکب روان گردید و غبارش باد را عنبر فشان کرده برهان شاه بعد از چندین مراحل چون گذارش ببالا گهاٹ دولت آباد افتاد و زیارت
شیخ برهان الدین و شیخ زین الدین کرده مجاوران حظیرهٔ ایشان را به نذور و صدقات فراوان مسرور القلب ساخته چون هنگام گل چنبه بود در کنار
حوض قتلو فرود آمده چند گاه در منزهات دلکش آنجا بعیش و عشرت پرداخت و بموجب فرمان شاهزاده حسین و کانورسی دیگر امرا و اعیان احمدنگر
مع ایلچیان عادلشاه و قطب شاه بملازمت شاه شتافته مبارکباد گفتند و ازینکه میان او و بادشاه گجرات غبار منازعت بالکلیه زائل شده چنین کار معظم
بوقوع پیوست در صدد تادیب رایان اطراف شده بمیامن حسن تدبیر کانورسی در مدت پنج ماه از راجهای مرهته که از زمان احمد نظام شاه تا آن وقت ایل
نشده بودند مطیع شده سی قلعه بی جنگ بگرفت و شاه طاهر را محرم اسرار بادشاهی گردانیده اقطاع لائق داد و خواجه ابراهیم را بخطاب لطیف خان و
سا باجی را بخطاب پرتاب رای نوازش نموده از مقربان درگاه گردانید و عمارات باغ نظام را که گجراتیان خراب کرده بودند که تا آن زمان مرمت نکرده بود
بخاطر جمع اصلاح فرمود و چون اسمعیل عادلشاه در سنه ثمان و ثلاثین و تسعمائه (۹۳۸) بقصد تسخیر قلعه کلیان و قندهار از بیجاپور نهضت فرمود امیر برید
به نظام شاه ملتجی شده طلب حمایت نمود و نظام شاه از روی غرور کتابت بعادلشاه نوشته از تسخیر آن قلاع منع فرمود و عادلشاه سخنان درشت
در جواب بقلم آورده که هرگز این نوع سلوک از شما مشاهده نمیشد سبب چیست که ویرانی احمدنگر و واقعات سابق را فراموش کرده چنین فقرات
نامناسب مرقوم میگردانند اگر بچتر و سراپردهای کهنهٔ بادشاهان مند و مغرور شده اند گنجایش ندارد و اگر بخطاب شاهی تفاخر میورزند آن معنی
درین جانب بوجه اکمل و اتم صورت یافته است چه که ما از شهنشاه ایران که فرزند پیغمبر آخرالزمان است خطاب شاهی یافته ایم شما از خیل
گجراتیان باین مرتبه رسیده اید باری اگر از امثال این امور پشیمان شده اید زهی سعادت والا اینک با شمشیرهای برهنه در میدان آمده ایستاده ایم از
باغ نظام بیرون آئید و زور بازوی تیغ زنان عادلشاهی بخاطر آرید نظام شاه از نقرات خود شرمنده شده در ساعت سراپرده بیرون فرستاد و
روز دیگر خود نیز نهضت فرموده در موضع آمنه پور که معمور کردهٔ والد شهزاده حسین بود چند روز جهت اجتماع سپاه مقام نموده و بعد از انکه حالت منتظره
نماند با توپخانه و استعداد جنگ بتعجیل تمام و عظمت و شوکت مالاکلام متوجه سرحد عادلشاه گردید و بعد از تلاقی فریقین نائرهٔ قتال بالا گرفته
از جانبین مردان مرد و دلیران معرکه نبرد در میدان تاختند و بضرب شمشیر بران و سنان جانستان خاک معرکه را بخون یکدیگر گل ساختند و بالاخره
شکست بر لشکر احمدنگر افتاده دران روز مولانا غریب زادهای خرد سال بیجاپوری داد مردی و مردانگی دادند و لشکر احمدنگر را شکستند و شیخ جعفر
معزول با سلحداران برهان شاه را ازان معرکه بسلامت بیرون آورده قریب دو سه هزار احمدنگری کشته شد و توپخانه و اسپ و فیل بسیار بدست
لشکر عادلشاهی افتاده عجب و تکبر برهان شاه تخفیف تمام یافت و بعد از چندگاه از طرفین جمعی در میان آمده هر دو بادشاه را در سنه تسع و
ثلثین و تسعمائه (۹۳۹) در سرحد ملاقات دادند و بعد از گفت و شنید بسیار چنان مقرر کردند که نظام شاه مملکت برار و عادلشاه ولایت تلنگانه را مسخر ساخته
دکن را میان یکدیگر متساوی بخش کنند قضارا دران سنوات اسمعیل عادلشاه فوت شد و جمیع مقدمات هبا و هدر گردید در سنه اربع و اربعین و تسعمائه (۹۴۴)
برهان شاه بدلالت و ارشاد شاه طاهر محبت اهل بیت اختیار کرده نام خلفای ثلثه از خطبه بینداخت عیاذاً بالله و معاذ الیه اما بزرگی این بیت
فرموده است بیت هر که در سایهٔ آن سرو سهی قد باشد * جاش زیر علم سبز محمد باشد * و چون نشان دوازده امام علیه السلام سبز بود و فردا
قیامت نیز علم حضرت رسالت پناه سبز خواهد بود بهر آیینه براهنمونی شاه طاهر چتر و رایات خود سبز گردانید و تبرائیان را وظیفه داده حکم کرد که در کوچه
بازار و مساجد و معابد بلعن و طعن خلفای راشدین و پیروان ایشان مشغول باشند و از روزیکه یوسف عادلشاه و اسمعیل عادلشاه از ترس امرای
کبار حنفی مذهب که رافضی کش بودند آنها را معدوم ساختند نظام شاه کامران گردید تبیین این مقال چون مقتضی آنست که از احوال شاه طاهر

چندی بشرح و بسط مرقوم گردانم شاه طاهر از اولاد سلاطین اسمعیلیه مصر و افریقیه است و ایشانرا علویه نیز گویند و در تاریخ حبیب السیر مسطور است
که اسمعیلیه در بلدهٔ مغرب و مصر بعزت سلطنت گردند و مدت دولت ایشان بعقیدهٔ مولف دویست و شصت و شش ۲۶۶ سال امتداد یافت
و اول کسیکه ازان طائفه ظهور گرفت و مالک زمام جهانبانی شد ابو القاسم محمد ابن عبد الله المهدی میگفتند و این مهدی بقول اکثر و اشهر از نسل
اسمعیل بن جعفر الصادق علیه السلام است حمد الله مستوفی در عیون التواریخ اسامی آبای او را بدین موجب نقل نموده المهدی بن محمد بن الرضا بن عبد الله
بن التقی بن قاسم بن احمد الرضی بن اسمعیل بن جعفر الصادق اهل سنت و جماعت مغربیان مهدی را از ذریت عبد الله بن سالم البصری شمرده اند و زمرهٔ
از عراقیان او را از اولاد عبد الله بن میمون قداح اعتقاد کرده اند و فرقهٔ اسمعیلیه بر انند که مهدی آخر الزمان عبارت از محمد بن عبد الله است و از حضرت
خاتم الانبیا روایت کنند که فرمود علی راس ثلث مائة تطلع الشمس من مغربها گویند لفظ شمس درین حدیث کنایه از محمد بن عبد الله است و
یکی از اهل شیعه گفته ولادت مهدی مغربی در شهور سنین و ماتین بوده و ولادت حضرت امام مهدی صاحب الزمان بقول اثنی عشریه در سر من رای در
ثالث رمضان در سنه ثمان و خمسین و ماتین بود و بر تقدیر صحت حدیث لفظ شمس عبارت از محمد بن حسن عسکری است الغرض سیادت علویه مصر باتفاق
نسابه و مورخین مشکوک است اما چون حضرت رسالت پناه چنانکه مرقوم خامهٔ تحقیق خواهد گردید در عالم رویا برهان شاه گفته که فرزندم شاه طاهر هر انچه گوید
با آن عمل نما و چنین خواب بمقتضای حدیث صحیح من رانی فقد رانی باتفاق جمهور علما بشیطانی نمیتوان حمل نمود یقینی که سادات اسمعیلیه صحیح النسب خواهند بود
و نسبت شاه طاهر بعبد الله مشهور بدین موجب است شاه طاهر بن شاه رضی الدین بن المولی مومن شاه بن مومن شاه بن محمد زردوز الملقب به شمس تبریز
بن شاخورشاه بن العالم بن مولی محمد بن مولی جلال الدین بن حسین جلال الدین بن کبار محمد بن مولانا حسن العالم بن المولی علی بن احمد مسطر بن مولی نزار بن
مولی مستنصر احمد بن مولی محمد بن علی طاهر بن الحاکم بن نزار بن المعز بن اسمعیل بن محمد القاسم بن عبد الله المهدی و نسبت عبد الله مهدی با امام جعفر
صادق بروایت مشهور بدین نهج است عبد الله بن الرضا بن التقی قاسم بن الموفی احمد بن الرضا المحمد بن اسمعیل بن جعفر الصادق و الله اعلم
حقیقت حال و خواجه عطاء الله الملک جوینی در تاریخ جهان کشا میگوید که بعد از خلفای راشدین در میان اسلام جماعتی پیدا شدند که بفلاسفه
رسیده بودند و در باطن بقدم عالم و بعدم مواجب تمانی اعتقاد داشتند ظاهر شریعت را بباطن رسانیده گریزگاهی برای خود پیدا میکردند و طوائف
اهل سنت را انکار مینمودند و ایشان آل رسول را انصرت نگردند خاصهٔ آنوقت که یزید و اتباع او چنین ظلم صریح کردند و این سخن در میان بود تا بروزگار
امام جعفر صادق که اول پسر بزرگ خود اسمعیل را ولیعهد خود ساخت و چون اسمعیل شرب خمر نمود او را معزول گردانیده امام موسی کاظم را ولایت عهد داد
روایت صحیح آنکه اسمعیل در عهد پدر خود فوت شد اما جمعی که ایشانرا کیسانیان نامند گویند که اسمعیل بعد از پدر در حیات بود و چون اصل نص او است
که اسمعیل امام است نه موسی کاظم و بعد از اسمعیل ولد او محمد امام است و علویه مغرب همه از نسل اویند و محمد اسمعیل هم در عهد امام جعفر صادق بجانب
رفت و محمد اباوری بوی منسوب است و چون او را فرزندان بسیار شدند بجانب خراسان و قندهار و سند رفته در انجا متوطن شدند و اسمعیل از جانب والده نیز
حسینی بود و اسمعیلیان را دو پیشوا بود یکی میمون قداح و دیگری عبد الله بن میمون و عبد الله بکوفه و عراق عرب رفت و پسری همراه او بود و گفت من داعی امام
و ظهور امام نزدیک است و شخصی را ابو القاسم نام بیمن فرستاده تا بدعوت مشغول شود و مردم یمن قبول دعوت کردند و شخصی را که ابو عبد الله صوفی میگفتند و استاد
و آن شخصیکه از فرزندان میمون قداح بود با آن سبب بمغرب رفت ابو عبد الله صوفی استقبال کرد و او بخلق مغرب گفت امام منم و بنابر مصلحت میگفت و وقت
ظهور امام نزدیک است و خود را از فرزندان امام اسمعیل شمرد و مهدی نام کرد و در ایام القادر بالله عباسی محضری بر بطلان نسبت او با امام جعفر صادق نوشتند
و بعضی گفتند که مهدی مشکوک و شبهه از نسل اسمعیل است و بنابرین روایت مهدی و اولاد او علوی خواهند بود و ملاحده بلاد عجم یعنی حسن صباح و اتباع
او که از جملهٔ اعیان اسمعیلیه بودند و در بلاد قهستان و الموت حکومت کرده اند نیز بزندقه و الحاد منسوبند و بعد از ترقیم این روایات که در بعضی حکایات
آینده مدخل دارد و مقوی کلام ارباب حسد و تهمت است بعرض ارباب کمال میرساند گویند که در اوائل دولت اسمعیلیه یکی از ایشان که بمزید فضل و ورع

اتصاف داشت و در علم فقه و تقوی و حدیث علم مهارت می افراشت ترک دنیا کرده بلباس درویشان درآمد و خلائق را بمذهب اثنا عشری دعوت
کرده جد خود اسمعیل را امام ندانست و اهل مصر و مغرب اعتقاد صادق و ارادت کامل بآن سید پیدا کرده در اندک زمانی عتبهٔ علیه اش مرجع طوایف انام
گردید و فرزندان او یکی بعد از دیگری سجاده نشین شده در تقویت مذهب شیعه میکوشیدند و بعد از انکه دولت اسمعیلیه در سنه سبع و ستین و خمس مائه
سمت انقراض پذیرفته خطبه بنام خلفای عباسی مزین گردید و توطن سادات علویه که وارث ملک بودند در آن صوب متعسر گردید و هر یک بگوشه
شتافتند و در آخر یکی از سادات سجاده نشین در موضع خوند که از مضافات قزوین است و در سرحد گیلان واقع است توطن اختیار نموده و اولاد
او بسادات خوندیه مشهور گشتند و قریب سه صد سال بر کرسی مسند ارشاد را بوجود خود مکرم داشته نزد سلاطین و حکام عصر معزز و مکرم بوده چون خلافت
و سجاده نشینی بشاه طاهر الحسینی رسید و رتبهٔ او در علوم ظاهری و باطنی و فصاحت بیان و طلاقت لسان و وجاهت شان و شهرت صفوت
از آبا و اجداد او درگذشت شیعیان مصر و بخارا و سمرقند و قزوین و غیره دست ارادت بدامنش مستحکم ساخته باعث شهرت عظیم شدند و شهنشاه
ایران شاه اسمعیل صفوی چون خودش از میامن پیری و مریدی صاحب دستگاه گشته بمنصب جلیل القدر پادشاهی رسیده بود مرآینه در صدد آن شد
که سلسلهٔ جمیع مشایخ ممالک محروسه خاصه سلسلهٔ مشایخ خوندیه را مستاصل سازد و میرزا شاه حسین اصفهانی که ناظر دیوان شاه اسمعیل بود و با
شاه طاهر ارادت صادق داشت کس نزد وی مرسول داشته و بر حقیقت حال او را مطلع گردانید شاه طاهر سلامتی را منحصر در ترک درویشی
ظاهری دانسته بساط سجاده نشینی را در هم پیچیده و در اوائل سنه ست و عشرین و تسعمائه در حوالی سلطانیه بوساطت میرزا شاه حسین و دیگر ارکان دولت
مجلس دلکشای پادشاهی دریافته در سلک علمای حضور منتظم گردید و از آنکه گاه گاه شاه بنظر عبرت در وی می نگریست شاه طاهر بوسیلهٔ میرزا شاه حسین
منصب تدریس کاشان حاصل کرده بدانجا رفت قضارا طالب و مریدان هجوم آورده مسند تعلیم و تعلم رواج تمام یافت و مریدان نیز از اطراف
روی بکاشان آورده ارباب و کلانتران بلده از روی حسد عریضهٔ سراسر تهمت بشاه نوشتند که حال اسمعیلیه و داعیان ایشان مانند صباح از شرح
و بیان مستغنی ست شاه طاهر که درین عصر مقتدای آن جماعت است در ترویج آن مذهب میکوشد و ملحدان و چراغ کشان و محمودیان و زندیقان
برو مجتمع گشته شریعت پیغمبر را رواج و رونق نمانده و با سلاطین اکناف نیز ابواب مراسلات و مکاتبات مفتوح دارد شاه اسمعیل که بهانه طلب بود
بمجرد اطلاع بر مضمون عرائض چون از سلسلهٔ مشایخ متوهم بود و حرف مذهب را بهانه ساخته حکم فرمود که پروانهٔ قتل او بنویسند میرزا حسین برین قضیه
مطلع شده چون دانست که آن معامله اصلاح پذیر نیست یکی از روندگان جلد را که محل اعتماد بود بکاشان بتعجیل باد صرصر روانه کرده بزبانی
پیغام نمود که اینک پروانه چنین میرسد صلاح در آنست که آن بزرگوار بمجرد آگاهی برین خبر نقل مکان کرده از قلمرو این پادشاه قهار بیرون رود
شاه طاهر سراسیمه و مضطرب گشته از احمال و اثقال قطع نظر نموده جریده با اهل و عیال بسرعت تمام در اواخر سال مذکور در عین زمستان و غلبهٔ سرمای
چله بعزیمت هندوستان متوجه بندر جرون شده و از اتفاقات حسنه روزی که کشتی روانهٔ هندوستان میشد آنجا رسیده بعد از ادای نماز جمعه بنسیم
عنایت سبحانی بسفینهٔ مراد شاه طاهر وزیده نماز جمعهٔ دیگر در بندر گوه که از بنادر هندست دریافت گویند قورچیان که فرمان قتل مصحوب ایشان بود
بکاشان رسیدند چون خبر فرار شاه طاهر شنیدند توقف ناکرده بسرعت هرچه تمامتر از دنبال سر دفتر ارباب کمال شتافتند اما چون ارادهٔ ابدی بآن
تعلق گرفته بود که شاه طاهر عاقبت محمود دیار دکن را از فیض مقدم شریف گلشن ارم سازد و سکنهٔ آن دیار از روی اقتباس معرفت نموده سالک مسالک
صلاح و سداد گردند و تا رسیدن فرستادگان پادشاه ایران بکنار دریای عمان مدو ساعت نجومی آن سید قدسی مآثر بکشتی سلامت روانهٔ هند شده بود
گویند شاه طاهر از بندر گوه بشهر بیجاپور رسیده اسمعیل عادل شاه چون بغیر ارباب شمشیر بهیچ وجه با طایفهٔ دیگر عنایتی نداشت باحوالش نپرداخت
قاصد گزاردن حج شده از انجا بجانب بندر چیول روان گردید تا در سفینهٔ توفیق سوار گشته زیارت مکهٔ معظمه و مدینهٔ رسول احمد کرده از انجا بزیارت
مشاهد مقدسهٔ امیر المومنین و امام حسین علیهم السلام و دیگر امامان مشرف گشته چون خاطر از وغدغه مطمئن گردد بوطن اصلی مراجعت نماید قضارا در اثنای

راه وار و قلعه پرینده شد، مخدوم خواجه جهان دکنی که از امرای سلاطین بهمنیه بود و بعد از ایشان به نظام شاه ملتجی شده دران قلعه می بود از قدوم سعادت
لزوم او خبر یافته بانواع تعظیم و تکریم او را تلقی نمود و بمبالغه و الحاح التماس توقف کرده فرزندان او بقراءت کتب علمی مشغول گشتند قضا را دران مدت
برهان نظام شاه بخلاف عادت استاد خود مولانا پیر محمد شیروانی را بهم رسالت نزد خواجه جهان دکنی به پرینده فرستاد و در انجا بخدمت فیض بخش
شاه طاهر رسیده ملکی دید بصورت بشر و جانی بلباس جسد بیت عیسی نگاه و دانش آموزی * یوسفی وقت مجلس افروزی * وجود آنجناب او دولت
شگرف و نعمت غیر مترقب دانسته قریب یکسال بخواندن کتاب مجسطی مشغول گشته در دکن غلغله فتاد که پرینده بوجود چنین بزرگواری عزیز منور است که
مثل پیر محمد استادی شاگردی او افتخار دارد و ملا پیر محمد قریب یکسال بتقریبات انگیخته در انجا ماند و چون باحمدنگر مراجعت کرده بخدمت برهان شاه
مشرف گردید آنحضرت پرسید که اینهمه موجب درنگ چه بود در جواب وا کرد که درین سفر صحبت دانشمندی که جامع علوم ظاهری و باطنی بود و مثل او مدت عمر
در ایران و توران و هندوستان فاضلی و عالمی ندیده بودم مغتنم گشتم و هر آینه نعمت عظمی دانسته بخواندن کتاب مجسطی پرداختم و از میامن نفوس او فیوضات
نامتناهی شامل حال این بی بضاعت گردیده بسیاری از مجهولات و اسرار معلوم و منکشف گشت که طائر بلند پرواز فهم انسانی را بمدارج عالیه کنه
کمالش راه محنت و عقل نکته دان عقلای زمان را از اطوار اش آگاهی نی مشرف گشتم و آنرا فوز عظمی دانسته بدرس خواندن مشغول شدم برهان نظام شاه
رباعی در وصف کمالش عقلا حیرانند * بقراط حکیم و بوعلی نادانند * با این همه علم و حکمت و فضل و کمال * در مکتب علم او الف بی خوانند *
چون همواره بصحبت علما و فضلا رغبت میفرمود خواهان صحبت و مجالست آن قدوهٔ انام شده در زمان مکتوبی شوق آمیز و محبت انگیز بقلم
آورده مصحوب پیر محمد استاد به پرینده فرستاد و خلاصهٔ مضمون آنکه فرد چو باد صبح گذر کن سوی حدیقهٔ انس * چو سرو ناز قدم رنجه کن باین گلزار
خواجه جهان چون چاره ندانست بصحبت شاه طاهر سامان سفر سرانجام نموده در سنه ثمان و عشرین و تسعمایه ۹۲۸ بصوب بلدهٔ احمدنگر توجه فرمود
اعیان و اشراف آن بلده یک کاو که عبارت از چهار کروه باشد باستقبال شتافته باعزاز و اکرام وافر بشهر درآوردند برهان شاه بعد از ملاقات
مشمول عنایات پادشاهانه گردانید و از جملهٔ مجلسیان حضور ساخته پایهٔ قدر و منزلتش را از سائر مقربان درگاه گذرانید مثنوی فو چون گوهر
قیمتی غم مدار * که ضائع نگرداندت روزگار * اگر ریزهٔ زر ز دندان گاز * بیفتد بشمعش بجویند باز * و بعد از فراغ مهمات سلطان بهادر گجراتی زیاده از
اول در تعظیم و آداب کوشیده استدعا نمود که درون قلعهٔ احمدنگر که حالا مسجد جامع است مجلس درس منعقد سازد شاه طاهر موجب گفتهٔ پادشاه
در هفته دو روز انجا رفته بدرس گفتن علمای پای تخت مشغول گشت و جمیع علمای پایه تخت آنجا حاضر شده مجلس عظیم ترتیب مییافت و برهان شاه
که ذوق سخن بسیار داشت اکثر اوقات در انجا حاضر شده بدو زانوی ادب می نشست تا درس و بحث مفروغ نمیشد برنمیخواست روزی زمان مباحثه
بطول انجامیده بعد تفرقهٔ مجلس برهان شاه از شدت تقاضای بول به تعجیل بدرون حرم رفت و دایه را گفت که مرا ذوق شنیدن سخنان خوب
آن مقدار غالب است که اگر از شدت تقاضای بول بگذرد بدن شکم پیدا گردد تا سخن تمام نشود از جای برنخیزم الغرض چون مدتی برین نوع
بگذشت طائفهٔ مهدویه چون بوری را که از ایشان فریب خورده دختر خود بیکی از ایشان داده بود از بلدهٔ احمدنگر اخراج فرمود مقارن آن حال
شهزاده عبد القادر که برادر اعیانی شهزاده حسین و کوچکترین پسران بود بسوء مزاج بهم رسانیده به تپ محرق گرفتار گشت و برهان شاه که تعلق و محبت
بسیار باو داشت مضطرب گشته قاسم بیگ حکیم و دیگر حکمای مسلمان و هندو را جمع کرده گفت در معالجهٔ این فرزند دلبند که حیاتم وابسته او ست
مساعی جمیله مبذول دارید و اگر دانید که پارهٔ از جگرم جهت تداوی درکار است من دران باب مضایقه ندارم پهلویم بشگافید و جگرم برآورده در علاج او
صرف نمائید که حیات او بر حیات خود میگزینم قضا را هر چند حکمای درگاه در اصلاح مرض میکوشیدند اثری بران مترتب نشد و روز بروز زیاده گشت
کار بجائی رسید که برهان شاه از غایت اضطرار بکعبه و بها منه و مجاور نذر و صدقات به بتخانها فرستاد و از کافر و مسلمان هیچکس نماند که از و دریوزهٔ
دعای خیر نکرد و شاه طاهر که همیشه در فکر ترویج مذهب اثنا عشریه بود درینوقت فرجه یافته معروض داشت که در شفای شهزاده چیزی بخاطر رسیده

لیکن در مضمار آن عهد بهزار خطر می بینیم برهان نظام شاه که در حصول شفای فرزند باقصی الغایت می کوشید از شنیدن این سخن دست در دامن شاه طاهر محکم ساخته گفت آنچه مرکوز خاطر قدسی مآثر است بیان فرما تا من دران باب حسب الامکان جد و جهد بجای آورده آنچه شرط انصاف است بجای آورم و نه گذارم که کسی گزندی بذات تو رساند شاه طاهر گفت از بیگانه اندیشه ندارم از ان می ترسم که موافق مزاج شهریار نیامده مرا معاتب ملکه معاقب سازد و از نظر کیمیا اثر افتاده بشماتت اعدا ابتلا گردم برهان شاه بیش از پیش مشتاق شنیدن طریق شفای فرزند شده بمبالغه و ابرام از حد برد شاه طاهر جرأت نموده بار اول همین قدر گفت عهد و نذر کنید که اگر شاهزاده عبد القادر درین شب شفا یابد مبلغ گرانمایه در راه حضرت ائمه معصومین باولاد ایشان که عبارت از سادات اند و اصل سازید برهان شاه گفت دوازده امام کیستند شاه طاهر بیان نمود اول علی مرتضی است داماد و ابن عم محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و شوهر حضرت فاطمه زهرا و امام حسن و امام حسین فرزندان فاطمه زهرا علیهم السلام است و همچنین باقی امامان را یک یک بنام و صفت خاطر نشان کرد برهان شاه گفت من حرف دوازده امام از والدهٔ خود در ایام طفلی شنیده بودم و بعد از ان این سخن بگوش من نرسیده بود مگر الحال که تو گفتی هرگاه ما به بتخانها زر فرستاده نذرها کرده باشیم چه شود که بنام فرزندان مرتضی علی و بی بی فاطمه لوازم نذر بجای آوریم شاه طاهر چون او را ملایم دید گفت مقصود محض نذر بنام ایشان نیست مدعای من چیزی دیگر است اگر پادشاه با من عهد کنند که آنچه من عرض کنم اگر موافق طبع همایون نباشد آزار جانی نرسانیده مرا و فرزندان مرا رخصت مکه دهند هر آئینه مکنون خاطر بر طبق غرض خواهم نهاد برهان شاه قبول آن معنی نموده لوازم عهد و پیمان بجای آورده و بمصحف اقدس و صحیفه والله بالله قسم یاد کرد که ترا آزار جانی نرسانم و نه پسندم که دیگری ترا نیز تشویش برساند

مثنوی

بدارندهٔ آسمان و زمین * کز و مایه دارد جهان و جهین * خدائی کز و هر که آگاه نیست * خرد را بدان انجمن راه نیست * که از ما نه بینی بجز لطف و مهر * اگر از روش باز ماند سپهر *

چون خاطر شاه طاهر از عهود شهریار از دغدغه بپرداخت زبان بدعای دوام دولتش گشاده گفت امشب شب جمعه است پادشاه نذر کنند که اگر حضرت باری ببرکت قرب و منزلت حضرت رسول و دوازده امام در همین شب شهزاده عبد القادر را شفا بخشد خطبهٔ ائمهٔ اثنی عشر خوانده در ترویج مذهب ایشان بکوشد برهان شاه که اصلا گمان شفای فرزند نداشت و از حیات او مایوس گشته بود از شنیدن این سخن خوشوقت گردیده در ساعت بدان نهج که مذکور شد دست بدست شاه طاهر داده عهد و پیمان بجای آورده شاه طاهر بمنزل خود رفته و دران شب نزدیک پلنگ شاهزاده عبد القادر نشسته هر چند سعی می نمود که لحاف بالای وی اندازد که تصرف هوا نشود از حدت حرارت و تلواسه دست و پا زده دور می انداخت برهان شاه گفت چنین معلوم می شود که عبد القادر امشب مهمان ماست لحاف از بالای پلنگ بزیر اندازند تا نسیم و نیا برو وزیده ساعتی خوشحال باشد و تا قریب سحر همچنان نشسته ملول و محزون بود و سر بر کنار پلنگ عبد القادر نهاده بخواب رفت در ان اثنا دید که شخصی نورانی از مقابل او می آید و در هر طرف او شش کس اند برهان شاه پیش رفته بروی سلام کرد شخصی گفت این بزرگ را می شناسی که کیست حضرت محمد مصطفی است و آنها که در یمین و یسار او بینید دوازده امام اند درین اثنا حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم فرمود ای برهان خدای تعالی ببرکت علی و فرزندانش عبد القادر را شفا بخشید باید که از گفته فرزندم طاهر تجاوز ننمائی برهان شاه از کمال انبساط و خوشحالی از خواب برخاست دید که لحاف بالای عبد القادر است از والدهٔ عبد القادر و دایهٔ او که بیدار بودند پرسید چون لحاف را دور کرده بودم که لحاف برو پوشانید گفتند ما نپوشانیدیم همین لحظه خود بخود بحرکت آمده بالای عبد القادر پوشیده شد و از مشاهدهٔ آن حال برهان شاه بنوعی وحشت غالب گشت که قوت حرف زدن نماند برهان شاه دست زیر لحاف کرده دید که اثر تپ نمانده و بخلاف شبهای گذشته بخواب شیرین رفته پس لوازم شکر الهی بجای آورده هم دران وقت یکی از خدمتگاران حضور را بطلب شاه طاهر فرستاده آن شخص رفته حلقه بر در زد و شاه طاهر که دستار از سر خود برداشته و جبین عجز و شکستگی بدرگاه سلطان بی نیاز گذاشته شفای عبد القادر مسئلت می نمود از شنیدن آمدن خدمتگار حضور مضطرب گشته که مبادا پادشاه از گفته او آزرده شده قاصد قتل گردیده باشد یا عبد القادر را اجل مقدر رسیده باشد آن نذر را بر خود مبارک ندانسته باشد مقارن

آن حال یکی دیگر آمده خوف و هراس بیشتر شد خواست که از دیوار عقب خانه فرود آمده فرار نماید که ناگاه هفت هشت کس دیگر متعاقب به طلب وی آمدند شاه طاهر
بمنا به قضا داده لوازم وصیت بجا آورده و اهل بیت را وداع کرده بخدمت شهریار شتافت چون خبر قدوم او مسموع برهان شاه گردید بخلاف عادت تا
دروازه استقبال کرده دستش گرفته بر بالین عبد القادر برد و گفت آنچه لوازم مذهب اثنی عشری ست تلقین کن تا بآن قیام نمایم شاه طاهر در ان
باب مضائقه کرده گفت اول شهنشاه حقیقت حال را بیان نمایند آنگاه این خاکسار آنچه داند بعرض رساند برهان شاه گفت آن قدر صبر ندارم
نخست آن مذهب اختیار می کنم بعد از ان آنچه دیده ام بیان کنم شاه طاهر گفت با خلاصی که مرا در خدمت پادشاه است تا بر حقیقت اطلاع نیابم
محال ست که لوازم آن مذهب بعرض دارم برهان شاه قصهٔ خواب و حکایات نکات بالتمام باز گفت شاه طاهر با اطمینان خاطر اسامی دوازده امام و
مناقب ایشان یکیک مذکور ساخته گفت ارکان و قواعد این مذهب تولا با اهل بیت و تبرا از اعدای ایشان ست برهان شاه در ان سحر فیض اثر جام
سرشار محبت اهل بیت نوشیده بدین بیت مترنم گشت بیت چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی ✤ آن شب قدر که این تازه براتم دادند ✤ و
شهزاده حسین و عبد القادر و والدهٔ ایشان بی بی آمنه و دیگران از ذکور و اناث و سائر اهل حرم از ان شراب اعتقاد بهره ور گشتند و لوای محبت
اهل بیت برافراشتند و چون آفتاب خاور بابا تیغ و تبر از مشرق هدایت سر بر آورد و برهان شاه خواست که خطبهٔ اثنی عشر خوانده نام خلفای ثلاثه ساقط
گرداند شاه طاهر در ان وقت از عجلت و شتاب نمودن مانع آمده گفت صلاح دولت در انست که فی الفور این سر را فاش نکنید بهتر آنکه اول
علمای چار مذهب را جمع کرده بگویند که من طالب مذهب حقم همگی اتفاق نموده یکی ازین چهار مذهب اختیار نمایند تا من آن مذهب خوش کرده
از مذهب دیگر احتراز کنم برهان شاه به گفتهٔ شاه طاهر عمل نموده ملا پیر محمد استاد و افضل خان ثانیه و ملا داؤد دهلوی و دیگر علمای چهار مذهب
که در احمدنگر مجتمع گشته بودند هر روز درون قلعه در عمارتی که مدرس شاه طاهر بود حاضر گشته با یک دیگر بحث می نمودند و هر یک از روی جد و جهد
بر حقیت مذهب خود براهین اقامت کرده دلائل دیگران رد می ساختند و اکثر اوقات برهان شاه در ان مجلس حاضر گشته از انکه با اکثر
مسائل علوم آشنا بود درسد و تمیز نمی شد و بعد از انکه شش ماه اوقات ارباب علم برین منوال گذشت برهان شاه بشاه طاهر گفت که عجب
صحبتی مشاهده می شود هرگاه حقیقت یکی از مذاهب و ترجیح آن بر دیگری مشخص نشود و هر کدام دعوی به صحت ملت خود نمایند من چگونه یکی از آنها را
اختیار نمایم اگر مذهب دیگر باشد بگو تا حق و بطلان او نیز بخاطر آورم شاه طاهر گفت یک مذهبی دیگر ست که آنرا اثنی عشری می گویند اگر حکم شود
کتب ایشان را نیز بخاطر آوریم برهان شاه بدان اشارت کرده یکی از علمای آن طائفه را که شیخ احمد نجفی می گفتند بعد از مجلس بسیار رسید اگر دند
او با علمای چهار مذهب معارض شده شاه طاهر در تقویت او می کوشید و ایشان چون دانستند که شاه طاهر شیعه مذهب ست همگی اتفاق نموده
خصمانه پیش آمدند اکثر اوقات ملزم شده از مجلس بر می خواستند و رفته رفته کار بجائی رسید که شاه طاهر چنین از کتب اهل سنت در میان آورده مبحث
خلافت آن افضل البشر اعنی ابابکر صدیق بعد از حضرت خیر البشر و حکایت طلبیدن دوات و قلم و قرطاس و قصهٔ باغ فدک و امثال ذالک مذکور ساخت
برهان شاه چون دید که جمیع علما از شاه طاهر ملزم شدند حکایت بیماری عبد القادر و خواب دیدن پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و قصهٔ لحاف به تفصیل
باز گفت پس اکثر علمای مجلس و مقربان و غلامان هندی و ترک و حبشی و امیران و منصب داران و سلحداران و شاگرد پیشه حتی جاروبکشان
و فراشان و فیلبانان قریب سه هزار کس مذهب ائمه اثنی عشری اختیار کردند و نام اصحاب ثلاثه از خطبه انداخته باسامی سامی حضرات ائمه
معصومین اکتفا نمودند و چتر سفید بابت سلطان بهادر گجراتی را برنگ سبز تبدیل ساخته در ان مذهب رسوخ نمودند اما ملا پیر محمد استاد و بعضی علما از
مشاهدهٔ آن اطوار برآشفته از مجلس بیرون رفتند و غوغا و شور عظیم در بلدهٔ احمدنگر افتاده بسیاری از امرای کبار و منصب داران متعصب وقت
شب بمنزل ملا پیر محمد رفته گفتند مصرعه ای باد صبا انیمه آوردهٔ تست ✤ این مسید که بلای دل و دین ست از کجا آورده چونکه از علوم غریبه
خبردار ست صاحب ما را گمراه ساخت و علمای ما را افسونی خوانده زبان ایشان را بند ساخته اکنون تدبیر چیست بعضی گفتند هجوم آورده شاه طاهر

را باید کشت ملا پیر محمد گفت تا برهان شاه در قید حیات ست این معنی صورت نخواهد بست اولی آنکه اول برهان شاه را از سلطنت معزول ساخته شهزاده عبد القادر
را بپادشاهی برداریم آنگاه شاه طاهر را جهت عبرت خلایق بسیاست عظیم بقتل رسانیم و بعده تنبیه یوسف عادلشاه بجور خلایق به جهت دین بوقوع آمده دوازده
هزار سوار و پیاده همراه ملا پیر محمد محاذی دروازه قلعه نزدیک کالا چبوتره حاضر شده بقصد محاصره صفها آراسته خانه شاه طاهر را با فرزندان او به موکلان سپرده
فتنه عظیم برپا ساختند برهان شاه بران حالت واقف گشته بفرمود تا دروازه قلعه مسدود سازند و مردم بر برج و باره برآمده بتوپ و دفع اعدا اشتغال نمایند
چون غوغا از حد بگذشت بشاه طاهر از روی اضطراب گفت عاقبت این امر چون خواهد شد شاه طاهر که در علم رمل شاگرد ملا شمس الدین جعفری بود قرعه انداخته
حکم کرد که قلعه کشاده سوار شوند که همین ساعت قرین فتح و ظفر گشته اعدا متفرق خواهند گشت برهان شاه بی توقف مسلح گشته با چهار صد سوار و یک هزار
پیاده و پنج فیل مع چتر سبز و علم همراه شاه طاهر از قلعه بیرون آمده شاه طاهر آیه سیهزم الجمع بر مشت خاک خوانده بجانب اعدا انداخت و جمعی از نواجیان را
فرستاد که نزدیک افواج مخالفان رفته بآواز بلند گویند که هر که دولت خواه باشد در ظل چتر و رایت فلک سا حاضر شود و هرکه حرامخور ست به ملا پیر محمد
گرویده منتظر قهر و سیاست پادشاهی باشد چون نواجیان بفرموده عمل نمودند در لمحه امرا و سران سپاه امان خواسته برکاب ظفر انتساب پیوستند و
ملا پیر محمد با معدودی از سپاه بمنزل خود شتافت برهان شاه ملک احمد تبریزی را که از مقربان درگاه بود و خواجگی محمود را که از احفاد میرزا جهان
شاه بود با بسیاری از مردم معتبر بر سر ملا پیر محمد نامزد کرد تا او را گرفته آوردند و برهانشاه حکم بقتل او فرمود شاه طاهر حقوق قدیمی او را منظور داشته
شفاعت کرد و برهانشاه اگرچه از سر خون او درگذشت اما در یکی از قلاع محبوس ساخت و بعد از چهار سال بالتماس شاه طاهر از آن بند نجات
داده مثل سابق بر مسند قرب و عزت متمکن ساخت و در جائی که برهانشاه آن خواب دیده بود عمارتی عالی بنا نهاده آنرا موسوم به بغداد گردانیده و
در موضعی که مدرسه شاه بود حسین نظام شاه در عهد خود مسجدی از گچ و سنگ بنا نموده در اوائل پادشاهی مرتضی نظام شاه بسرکاری قاضی بیگ
طهرانی باتمام رسید و جامع این حکایات محمد قاسم فرشته می گوید که خواب دیدن برهان شاه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم را بتحقیق شبیه
است بخواب غازان شاه پادشاه ایران و شیعه شدن او چه که باتفاق مورخین ایران و توران ست که غازان شاه بعد از آنکه مسلمان شد دو مرتبه
حضرت رسالت پناه را بخواب دید و در هر دو مرتبه حضرت امیر المومنین و یعسوب الدین علی ابن ابی طالب علیه السلام همراه آن سند نشین بارگاه نبوت بود حضرت
خاتم انبیا تعریف عترت طاهره کرده گفت می باید که نسبت باهل بیت من طریق اخلاص سلوک نمائی و بپیروی ایشان کرده سادات را گرامی داری ازین
سبب غازان شاه محبت اهل بیت پیغمبر آخر الزمان در صفحه خاطر مرتسم ساخته نقبا و سادات کربلا و نجف را گرامی داشته و شیعه مذهبان را مقرب درگاه
ساخته هر یک منصب مناسب رجوع فرمود و در بعضی از تواریخ بنظر آمده که غازان خان اکثر اوقات بر زبان می آورد که بشکر اصحاب کبار تسلیم و ببزرگی و فضیلت
و بهتری ایشان بیش از بیش اعتراف دارم اما چون حضرت رسالت پناه در قواعد محبت و اخلاص نسبت بجناب ولایت انتساب و یازده فرزندان
او سفارش کرده است آنچه از لوازم اخلاص و خدمت گاریست نسبت بایشان بتقدیم بجای می آورم و غازان خان از کمال محبت که با اهل بیت داشت در حین
فوت برادر خود الجایتو سلطان را که به سلطان خدابنده شهرت دارد به محبت اهل بیت وصیت فرمود و آن پادشاه کار از برادر گذرانیده مذهب شیعه
اختیار فرمود و نام دوازده امام در خطبه و سکه ثبت نموده نام باقی صحابه را ساقط ساخت و مولف این نسخه گرامی در دریای حیرت غوطه خورده
می گوید که اگر مذهب امامیه حقست احوال دیگر مذاهب چون خواهد بود و اگر مذهب دیگر حقست سفارش آنحضرت در ترویج آن مذهب چه معنی دارد
اللّٰهمّ افتح بیننا و بین قومنا بالحقّ و انت خیر الفاتحین امید که عزیزان عاقل فهم کارآگاه چون درینجا رسند ما تند باد صرصری نگذرند و درین
مقام امعان نظر فرموده زمام التفات و توجه از دست ندهند که محل تامل و تفکر ست و آنچه بنظر این درویش دلریش بثبوت پیوسته که خواب برهان شاه
و غازان خان هیچ هیچ و پوچ بود چه که مردم رفته برای ترویج و ترغیب مذهب خود بالعکس بقلم می آورند و العلم عند علام الغیوب القصه برهان شاه چون
در ترویج آن مذهب بود وظائف اهل سنت را کشیده به شیعه مذهبان داد و چهار دیواری از گچ و سنگ در مقابل قلعه احمدنگر مدرسه بلند ساخته

آخر النگر دوازده امام نام نهاد و قصبهٔ جونپور و سنور و اسیاپور و چندین قریهٔ دیگر وقف آن کرده هر روز وقت چاشت آش پخته بمومنان مے داد
و شاه طاهر همگی همت بر رفعت خانهٔ نظام شاه گماشته در صدد آن شد که محبان خاندان رسالت را از اطراف و اکناف دران دولتخانه جمع آورده
پس از خزانهٔ پادشاهی زرها بعراق و خراسان و فارس و گجرات و آگره فرستاده طالب قدوم مردم اهل تشیع گردید و در اندک زمان خلاصهٔ اقالیم
سبعه مثل اسمعیل صفوی برفاقت خواجه معین صاعدی که مدتها در شیراز حکومت کرده بود به گجرات آمده در انجا دومی بود و دوازده هزار هون از برهان شاه
گرفته بجهت خرج راه آنجناب باحمدآباد گجرات فرستاده شاه حسن انجو را به بلدهٔ احمدنگر آورد و ملاقات برهان شاه داده از مجلسیان حضور گردانید
و همچنین شاه جعفر برادر شاه طاهر و ملا شاه محمد نیشاپوری و ملا علی کل استرابادی و ملا رستم جرجانی و ملا علی مازندرانی و ایوب ابوالبرکه و ملا عزیز الله
گیلانی و ملا محمد امامی استرآبادی و دیگر افاضل و اکابر متوجه دکن شده احمدنگر را گلستان ارم گردانیدند و سید حسن مدنی که از اتقیای مدینه بود بشرف
دامادی آن پادشاه نیک اعتقاد مشرف گشته اقطاع لایق یافت و دیگر مبلغ خطیره بکربلا و نجف فرستاده و زوار روضات و مستحقین آنجا زر را دریافت
و ازینکه در احمدنگر جهال آن مذهب و تبرائیان زبان بطعن و لعن خلفای راشدین دراز کردند سلطان محمود گجراتی و میران مبارک شاه فاروقی و ابراهیم
عادلشاه و عماد الملک قرار دادند که لشکر کشیده مملکت احمدنگر را میان یکدیگر قسمت نمایند و برهان شاه بر لشکرکشی آنجماعت آگاهی یافته راستی خان
نام غریبی برسم رسالت نزد همایون پادشاه فرستاده عرضه داشت مشتمل بر اظهار اخلاص و التماس لشکرکشی بجانب گجرات مرسول گردانید چون صحبت شیرشاه در میان آمد
اثری بران مترتب نگشت راستی خان مراجعت نمود و برهان شاه سلطان گجرات و برهان پور را بارسال تحف و تواضعات رسمی از خود ساخته آنقدر سپاهیان
غریب تیرانداز را که ابراهیم عادلشاه رخصت کرده بود نوکر گرفته و اقطاع خوب داده باستظهار ایشان بجانب بیجاپور لشکر کشید و بعد از تحریک تیغ و سنان
برهان شاه غالب آمده صد فیل و چندین توپخانهٔ عادلشاهی متصرف شده سالماً و غانماً باحمدنگر مراجعت نموده باین فتح بلند آوازه گشت و در
مدت چهار سال سه جنگ دیگر که تفصیل آن بنظر مولف رسیده میان آن دو پادشاه واقع شده هر کرت غلبه از جانب برهان شاه بود و در سنهٔ ۹۴۹ تسع و اربعین
و تسعمائه چون میان ابراهیم عادل شاه و اسد خان بلکوانی که از امرای کلان آن دولتخانه بود رنجش و کدورت در میان آمد برهان شاه باتفاق امیر
برید متوجه بیجاپور شده آوازه انداخت که اسد خان جهت یگانگی در مذهب مرا طلبیده است که قلعهٔ بلکوان تسلیم نماید و چون این سخن راه بجاے
داشت ابراهیم عادل شاه متوهم گشته از قلعهٔ بیجاپور بر نیامد و برهان شاه چون بحوالی شولاپور رسید پنج پته بابت زین خان را قابض گشته بخواجه
جهان داد و قدم بیشتر نهاده بجانب بلکوان توجه فرمود و ولایت مرج و کلهر و مان و باس را تاخته و سوخته اثر معموری نگذاشت و اسد خان
که از آوازه تهمت موافقت برهان شاه در قلعهٔ بلکوان بود و بحضور عادلشاه نمی رفت با شش هزار سوار به برهان شاه پیوست برهان شاه تیر
تدبیر بر هدف مراد دیده متوجه بیجاپور گشت عادل شاه آن خبر شنیده چون تاب مقاومت نداشت از آب بهوره عبور کرده بجنا باد گلبرگه رفت برهان شاه
بیجاپور رسیده چند روز آنرا قبل کرد چون دانست فائده عائد نخواهد شد بقصد تعاقب بجانب جنا باد روان شد و اسد خان چنانچه در جاے
خود نوشته شده بوسیلهٔ عماد الملک که بمدد بیجاپوریان آمده بود و برهان شاه بمقابله و مقاتله صلاح ندیده با امیر برید بطرف ولایات خود روان شد
و ایشان تا احمدنگر تعاقب از دست نداده اکثر ممالک را خراب ساختند برهانشاه و امیر برید در انجا مجال توقف نیافته بدولتاباد رفتند قضا را
امیر برید در انجا باجل مقدر ازین جهان فانی در گذشت و نظام شاه بغایت مضطرب گشته بگفتهٔ شاه طاهر و قاسم بیگ و مخدوم خواجه جهان صلح
کرده پنج پته را که دران یورش متصرف شده بود بعادل شاه باز گذاشت و در سنهٔ ۹۵۰ خمسین و تسعمائه چون سلطان قلی قطب شاه متصدی ولایت تلنگ
گردیده برهان شاه بجهت تقویت و تهنیت جلوس شاه طاهر را بدان حدود فرستاد و جمشید قطب شاه به بهانهٔ شکار راهی بتالابی که در سر راه
احمدنگر است و از گلکنده تا آنجا شانزده کروه است شتافته در انجا بملاقات شاه طاهر مستعد گردید و طریقهٔ پیری و مریدی را منظور داشته آنجناب را
به گلکنده برد و دران مدت برهان شاه جهت انتقام نقض عهد نموده امراج و قطب شاه را به تسخیر حواشی ممالک عادلشاهیه تحریص نمود و بعد از انکه

شاه طاهر از گلکنده مراجعت نموده خود نیز بجانب شولاپور مراجعت فرمود عادلشاه سیلاب لشکر از چهار طرف متوجه مملکت خود دیده پنج پرگنه را به نظام شاه داد
و امراء را نیز بهر نوع که بود راضی ساخته هر دو را بر گردانید و در ان سنوات فرمانده ایران شاه اسمعیل صفوی چون شنید که برهان شاه محبت اهل بیت
اختیار کرده هر آئینه آقا سلمان طهرانی المشهور به مهتر جمال را که جرانچی باشی مقرب بود جهت مبارکباد مذهب باحمدنگر فرستاده و یک غلام ترک شاه
قلی نام و یکعدد الماس بزرگ قیمتی بابت همایون پادشاه و یک قطعه زمرد که نام مستعصم خلیفه عباسی بر و منقوش بود و دیگر تحف و هدایای نفائس
ایران که تعداد آن موجب تطویل است جهت برهانشاه مرسول گردانید و یک انگشتری عقیق که سالها در انگشت داشت و کلمه التوفیق من الله نقش وی بود
برای شاه طاهر فرستاد مهتر جمال باحمدنگر رسیده چون التفات نامهٔ شهنشاه ایران و اشیای مذکوره به برهان نظامشاه رسانید آن حضرت در ابتدا نسبت با و
وظائف تبجیل و تکریم بجای آورده و در آخر چون در مجلسها هم زبانی نموده خاطر ارباب جاه را برهم میزد و شاه طاهر نیز بی ادبانه پیش آمده سخنان وحشت
آمیز می گفت هر آئینه برهانشاه وی را به مجلس خود کمتر راه داده در مقابل چنان تحف و هدیه شاه ایران چیزی نفرستاد و بنابران شاه طاهر مضطر گشته
پسر خود شاه حیدر را که بمزید فضل و کمال موصوف بود با تبرکات و تنسوقات هند از جانب خویش نزد دارای عجم فرستاد و در ان وقت برهان نظام شاه
باستظهار امراء بقصد تسخیر قلعه گلبرگه روان شد و نزدیک قصبه آذرجان که از مضافات گلبرگه است با افواج عادلشاه مقابل گشته کارزاری و قتلی
که سپهر دوار با چندین دیده مثل آن ندیده (مثنوی) دو ابر از دو سو در خروش آمدند * دو دریای آتش بجوش آمدند * سم بادپایان فولاد نعل * بجولان
دلیران زمین کرد لعل * درخشیدن تیغ آئینه تاب * زده خنده بر چشمهٔ آفتاب * نخست افواج یمین و یسار عادلشاهی شکسته و بدحال شده روی
بوادی فرار نهادند در آخر چون عادلشاه که با چهار هزار اسپ در کمین بود برآمده بر نظام شاه که لشکرش بغارت مشغول بود تاخت هر آئینه نظام
شاهیه انهزام یافته چتر و علم و فیل و توپخانه باخته راه احمدنگر پیش گرفتند برهانشاه شاه طاهر را نزد علی برید فرستاده به موافقت خود دلالت نمود و
علی برید بخلاف پدر جانب عادلشاه را از دست نداده ایل شد و خان جهان عم علی برید که طبع موزون داشت و خیره و شوخ و خوش طبع و حنفی
مذهب بود در یکی از مجالس از شاه طاهر پرسید که سرگین بخارا طاهر است یا نجس آنجناب گفت تفصیل این مسئله بخاطر نیست انشاء الله چون باحمدنگر
بروم از روی کتاب بخاطر آورده معلوم شما خواهم نمود خان جهان و حضار مجلس اگرچه فهمیدند که آنچه شاه طاهر گفت محض تهدید است اما تغافل کرده
بسخنان دیگر مشغول گشتند و قصهٔ سرگین بخارا چنین است که در ان بلده در موسم بارندگی گل و لای بسیار میشود بنابران در یکی از ازمنهٔ سابق
علما اتفاق نموده گفتند که اگر ما این گل را که سرگین و قاذورات حیوانات داخل است نجس دانیم حرج لازم خواهد آمد پس اولی آنست که از کثرت
بلوی حکم به طهارت گل بخارا نمائیم پس گفتند طین بخارا طاهر و ازین حکم بالضروره لازم می آید که سرگین حیوانات که در بخارا است و ند طاهر دانند و
خان جهان این روایت شنیده حرف بی ادبانه گفته اما بخاطر این مولف چنین میرسد که چون بخارا را که دارالاسلام و معدن علوم دینی است و
در ان شهر رافضی و خارجی را دخلی نیست و مقام جمیع بزرگان و مشائخان اهل یقین است بدین سبب رافضیان این شهرت از راه عداوت و دشمنی
میدهند القصه بعد از آنکه آنجناب باحمدنگر مراجعت فرمود و برهان شاه بی ادبیهای مردم بیدر شنیده بقصد انتقام و تادیب ساز سفر دیگر آغاز
کرده بقصد تسخیر قلاع علی برید متوجه گشت نخست قلعه اوسه را قبل کرده کار بر مردم اندرونی تنگ ساخت علی برید قلعه کلیان را پیشکش ابراهیم
عادلشاه کرده طلب استمداد نمود چون عادلشاه بعزم اعانت از بیجاپور حرکت فرمود علی برید باو پیوسته هر دو باتفاق متوجه اوسه شدند نظام شاه
ایشان را استقبال نموده در یک کروهی اوسه با ایشان مصاف داده هر دو را از معرکه گریزانید و باز بمحاصره قلعه مشغول گشت و در زمان یسیر بقول و
امان آنرا مفتوح ساخته بطرف قلعه اودگیر روان شد و آنرا نیز مسخر گردانیده فتح قلعه قندهار وجه همت فرمود و در وقت محاصرهٔ آن ابراهیم عادلشاه
و علی برید یکبار دیگر خود را دریافته به محاربهٔ نظام شاه قیام نمودند و همان صحبت سابق مشاهده کرده بسیاری از اسپ و فیل ایشان بتصرف احمدنگریان
درآمد. و در همان سال که خمس و خمسین ۹۵۵ و تسعمائه باشد چون برهان شاه قلعه قندهار را نیز گشوده باحمدنگر مراجعت فرمود مقربان ابراهیم عادلشاه

بوی پیغام دادند که مردم از قهاری و بدخوئی این پادشاه بجان رسیده می خواهند عبد الله بن اسمعیل عادلشاه را که در بندر گوه می باشد بپادشاهی بر دارند
واین معنی بدون توجه و التفات آنحضرت میسر نخواهد شد برهان شاه باتفاق جمشید قطب شاه متوجه ولایت عادلشاه شد بحسب اتفاق دران اوان
اسد خان در قلعه بلگوان بیمار گردید و برهان شاه اصل مقصود را در تعویق انداخته در فکر آن شد که آن قلعه را بهر حیله که باشد متصرف شود یا چنانچه
در جای خود مرقوم گردیده اسد خان در همان زودی فوت شده قلعه را ابراهیم عادلشاه قابض گشت برهانشاه برگشته باحمدنگر آمد و در همان چند روز
مزاج وهاج شاه طاهر منحرف گشته در سال سنه ست ۹۵۶ و خمسین و تسعمائه طائر روحش باشیان جنان پرواز نمود اکابر و اصاغر آن بلده اندوهگین گشته قالب
مطهرش را بخاک سپردند بعد از چندگاه استخوانهای او را بکربلای معلی نقل کرده درون گنبد حضرت امام حسین بفاصله یکذراع و نیم از مرقد مقدس سلطان الشهدا
مدفون ساختند و از وسه دختر و چهار پسر ماند اسامی پسران که در خاطر بود نوشته شد شاه حیدر شاه رفیع الدین حسین شاه ابو الحسن شاه
ابوطالب از انجمله شاه حیدر فرزند عراق ست و باقی از دکن و شاه حیدر در حین وفات پدر چون در ایران در خدمت شاه طهماسپ بود و بعد از
مراجعت حسب الوصیه صاحب سجاده گشته مقتدای ارباب ارادت گردید در نیوقت خامه اعجاز اسلوب در تحریر این حکایات ست که شاه طاهر
قدس سره بعفت و ورع و تقوی و دینداری و مروت و سخاوت و علم و تواضع اتصاف داشت و وجیه و خوش محاوره بود چه در ایران و هندوستان پیوسته
بسرانجام امور اهل اسلام قیام نموده نقش خیرخواهی بر صحیفه ضمیر صغیر و کبیر نگاشت زبان گوهر افشانش مفسر حقائق مصحف آسمانی و بیان هدایت نشانش
مبین دقائق کتب سبحانی باطن خجسته میامنش مظهر آثار ولایت و ارشاد و خاطر فرخنده مآثرش مهبط انوار هدایت و ارشاد با بسیاری از مشائخ کبار و اهل دل
صحبت داشته بود و در علم تفسیر و حدیث و فقه و اصول و ریاضی و سائر حکمیات و رمل و جفر بی شبیه و نظیر بود و در نظم و نثر مهارت تمام داشت دیوان
قصائد و کتاب انشای او در جمیع بلاد خصوص هندوستان سائر و دائر ست و برخی از اشعار انتخاب جهت میمنت و تزئین کتاب درج نموده امید
که ارباب تاریخ عیب نفرمایند و از تصنیفات او شرح باب حادی عشر ست در علم کلام و شرح جعفریه در فقه امامیه و حاشیه تفسیر بیضاوی و حاشیه شرح
اشارات و محاکمات و مجسطی و شفا و مطول و گلشن راز و شرح تحفه شاهی و رساله پالکی که در یکی از سفرهای هند در اثناء راه در پالکی نشسته تصنیف
کرده است گویند وقتی که شاه طاهر بطریق رسالت باحمدآباد بیدر رفت همگی طالب علمان بزیارت وی رفته بسعادت ملاقات مشرف گشتند مگر یکی
از علمای دکن که خود را اعلم علمای عصر میدانست از کمال غرور بمنزل وی نرفت بعد از چندگاه طرح ضیافت افگنده خواست که شاه طاهر را بمنزل
خویش آورد و پس هر یکی را به طلب وی فرستاده این سطر نوشت قَالَ النَّبِیُّ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهٖ وَسَلَّمَ اَلْاِجَابَةُ سُنَّةٌ مُؤَکَّدَةٌ
شاه طاهر در تحت آن نوشت لکِنْ یا سَیَّارَةِ الْقَادِمِ فَاِذَا تَعَارَضَا تَسَاقَطَا و آن فاضل هندی ازین جواب قیاس دانشمندی وی کرده بدیدن
وی رفت و خود را قطره دید در جنب بحر و خار خجل گشته دستش بوسید و معذرت خواست و بعد ازین گویند برهانشاه بعد از فوت شاه طاهر قاسم
بیگ حکیم دیوپال را او را اصاحب دخل ساخته محل اعتماد گردانید و رای عماد شاه را بعضی مقدمات از امداد عادلشاه منحرف گردانیده باتفاق
خواجه جهان بتسخیر قلعه کلیان لشکر آرا گردید و بعد از طی مسافت آن حصار را احاطه کرده کار بر اندرونیان تنگ ساخت ابراهیم عادلشاه امرای بزرگ را
پیشتر فرستاده و خود نیز بقصد استخلاص از عقب روان شد امرای بیکا سر راه گرفته وصول غله و آذوقه دشوار شد و امرا بیرکی گاه و بیگاه چه بطریق وزدی
و چه بطریق شبخون بر دائره لشکر برهان شاه ریخته مردم را بخواب نمی گذاشتند برهانشاه حکم کرد که دور لشکر حصاری بارتفاع سه ذرع و بعضی جا بها چهار
ذرع کشیدند چنانکه قلعه کلیان میان قلعه دیگر واقع شد و ابراهیم عادلشاه هم نزدیک قلعه کلیان رسیده پهلوی نظام شاه نزول نمود و او نیز گرد
لشکر خویش دیوار کرد و چون ماه رمضان رسید غله و جمیع ما یحتاج کم شد قحطی عجب در لشکر احمدنگر پدید آمد و مردم دو سه روز بفاقه بروزه میرفتند برهان شاه دلگیر
شده بارکان دولت کنگاج فرمود بعضی صلاح در مراجعت دیدند و بعضی گفتند صواب آنست که از درون دیوار در آمده باخصم جنگ فوج نمائیم اگر فتح شود باز
بمحاصره پرداخته در اندک زمانی مسخر سازیم و اگر شکست شود بجانب ملک خود رویم برهانشاه گفت سپاهیان از بس زبون شده اند تاب تردد ندارند بهتر آنست

که بسباط منازعت در نوردیده با احمدنگر رویم و وقت دیگر بسر مقصود آئیم شاه جعفر برادر شاه طاهر و قاسم بیگ حکیم این رای پسندیدند گفتند چندین مرتبه در جنگ
فوج ما غالب گشته ام خدا نخواسته اگر یک مرتبه قضیه منعکس گردد قصوری ندارد برهانشاه خاموش گشته بعد از تفرقه مجلس تنها سوار شده و بمنزل پولاد رای
بهمن رفت و صورت مجلس کنکاش باز نمود پولاد رای گفت جواب این بخاطر آورده پس فردا که روز عید است معروض خواهیم داشت اما بخبر آنچه حکم نمایند که
هرچه طلب نمایم بی پروا تسلیم نماید و بعذر و اهمال نگذرانند برهانشاه چون اعتماد تمام بر دولتخواهی و کاردانی او داشت آنچه گفته بود بجا آورد پولاد رای
دران شب یک لک هون از خزانه گرفته بمنزل عین الملک که از امرای بزرگ بود رفته و گفت احوال چنین است که مشاهده می کنی بی جنگ ترک محاصره
کردن و به ملک خود رفتن موجب صد هزار فساد و خرابیست و با چنین لشکر پریشان و بدحال پادشاه را همراه بردن و جنگ صف کردن نیز دشوار می نماید
درینباب چه می گوئی و چه می اندیشی عین الملک گفت ما ارباب شمشیریم هرچه رای صائب تو قرار پذیرد بدان عمل خواهیم نمود پولاد رای گفت صلاح
دران می بینم که صبح روز عید لشکر آراسته کنید و بیخبر که همه کس بلوازم عید مشغول باشند بر دایره غنیم تاخته گل نصرت بدست آورید عین الملک انگشت
قبول بر دیده نهاد پولاد رای مبلغ مذکور بوی داده که بهانه خرج روز عید بر لشکر قسمت نمائید چون هلال شوال نمودار گشت پس زر با امرا و لشکر
قسمت کرده گفت که علی الصباح مستعد شوید که بسلام پادشاه رفته مبارکباد گوئیم و صبح روز عید چون خبر یافتند که مردم عادلشاهی همه برسم
عید پرداخته احدی بقواعد هشیاری قیام نمی نمایند هر آئینه بی توقف دیوار دور لشکر خود را رخنه کرده بیرون رفتند و نزدیک لشکر خصم رفته بزور
فیلان کوه پیکر قریب چهل گز دیوار گرد لشکرش بیک دفعه انداختند و بفراغت داخل شده به قتل و کشش پرداختند مردم عادلشاهی در کمال غفلت
بودند صغیر و کبیر پای در رکاب فرار نهادند و عادلشاه که دران ساعت به غسل روز عید مشغول بود بر وجه اتم فرصت جامه پوشیدن نیافته بتعجیل هرچه
تمامتر از ان معرکه خود را بگوشه کشیده چتر و علم و اسپ و فیل بسیار مع توپخانه بدست نظامشاهیه افتاد و تلافی شکست آذر جان گردید درین اثنا
جمعی از جانب سیف الملک آمده باواز بلند مبارکباد فتح گفتند برهانشاه که از ان معامله خبر نداشت کیفیت احوال بخاطر آورده در ساعت
سوار گشت و مقابل قلعه ایستاده قسم یاد کرد که اهالی قلعه اگر امروز حصار تسلیم نه نمایند بجبر و قهر مفتوح گردانیده آتشی عظیم برافروخته زن و مرد کوچک و بزرگ
ایشان را خواهم سوخت چون این خبر بدرونیان رسید در ساعت قلعه را دادند و از انجانب عادلشاه بولایت نظامشاه در آمده بیر و دیگر پرگنات را
خراب کرده بایلغار بیخبر بقلعه پرینده رسید چون دروازه قلعه کشاده دیدند سپاهیان شمشیر از نیام برآورده بدرون تاختند و بسیاری از مردم خواجه جهان را
بقتل آورده قلعه را متصرف شدند عادلشاه قلعه را به یکی از دکنیان سپرده خود به بیجاپور رفت نظامشاه این خبر شنیده قلعه کلیان را به معتمدان حواله کرده
کوچ بر کوچ طرف پرینده روان شد چون یک دو منزلی آنجا رسید تهانه دار وقت شب آواز نقاره را بگمان صدای نفیر نظامشاه کرده سراسیمه از بالای پلنگ
برخاست و دروازه کشوده راه فرار پیش گرفت باقی مردم نیز پیدل گشته همگی دران شب بیرون رفتند نظامشاه بعد از دو روز بآنجا رسیده چون حصار را
خالی دید بخواجه جهان بر نسبت سابق مفوض داشته باحمدنگر مراجعت فرمود و در همان سنوات با رامراج رای بیجانگر لوازم دوستی در میان آورده با خیل و حشم از میان
ولایت عادلشاه بگذشت و در حوالی رائچور باوی ملاقات نموده مقرر کرد که قلعه رائچور و مدکل را رامراج مسخر سازد و قلعه شولاپور و گلبرگه را خود متصرف شود در ان ایام رامراج
برائچور و مدکل چسپیده و برهان شاه قلعه شولاپور را مرکزوار در میان گرفته بحوزه تصرف در آورد و پس باتفاق قلعه رائچور را محاصره کرده دو بروج صبح بعد از
چند روز برهانشاه به تنگنا دری گفت که عنقریب موسم باران خواهد رسید و رامراج را در پای این قلعه نشستن تضییع اوقات است اگر رای عالی تجویز کند من شولاپور
رفته آنرا قبل کنم تا بیکبار هر دو قلعه مفتوح گردد و تنگنا دری این مقدمه را خاطرنشان رامراج کرده رخصت حاصل کرد و برهانشاه با برخی از لشکر رامراج بآن
طرف روانه شده قلعه شولاپور که از گچ و سنگ بر روی زمین مسطح ساخته بودند مرکزوار در میان گرفت و بسعی جمیل چلپی رومی خان که در عمل توپ گر
سلطان بهادر گجراتی بود در مدت سه ماه بضرب توپ مسخر ساخت و بعد از ان می خواست که بجانب گلبرگه رفته آنرا نیز مفتوح سازد و در این اثنا
بضرب توپ کلان قریب سه گز دیوار را رخنه کرده آنرا مسخر ساخت و پس از ان که خبر رسید که رامراج قلعه رائچور و مدکل را گرفته بجانب بیجانگر معاودت

نمود برهانشاه دران سال صلاح در رفتن بجانب گلبرگه ندیده به مقر دولت شتافت گویند چلبی رومی خان که دست گرفتهٔ شاه طاهر بود توپ هاے صاعقه آسا در برابر حصار شولاپور نصب کرده در برج و باره آتش معهود وقعه عالیها سافلها بظهور رسانید و مضمون کریمهٔ امطرنا علیهم مطراً من حجارة بوقوع آورده هر روز رخنه دران حصن حصین پدید می آورد فاما آنچنان رخنه بهم نرسید که غازیان عظام توانند به قلعه در آمد برهانشاه از توهم آنکه مبادا امراے پیشتر از و قلعه رایچور را مسخر کرده به بیجانگر معاودت نماید تعجیل میفرمود درچنین وقتی جمعی از کفار که هم پیشهٔ رومی خان بودند بعرض رسانیدند که تقصیر از جانب رومی خان ست اگر او خواهد در اندک زمانی دیوار قلعه را میتواند انداخت برهانشاه شعلهٔ غضب مشتعل ساخته خواست که رومی خان را بدست مبارک خود گردن زند ارکان دولت و اعیان حضرت سر بر زمین نهاده گناه او را اشفاعت کردند رومی خان از بیم جان متعهد شده که در مدت ده روز دیوار حصار را با خاک برابر سازد پس بر سر کار خود رفته و در گرفتن حصار ید بیضا نموده پیش از ایام موعود دیوار حصار را از صفحهٔ خاک برداشت چنانکه دلیران سپاه ظفر پناه بیک حملهٔ رستمانه به قلعه در آمده مسخر ساختند برهان شاه مجدد التعمیر نموده رومی خان را بنوازش پادشاهانه سربلندی بخشید و جهت ازدیاد عزت او را بر اسپ خاصهٔ خود سوار کرده شهزاده حسین را حکم فرمود که دوازده قدم پیاده در رکابش برود و بهمین التفات بعد از چندین سال فتح را امراے نیز چنانکه بباید بهمین کوشش و سعی او بوقوع انجامید و در سنه ستین و تسعمائه ۹۶۰ باز در مقام تسخیر همه ولایت عادلشاه شده بار را امراے ساخت که قلعه ساعز و انکیر را محاصره نموده بر دیگر پرگنات اتخذ و دتا کنار آب بهیوره قابض گردد و بیجاپور و گلبرگه متصرف شود پس در سنه احدی و ستین و تسعمائه ۹۶۱ برهان شاه بار امراے ساخته متوجه بیجاپور شد عادلشاه تاب مقاومت نیاورده به پناله رفت و برهان شاه به محاصرهٔ قلعه بیجاپور پرداخته نزدیک بود که مسخر سازد ناگاه مریض گشته به تکلیف قاسم بیگ حکیم باحمدنگر رفت و در همان مرض جان بجان آفرین تسلیم نمود و بپهلوی احمد نظام شاه درباغ روضه بخاک سپردند و بعد از چندگاه استخوان هر دو پادشاه بکربلا نقل نموده بیرون گنبد خامس آل عبا بفاصلهٔ یک گز مدفون ساختند و در همین سال سلطان محمود گجراتی و سلیم شاه پادشاه دهلی برحمت حق پیوستند پدر مولف مولانا غلام علی هندوشاه تاریخ ایشان را در سلک نظم کشیده مشهور گردید قطعه سه خسرو را زوال آمد بیکبار * که هند از عدلشان دار الامان بود * یکی محمود شاهنشاه گجرات * که همچون دولت خود نوجوان بود * دوم اسلیم شه سلطان دهلی که در هندوستان صاحبقران بود * سوم آمد نظام آن شاه بحری * که در ملک دکن خسرو نشان بود * زمن تاریخ فوت این سه خسرو * چو میپرسی زوال خسروان بود * اسامی اولاد ذکور برهانشاه که بعد از و در حیات بودند حسین و عبدالقادر که والدهٔ ایشان بی بی آمنه بود شاه علی که والدهٔ او بی بی مریم دختر یوسف عادلشاه بود شاه حیدر که داماد مخدوم خواجه جهان دکنی بود میران محمد باقر در بیجاپور فوت شد و شهزاده سلطان محمد خدابنده که در بنگاله وفات یافت

## ذکر سلطنت حسین نظام شاه بن برهان نظام شاه بحری

وقتی که برهان نظام شاه از مغیلستان پرخار جهان بروضهٔ رضوان خرامید ولد اکبرش حسین نظام شاه که سی ساله بود قائم مقام گشت شهزاده عبدالقادر که نزد پدر عزت بسیار داشت در ان امر مخالفت ورزیده در روز جلوس باتفاق سائر برادران از قلعه بیرون رفت و مردم دولتخانه دو فرقه شدند غریبان و حبشیان به حسین نظام شاه پیوستند و دکنیان و هندو و مسلمان نزدیک قصبهٔ نیکاپور نزد میران عبدالقادر تجمع گشته چتر بر سر او مرتفع ساختند و شهزادهاے دیگر یعنی محمد خدابنده و شاه علی و شاه حیدر وغیره و میران محمد باقر نیز باو گرویده دم از موافقت زدند نزدیک بود که میان برادران نائرهٔ قتال التهاب یافته جمعی کثیر از طرفین ضائع شوند که ناگاه چهارصد یا پانصد نفر از سلحداران و حواله داران بتدبیر قاسم بیگ حکیم از وی جدا شده بملازمت حسین نظام شاه شتافتند و مردم قلعه ازین معنی مستظهر گشته چتر و آفتاب گیر بر سرش گرفتند و در تهیهٔ دفع فتنهٔ عبدالقادر شده در صدد پاشش درم و دینار گردیدند امراے دکن مانند خورشید خان و عالم خان میواتی وغیره جانب حسین نظام شاه را قوی تر دیده بوسیلهٔ قاسم بیگ امان نامه که باصطلاح دکن قول نامه گویند حاصل کرده ترک رفاقت عبدالقادر نمودند و هر کدام بمنزل خویش شتافتند و عبدالقادر از بازی روزگار

حیران گشته با برادران و نزدیکان کنکاج نموده همگی صلاح در فرار دیده سلامتی منحصر در فرار دانستند پس عبد القادر با جماعتی از مخصوصان بجانب برار نزد عماد الملک رفته در آن حدود وفات یافت و شاه علی و میران محمد باقر و محمد خدابنده به بیجاپور شتافتند و شاه حیدر به پرینده گریخت و مملکت موروثی از خس و خاشاک این و آن مصفا شد و خطبه بنام ائمهٔ معصومین علیهم السلام خوانده حسین نظام شاه باستقلال پادشاه گردید و بعد از چند گاه جماعتی از امرا که با عبد القادر اتفاق نموده بودند بسزا رسانید و سیف عین الملک که بعد از سلطان بهادر گجراتی آمده سپه سالار برهان شاه شده بود هراسان گشته به برار رفت و خواجه جهان حاکم پرینده که دختر وی در حبالهٔ شاه حیدر بن برهان شاه بود قاصد آن گردید که باستظهار عادلشاه داماد خود را پادشاه احمدنگر سازد و بنابرین برسوم تعزیت و تهنیت قیام ننمود حسین نظام شاه از استماع آن اخبار و مشاهدهٔ این اطوار در هم شده جهت اقامت حجت مکتوبی بجهت خواجه جهان و کنی مرسول داشت خواجه جهان بر مضمون نوشته اطلاع یافته در بحر اندیشه مستغرق گشت نه اظهار مخالفت در حوصلهٔ طاقت خویش دید و نه از عزیمت ملازمت بوی سلامت بمشام میرسید لاجرم جوابی دور از صواب بقلم آورده که چهرهٔ اخلاص بغبار تقصیر ظاهری خراشیده شده است صورت ملاقات از خوف و هراس مانع قوی است اگر در این ایام از تقبیل سدهٔ سلطنت معاف دارند وقتی دیگر احرام طواف کعبهٔ آمال بسته به مجلس همایون خواهم رسید و از این جواب چون یقین نظام شاه شد که خواجه جهان بملازمت نمی آید هر آینه جانب قلعهٔ پرینده روان گشته آتش نهب و غارت بفروخت و خواجه جهان هراس و قیاس بخود راه داده یکی از خویشان خود را در ان حصار گذاشته به لوازم قلعه داری وصیت نموده خود باتفاق شاه حیدر عنان عزیمت براه هزیمت تافت و برسم تظلم و استغاثه نزد ابراهیم عادل شاه رفت **بیت** چو وحشی خبر یافت کان سیل تیز * برآورد زان صیدگه رستخیز * امرای نظام شاهی قلعه را در میان گرفته بازوی جلادت برکشادند و مردم حصار بامید امداد عادل شاه مغرور گشته دست از آستین تهور برآورده تا شام بمدافعه مشغول گشتند آخر الامر توپچیان نظام شاهی بضرب توپ قیامت آشوب اساسی را که مانند عهد خردمندان پایدار و استوار بود چون توبهٔ رندان درهم شکستند و شیران بیشهٔ هیجا و نهنگان لجهٔ وغا به حصار در آمده بضرب تیغ آبدار خون درونیان را بر خاک هلاک ریختند حسین نظام شاه رخنه را مسدود ساخته بدولت و سعادت همعنان نصرت شده قلعه را بیکی از معتمدان درگاه سپرده خود باحمدنگر رفت و چون اکثر شاهزادها و مخدوم خواجه جهان از بیم و قهر حسین نظام شاه پناه با براهیم عادل شاه برده بودند و چون سیف عین الملک نیز از برار به بیجاپور رفته ملازمت عادلشاه اختیار کرده بود هر آینه عادلشاه عمه زادهٔ خود میران شاه علی را چتر و آفتاب گیر داده اراده نمود که امرای احمدنگر را که همگی از قهر و سطوت حسین نظام شاه هراسان بودند بمواعید خسروانه پیش شاه علی جمع ساخته بر تخت احمدنگر متمکن سازد و این خبر چون به سمع نظام شاه رسید وسواس او بهمن را نزد دریا عماد الملک فرستاد تا تمهید بساط محبت و یگانگی نموده نوعی نماید که باتفاق رفع فتنهٔ عادلشاه نمایند عماد الملک قریب هفت هزار سوار یراق کرده به کمک نظام شاه فرستاد و او بدان مستظهر گشته بجانب شولاپور که در محاصرهٔ عادلشاه بود متوجه گشت بعد حصول قرب و جوار با سپاه رزمخواه احمدنگر و لشکر عماد الملک بجانب شولاپور که لشکر عادلشاهیه محاصره داشتند متوجه گشت و کوچ بر کوچ بحوالی آن حصار رسیده نزول اجلال فرمود و چون عادل شاه در ان سفر عازم و جازم بود که انتقام از نظام شاه کشیده تدارک شکستهای سابق نماید به تعبیهٔ سپاه مشغول گشته سر رشتهٔ مهر و آزرم از دست داد دلیران هر دو صف مانند شیر عرین کف غضب بر لب آورده قدم در میدان کین نهادند **مثنوی** کشیدند گردان یلارک براوج * دو دریای طوفان برآورد موج * غباری برآمد بخورشید و ماه * که شد روز بر چشم گردون سیاه * فکندند فیلان بچرخ برین * زچوگان خرطوم گوی زمین * بسا سر که از ضرب گرز درشت * بسینه فرو رفت چون خار پشت * سنان کرده انگشت هر سو دراز * نموده اجل را ره ترک و تاز * سیف عین الملک که پیش عادلشاه بود لشکر عماد الملک و بعضی از امرای نظام شاهی را که هراول بودند مانند بنات النعش از هم پاشیده بر فوج خاصهٔ نظام شاه حمله نمود و میسرهٔ او را نیز متزلزل گردانیده متوجه چتر و علم دولت او گشت بهادران نظام شاهی هجوم آورده بمدافعه پرداختند و حالتی عجیب مشاهدهٔ گردون پیر شد و قریب چهار صد سوار نامی که در همه معرکها کارهای نمایان از ایشان بظهور آمده بود به قتل آوردند و صلابت خان خواهر زادهٔ

عین الملک نیز زخمهای گران برداشته از اسپ بیفتاد گویند قاعده عین الملک آن بود که هرگاه کار بروی تنگ می شد در معرکه پیاده می ایستاد و لشکریان خود را
بجنگ تحریص و ترغیب می نمود و هر آیینه دران قتال از اسپ فرود آمده مردم را بمقاتله باز داشت و کار بجایی رسانید که احمدنگریان خسته و مجروح روی در وادی
هزیمت نهادند و در پای علم نظام شاهیه زیاده از یک هزار سوار و صد فیل نمانده بود نظام شاه با وجود این حال بامید لطیفه غیبی پای ثبات قایم کرده بجنگ ا
اصرار می نمود درین وقت از انجا که گفته اند فتح آسمانی ست کوشش و سعی انسانی را چندان مدخل نیست بابراهیم عادلشاه مردم کوتاه بین رسانیدند که سیف
عین الملک از راه مکر و حیله به بیجاپور آمده بود اینک از اسپ فرود آمده سلام به نظام شاه کرد عادل شاه آن معنی را باور کرده امرا و سپاه خود را مشغول بجنگ
گذاشته خود به تعجیل روانه بیجاپور شد عین الملک که نزدیک بود نظام شاه را از معرکه بیرون کند این خبر شنیده سوار شد و صلابت خان را در چادر انداخته او
نیز بدحال و پریشان با بقیة السیف مردم راه بیجاپور پیش گرفت و چون با نظام شاه اندک جماعتی مانده بود تعاقب را صلاح ندیده شکر الهی بجای آورده و بعد از
دو روز راه خود گرفته باحمدنگر رفت چنانکه در وقایع عادلشاهیه مذکور شد سیف عین الملک از قلم و عادل شاه برکنار شده او را از آن حدود پای اقامت
و روی ماندن نماند و با جمعیت خویش بسرحد نظام شاه آمده و نظام شاه که از فتنه او ایمن نبود و دلی پر خون داشت بحسب ظاهر خوشحالیها کرده بمردم
گفت نشان قوت طالع ماست که عین الملک باز متوجه این طرف است و حقوق سابق را مرعی داشته می خواهد باز در سلک امرای ما منتظم باشد پس بی تامل
قاسم بیگ حکیم را که محرم اسرار بود و بزرگتر از و مجلسی دران دولتخانه نبود نزد وی بطریق استقبال فرستاده نوشت که خواهش و توجه ما ترا باین حدود آورده
اگر بحسب تقدیر چند روزی از ملازمت همایون ما محرومی دست داده آن معنی اصلا منظور نیست عنایت و اشفاق و اشتیاق خسروانه ما نسبت بتو د
زیاده از انچه در اوهام گنجد تصور کرده مطمئن الخاطر روانه حضور باشد که باقطاع و منصب قدیم سرفرازی یافته محسود اقران و امثال خواهد گردید
و جهت زیادتی اطمینان قولنامه و زنگیر در رومال خاصه بسته فرستاده ایم باید که همراه محرم بزم اختصاص و مصاحب مجلس خاص قاسم بیگ حکیم
متوجه درگاه شوند و پیش ازین مجلس بهشت آیین را از وجود شریف و عنصر لطیف خالی نگذارند قاسم بیگ در سرحد عین الملک را دیده آنچه گفت
و شنیده بود بجای آورده عین الملک بدو شرط قبول آن معنی نمود یکی آنکه حسین نظام شاه باستقبال او از قلعه احمدنگر بیرون آید دوم آنکه روز
ملاقات قاسم بیگ در اردوی او بطریق رهن باشد قاسم بیگ هر دو را متعهد شد عین الملک با دو هزار سوار متوجه احمدنگر گشته و در دو کروهی
احمدنگر فرود آمده قاسم بیگ بوی گفت مرا رخصت کن با احمدنگر رفته بطریق ملاقات قرار داده پیش تو مراجعت نمایم تا در اردوی تو بطریق رهن بوده
ترا به ملاقات نظام شاه بفرستم عین الملک تجویز آن کرده قاسم بیگ مجلس پادشاه را دریافت و از قرینه و قیاس صحبت را غلیظ دیده
بمنزل خود رفت و روغن بلادر بسر و روی خود مالیده بهانه آماس بر بالین بیماری تکیه نمود حسین نظام شاه جمعی از اعیان را با اطعمه و اشربه
فراوان نزد عین الملک فرستاده اعلام نمود که فلان ساعت جهت ملاقات خوش کرده ام چون قاسم بیگ بیمار است معطل آن نشده زود
روانه شوید که اینک ما باستقبال شما سوار می گردیم عین الملک کسان معتمد نزد قاسم بیگ فرستاده چون او را بدان حال دیدند برگشته عین الملک را
معلوم نمودند و محاذی آن خبر کردند که پادشاه باستقبال سوار شد عین الملک بصلاح گشته همراه صلابت خان با جمعی قلیل روانه شد و قبول خان
که غلام او بود هرچند از رفتن منع نموده گفت بیماری قاسم بیگ حیلتست و در ملاقات این پادشاه عهدشکن خوبی نمی بینیم اصلا موثر نیفتاد
قبول خان اندوهگین شده از وی جدا گشت و بدائره رفته گفت عین الملک فرمود که تمامی مردم کوچ کرده بشهر بیایند و در فلان منزل که پادشاه
مقرر کرده فرود آیند پس اسپان را زین نموده عورات حرم را بپوشیدن لباس مردانه مامور ساخت و خود با خیل و حشم مستعد سواری
گشته عین الملک چون بحوالی قصبه بنکاپور رسید دید که نظام شاه اسپ سواره در صحرای مسطح استاده است و پیش او دو طرف فیلان را
استاده کرده کوچه ساخته اند پس جمعی از منتخبسیان حضور پیش آمده او را و صلابت خان را سواره باندرون آوردند لیک از عقب جمعی دیگر
رسیده تکلیف نمودند که باید پیاده شوید عین الملک بخود قرار داده بود که سواره ملاقات واقع خواهد شد تکلیف ایشان بهیچ بر و

مشتاق آمد اما چون چاره نداشتند پیاده شده پیشتر شدند و در اثنای سلام کردن هر دو بقصد تقبیل رکاب قدم پیشتر نهادند و هنوز بان اراده مشرف نشده بودند
که بموجب حکم او را و صلابت خان را گرفته بالای فیلها سوار ساختند نظام شاه صید را بدام آورده برگشت و چون بقصبهٔ بیکاپور رسید فیلبانان چنانکه
کسی واقف نشود هر دو را بموجب اشاره خفه کرده بکشتند و از بالای اجساد ایشان را بزیر انداختند حسین نظام شاه احوال چنان وانموده گفت بیچارها
از ترس مردند پس بتجهیز و تکفین ایشان اشارت کرده جمعی را نامزد کرد که عورات و اسباب و اموال ایشان بحضور آورند و باقی را تاراج نمایند
قبول خان که این صحبت را در آئینهٔ حدس و ادراک مشاهده نموده گوش بر آواز بود از توجه لشکر پادشاهی خبردار شده عورات عین الملک و صلابت خان
را سوار ساخته با قریب پانصد سوار که در ملازمت عین الملک بودند با اسپ و فیلی متوجه ولایت ابراهیم قطب شاه گردید و چند جا با مردم
نظام شاهی که دنبال کردند جنگ گریز کرده از زمین و زمان تحسین و آفرین شنیده و چون بحوالی قصبهٔ اند رسیدند امرای نظام شاهی که در آن
حدود بودند بحقیقت حال مطلع گشته سر راه بر ایشان گرفتند قبول خان همچو شیر خشمناک گشته با پانصد سوار مقابله و مقاتله نظام شاهیه که پنجهزار
سوار بودند اختیار کرده کارزاری نمود که ارواح بهادران اولین و آخرین بتماشای آن حاضر گشتند آخرالامر نسیم فتح بر پرچم قبول خان وزیده
ظریف الملک و چنداخان و دلاور خان و یاکیازخان که از امرای معتبر نظام شاهیه بودند کشته شدند و قبول خان غنیمت فراوان بدست آورده
بسلامت بگلکنده رفت و ابراهیم قطب شاه حقیقت وفاداری او را که نسبت به بازماندگان صاحب و ولی نعمت خود بجای آورده بود منظور
داشته باقطاع لایق سرفراز ساخت قبول خان تا در قید حیات بود هر سال جمعی را باحمدنگر می فرستاد که بر سر تربت عین الملک و صلابت خان که در قصبهٔ
بیکاپور واقع است جهت ترویح روح ایشان آش و نان بفقرا و مساکین می دادند و خادمان قبور را انعام فراوان محظوظ میساختند و شجاعت و مردانگی ایشان
در دکن بحدی شهرت دارد که جوانان و بهادران خاک مزار ایشان می خورند بجهت ازدیاد تهور و شجاعت و از ارواح ایشان استمداد می جویند و پدر
عین الملک سیف الملک عراقیست و خود متن آینده گجرات و سلاطین گجرات آثار جلادت و مردانگی از وی مشاهده کرده در سلک منصبداران او را
محسوب ساختند و چون از وی خدمتهای نمایان بوقوع آمد در جنب امرا انتظم گردانیدند و او همت در فراهم آوردن جوانان خوب و متهور و شجاع
معرکه گذار مصروف داشته از مغل و عرب و افغان و گجراتی و حبشی و دکنی و غیره در مدت ده دوازده سال قریب ده هزار کس خوب بهم رسانیده با ایشان
سلوک برادرانه پیش گرفت و صاحبی و نفری منظور نداشته و اسپ و خیمهٔ خاصه هرگز در سرکار او نبود هرگاه سواری شد اسپ یکی از آن مردم
می طلبید و هرگاه سفری پیش می آمد در خیمهٔ یکی از ایشان فرود می آمد و هرگاه از جانب پادشاه اقطاع می یافت سران سپاه خود را می خواند و
می گفت خدای سبحانه و تعالی فلان اقطاع را نامزد عزیزان کرده است در میان یکدیگر قسمت کنید پس باتفاق قسمت برادرانه کرده محتاج
بدفتر و اهل حساب نمی شدند جزوی جمعیت خرج خاصه او مقرر می کردند و قریب چهل سال عمر در امارت گذرانیده در هیچ معرکه شکست نیافته بود و قتیکه
سلطان بهادر فوت شد بخدمت برهان نظام شاه مشرف شده امیرالامرا گردید و در آن سنوات شاه حیدر بن شاه طاهر که بایران رفته بود
مراجعت نمود و حسین نظام شاه مثل علی قلی بخشی را مع پالکی باستقبال او فرستاده باعزاز و اکرام فراوان باحمدنگر آورد و قصبه ونداراج پوری و دیگر اقطاع
شاه طاهر را بوی داده از جلیسان حضور گردانید و چون ابراهیم عادل شاه بجوار رحمت ذو الجلال انتقال نمود حسین نظام شاه طمع در ممالک
او کرده در تسخیر قلعهٔ حسناباد گلبرگه عازم و جازم گردید ملا عنایت الله و قاسم بیگ را به گلکنده فرستاده با ابراهیم قطب شاه پیغام داد که چون
محل فرصت است بیاید که شما و ما قلعهٔ گلبرگه را متصرف شویم ابراهیم قطب شاه چنین مقدمه را از خدا خواسته فی الفور خیمه و خرگاه را بیرون فرستاد
و چون نظام شاه این خبر شنیده کوچ بر کوچ از احمدنگر بگلبرگه رفت قطب شاه نیز از آن طرف به تعجیل تمام آمده هر دو پادشاه در گلبرگه
ملاقات کردند و قرار دادند که اول باتفاق قلعهٔ گلبرگه را مسخر سازند بعد از آن لشکر را ایس گلبرگه را قبل کرده باتفاق بمحاصرهٔ آن قلعه مشغول
شدند و توپچیان نظام شاهی بسرکردگی چلبی رومی خان برج و باره را بضرب توپ و ضرب زن متزلزل ساختند چون

مشرف بدین تسخیر گردید مصطفی خان اردستانی که جملة الملک قطب شاه بود بعرض رسانید که حسین نظام شاه قهار و بی اعتدال و عهدشکن ست اگر قلعهٔ گلبرگه را متصرف
او در شمار از قلعهٔ اتکر مانع آید و از عهدهٔ او نتوانید بر آمد بهتر آنست که در تقویت آن نکوشید و نگذارید که او را بر عادلشاه مزیت حاصل آید ابراهیم قطب شاه
تصدیق بکلام مصطفی خان کرده از خیمه و خرگاه و اثقال دیگر قطع نظر کرده در جوف شب راه مملکت خود پیش گرفته اهل قلعه را در باب مدافعهٔ خصم سفارش و
تاکید بسیار کرد امرای عادلشاه بدین امر مستمال گشته همین که بر کوچ کردن نظام شاه اطلاع بهم رسانیدند و در لشکر نظام شاه را تاخت و تاراج کرده شروع
در مزاحمت نمودند و حسین نظام شاه به تنگ آمده بی آنکه دست در گردن مقصود کند پس خاریده باحمدنگر بازگشت و ملا عنایت الله چون میان
نظام شاه و قطب شاه در باب اتحاد و انقطاع واسطه بوده از قهاری و جباری حسین نظام شاه خائف گشته در اثنای راه گریخته به گلکنده رفت
حسین نظام شاه آتش قهر برافروخته قاسم بیگ حکیم را بگناه ملا عنایت الله مواخذ ساخت و در قلعهٔ پرنده دو سه ماه محبوس ساخته باز در مقام عنایت
شده از حبس نجات داد و بر نسبت اول معزز و محترم گردانید علی عادلشاه در صدد انتقام شده بانواع تدبیر و حکمت رامراج و قطب شاه را با خود متفق
ساخت و این خبر چون باحمدنگر رسید نظام شاه خواست که دریا عماد الملک را با خود یکی سازد پس ملا علی مازندرانی را که از مجلسیان بود بایلچپور فرستاد
تا لوازم مصادقت و اتحاد بمیان آورده وصلت و پیوند نسبتهای قوی سازد ملا علی به ملاقات عماد الملک فائز گشته سخن بدعا بنوعی که موثر باشد مذکور
ساخته عماد الملک و نظام شاه را در کنار آب گنگ نزدیک قصبهٔ سون پت که بعد از عروسی بعشرت آباد موسوم گشت در سنه ست و ستین و تسعمائه ملاقات
دست داد هر دو پادشاه دو طرف آب فرود آمده خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه با اوج سپهر و ذروهٔ ماه و مهر افراشتند و به تمهید مقدمات جشن و طوی
عروسی پرداخته بساط انبساط مبسوط گردانیدند **مثنوی** ز بس از دو سو بارگاه و طناب + نهان شد زمین زیر موج و حباب + ندیدم جز آن سد آب شگرف
میان دو دریا یکی رود ژرف + زمین از دو لشکر کواکب نشان + درو جدول آب چون کهکشان + ز سیم و زر آن هر دو صاحب کلاه + کشیدند بر آسمان
بارگاه + ز هر جانبی کوس عشرت زدند + ره شادمانی نوبت زدند + زمین آسمان وار آراسته + خروش نی و نای برخاسته + چون مقدمات
جشن و میزبانی و مهمات طوی و مهمانی سامان پذیرفت منجمان دقیقه شناس جهت اجتماع نیرین ساعتی خجسته اختیار کردند و قضات و علمای پایهٔ
سریر خلافت مصیر دولت شاه بنت عماد الملک را بحبالهٔ حسین نظام شاه عقد بستند و بعد از آنکه دولت شاه دختر عماد الملک بعقد حسین نظام شاه
در آمد هر کس بخرمی و خوشی بدار الملک خود شتافت و در همین سال مولانا شاه محمد استاد نیشاپوری و چلپی رومی خان را بر قلعهٔ ریگ دنده که کفار
فرنگ پای از اندازهٔ خود بیرون نهاده به مسلمانان تشویش میرسانیدند نامزد فرمود علیسویان از کردهٔ خویش پشیمان شده در باب عدم مزاحمت مسلمانان
عهود و مواثیق در میان آوردند آن جماعت معاودت نمودند و در اواخر سنه سبع و ستین و تسعمائه حسین نظام شاه بر قلعهٔ کالنه که در تصرف این رای
بود بخلاف آبا و اجداد که تا آن زمان تصرف نظام شاهیه در نیامده بود لشکر کشیده در مدت سه چهار ماه با چند قلعهٔ دیگر مسخر ساخت و بمردم
خود رجوع نموده مظفر و منصور باحمدنگر مراجعت نمود و در همان زودی آوازه افتاد که علی عادل شاه در انتقام و انتزاع قلعهٔ شولاپور و کلیان
بجد ست و رامراج را با قطب شاه همراه گرفته متوجه احمدنگر می باشد حسین نظام شاه باستصواب قاسم بیگ شاه حسن انجو را که رخصت مکه
گرفته به بندر چیول رفته بود باحمدنگر طلبیده با او مشورت نمود شاه حسن و قاسم بیگ گفتند چون ما را تاب مقاومت این سه پادشاه نیست صلاح
دولت در آنست که قلعهٔ کلیان بعادل شاه داده لوازم صلح در میان آوریم حسین نظام شاه گفت قلعه که پدرم بضرب شمشیر و مردانگی گرفته مرا عار و
ننگست که بخصم سپارم شاه حسن جرات نموده معروض داشت هر وقت تقاضای می کند آنوقت مقتضی گرفتن و اکنون مقتضی دادنست پادشاهان
و اهل دنیا را امثال این امور بسیار پیش آید حسین نظام شاه بهیچ وجه باین مقدمه آشنا ناشده چندان استیزه نمود که هر سه پادشاه قریب یک لک سوار
و دو لک پیاده بحوالی احمدنگر رسیدند نظام شاه قلعهٔ احمدنگر را که از خاک بود و خندق نداشت مملو از آذوقه و آلات آتشبازی نموده بمردم جنگی سپرد و خود
با خزانه و اهل و عیال بجانب پتن رفت تا دریا عماد الملک و میران مبارک شاه فاروقی و علی برید را با خود متفق ساخته با خصمان مصاف نماید

اتفاقاً خان جهان برادر امیر برید که نزد عماد الملک رفته مدار علیه شده بود بتحریک عادلشاه عماد الملک را از امداد نظام شاه مانع آمده خود با پنج هزار سوار
و پیاده بتخریب ولایت نظام شاه پرداخت حسین نظام شاه ملا محمد نیشاپوری را باستقبال او با ده هزار سوار فرستاد و در حملهٔ اول خان جهان شکسته و
بدحال از مقابل ملا محمد گریخته چون روی رفتن نزد عماد الملک نداشت بملازمت عادلشاه شتافت و جهانگیر خان دکنی حملة الملک شده با لشکر برار بمدد
نظام شاه آمد علی عادلشاه و رامراج و قطب شاه باحمدنگر رسیده در خرابی منازل و مساجد دقیقه فروگذاشت نکردند و قلعه را محاصره کرده چون کار بر مردم
درونی تنگ شد قطب شاه عاقبت اندیشی کرده چون نمی خواست که عادلشاه نیز بر نظام شاه فائق باشد هر آئینه از مورچل خود راه آمد و شد بر مردم
قلعه مفتوح ساخته جمیع مایحتاج میرسانید و قاصدان و معاونان بفراغت از جانب نظام شاه بقلعه تردد می نمودند و از هیچ ممر محنت و تعبی نمی کشیدند
و ملا عنایت الله که در آنوقت ملازم قطب شاه بود در امثال این امور دخل عظیم داشت پیوسته با اهل قلعه باب دوستی مفتوح داشته عرائض مشتمل بر اخلاص
و دولتخواهی نزد حسین نظام شاه مرسول می داشت و چون این قسم امور مخفی نماند عادلشاه و رامراج مطلع شده با قطب شاه در مقام پرخاش شدند و وی
خوشطبعانه چنانکه از پای قلعه گلبرگه رفته بود از مورچل قلعه احمدنگر نیز وقت شب خیمه و خرگاه و چیزهای سنگین بجای خود گذاشته بسرعت تمام همچو برق و باد
روانه گلکنده شد و ملا عنایت الله وقت کوچ از قطب شاه جدا شده خود را بقلعه احمدنگر رسانید و از آنجا به پتن رفته بملازمت حسین نظام شاه مفتخر و مکرم
گردید و بنابر آنکه بعد از شکست خان جهان عماد الملک جهانگیر خان دکنی را پیشوا ساخته با جمعیت خوب و خوش اسلوب بکمک نظام شاه فرستاده بود هر آئینه بسرحد عادلشاه
رفته مانع وصول غله و آذوقه گردید و قحطی و غلائی در اردوی عادلشاه و رامراج بهم رسیده تمام خلایق قرین محنت و اندوه گشتند و هر دو پادشاه کوچ کرده
در قصبهٔ اشتی رسیدند و در آنجا اقامت نمودند و در صدد آن شده که امرای کبار را با لشکر بسیار بجانب قلعه پرینده فرستاده اول آنرا مفتوح سازند و
بعد از آن مراجعت کرده احمدنگر را متصرف شوند نظام شاه مضطرب گشته بمشورت و استصواب قاسم بیگ حکیم و شاه حسن انجو و ملا عنایت الله
با رامراج طریقهٔ آشنائی مسلوک داشته مطالب صلح گردید رامراج گفت بسه شرط صلح می کنم اول آنکه قلعه کلیان را بعادلشاه بدهند دوم آنکه جهانگیر خان
که ازو مضرت بسیار بلشکر ما رسیده دشمن ماست بقتل رسانند سیوم آنکه نظام شاه نزد ما آمده پان استمالت بگیرد حسین نظام شاه این سخن شنیده
جهت حفظ دولت خود هر سه امر را قبول کرده ابواب جور و جفا بر رخ احباب گشاده به تحریک جمعی از امرای کبار را بر دائره جهانگیر خان که مهمان و دولتخواه
بود فرستاده تا او را بقتل آوردند عماد الملک از ترس و خوف زبان بلا و نعم نگشوده تغافل را اهم ترین امور دانست حسین نظام شاه بعد ازین
بی مروتی که بگفته کافر قوی برای مصلحت ملک دوست جانی را بقتل رسانید عماد الملک را وداع کرده روانه اردوی رامراج گشت و رامراج
از غائت عجب و تکبر تواضع ناکرده همچنان نشسته به نظام شاه دست بوسی نمود حسین نظام شاه از نخوت و غرور او بغایت برآشفته از سر جهالت
و نادانی جهت ایذای رامراج در همان مجلس طشت و آفتابه طلبیده دست شست رامراج از مشاهدهٔ آن بر خود پیچیده بزبان کنهری گفت اگر
نه مهمان میبود پارچهٔ بزرگ او سر انگشتان او میبود طشت و آفتابه خود نیز طلبیده دست شست تنگنادری و تمراج برادران رامراج با قاسم بیگ
و ملا عنایت الله حرفهای که آتش فتنه فرونشاند در میان آوردند حسین نظام شاه قلعهٔ کلیان را برامراج داده گفت این را پیشکش تو کردم رامراج در حضور
وی کلید را نزد عادلشاه فرستاده آنحضرت را بایان رخصت داد حسین نظام شاه چون عجب و تکبر رامراج را از جانب عادلشاه میدانست ملاقات
او ناکرده بدائرهٔ خود رفت چون ایشان هر کدام بمرکز دولت خود شتافتند حسین نظام شاه باحمدنگر رفته قلعه را که از خشت و گل بود شکست و دائره
اش بزرگ ساخته از گچ و سنگ طرح انداخت و در آن باب اهتمام بلیغ فرموده در اندک زمانی باتمام رسانید و خندقی وسیع و عمیق حفر نموده مردم
نیز در تعمیر منازل کوشیدند و در اوائل سنه تسع و ستین و تسعمائه ۹۶۹ صبیهٔ بزرگ خود بی بی خدیجه که از بطن خونزه همایون بود بعقد ازدواج شاه جمال الدین
حسین بن شاه حسین درآورد و در آن زودی چون دریا عماد الملک فوت شد پسر بزرگ او برهان عماد الملک که کوچک سال بود قایم مقام وی
شد حسین نظام شاه بواسطهٔ آن مروتی که از قطب شاه در حین محاصرهٔ احمدنگر مشاهده نموده بود با وی در صدد دوستی و صداقت شده و

ملا عنایت الله که در آن مدت مصاحب و هم پیالهٔ نظام شاه گردیده بود باز قدم در میان نهاده نوعی نمود که حسین نظام شاه ایلچی نزد قطب شاه فرستاده
بر نسبت سابق یکدل و یکجهت گشتند و قرار دادند که در حوالی کلیان ملاقات یکدیگر نموده لوازم عروسی بجای آورده قلعهٔ کلیان را مسخر سازند اگر عادلشاه
در امداد نیز متوجه ایشان شوند نظام شاه متعهد قتال راماراج شده قطب شاه مقابلهٔ عادلشاه اختیار نماید و از آنکه حسین نظام شاه قهار و بیباک بود بسخن کسی
در بارهٔ فسخ این اراده مجال بر روی او نگفته چندان سکوت اختیار کردند که در اوائل سنهٔ سبعین و تسعمایه نظام شاه و قطب شاه در حوالی کلیان ملاقات
کرده دلها را بیکدیگر صاف ساختند و شرائط جشن عروسی در میان آورده بی بی جمال بنت حسین نظام شاه را در حبالهٔ نکاح ابراهیم قطب شاه منتظم گردانیدند و هردو
پادشاه باتفاق به محاصرهٔ قلعهٔ کلیان مشغول گشته چون نزدیک شد که مردم درونی امان خواسته قلعه را تسلیم نمایند که ناگاه پنج اول عادلشاه در امداد با لشکر
گران متوجه اتحدو شدند و برهان عماد الملک که جانشین پدر شده بود از کشتن جهانگیر خان از نظام شاه رنجش خاطر بهم رسانیده باتفاق علی برید بعادلشاه
پیوست حسین نظام شاه ترک محاصره کرده احمال و اثقال و اهل و عیال را با شهزاده مرتضی و داماد خود شاه جمال الدین حسین بجانب قلعهٔ اوسه روان
گردانید و خود با هفت صد ارابهٔ توپ و ضرب زن و پانصد فیل نامی برفاقت قطب شاه استقبال ایشان کرده بفاصلهٔ شش کروهی فرود آمد و روز دیگر
بهمراهی قطب شاه بنیت جهاد و غزا با کفار بیجانگر اسلحه بر سپاهیان قسمت کرده و مهیای قتال گشته متوجه اردوی راماراج گردید و قطب شاه نیز بقدر طاقت
و توان لشکر آراسته بقصد مقاتله و مقابلهٔ عادلشاه و علی برید و برهان عماد الملک برابر نظام شاه روانه شد قضا را در آن روز موسم برسات بود ناگاه
ابری بهم رسیده چنان باران شد که صحرا و دشت مملو از آب گردید و صحراها و آب کندها هر کدام دریاچه شد آدمیان و فیلان و اسپان و گاوان زبون و
عاجز و معلق شده لشکریان اسلحه را افگندند و ارابها در گل بند شده صحبت غریب و عجیب روی نمود حسین نظام شاه آن روز را صرفه ندیده به معسکر خود
با چهل ارابهٔ توپ بزرگ معاودت نمود و مرتضی خان برادر شاه ابو القاسم انجو که از نوکران عادلشاه بود بهمراهی امرای برگی نامزد فرمود که پیشتر رفته
خود را بآن لشکر بنمایند تا ایشان را فرصت شود که مسلح گشته بمیدان شتابند اتفاقا مرتضی خان در اثنای راه بدانجا رسیده ارابهای توپ و ضرب زن
را که در میان گل و لای افتاده بود دید چون بر حقیقت و ماهیت قضیه واقف شد به تعجیل کسان نزد علی عادلشاه فرستاده بشارت داد و علی عادلشاه
در امراج کسان روانه کرده ارابها را متصرف شدند و بی توقف تا دائرهٔ قطب شاه رفته حمله نمودند قطب شاه با جمعی از مخصوصان گریخته عقب لشکرگاه نظام شاه
بایستاد و مصطفی خان اردستانی که میر جملهٔ او بود با جمعیت خویش رگ سیادت و غیرت را بحرکت آورده فوج خود بیاراست و دمامهٔ جنگ نوازش
در شور ده چندان پای برجا داشت که نظام شاه بمدد رسیده اردوی قطب شاه بسلامت ماند نظام شاه ارکان دولت خود را احضار ساخته گفت من باستظهار
توپخانه می خواستم که مواجههٔ راماراج نمایم و قطب شاه را بمحاذات عادلشاه مامور گردانم اکنون قطب شاه از مرتضی خان که یکی از امرای عادلشاه است
جنگ ناکرده گریخت و توپخانه بدست غنیم افتاد قتال چگونه صورت خواهد بست ایشان گفتند در این وقت در جنگ بجز خسارت چیزی دیگر مشاهده نمیگردد
و الحال بمقر دولت باید رفت و دیگر وقت جنگ نمود باز بطریق روز گذشته امرای بسیاری از سران سپاه راماراج و عماد الملک و علی برید بحوالی
اردو رسیدند نظام شاه و قطب شاه بهانهٔ جنگ سوار گشته بجانب احمدنگر روان شدند و خصمان بعد از غارت اردو تعاقب ایشان نمودند بحدی
که لشکر نظام شاه مانند بنات النعش از هم پاشیده زیاده از هزار سوار با نظام شاه نماندند ولیکن همچنان چتر و علم خود مرتفع ساخته در کمال تحمل و وقار
میرفت و پنج شش هزار سوار حمله آورده از چهار جهت او میرفتند و یارای آن نداشتند که حمله آورند و بجانب آن شیر بیشهٔ پادشاهی نگاه کنند گویند آنحضرت
بنماز بسیار مقید بود که نماز را بوقت ادا کند قضا را در آن روز چون وقت نماز ظهر شد اراده نمود که فرود آمده نماز گذارد ارکان دولت گفتند در این وقت از
اسپ فرود آمدن و بنماز مشغول گشتن در شرع درست نیست به ایما و اشاره سواره نماز کنید آن شهریار والا تهور قبول ننموده گفت خدا نکند که من نماز
را باین وضع ادا نمایم پس فرود آمده در غایت اطمینان و وقار بنماز مشغول شد و افواج خصمان که اضعاف مضاعف بودند دور دور ایستاده پیش نیامدند
حسین نظام شاه از نماز فارغ شده چون کمر خود را حسب المعتاد بسته بود گفت در مذهب شیعه با چنین لباس نماز درست نیست اعاده باید کرد

پس کمر گشوده باز بعادت نماز پرداخت و چون خلاص شد کلاه سوار گشت اهل تعاقب گفتند هرگاه در چنین وقت کاری نساختیم بعد ازین هیچ نخواهیم ساخت
پس همگی عنان کشیده کس نزد او فرستادند که شجاعت و مردانگی آنچه باشد ترا مسلم است از تعاقب ایستادیم که گذری بعد ازان اشرف رفت حسین نظام شاه
چون باو رسید شهزاده مرتضی را همراه گرفته قطب شاه را وداع نموده باحمدنگر رفت چون شنید که عادلشاه و رامراج و برهان عماد الملک و علی برید
کوچ بر کوچ متوجه آن صوب اند قلعه را ذخیره و مردم جنگی و آلات آتشبازی مضبوط گردانیده بجانب جنیر روان شد و خصمان کلهم اجمعین باحمدنگر رسیدند
و کفار بیجانگر با اوباش لشکر منازل و مساجد ویران ساختند و مساجدی که سقف او چوب پوش بود بتیشه بیداد او آن را خراب ساخته مسلمانان را آزار رسانیدند
و نسبت بعورات و فرزندان ایشان بی ناموسی کرده آنچه از دست آنها برآمد تقصیر نکردند عادلشاه از شنیدن این اخبار اندوهگین گشته چون قدرت منع
نداشت برامراج گفت محاصرهٔ این قلعه که محکم تر از اول شده مصلحت نیست بهتر آنست که کوچ کرده از دنبال نظام شاه بشتابیم رامراج راضی گشته علی برید
و برهان عماد الملک را رخصت معاودت فرمود و باتفاق عادلشاه کوچ کرده بجانب جنیر روان شد حسین نظام شاه بر توجه ایشان واقف گشته دوازده
امیر مانند رستم خان حبشی و ساباجی وغیره نامزد فرمود که پیش و پس لشکر مخالف تاخته و غارت کرده نگذارند که غله برسد و دیگر اسباب معیشت بایشان برسد
و خود با احمال از جنیر بجانب پل ندی که در کوهستان واقعست روانه گردید رستم خان در نواحی قصبهٔ کانونجان رسیده برحسب فرموده مانع وصول غله و آذوقه
شده درین اثنا روزی از روزهای کوچ علی عادلشاه بشکار مشغول بود خالوی او همراه افواج بیجاپوری طی مسافت می نمود رستم خان حبشی جلو گیری
نموده برخلاف قرارداد بر افواج عادلشاهی که اضعاف مضاعف بودند حمله برده خالوی علی عادلشاه را بقتل رسانید و خود نیز با دو هزار کس کشته شد
و بقیة السیف سپاه نظام شاه پریشان و بدحال روی بوادی هزیمت نهادند لیکن از جرات رستم خان بیجاپوریان و بیجانگریان در حساب شده چون
موسم برسات نزدیک آمد رامراج و عادلشاه باز باحمدنگر رفتند قضارا رامراج در نهر سینه و اطراف آن فرود آمد و علی عادلشاه در تر نزول نموده
هر دو در رفتن ممالک خود محاصرهٔ قلعهٔ احمدنگر متردد گشتند درین اثنا در شمال احمدنگر باران شده وقت سیل عظیمی آمده قریب بیست نفر از امرا و سیصد
فیل که زنجیر در دست و پای داشتند و دوازده هزار کس که نام ایشان در دفتر رامراج ثبت بود غریق بحر فنا شدند و ازینجا قیاس مردم پیاده و بنگاله
و اسپ و گاو و شتران نمود که چه مقدار غرق شده باشند رامراج آن معنی را شگون خوب ناگرفته بجانب ولایت خود متوجه گشت و علی عادلشاه قلعهٔ نلدرک را
از سر نو تعمیر نموده برامراج گفت اگر رضای شما باشد پایه بر پایه نهاده از گچ و سنگ تمام نمایم و باسم شما برامدرک موسوم گردانم رامراج تجویز
کرده چون هنرمندان بساختن آن مشغول شدند عادلشاه باتفاق رامراج کوچ کرده بقصبهٔ ارکی که در سرحد قطب شاه بود رسیدند رامراج طمع در
ملک عادلشاه و قطب شاه کرده و بهانهٔ غلبهٔ برسات رحل اقامت انداخته و چند پرگنه از هر دو گرفته بیجانگر رفت و علی عادلشاه قلعهٔ نلدرک را
بمرتضی خان انجو حواله نموده او نیز بجای خود معاودت فرمود مرتضی خان بواسطهٔ قرب جوار گاه و بیگاه بتاخت و تاراج ولایت شولاپور قیام می نمود
حسین نظام شاه این معنی را از تحریک عادلشاه دانسته در صدد استحکام قلعهٔ شولاپور شد و جهت ذخیره دوازده هزار گونی غله همراه شاه محمد انجو و فرهاد خان
و اوهم خان حبشی روانه ساخت مرتضی خان برین معنی آگاه گشته باتفاق امرای برگی یلغار نموده و مابین پرنده و شولاپور وقت فرود آمدن بایشان
رسیده آتش قتال بر افروخت و بحسب اتفاق شاه تقی نام سیدی که از نوکران نظام شاه بود با شمشیر خان مقابل شده شمشیرها بر یکدیگر انداختند
شاه تقی مغلوب شده اسیر گردید و برسم اسیران بالای فیل سوار کرده در آن ساعت بین الفریقین قتال و جدال عظیم واقع شد و امرای نظام شاهی
منهزم گشته قریب یک صد و بیست فیل بجا داده اند و امرای برگی چنانچه قاعده و رسم ایشان است قرار فتح بخود داده بتاراج مشغول گشتند و گونهای
غله را آتش زده سوختند و بعضی را بتاراج بردند مرتضی خان و شاه قلی خان فیلان را روانهٔ بیجاپور گردانیدند درین اثنا غلام بچهٔ حبشی را که از جمله
اسیران بود و شخصی او را بالای فیل سوار کرده بود شروع بنوحه و زاری نمود مرتضی خان گفت گریه از بهر چیست اگر میل ماندن داری باحوال تو
بنوعی خواهیم پرداخت که بفراغت باشی و اگر میل به صاحب خود داری ترا آزاد میسازیم غلام بچه گفت من صاحب خود را میخواهم پس حسب الحکم مرتضی خان او

رهائی یافته خود را به تعجیل بشاه محمد و دیگر امرای گریخته رسانید و گفت جمیع مردم عادلشاهی بتاراج مشغول اند و مرتضی خان باندک جماعتی دو دسته در فلان
موضع ایستاده است و او را بدست آورده عوض فیلان خود بدید شاه محمد باقر با دو سه هزار کس برگشته بیخبر مرتضی خان را در میان گرفته زنده دستگیر ساخته زنجیر
در پایش کرده روانه احمدنگر شدند حسین نظام شاه از سر نو دوازده هزار گولی مهیا ساخت و درین دفعه همراه شده بسرعت برق و باد قلعه محکم شولاپور
رسانیده برگشت چنانکه رفتن و آمدن او زیاده از ده روز نکشید آنگاه جمعی از طرفین در مقام اصلاح شده مقرر کردند که اسیران طرفین را در سرحد
آورده دفعة واحدة بگذارند پس مرتضی خان و شاه تقی را بسرحد برده چون از دور یک دیگر را دیدند از آن طرف شاه تقی و ازین طرف مرتضی خان را
سر داده و یکی ببیجاپور رفته و دیگری باحمدنگر آمد و بعد ازین واقعات حسین نظام شاه بساط ستیزه و خود رائی در هم پیچیده مهمات ملک و سلطنت بنفران
صائب رای رجوع فرمود چنانکه در وقایع عادلشاهیه مسطور است که بسعی دولتخواهان میان سلاطین ثلثه عداوت بصداقت مبدل گشت چاند بی بی
بنت حسین نظام شاه را به علی عادلشاه عقد بستند و قلعه شولاپور که مایه نزاع بود جهاز گویان بوی دادند و هدیه سلطان بنت ابراهیم عادلشاه را در حباله
نکاح مرتضی نظام شاه خلف حسین نظام شاه در آورده آن دو پادشاه شیعه مذهب طبل دوستی و یکجهتی فرو کوفتند و در سنه اثنی و سبعین و تسعمائه بدان کیفیت
که در داستان علی عادلشاه ثبت و وضوح پذیرفته سلاطین دکن غیر از برهان عماد الملک همگی در قتال و استیصال رام راج که در عرصه دکن نغمه انا و لاغیری
میسرائید یکدل و یکجهت گشتند و بعد از آنکه نظام شاه و عادلشاه و علی برید یراق و سامان جنگ نموده از آب کشنه گذشتند و در کنار ندی هیکری
که شش کروهی کشنه است مقام فرمودند رام راج با هفتاد هزار سوار و نه لک پیاده جنگی که اکثر توپچی و تیرانداز بودند از بیجانگر متوجه ایشان
شدند مسلمانان از حشمت و شوکت و کوکبه او وهم بخود راه داده راضی بودند که ولایات عادلشاه و قطب شاه آنچه گرفته است واپس دهد
و عهد کند که من بعد مزاحمت و تشویش نرساند اما آن کافر آنها را از غرور ضعیف دانسته از جمله موجودات نشمرده در حرب تعجیل کرده و تنکنادری را با بیست
و پنجهزار سوار و دو لک پیاده و پانصد فیل بمحاذات عادلشاه معین ساخت و ایلتمراج را با بیست هزار سوار و دو لک پیاده و پانصد فیل
بمواجهه قطب شاه و علی برید مقرر کرده خود با سی و پنجهزار سوار خاصه و دو هزار سوار کمکی راجهای اطراف که در روز جنگ باو پیوسته بودند
پنج لک پیاده جنگی و یک هزار فیل جنگی و بروایتی دو هزار فیل مقابله و مقاتله حسین نظام شاه اختیار کرد و از غایت تکبر و تجبر غدار را در میان
[illegible] و از بازی روزگار غافل گشته به برادر خود حکم نمود که عادلشاه و قطب شاه را زنده دستگیر سازند تا مدت الحیوة در قید آهنین کشیده محبوس
گردانند و بهر اول یمین و یسار خود امر کرد که نظام شاه را در ساعت سرش از تن جدا کرده نزد من آورید میمنه با ایلتمراج و تنکنادری و مقدمه را با امرا
کبار آراسته خود در قلب جای گرفت سلاطین اسلام بقصد غزو و جهاد کمر قتال بر میان استوار ساخته و جوشن شجاعت در بر کرده از کثرت اعدا
نیندیشیدند و بمقتضای کانهم بنیان مرصوص صفها آراسته عادلشاه در میمنه و قطب شاه و علی برید در میسره و نظام شاه در قلب جا گرفتند و هر کدام
اعلام دوازده امام مرتفع ساخته نقاره جنگ فرو کوفتند حسین نظام شاه ششصد عرابه توپ و ضربزن و زنبورک سه مرتبه پیش افواج خود باز
داشت برین نهج دویست عرابه توپهای کلان را پیش از همه در یمین و یسار نگاهداشت و عقب آن دویست عرابه ضربزن که عبارت از توپهای
میانه باشد ایستاده کرده پس آن دویست عرابه زنبورک که از تفنگ بزرگتر و از ضربزن کوچکتر بودند بقاعده و اسلوب نگاهداشت و چلبی رومیخان
که در فنون آتشبازی بی تشبیه و بی نظیر بود بسرکاری آنها پرداخت و همه را بگلوله و باروت مستعد و مهیا ساخت درین اثنا دو هزار غریب تیرانداز
نظامشاهی که قراول شده بودند افواج رام راج را آهسته آهسته بروش و قاعده سپاهیگری بسر توپخانه آوردند و رومیخان بسر دادن توپهای کلان شروع نمود
و چون آنها خالی شدند باستعمال آلات ارابهای ضربزن و بعد از آن بکار فرمودن زنبورک پرداخت و جمعی کثیر از سوار و پیاده رام راج کشته شده آنکافر
از قتال مسلمانان در حساب شد و تا آن زمان بر سنگاسن سوار بود فرود آمده بفرمود که شامیانهای زربفت و مجلس سرخ آوردند و خود بر کرسی مرصع
چهار زانو نشست و از هر دو طرف هون و پرتاب دو کوه طلا ساخته زر دامن دامن و سپر سپر بلشکر قسمت کرد و بجنگ ارباب اسلام ترغیبات نمود

وعده داد که هر که مظفر نزد من آید او را به یدک مرصع و اضافهٔ اقطاع خواهم نواخت پس کاهن و بسیار و مقدمهٔ او بهیئت مجموعی بر افواج سلاطین اسلام حمله نموده میمنه و میسرهٔ نظام شاهی را که عادلشاه و قطب شاه بجا ساختند و خلایق را گمان شد که غلبه از جانب کافران شد درین ما بین تا حسین نظام شاه جمعی را از نزد سلاطین اسلام فرستاده پیغام نمود که بتوفیق سبحانی و امداد ائمه معصومین علیهم السلام همین ساعت قرین فتح و نصرت خواهیم گشت در کوشش و سعی تقصیر نکنید و کاردان کار آگاه چلبی رومیخان جلدی و مردانگی نموده کرت دیگر فرصت دیده توپهای کلان و ضرب زن را بجائی که گلوله خورده بس بر کرده بر لشکر رامراج سر دادند که بیکدفعه قریب پنج و شش هزار آدمی و چند فیل و اسپ سوخته بیجان گشتند درآنوقت نظام شاه با افواج جرار خود از عقب توپها بر آمده با اتفاق کشور خان لاری که با هفت هشت هزار سوار عادلشاهی بسرعت برق و باد خود را بوی رسانیده بود بر اعدا حمله آور گشتند **مثنوی** فرو ریخت خون از دم تیغها + چو اقطار امطار از میغها + سنان یلان شعله افروز شد + چو برق بهاری جهانسوز شد + درآنوقت که طرفین بکار خود مشغول بودند فیلی از فیلان نظامشاهی غلام علی نام داشت و حوالهٔ رومی خان بود بر یکی از فیلان رامراج کرده بگریزانید و دنبال کرده بجانب شامیانهای رامراج متلاشی شده وی از بیم آسیب فیلان که از کرسی برخاست و چون پیر شده بود و قوت سواری نداشت یا آنکه قلم تقدیر بفنا و زوال او رفته بود از کمال غرور بر اسپ سوار نشده بر سنگاسن سوار گشت و چون فیلان بحسب اتفاق بدانجا رسیدند حمالان که بلغت دکنی بوئی می گویند سنگاسن را بر زمین انداخته روی بگریز نهادند و فیلبانان نظامشاهی بطمع سنگاسن مرصع فیل را استاده کرده چون متوجه سنگاسن شده فیل را اشارت کرد که سنگاسن را بخرطوم خود برداشته بر پشت خود بالا دهد یکی از خاصان نزدیک رامراج که در آنجا حاضر بود تصور کرده که رامراج را نشناخته فیل را انگشتن او اشارت کرده است بنابران از روی دولتخواهی پیش دویده شروع در تضرع و زاری نمود فیلبانان متفطن شده رامراج را بخرطوم فیل بالا کشید و چون دانست که رامراج است بسنگاسن ملتفت نشده و به مشقت و سعی تمام نزد رومی خان به تعجیل بنظام شاه رسانید و نظام شاه او را شناخته در لحظهٔ سرش از تن جدا کرده و بر سر نیزه کرده بالای همان فیل مرتفع ساخت و حکم نمود تا پیش لشکر خصم برند چون کفار بیجانگر ملاحظهٔ آن نموده قرار بر فرار اختیار نمودند و برادران رامراج از مقابلهٔ عادلشاه و قطب شاه کناره جسته بجد و برادر شتافتند در ان اثنا خبر کشته شدن او شنیده ایشان نیز چون دیگران راه گریز پیش گرفتند و سلاطین اسلام تا انی کندی که ده کروهی بیجانگر است تعاقب نموده بروایت صحیح من اوله الی آخره یک لک آدم از کفار بقتل آمدند و از نقد و جنس آن مقدار نصیب خاص و عام گردید که قلم دو زبان از شرح و بیان آن بعجز اعتراف می نماید و سلاطین در غیر از فیل کلمع بهیچ چیز نگاه کرده هر چه بدست هر کس افتاد باو ارزانی داشتند و حسین نظام شاه پوست سر رامراج پر از کاه کرده این بیت بخواند **بیت** چو بیشه تهی گردد از نره شیر + شغالان در آیند آنجا دلیر + نوشته در سر آن صحوب روندگان جلد نزد تفال خان برادری فرستاد چه که در ان مدت تنها یک رامراج فرصت دیده تا حوالی احمدنگر مزاحمت میرسانید جل سلاطین اسلام از انی کندی به بیجانگر رفته آن شهر را بنوعی خراب ساختند که تا این زمان که تاریخ هجری الف و عشرین بیست ۱۰۲۰ است آثار معموره در آنجا مرئی نمی گردد و تنکنادری چون چاره نداشت قلاع و پرگنات مسلمانان را که رامراج بعنف گرفته بود واپس داده بعنوانی که بود صلح کرد و سلاطین باتفاق و عازم مراجعت گشته هر یک بمقر دولت خود شتافتند لیکن حسین نظام شاه چون باحمدنگر رسید بعد از یازده روز بافراط شراب و کثرت مباشرت این جهان فانی را وداع نموده بسرای باقی شتافت **مثنوی** درین دیر فانی که آرام دید + که بود آنکه جاوید از و کام دید + کسی رخت ازین خانه بیرون نبرد + که تیر بلائی ز گردون نخورد + چه گویم ز گردون ناپاک باز + که با پاکبازان کند ترک تاز + فغان از سپهر شرارت اثر + کز و عالمی گشت زیر و زبر + مدت سلطنت او بحساب از تاریخ وفات پدرش تا تاریخ وفات او یازده سال میشود و این مصرع تاریخ فوت او است **مصرعه** آفتاب دکن شد پنهان و حسین نظام شاه بجوار رحمت ایزدی واصل گشت از وی چهار پسر و چهار دختر که از چهار عورت متولد شده بودند ماندند از بی بی خونزه همایون دو پسر مرتضی و برهان و دو دختر چاند بی بی زوجهٔ علی عادلشاه و بی بی خدیجه منکوحهٔ جمال الدین حسین انجو و از سریه دو پسر شاه قاسم و شاه منصور و دو دختر آقا بی بی زن میر عبدالوهاب بن سید عبدالعظیم و بی بی جمالی زوجهٔ ابراهیم قطب شاه

## ذکر شاهی ابوالمظفر مرتضی نظام شاه بن حسین نظام شاه بحری المشهور بدیوانه

چون حضرت بیچون تعالی و تقدس تخت احمدنگر را بوجود ابوالمظفر مرتضی نظام شاه بن حسین نظام شاه فرین گردانید و دائرهٔ مملکت آن سلسله وسیع گشت و رواج
مذهب اثنی عشریه بکمال رسید سادات و محبان اهل بیت باین آتش شعر و مکرم گشتند و چندین قریه و قصبه اضافه وقف علما و سادات و مستحقین شد
بعد از فتح برار بواسطهٔ خبط دماغ از علو همت قریب شانزده سالی گوشه‌نشین شده غیر از یک خدمتگار یا دو خدمتگار نزدیک خود نگذاشته مهمات پادشاهی را
بارکان دولت رجوع فرمود و ایشان را هر گاه کاری عمده پیش می آمد عریضه نوشته بدر لیهٔ خادم بدرون میفرستادند و آنحضرت جوابی بکمال معقولیت بقلم آورده
بیرون میفرستاد و در هیچ یک از کتب بنظر نیامده که پادشاهی را شانزده سال کسی نه بیند و خلل در مملکت او راه نیابد حقیر فقیر محمد قاسم فرشته در عهد فرخندهٔ آن انجم جاه
بسن رشد و تمیز رسیده در سلک نوکران منتظم گردید و چون آن شهریار در عنفوان جوانی افسر جهانداری بسر نهاد و با مور ملک و مال پرداخت مادرش
خونزهٔ همایون قریب شش سال متصدی مهمات پادشاهی شده برادران خود عین الملک و تاج خان و اعتبار خان خواجه سرای خود را از امرای کبار
گردانیده در تقویت ایشان نوعی کوشید که مافوق آن متصور نبود و ملا عنایت الله را پیشوا ساخته هر روز عقب پرده می‌نشست و باستصواب
قاسم بیگ حکیم امور ملکی و مالی سرانجام می‌داد و مرتضی نظام شاه با جماعتی از غریب و حبشی بلهو و لعب پرداخته در مهمات سلطنت اصلا دخل نمی‌نمود
و این خونزهٔ همایون دختر سیاجیون خواجگی پسرزادهٔ جهان شاه قراقوینلو پادشاه آذربایجان است و در آن مدت علی عادلشاه عرصه را بکام خود دیده
بتسخیر بلدهٔ ادنی کندی و بیجانگر لشکر کشیده داعیه نمود که تمراج ولد رامراج را که پرورش کرده بپادشاهی تلنگانه که دار الملک کرناتک بود نافرمان نماید و ادنی
کندی و بیجانگر را مع مضافات خود در تحت فرمان خویش در آورد از این سبب تکناداری حاکم تلنگانه در اضطراب افتاده عریضه بمرتضی نظام شاه و
خونزهٔ همایون نوشت و التماس کمک نموده خونزهٔ همایون با مرتضی نظام شاه باستصواب ملا عنایت الله متوجه بیجانگر گردید علی عادلشاه
ناچار گشته دست از و از این ممالک کوتاه کرد و بعد از آنکه موکب نظام شاهی بحوالی بیجاپور رسید و چند روز از آن بگذشت علی عادلشاه آن خبر شنیده
بایلغار از ادنی کندی به بیجاپور آمده ارادهٔ قتال نمود اما از جانبین مردم خیراندیش در ایقاع صلح کوشیده گفتند که دو پادشاه هم مذهب را با یکدیگر
منازعت نمودن از مروت دور است شرط انصاف آنست که بمصالحه بساط نزاع و کدورت برچینند چون منازعت از میان برخاست خونزهٔ
همایون باحمدنگر مراجعت نمود و سال دیگر مرتضی نظام شاه بحری و علی عادلشاه اتفاق کرده بقصد انتقام از تفال خان که در یورش بیجانگر همراهی
ننموده بود بطرف ولایت برار نهضت فرمودند و تا ایلچپور آن مرز و بوم را از صلاحیت کشت و زراعت انداخته آتش خلل و غارت در مساکن و مواطن
مردم تصوب افروخته آنچه شرط انتقام بود بظهور آوردند و چون موسم برسات رسید تفال خان از راه تضرع و ابتهال در آمده علی عادلشاه را ببذل نقود
و ارسال تحف و نفایس از خویش راضی ساخت و آنحضرت رسیدن موسم برسات را بهانه کرده باتفاق نظام شاه عازم مراجعت گشت و در سنه خمسین و تسعمائه
عادلشاه عازم تسخیر بعضی از ولایات نظام شاه شده نخست قلعهٔ کندانه را که بسیت کروهی قصبه چاکنه است بتسخیر آن ساخته متصرف گشت آن گاه
کشور خان را با لشکر عظیم بجانب سرحد نامزد فرمود خونزهٔ همایون بر آن مطلع شده بعضی از سرداران دکنی را مثل انجد انعه او مامور گردانید و آنها در حوالی قصبه
کج از کشور خان شکست خورده بحال پریشان باحمدنگر شتافتند و کشور خان دلاسای رعایا نموده بحصول خریف و ربیع ممالک سرحد که قریب بیست لک
هون می‌شد متصرف شد و در جای فتح قلعه از گچ و سنگ در غایت استحکام طرح انگنده استیلای کلی بهم رسانیدند و بنا بر آنکه خونزهٔ همایون همه ولایت
نظام شاه به برادران و منسوبان خود جاگیر داده و از ایشان باحوال سپاهیان نمی‌پرداختند لاجرم دفع تسلط کشور خان نمی‌شد بدین سبب شاه جمال الدین حسین انجو
و قاسم بیگ حکیم و شاه احمد و مرتضی خان برادرزادهٔ شاه جمال الدین حسین انجو که از مصاحبان مرتضی نظام شاه بودند از مشاهدهٔ اوضاع
و اطوار دولتخانه دلگیر گشته در خلوت به مرتضی نظام شاه شکایت از خونزهٔ همایون نمودند جواب داد که جمیع خلائق دولتخانه از

جانب والده اند چگونه دفع تسلط او میتوانم نمود ایشان گفتند اگر حکم شود فرهاد خان و اخلاص خان و حبشی خان را که از امرای کبار حبشی اند با خود یکی ساخته علاج
تسلط او می توانیم کرد نظام شاه قبول آن امر فرموده ایشان امرای مذکور را با خویش همداستان ساختند و بهانهٔ سلام به قلعه در آورده بعرض رسانیدند که فلانیان
حاضر شده اند اگر فرمان شود جمعی از سواران و خواجه سرایان باندرون حرم فرستاده خونزه همایون را مقید سازند نظام شاه باین امر راضی گشته چون شاه
جمال الدین حسین و شاه احمد و مرتضی خان از مجلس جهت سر انجام کار برخاستند بحسب اتفاق خونزه همایون بجهت کاری نظام شاه را بحرم طلبیده نظام شاه
را الگمان شد که مادرش بران راجوت مطلع شده می خواهد که از سلطنت او را معزول سازد بنابرین چون بوالده رسید جهت اخلاص خویش گفت
فلان و فلان اتفاق کرده میخواهند که ترا بگیرند خونزه همایون چون برین مطلع شد و غنچهٔ حریفان گل کرد بدیوان خانه آمده وقت شام عقب پرده بنشست
شاه جمال الدین حسین را گرفته مقید گردانید و فرهاد خان و اخلاص خان و حبشی خان بر گرفتاری او آگاهی یافته با جمعیت خود در لحظه از قلعه متوجه
بیرون شدند و شاه احمد و مرتضی خان بمیان پیاده‌های ایشان در آمده از قلعه بخانهٔ خود رفتند و سید مرتضی سبزواری و خواجه میرک دبیر اصفهانی و بعضی
دیگر از غریبان که در سلک خاصه خیل نظام شاه انتظام داشتند و ایشان را در آن شریک میدانستند نیز سوار شده باتفاق از قلعه بیرون رفتند
خونزه همایون جمعی را برای گرفتن مرتضی خان مامور گردانید و او باتفاق سید مرتضی سبزواری و خواجه میرک دبیر اصفهانی و دیگر غریبان به بیجاپور
گریخت و فرهاد خان و دیگر امرا تمام شب در میدان کالاچبوتره با افواج خود ایستاده کسان بمنزل خویش فرستادند که اهل و عیال و مال خود آورده
بجانب گجرات روان شوند خونزه همایون یکی از معتمدان خود را نزد آنها فرستاده پیغام نمود که شما خود درین امر شریک نبودید سبب وحشت و دهشت
چیست باید که خاطر جمع کرده بخانهٔ خود بروید و بحال خود باشید ایشان چون می دانستند که بی بی وقت را مقتضی دیده اغماض می نماید از آن سخنان فریب نخوردند
بار دیگر بی بی مضطر گشته قاسم بیگ حکیم را که مصاحب فرهاد خان بود نزد ایشان فرستاده قاسم بیگ چون نزد ایشان رسید حق رسالت بجای آورده با آنها گفت
همه کس میدانند که تو و ماهم درین مصلحت داخل بودیم ولی بی بی نیز این امور بواجبی میداند غرض وی آنست که ما را غافل ساخته انتقام بکشد بهتر آنست
که تو نیز سلامتی خود را در رفاقت ما دیده درین ملک نباشی قاسم بیگ باور کرده فرزند خود کمال الدین حسین را همراه گرفته و صندوق جواهر که محصول
عمرش بود چنانکه کسی واقف نشود بشاه رفیع الدین ولد شاه محمد طاهر بامانت سپرد و پس فرهاد خان باتفاق آن مردم در همان شب به طی راه
گجرات مشغول گشته خونزه همایون چند نفر از امرا به تعاقب ایشان نامزد نمود اخلاص خان و حبشی خان باحمدنگر مراجعت کردند و قاسم بیگ
و فرهاد خان که زیاده خوف و وهم بر ضمایر ایشان مستولی شده بود بتعجیل خود را بسرحد گجرات رسانیدند و در آنجا دنبال کنندگان بهجوم عجب بر ایشان
آوردند کمال الدین حسین ولد قاسم بیگ را که هفده ساله بود اسیر و دستگیر ساختند و چون قدم در ملک بیگانه نتوانستند نهاد برگشته باحمدنگر آمدند
بی بی خاطر از همه کس جمع کرده کمال الدین حسین را به قلعه دورب فرستاد و بعد از اندک زمانی باز در مقام لطف و عنایت شده از حبس نجات داد و بنسبت
سابق باقطاع و عزت و قرب اختصاص تخصیص بخشید و بیش از پیش در تقویت اعوان و انصار خود کوشیده شاه احمد و مرتضی خان را قولنامه داده از
بیجاپور طلبید و قولنامه جهت قاسم بیگ و فرهاد خان نیز مرسول داشت فرهاد خان مراجعت کرده قاسم بیگ در احمدآباد گجرات توقف نمود و کس نزد
شاه رفیع الدین حسین باحمدنگر بطلب صندوق جواهر فرستاد شاه رفیع الدین همچنان صندوق سربمهر بآن شخص تسلیم نمود و وی چون به قاسم بیگ
رسانید وی همه چیز را بحال خود دید مگر کیسه که مملو از اقسام جواهر نفیسه بود بنظر در نیامد قاسم بیگ فریاد برداشته گفت وای که کیسه نیست پس آن ساعت بیمار
گشته مهمان زودی در گذشت خونزه همایون آن تعدی و تسلط کشور خان را از حد و اندازه متجاوز دیده آنرا از موافقت و اتحاد باطنی بلا عنایت الله دانسته
در قلعه جوند محبوس ساخت و بعد از چند گاه لشکر فراهم آورده و یراق سفر کرده در سنه سبع و سبعین و تسعمائه بقصد دفع فتنهٔ کشور خان همراه پسر خود مرتضی نظام شاه
از احمدنگر بیرون آمد و چون بدامن کانور رسید ملا حسین تبریزی و شاه احمد و مرتضی خان که از مصاحبان مرتضی نظام شاه بودند دلیری نموده باز نظام شاه
را در گرفتن والده و دفع تسلط او تحریص و ترغیب نمودند نظام شاه که بغایت از استیلای مادر آزرده بود درین کرت در علاجش ثابت و

راسخ گشته بوی گفت اگر رضا باشد صباح بشکار بروم وی رخصت کرده مرتضی نظامشاه در آنشب به فرهاد خان و اخلاص خان و حبشی خان خبر داد که فردا المعبود
رضای والده بشکار میروم باید که شما و اکثر امرا در رکاب باشید روز دیگر همین که صبح دولت و میدان شهریار از سراپرده بیرون آمده بجانب صحرا شتافت بحسب
تاج خان و عین الملک و اعتبار خان همه امرا در رکاب ظفر انتساب در روانه شدند خونزه همایون که عورت عاقله بود از روی حدس آن هجوم را خوب ندیده او نیز به بهانه
گشت با اعوان و انصار سوار شد اما چون او بار روی آورده بود پیش از وقت موعود مراجعت کرد و مردم بخیمهای خود رفته کسی در درگاه نماند نظام شاه بران معنی مطلع
شده اول حبشی خان را که مرد درشت و دلیر بود جهت گرفتن مادر خویش نامزد فرمود و از عقب آن فرهاد خان و اخلاص خان را روانه کرد و در دنبال ایشان خود با مردم
خاصه فیل و مجلسیان و بعضی امرای دیگر متوجه گردید حبشی خان چون بحوالی سراپرده رسید خونزه همایون واقف شده برقع پوشید و ترکش و شمشیر و خنجر بر میان بسته بر اسب
سوار شد و حبشی خان سواره پیش رفته گفت حکم پادشاه است که بطریق سائر عورات درون خانه نشسته در مهمات دخل نکنی خونزه همایون اعراضی شده گفت
ای غلام ترا چه یارا که در مقابل من چنین سخنان بگوئی حبشی خان خواست که بازویش گرفته از اسپ فرود آرد خونزه همایون خنجر از نیام بر آورده حمله برو آورد خواست
که برو اندازد حبشی خان دستش گرفته بنوعی پیچید که خنجر از دستش بیفتاد و عین الملک و تاج خان در استخلاص خواهر خیر و اخته راه گریز پیش گرفتند حبشی خان بخاطر جمع
خونزه همایون را در پالکی نشانیده بمرتضی نظام شاه رسانید نظام شاه در ساعت بموکلان سپرد و چون ببارگاه سلطنت رسید هر یک از امرا را بنوعی از لطف
و مرحمت بنواخت ملا حسین تبریزی را که در آن روز قدوبانه پیش آمده بود خطاب خانخانان داده به منصب پیشوائی اختصاص بخشید و کمال الدین حسین ولد
قاسم بیگ مرحوم را که از راه گجرات برگشته آمده بود باسم پدر موسوم ساخت و در تعظیم و تکریم او کوشید و مرتضی خان را از جملهٔ امرا ساخته که آن زمان شاه احمد میگفتند
بخطاب مذکور نواخته اقطاع اعتبار خان خواجه سرا و اسپ و فیل و اثاثه بوی مفوض فرمود و جمعی بتعاقب عین الملک و تاج خان رفته عین الملک را از سرحد
گجرات آوردند و تاج خان که در طی مسافت استعجال نموده بود خود را بسرحد ولایت ابراهیم قطب شاه رسانیده مردمیکه دنبال او کرده بودند برگشتند گویند
مرتضی نظامشاه از دوام کالو باحمدنگر آمده و جماعتی از غریبان که خبر قضیهٔ خونزه همایون شنیده به تعجیل بملازمت او آمدند بمنصب لایق مبتهج گردیدند و در همان زودی
رایات نصرت آیات را بصوب قلعهٔ دارور جهت استیصال کشور خان متحرک ساخت و کس نزد ابراهیم قطب شاه فرستاده طلب امداد نمود و پیش از وصول قطب شاه
کشور خان کشته شده قلعهٔ دارور مفتوح گشت و چون فتح آن قلعه خالی از غرابت نیست تشریح آن می پردازد و میگوید که چون مرتضی نظام شاه بیک منزلی دارور رسید
در کنار آبی فرود آمده با شاه احمد و مرتضی خان و دیگر مخصوصان بدست خود به طبخ غذا مشغول گشت دران اثنا جاسوسی از پیش کشور خان آمده و کاغذی بمهر
آورد نظام شاه چون آنرا بکشود و بخواند از عبارات بی ادبانه او برآشفت و در ساعت سوار شده گفت ازین اسپ فرود نیایم تا قلعه را فتح نکنم و چون نزدیک
قلعه رسید متوجه دروازه شد خانخانان و مرتضی خان و سائر مقربان متلاشی شده معروض داشتند که طریق قلعه کشائی نه اینست که از گرد راه بیرون نیامده سوار
قلعه باین محکمی را مفتوح سازند نظامشاه که بفتح قلعه مجد شده بود قبول آن معنی نکرده گفت بتوفیق خدای بیچون نزدیک دروازه رفته از تیغ و تبر در هم شکسته داخل شوم
اگر اجلم نرسیده آسیبی نخواهد رسید و اگر رسیده باشد کناره کردن ازین بلا فائده ندارد چون دولتخواهان دانستند که عزیمت ملوکانه کار بسته است و بهیچ وجه فسخ عزیمت
نخواهد کرد التماس سلاح و پوشیدن نمودند نظامشاه نخست از آن معنی نیز ابا نمود و در آخر چون گفتند سلاح پوشیدن سنت سرور کائنات و مفخر موجودات ست
برآهنه جوشن در بر کرده و تیر و کمان بر سر دست آورده روانه شد درین از برج و بارهٔ قلعه شروع در آتش باریدن شد هر دفعه دو سه هزار توپ و تفنگ و بان سر داده
اسپ و فیل و مردم بسیار ضایع شده گویا هول روز قیامت پدید آمد و با وجود آن خلل نظام شاه اصلا عنان نکشیده رسید بجائی که از و تا دیوار قلعه تخمیناً پنجاه گز
فاصله مانده بود درینوقت بهادران نظام شاهی به تیر اندازی مشغول گشتند و جنگ عظیم در پیوست و مردم بسیار کشته شدند با آنکه دو سه غلولهٔ تفنگ باسلحهٔ
نظام شاه رسیده بخیر گذشت هیچکس را یارا نبود که در باب مراجعت سخن گوید که یکبار غوغا و شورش قلعگیان برطرف شده انداختن توپ و تفنگ موقوف شد مردم
متحیر شده جمعی دریچه کوچاسد را که گرگی گویند شکسته به قلعه در آمدند دیدند که تیری بکشور خان رسیده و فوت شده است و در قلعه احدی نیست پس سرش از تن جدا کرده
بر کنگره آویختند نظام شاه از مشاهدهٔ آنحال خوشوقت شده شکر الهی نامتناهی بجای آورد و فتوحی سلاطین که کشورکشائی کنند بتوفیق حق بادشائے

کنند * چو تایید یابند از لطف حق * شود حال ایشان دیگر نسق * نباشد چو دیگر کسان کارشان * بود بوالعجب جمله کردارشان * چو سازند اعلام همت بلند * ببندند حلقه بنجم کمند * اگر فکر تسخیر کشور کنند * بیک حمله خلقی مسخر کنند * گویند بعد از واقعه کشورخان عین الملک و نورخان که از امرای بزرگ عادلشاهی بودند با ده دوازده هزار سوار بجهت تخریب ولایت نظام شاه بجانب احمدنگر روان شدند از امرای نظام شاهی مثل فرهاد خان و اخلاص خان با پنج شش هزار سوار بسرکردگی خواجه میرک دبیر متوجه ایشان شدند و چون نزدیک گشتند خواجه میرک امرا را پیش کرده خود در کمین شد و در وقتیکه بین الفریقین محاذات واقع شده صفوف جنگ آراستند و درعین گرمی معرکه چهل فیلان پادشاهی را با علمهای سبز و چهار صد سوار خاصه خیل که همراه داشت با علمهای سبز در معرکه شتافت و آوازه انداخت که نظام شاه آمد عین الملک و نورخان رسیدن مرتضی نظام شاه را یقین کرده روی بوادی هزیمت نهادند خواجه میرک تعاقب نموده عین الملک را بقتل رسانید و نورخان را زنده دستگیر کرده مظفر و منصور در حوالی دارور بملازمت نظام شاه رسید چون قطب شاه دران آوان بنظام شاه ملحق گشته اظهار یکجهتی نموده هر دو پادشاه بعزم تسخیر بیجاپور بمیان ولایت عادلشاه درآمدند شاه ابوالحسن که میر جمله عادلشاه بود سید مرتضی سبزواری را نزد نظام شاه فرستاده پیغام داد که اخلاص و اعتقاد این دولتخواه موروثی ست و محتاج به بینه و گواه نیست اگر حکم شود این مخلص از وفور خیراندیشی بشرف بساط بوسی مشرف گردیده آنچه صلاح دولت باشد معروض دارد از ذره پروری عجیب و غریب نخواهد بود نظام شاه جواب داد که شاه ابوالحسن میرزادهٔ ماست اگر اینجا تشریف بیاورند از صلاح او تجاوز نخواهیم شاه ابوالحسن امیدوار گشته بموضع دالدری بوساطت خانخانان بملاقات نظام شاه نموده تحف و هدایای نفیسه گذرانیده در وقت فرصت بعرض رسانید که حسین نظام شاه چون دانست که دوستی و اشتیاق عادلشاهی نتیجهای خوب می بخشد و فواید کلی دران مندرج است هر آینه نسبتها درمیان آورده بیجاپور امراج پادشاهی برانداخت اگر بواسطهٔ نفرات کوتاه اندیش غبار نزاع چندگاهی مرتفع شده بود الحمدلله که بآب تیغ تیز آبدار حضرت زایل گشت اکنون بر موافقت ظاهری ابراهیم قطب شاه اعتماد کردن و با عادلشاه در مقام خشونت بودن از حزم و دور اندیشی بعید مینماید اگرچه بحسب ظاهر با شماست اما در خفیه زبان با دیگران دارد پس کتابت نفاق آمیز که دران ایام قطب شاه بعادلشاه نوشته بود شاه ابوالحسن آن را همراه داشت بنظام شاه نموده بر دعوی خود شاهد عادل گذرانید و خانخانان تصدیق کلام وی نموده به سخنان وحشت آمیز آتش قهر آن پادشاه بنوعی افروخت که در همان مجلس نظام شاه امرا و سران سپاه را بگوشمال تادیب قطب شاه نامزد فرموده قطب شاه سلامتی خود در فرار انگاشته در ساعت سوار شده خیمه و خرگاه بجای خود مانده عنان عزیمت به گلکنده معطوف داشت مردم نظام شاه اردوی او را تاراج کرده تعاقب نمودند و همچنان در آزار کردن و غارت نمودن اصرار مینمودند بنابران پسر بزرگ قطب شاه عبدالقادر که شهزادهٔ شجاع و قابل بود و خط نستعلیق خوب مینوشت در خدمت پدر معروض داشت که مردم نظام شاه شوخی از حد می برند و از تعاقب دست باز نمی دارند اگر حکم عالی باین کمینه فرزند صادر گردد که با برخی از سپاه در کمین گاه استاده وقت تعاقب که خصم از عقب ایشان درآمده دستبردی نمائیم هر آینه مقرون بصواب خواهد بود بشرط آنکه آنحضرت متعرض احوال نشوند قطب شاه که در آنوقت جلوریز میرفت بجواب او نپرداخته ملتفت نشده چون به گلکنده رسید از تهور و شجاعت او متوهم شده در یکی از قلاع محبوس ساخت و بعد از چند روز آن شاه بیمروت به همین تقدیر گناه که در حقیقت عین دولتخواهی بود شربت ممات در کامش ریخته قرین تنگنای لحد ساخت شاه ابوالحسن رسالت و دولتخواهی کما ینبغی بجای آورده بوکالت علی عادلشاه با مرتضی نظام شاه در باب یکجهتی و یگانگی عهد و شرط بوقوع رسانید آنگاه نظام شاه سالماً و غانماً باحمدنگر مراجعت کرده خانخانان که از ملا عنایت الله خوف و هراس وافر داشت و می ترسید که نظام شاه او را از بند و زندان برآورده باز بمنصب پیشوائی نوازش نماید هر آینه هنگام فرصت مقدمات وحشت آمیز خاطر نشان نظام شاه کرده پروانهٔ قتل او حاصل کرده آن بیچاره را از قلعه برآورده باز بدرجهٔ شهادت رسانید لیکن این نتیجه علاوهٔ قباحت تاراج اردوی قطب شاهی شده صغیر و کبیر از وی متنفر گشتند مقارن آنحال قطب شاه چون این سخنان شنیده بمرتضی نظام شاه نوشت که ما را ازان برادر کامگار توقع نبود که بگفتهٔ مفسدان طمع در فیل و دستان نماید آن سهل است پیشکش ایشان کردیم چه که این متاعیست که در جنگل و حبشه ما بسیار است اما با وجود مردم بزرگ و اصیل و کار آگاه که در دولتخانه شما بسیارند پسر استاد نورمحی جراح را وکیل السلطنه گردانیدن بسیار بعید مینماید نظام شاه ازین ملاحظه که مبادا قطب شاه با عادلشاه ساخته دعوی فیلان نماید هم خانخانان را معزول نموده شاه جمال الدین حسین انجو را بخلعت و منصب وکالت اختصاص بخشید و چون در آن مدت فرنگان قلعهٔ ریکنده بمتانت و استحکام آن

حصار برهان اطوار مغرور گشته پای از اندازهٔ خود بیرون نهاده ارباب اسلام را بنظر حقارت نگریسته در مقام ایذا آمده اهانت بسیار می‌نمودند مرتضی نظام شاه باتصواب
شاه جمال الدین حسین و شاه احمد مرتضی خان و دیگر سادات انجو که مدار مهمات بر ایشان بود در سنه مذکوره بجانب قلعه ریکنده که در جوار بندر چیول واقعست نهضت فرمود
و بعد از طی مسافت بمحاصره مشغول گشته پهلوانان اعلام مدافعه و مجادله افراشتند و قریب دو سال گاه و بیگاه میان اهالی کفر و اسلام جنگ قایم بوده اکثر ایام مسلمانان
بسیار بضرب توپ و تفنگ و حقهای باروت بدرجهٔ شهادت میرسیدند و در هر لشکرے از هر گوشه آواز نوحه و زاری بلند شده فرصت تکفین و تجهیز نمی‌شد
چرا که امرای دکنی از سوء تدبیر و کمال جهل لشکر الله قلعه‌کشائی نپرداخته بخاکریز و نقب و ساباط متوجه نمی‌شدند و همگی همت بر ان مصروف میساختند که نردبانها گذاشته
بر قلعه سوار شوند و مردم درونی را زبون ساخته مسخر سازند و از انکه نصاری در استعمال آتشبازی مهارت تمام داشتند بهیچ صورتی نمی‌نشستند و از بالای حصار
چندان حقهای باروت بر مردم بیرونی میریختند که هر دفعه چندین کس سوخته غریو از نهاد مسلمانان برمیخاست و آخر الامر چنین مقرر شد که ابواب دخول و خروج بر قلعگیان
مسدود ساخته نگذارند که اسباب معیشت بایشان برسد و باین امر علیسویان در بحر اضطراب افتاده میخواستند که قلعه را خالی کرده بجانب بنادر دیگر گریزند اما بعضی
از مردم فرنگ مانع آمده گفتند که انچه مال سلطان که در پیش سوداگران درون قلعه است صرف محافظت قلعه مینمائیم اگر مفید نباید انگاه راه فرار مسدود نخواهد بود
بر بنادر دیگر خود را میرسانیم چه امرای نظام شاهی خصوص اخلاص خان و فرهاد خان حبشی مبلغهای کلی از نقد و جنس رشوت گرفته متعهد شدند که آب
و بقالی مع سایر محتاج الیه وقت شب فرستاده ابواب خصوصیت مفتوح ساخته نوعی نمودند که هر شب یکی از امرا آذوقه و سایر اجناس بقلعگیان میرسانیدند
و روزها برای دفع مظنه نردبانهای چوبین بر دیوار حصار نهاده به لشکر از رستن و جنگ کردن امر می‌کردند و نصاری باستعمال آلات آتشبازی پرداخته
چندین کس سوخته غریو از مسلمانان برمیخاست بنابر آن قلعگیان از روی اطمینان خاطر بمدافعهٔ لشکر اسلام پای استوار کرده داد مردی و مردانگی میدادند
و فتح قلعه بهیچ وجه میسر نگشته و شاه جمال الدین حسین به مقتضای جوانی بمهمات ملکی و مالی نپرداخته به عیش و عشرت مشغول بود و خواجه میرک دبیر را وکیل خود کرده
عشرت یک لحظه را به سلطنت دکن برابر نمی‌گرفت مرتضی نظام شاه از طول ایام محاصره و محنت سفر به تنگ آمده گاه گاهی از بی‌پروائی شاه جمال الدین حسین
رنجیده بخواجه میرک شکایت می‌نمود درین اثنا کشتی مسلمانان از بندر جرون می‌آمد فرنگیان سر راه بر او گرفته غالب آمدند و اموال و اسباب را متصرف شده
مسلمانان را اسیر ساختند و در آن میان دو جوان غریب حبشی بودند یکی رستم خان و دیگری شمشیر خان چون از اوضاع ایشان اطوار سپاهیگری و فتح و لایح
بود فرنگیان ایشان را بالای برج و باره فرستاده بجنگ مسلمانان امر مینمودند و آنها چون چاره نداشتند گاه گاه تیر و تفنگ بجانب لشکر اسلام انداختند
و بالآخر از اوضاع خود دلگیر گشته چون امرای نظام شاهی بالتمام با فرنگیان متفق بودند تا آنکه روزی بزرگ فرنگیان در مجلس خود ذکر ساخت که جمیع امرای
نظامشاهی با ما متفق اند الا خواجه میرک دبیر که او متفق نگشته و همیشه در صدد مجادله و پرخاش است رستم خان و شمشیر خان از استماع این سخن بخود قرار دادند که از انطرف
خود را از حصار انداخته بگریزند و ارادهٔ خود را بخواجه میرک نوشته و به تیر بسته در لشکر خواجه میرک انداختند و وقت شب بند و زنجیر شکسته از بالای حصار مقابل مورچل
خواجه میرک خود را بوسیلهٔ ریسمان و کمند زیر افگندند و بمورچل او رسیده بدین نهج از بند فرنگیان نجات یافتند و چون این خبر بسمع نظام شاه رسید آنها را در
خلوت طلبیده حقیقت حال مردم درونی از قوت و ضعف استفسار نمود آن دو غریب بملاحظه انچه نفس الامر بود به تفصیل باز گفتند که فرنگیان در کمال فراغت
اند و طیب خاطر اصلا معلوم نمیشود که ایشان در محاصره گرفتار شده‌اند بعلت آنکه اسباب معیشت ایشان میرسد هر شب از اطراف قلعه امرای حبشی و دکنی هندو
زر گرفته غله و روغن و مرغ و گوسفند هر چه خواهش قلعگیان باشد میرسانند و در روز جنگ زرگری کرده مردم نامراد را بکشتن میدهند که یکی با آنها همزبان نیست
میرک دبیر که نظامشاه حال مخالف و موافق بخاطر آورده میرک دبیر را بیشتر از پیشتر معزز و مکرم ساخت و از شاه جمال الدین حسین رنجش تمام بخاطر آورده بی لطف
شد شاه جمال الدین حسین ازین معنی واقف گشته وکالت را نزد نظام شاه گذاشته به رخصت باحمدنگر رفت و آنحضرت در باب ترک محاصره از خواجه میرک
کنگاج طلبیده وی معروض داشت که انچه حضرت دام ظله میفرمایند عین صوابست اما وقت مقتضی انست که ترک محاصره نموده بدولت و اقبال باحمدنگر رفته
در آنجا انچه اراده داشته باشند بظهور رسانند مرتضی نظام شاه چنان کرده از ظاهر قلعه ریکنده برخاست و چون باحمدنگر رسید فرهاد خان و اخلاص خان حبشی را

که از ایشان نیز اکثر اسیری نمود مقید و محبوس گردانید و شاه جمال الدین حسین را با زوجه اش بجانب برهانپور اخراج نموده منصب وکالت بخواجه میرک رجوع کرده بخطاب چنگیز خانی سربلندی بخشید و خداوند خان که مادرش حبشیه و پدرش مشهدی بود بطول قامت و قوت جسمانی و شجاعت اتصاف داشت به تجویز چنگیز خان از امرای کلان گردانید و کذلک جمشید خان شیرازی وغیره را دست گرفته بمنصب امارت رسانید و چنگیز خان که باصابت رای منعوت بود از عهدهٔ منصب وکالت کما ینبغی بر آمده بلدهٔ احمدنگر را رشک بوستان ارم گردانید **فرد** محتاج بود ملک به پیرایه چنین + آخر مراد ملک روا کرد روزگار + و علی عادلشاه ملاحظهٔ چنگیز خان کرده داعیه نمود که با ابراهیم قطب شاه ملاقات فرموده او را از خود سازد چنگیز خان بر کنکاج او مطلع شده پیش از انکه ملاقات قطب شاه نماید در رکاب نظام شاه متوجه ولایت عادلشاه گردید و بحسن تدبیر مانع ملاقات قطب شاه شد و مقدمات ایشان بر هم زد و عادلشاه نظام شاه را بار دیگر در سرحد ملاقات داده چنین مقرر شد که علی عادلشاه از ممالک کرناتک آن مقدار که در محصول برابری به مملکت برار و بیدر کند متصرف گردد و مرتضی نظام شاه ولایت برار و بیدر را از قبضهٔ اقتدار تفالخان و علی برید بیرون آورده قطب شاه بحال خود بوده بهیچ جانب کاری نداشته باشد پس هر دو پادشاه با یکدیگر وداع کرده بمقر کامرانی خویش معاودت نمودند و در ترتیب خیل و حشم کوشیده نقصانیکه در پای قلعهٔ رکینده پدید آمده بود باصلاح آمده سه هزار غریب ترکش بند نوکر گرفته نظام شاه جهت تسخیر ولایت برار در سنه ٩٨٠ ثمانین و تسعمائه روان شده ملا حیدر کاشی را که از مشاهیر درگاه بود و بعلم و فضیلت آراستگی داشت برای جمعیت نزد تفالخان به برار فرستاده نوشت که دریا عماد الملک برادر حقیقت ما بود بعد از فوت او برهان عماد الملک که پسر بزرگ اوست وارث ملک میشود تا او طفل بود بر تو واجب بود که متصدی سرانجام ملک شده بپرورش و بنای اکنون که بسن رشد و تمیز رسیده او را در خانه محبوس داشتن و خود صاحب اختیار بودن معنی ندارد و باید که بمجرد رسیدن این نامه از گفته و فرموده او تجاوز ننمائی و مهمات ملکی و مالی به برهان عماد الملک رجوع کرده خود را از میان بیدخل سازی و الا منتظر باش که آنچه باید بتو برسد خواهد رسید و این ابیات در ان درج فرموده **ابیات** گردن به اطاعت شه ار در کش + کار بزرگ را نتوان داشت مختصر + سیمرغ را چون نتوان کرد قصد قاف + چون صعوه حز و باش و فرو ریز بال و پر + بیرون کن از دماغ خیال محال را + تا در سر سرت نرود صد هزار سر + تفالخان در بحر اضطراب افتاده با پسر بزرگ خود شمشیر الملک که رستم را غاشیه کش خود می دانست مشورت نموده وی جواب داد که اینها حرف و صوت نیست نظام شاه داعیهٔ تسخیر این مملکت دارد و باین سخنان می خواهد که رعیت و لشکر را از ما بر تابد و ما امروز در لشکر و خزانه و استعداد از و کم نیستیم می باید که پای در رکاب شجاعت آورده جواب نامهٔ ایلچی بعهدهٔ شمشیر آبدار رجوع فرمائیم تفالخان که سپاه نکبت و ادبار پیش و پس او فرو گرفته بود بگفتهٔ پسر خود از راه صواب دور افتاده حرف صلح و سخن ملایمت بر زبان نیاورده ملا حیدر را رخصت انصراف داد و نظام شاه در حوالی پاتری این سخن شنیده بجانب ایلچپور کوچ فرمود و شمشیر الملک مقدمهٔ لشکر پدر گردیده باستقبال شتافت و طلیعهٔ لشکر نظام شاه را غافل ساخته منهزم گردانید چنگیز خان سرداران دیگر جهت تدارک نامزد فرمود شمشیر الملک از پدر استمداد خواست و تفالخان با جمیع سپاه خود را به شمشیر الملک رسانید چنگیز خان از بر آمدن او آگاه گشته خداوند خان و جمشید خان و بحری خان و رستم خان و چند با خان را ابجد امرای حبش فرستاد و بان اکتفا نکرده از راه حزم و دور اندیشی خود نیز از پادشاه رخصت حاصل کرده با فوج خاصه و سه هزار غریب ترکش بند پادشاه به کمک آن لشکر بسرعت برق و باد روان شد و وقتیکه محاذات صفوف از طرفین شده بود چنگیز خان بانجا رسیده بر مخالف حمله نمود و حربی در غایت صعوبت دست داده آتش کارزار بنوعی افروخته شد که از نهیب آن ماه به فلک الافلاک گریخت و آفتاب سپر زرین بر چهره کشیده از مشاهدهٔ آن حال گریان گشت **مثنوی** دو لشکر نگویم دو دریای خون + به بسیاری از ریگ جیحون فزون + ز هر سو دلیران فزوران کشیدند شمشیر کین از میان + چنگیز خان در معرکه خود مبارزانه حرب شده با پانصد جوان یکدل و یک جهت که از تمام لشکر انتخاب کرده درین مدت با ایشان مصاحبانه سلوک می نمود و از حال آن جماعت علی الدوام باخبر بود و بحسن سلوک فدوی خود ساخته بود بر قلب فوج تفالخان تاخت و بدست خود علمدار تفالخان را بشمشیر حمائل زده از پای در آورد و جوانان نیز تلاش مردانه کرده سپاه خصم را مانند بنات النعش متفرق ساختند و تفالخان و شمشیر الملک دیگر طاقت در خویش ندیده **مصرعه** شکسته صلاح و گسسته کمر + پیش از پس نشناخته بصوب ایلچپور گریختند و چنگیز خان دویست و هفتاد

فیل بزرگ که عماره فیلان برار بود بدست تصرف درآورده مظفر و منصور بصوب نظام شاه مراجعت نمود و بابن فتح بلند آوازه گردید و پایهٔ قدر و منزلتش برتر گشت و او نخست رعایا
را بعنایت پادشاه امیدوار ساخته استمالت نامها جهت رعایا باطراف و جوانب مملکت برار فرستاد و چون همه اظهار اطاعت گردید و زمینداران و مقدمان
و قانونگویان ولایت بدربار آمده بخلعتها و نوازشها مبتهج و مسرور گردیدند نظام شاه بخاطر جمع از ضبط فتح بتسخیر شد تفالخان و شمشیر الملک و دیگر پیرامون جنگ
صف نگشته به جنگل در آمدند و مرتضی نظام شاه تعاقب ایشان کرده جابجای گریزانید تا که بعد از شش ماه تفالخان و پسرش به جنگلی در آمده که راه گریز
نداشتند مرتضی نظام شاه تا آنجا رسیده نزدیک بود که خصم را باجمیع اثاثهٔ دولت بدست آورد که ناگاه میر مومن مازندرانی که سید مجذوب بود سر راه
نظام شاه گرفته گفت که ترا بدوازده امام قسم است که ازینجا پیش نروی تا به عشق دوازده امام دوازده هزار هون بمن عنایت نه کنی نظام شاه همین که نام دوازده امام
شنید فیل مست را که بر و سوار بود لجام زده ایستاده گردید و از اصل و نسب سید پرسید دید که محب اهل بیت است کس فرستاده چنگیز خان و امین الملک پیشوا
را که مقدمهٔ لشکر میرفتند طلبیده گفت که دوازده هزار هون باین سید تفویض کنید چنگیز خان معروض داشت که خزانه عقب است بمنزل رسیده خواهیم داد صلاح
در آنست که پیش ازین توقف نفرمایند که همین لحظه تفالخان و شمشیر الملک با خزانه و اسپ و فیل گرفتار خواهند گشت نظامشاه گفت اگر تفال خان [illegible] مملکت
برار بمن تسلیم نماید از دوازده امام تجاوز نخواهیم نمود چنگیز خان بسید گفت بعد از مشقت بسیار امروز کار بجایی رسید که غنیم گرفتار گشته معامله مفروغ
گردد چه شد بپادشاه بگو که این مبلغ بمن رسید که بمجرد رسیدن در منزل بلا قصور ادا خواهیم نمود سید گفت بعد از چندین سال فرصت یافته و امن
مقصود بکف آورده ام با وجود دیوانگی این قدر می دانم که نقد را به نسیه نباید فروخت چنگیز خان به تعجیل سر انجام اسپان پادشاهی و ارکان دولت که قیمتی
بود گرد آورده گفت اینها نزد تو رهن باشد تا در منزل رسیده زر داده خلاص کنیم سید گفت اینهم نمی شود قیمت نموده بمن بسپار تا دیگر نه تو مرا بینی و نه من
ترا چنگیز خان چون چاره نداشت مردم صاحب وقوف را حاضر ساخته قیمت نمود و معامله را مفروغ گردانید اما تا آن زمان تفالخان فرصت یافته
از آن جنگل برآمد و چون ملجا و ملاذ دیگر نداشت بصوب آسیر و برهانپور گریخت **مثنوی** بود روشن این نکته چون آفتاب * که از روی خور چون برافتد
نقاب * سها را نباشد مجال ظهور * گریزان شود هیچو ظلمت ز نور * نظام شاه در سرحد خاندیس مقام کرده بمیران محمد شاه حاکم آن ولایت نوشت
که تفالخان از پیش عساکر نصرت مآثر گریخته بآنجانب آمده است او را پناه نه دهند و از مملکت خود بدر کنند زهی دانائی و دور اندیشی آنجناب والا
یقین بدانند که هرگاه موکب فیروزی اثر بقصد تعاقب خصم بآن دیار در آید مضمون عالیها سافلها به ظهور خواهد رسید میران محمد شاه آن نوشته را
بجنسها نزد تفالخان فرستاد و او مضمون را فهمیده از راه دیگر باز بولایت برار درآمد و بجلال الدین محمد اکبر پادشاه عریضه نوشت که من یکی از لشکریان
آن حضرتم و درین ولا حکام دکن بواسطهٔ موافقت در مذهب اتفاق کرده می خواهند این مملکت را از تصرف بنده برآرند بنده ولایت برار را پیشکش بندگان
درگاه نمودم امرای سرحد را مامور سازند که بانجا در آمده قابض شوند تا مخلص هر قدم ساخته متوجه درگاه عرش اشتباه شود و از شر این جماعت مصئون و
محفوظ گردد هنوز جواب عریضه نرسیده بود که تفالخان و شمشیر الملک به تنگ آمده تحصن بخود قرار دادند تفالخان بقلعهٔ پرناله که بر فراز کوه رفیع واقع است و شمشیر الملک
در قلعهٔ کاویل قرار گرفتند و مرتضی نظام شاه به تسخیر مملکت پیش از پیش امیدوار گشته بی توقف عازم قلعهٔ پرناله گردیده و سراپرده نمودار سپهر برین ساخت و امرا
و لشکریان آنرا احاطه کرده النگ و مورچال پیش برده قدم در دامن آن کوه فلک نظیر نهادند گویند عریضهٔ تفالخان که در گجرات باکبر پادشاه رسید یکی
از مردم درگاه را نزد نظام شاه فرستاده پیغام کرد که تفالخان از بندگان درگاه است و ولایت برار تعلق بملازمان همایون ما دارد باید که از تسخیر
آن ولایت و محاصرهٔ پرناله درگذرند و متعرض احوال تفالخان نگردند مرتضی نظام شاه براه منوفی چنگیز خان بایلچی خوب پیش نیامده رخصت انصراف
فرمود ایلچی در آگره بپابوس پادشاه رسیده شمهٔ از سرکشی نظام شاه معروض داشت و چون معاملهٔ بنگاله در میان بود پادشاه دهلی بآن نپرداخته نظام شاه
بخاطر جمع در گرفتن قلعه بتشیر مساعی شدند و تفالخان در مدافعه تقصیر نمی کرد و اسد خان که از غلامان چرکس پادشاه گجرات بود و سکندر رومی خان بن
حبشی رومی خان که هر دو در آتشبازی وقوف تمام داشتند باتفاق و تقلید یک دیگر هر چند سعی بلیغ نمودند که دیوار قلعه را بشکنند اثری

بران مترتب نمی شد درین اثنا از احمدنگر خبر تولد شاهزاده حسین رسید وچنگیز خان فیض کامل تاریخ آن یافت وبموجب حکم بلوازم جشن وطوی پرداخت و اشتیاق
دیدن فرزند بر نظام شاه غالب آمد و از طول سفر تیر دلگیر گشته ارادهٔ مراجعت نمود اتفاقاً در ان ایام نظام شاه با امر و لیسیری صاحب خان نام فرنگی روی داده
او نیز چون راغب و مائل احمدنگر بود در باب ترک محاصره ورفتن باحمدنگر بحدیث شده نزدیک بود که سه ساله مشقت را ضائع ساخته نظام شاه را ببرد درین اثنا تاجری
افغان نام از طرف هندوستان آمده چندسر اسپ و امتعهٔ لاهور آورده بچنگیز خان گفت که این متاع و اسپان از لاهور بنام تفالخان آورده ام اگر رخصت
فرمایند بدرون قلعه برده بفروشم از مروت بعید نخواهد بود چنگیز خان گفت که بیک شرط که بعد از مراجعت از درون قلعه نوکری نظام شاه قبول کرده ترک تجارت
نمائی که آثار عقل و کیاست و شجاعت از چهرهٔ تو هویداست و چنین کسی شایسته نیست که ملازم پادشاه باشد تاجر بطمع خام افتاده گفت اگر این معنی
میسر آید زهی سعادت من چنگیز خان فرجه یافته گفت رقم امارت بر ناصیهٔ تو کشیده شده است باید که در دولتخواهی نظام شاه تقصیر نکنی تاجر قبول کرده و در آن روز
که باندرون میرفت یکی از معتمدان خود را ملبس بلباس تجارت نموده مبلغی خطیر همراه وی نمود که در میان متاع خود نهاده بدرون برد و عمده محافظان قلعه را
از نظام شاه ساخته آن مبلغ را بایشان رساند و بگوید که شما ترک محاصره کرده نزد نظام شاه بروید که شما را از مال دنیا مستغنی و بی نیاز خواهد کرد
و آن شخص بفرموده عمل نموده اکثر مردم را بفریفت و تا وقت شب هر حیله که بود خود را از قلعه بیرون افگنده بچنگیز خان رسانید و جهت پاسبانی قلعه کسی در
اندرون نماند اسدخان و رومی خان بخاطر جمع توپهای کلان را نزدیک قلعه برده یک برج و ابا برجی از دیوار شکستند و چون در اندرون آن قلعه مردم
نمانده بودند که سد آن رخنه نمایند جمعی از لشکریان خاصهٔ چنگیز خان در شهور سنه اثنی و ثمانین و تسعمائه قلعه در آمده نفیر کشیدند تفالخان با جمعی از مخصوصان
دروازهٔ قلعه کشوده راه فرار پیش گرفت و چنگیز خان سید حسن استرآبادی را که از نوکران او بود با جمعی از غریبان تعاقب او نامزد فرموده خود در ملازمت
پادشاه بدرون قلعه رفت بر نقود و جواهر و امتعهٔ نفیسه رقم اختصاص کشیده فاتح ملک برار تاریخ فتح یافت و بعد از آنکه نظام شاه برهان عماد الملک را که در قلعهٔ
پرناله گرفتار تفالخان بود مع تفالخان و فرزندانش و جمیع وارثان مملکت برار مقید ساخته در یکی از قلاع محبوس گردانید و بعد از اندک زمانی همه آنها
باجل طبیعی یا بطرز دیگر از عالم فانی رفتند و از آنها نام و نشانی نماند مرتضی نظام شاه بحری مملکت برار را اسیرداران قسمت کرده می خواست که باحمدنگر رود
خواجه میرک دبیر المخاطب بچنگیز خان گفت که با علی عادلشاه چنین مقرر شده بود که مملکت برار و احمدآباد بیدر هر دو جانب تعلق داشته باشند چون علی عادلشاه
بمحاصرهٔ قلعه بنکاپور مشغول است فرصت یافته احمدآباد بیدر را نیز مفتوح باید گردانید مرتضی نظام شاه قبول کرده بجانب بیدر روان شد و محمدشاه
فاروقی فرصت یافته دایه زادهٔ برهان عماد الملک را بفرزندی برداشته عماد الملک منسوب ساخته با شش هزار سوار روانه برار گردانید چون بحوالی
سرحد برار رسید هفت هشت هزار کس از قدیمی نوکر که در گوشه و کنار مختفی بودند نیز بر وجمع آمده اکثر تهانه های نظام شاهی را برخیزانیدند خداوندخان
و خورشید خان از علاج آن فساد عاجز آمده این بیت در عریضه ثبت نمودند بیت سر فتنه دارد دگر روزگار + همان مست او را شب و روزگار + و روز دوم
عریضهٔ خداوندخان و خورشید خان رسید که اگر حضرت بنفس نفیس بدین طرف توجه فرمایند و محمدشاه را گوشمال دهند بصلاح ملک اقرب خواهد بود و امرای
برار نیز عریضه نوشته این بیت درج کردند بیت بجز صرصر بادپایان شاه + کس این گرد را برندارد ز راه + نظام شاه بر مضمون عریضه اطلاع یافته در ساعت
سید مرتضی سبزواری را که در آن زودی بموجب فرمان از بیجاپور آمده بود سرلشکر ساخته با هشت هزار سوار پیشتر از خود بجانب معسکر مخالفان روانه فرموده
خود از عقب با جمعی از مقربان و مخصوصان روانه برار گشته بچنگیز خان حکم فرمود که کوچ کرده بیاید وی باتفاق جمیع امرا فوجها آراسته تا آنکه بشتافت
هرچند تمامتر طی مسافت نموده در ده کروهی خود را بملازمت پادشاه رسانید هر چند سعی کرد که آن روز نظام شاه در آنجا مقام نماید صورت نه بست
ده کروه دیگر رفت و پیش از رسیدن آنحضرت سید مرتضی با جمعیت خود لشکر برهان عماد الملک جعلی را از هم پاشیده اثری از آن قوم نگذاشت
و نظام شاه چون از گهاٹ روهنگیر بگذشت محمدشاه فاروقی که در سرحد خود نشسته بود گریخته به قلعهٔ آسیر در آمد و نظام شاه تا برهانپور عنان سمند فلک
تمثال نکشیده در آن حدود خرابی بسیار بوقوع آورد و چنگیز خان چون تعریف قلعهٔ آسیر بسیار شنیده بود از نظام شاه رخصت حاصل کرده جهت تفرج

آن قلعه با دوازده هزار سوار خاصه که اکثر غریبان بودند روانه شد محمد شاه واقف شده امرای خود را که هفت هشت هزار سوار داشتند حکم کرد که جنگیز خان را در میان
گرفته هلاک سازند بنابران لشکر خاندیس مسلح و مکمل بر آمده حمله نمودند جنگیز خان از کثرت خصم نیندیشیده اعلام مدافعه برافراشت بعد از جنگ صعب مخالفان را شکست
داد و جمعی از اعیان آن ولایت را نیز دستگیر گردانید نظام شاه بعد از ان از برهانپور بدانجا رفته صحرا را از خیمه و خرگاه کشیده النگ و مورچل برام قسمت فرموده
تا راجیان در مملکت خاندیس اثر معموری نه گذاشتند محمد شاه بعد از حرف بسیار پیشکش لک مظفری بنام شاه و چهار لک به جنگیز خان برسم نعل بها داده نوعی نمود
که از انجا متوجه برار گردیدند و شاه میرزای اصفهانی حاجب قطب شاه که جهت مبارکباد فتح آمده بود چنین دانست که رایات نظام شاهی به بیدر حرکت خواهد نمود
جنگیز خان را به مبلغ کلی طامع ساخته گفت که قطب شاه از تو متوقع است که از تسخیر ولایت بیدر بگذری و عجالة الوقت دو لک هون تسلیم می نمایم که صرف
سپاهیان خود نمائی جنگیز خان گفت خزانه نظام شاه به من تعلق دارد و از دولت او از چیزی کمی ندارم مقصود من آنست که آن خار سر راه برطرف شده میان
مملکت شما و نظام شاه فاصله نباشد و پادشاهان دکن که محب اهل بیت می باشند با یکدیگر برادرانه سلوک نموده از دغدغه و تهیب لشکر پادشاه دهلی مصون
و محفوظ باشند شاه میرزا از جواب ناصواب جنگیز خان مایوس گشته صاحبخان را که معشوق نظام شاه بود بوسیلهٔ نقود و جواهر وافر محفوظ گردانیده روزی
در مجلس شراب به صاحب خان گفت جنگیز خان میخواهد که زمام حکومت برار بدست آورده خطبه بنام خود بخواند و درین وقت که نیمه لشکر نظام شاه ترتیب یافته
او بیدر با حسن وجهی ارادهٔ خود می تواند بظهور رسانید و برای همین شما را جنگل بجنگل می گرداند که فرجه یافته مقصود خویش حاصل کند صاحب خان کلام شاه میرزا
را صدق و حق پنداشته در صدد تقبیح جنگیز خان شد قضا را در ان مدت بحسب اتفاق چون صاحبخان شراب خورده نسبت به بعضی بی ادبی کرده بود جنگیز خان
بموجب اشارهٔ مرتضی نظام شاه او را تنبیه و تادیب نموده نهایت بیعزتی بپرسش آورد و آن بی سعادت در عداوت او ساعی گشته هرگاه فرصت مییافت
سخنان وحشت آمیز نسبت باو در مجلس پادشاه مذکور می ساخت و بعرض نظام شاه میرسانید و نظام شاه سخنان او را محمل بغرض دانسته می گفت چون ضبط و تادیب
تو باو رجوع کرده ام از روی عداوت چنین خیره می گوئی تا آنکه صاحب خان روزی که پادشاه شراب می خورد و بازار ناز و نیاز گرم بود باز سخنان جنگیز خان
در میان آورده و همان جواب شنید صاحب خان در گریه شده گفت اگر من عداوت می ورزم از شاه میرزا که همشهری اوست حقیقت بخاطر آورید
نظام شاه چنان که وقت شب بمجلس واقف نشود شاه میرزا را بمجلس خود طلبیده تفتیش نمود و او موافق آنچه صاحبخان گفته بود رسید آب و تاب سخنان
مذکور ساخته مزاج صاحب تخت و تاج را از جنگیز خان منحرف ساخت اما با وجود آن حرفهای او را نیز غرض تصور کرده چند روز بتامل و تفکر می گذرانید
تا آنکه بطریق امتحان روزی بجنگیز خان گفت ازین سفر بغایت دلگیر گشته ایم می خواهیم باحمدنگر رویم جنگیز خان از مقدمات اعدا خبر نداشت گفت این
مملکت را تازه گرفته اند سزاوار آنست که پنج شش ماه درین حدود توقف فرمایند تا رعیت دل بسلطنت این دودمان نهد و بعد ماه منکه بنده دولتخواهم
مامور سازند که درین ملک چندگاه بوده ضبط نمایم و بعد از ان بملازمت شتابم نظام شاه از شنیدن آن جواب آنچه حریفان گفته بودند یقین کرده نسبت بجنگیز خان
بیعنایت شده جنگیز خان آنرا فهمیده چند روز به بهانه بیماری بدیوانخانه نرفت و نظام شاه بیشتر متوهم شده حکیم محمد مصری را امر شربت مسموم به بهانه معالجه نزد
وی فرستاد و جنگیز خان نخست از خوردن ابا نموده و در آخر وفاداری و ملال ناکی منظور داشته بیاشامید و در حالت نزع عریضه نوشت که مخلص دولتخواه
میرک دبیر که آفتاب عمرش شصت برج طی کرده در برج سبعین بود مسرتانه گذشته معروض می دارد که شربتی که باب حیات سرشته برای این دولتخواه
مرحمت فرموده بودند بذوق و شوق تمام لاجرعه برکشیدم و نقد وفا و اخلاص پادشاه که پرورده نعمت اویم در صندوق سینه گذاشته از مشاهدهٔ غیر چشیدم
چند آنکه مرا خاک ست پادشاه را بقا باد التماس می نماید که بنده را یکی از بندگان دولتخواه شمرده بدستورالعمل که بخط خود نوشته فرستادم عمل نمائید و کالبد این خیرخواه
را به کربلا فرستند و سید مرتضی و شاه قلی و صلابت خان و میرزا محمد تقی نظیری و امین الملک نیشاپوری و قاضی بیگ طهرانی را از جمله کار آمدنی شمرده از احوال
ایشان غافل نشوند القدر عجیب که در سر کار من اند و سلحداران خود جمع نمایند و عریضه و دستورالعمل مصحوب سید حسین نزد مرتضی نظام شاه فرستاده بالای
پلنگ تکیه کرد و حالش دگرگون شد و روز دیگر وقت دمیدن صبح صادق در شهور سنه اثنی و سبعین و تسعمائه ازین سرای عاریتی درگذشت و از انجا

که زمین فتنه خیز دکن بانفراد دولتخواه کار آمدنی ساز گار نیست هرآئینه مثل عماد الملک بن محمود و خواجه جهان کاوان و خواجه میرک جنگیز خان و مصطفی خان اردستانی
که در اکثر امور قرین یکدیگر بودند از سعادت سپهر سرنگون بناحق دران مملکت خراب و ضائع گشته اند القصه چون جنگیز خان از سرای عاریتی درگذشت نسبا از
ترکهٔ او سه چهار مکتوب بخط شاه میرزا بیرون آمد که از انجا پاکی جنگیز خان ثابت شد چون نظام شاه آنها را بخاطر آورده از اتلاف جنگیز خان زیاده
ازان که بتصور توان کرد آزرده گشته قرین حزن و ندامت گردید چون سودی نداشت از روی خشم شاه میرزا را بی آنکه بحضور خویش طلبد حکم فرمود که از اردو
بیرون کنند و خود نیز درهمان زودی متوجه احمدنگر شد و چون به مقصد رسید حکیم محمد مصری را پیشوا گردانیده بعد از شش ماه معزول ساخته قاضی بیگ
یزدی را در اوائل سنه ثلث و ثمانین و تسعمائه پیشوا و وکیل السلطنه ساخته میرزا محمد نظیری و عین الملک نیشاپوری را وزیر گردانید و سید مرتضی سبزواری
را سر لشکر برار ساخته خداوند خان مولد و جمشید خان و بحری خان قزلباش و رستم خان دکنی و چغتای خان ترکمان و تیرانداز خان استرآبادی و شیر خان
ترشیزی و حسین خان تونی و چندبا خان دکنی و دستور خان خواجه سرا وغیره که از سرداران متعهد بودند همراه او روانه برار فرمود و قاضی بیگ و میرزا محمد تقی
و شاه احمد خان و مرتضی خان و اسد خان و امین الملک نیشاپوری و قاسم بیگ حکیم مصری و جمیع اشراف احمدنگر را گفت بدانید و آگاه باشید که
مرا قابلیت پادشاهی نیست و در خود آنقدر حالت نمی بینم که عدل از ظلم و ظلم از عدل تمیز کنم اکثر اوقات ظلم را در صورت عدل بوقوع میرسانم که در آخر
حقیقت حال بر من معلوم می شود از پادشاهی و حکومت خویش بیزار گشتم و اکنون شما را گواه می گیرم و فردای قیامت که روز جزاست از شما طلب شهادت
خواهم نمود که قاضی بیگ را که فرزند رسول آخر الزمان است وکیل مطلق خود ساخته ام که بمقتضای شریعت و عدالت با خلائق سلوک نماید و اصلا در
معاملات و محاکمات جانب قوی را بر ضعیف ترجیح نداده حق را منظور دارد اگر سوزنی از بیرزالی کسی بتعدی ستاند و فردای قیامت از من پرسند که در
عهد تو چنین ستمی واقع شد و تو غافل و بیخبر بودی من جواب خواهم داد که مرا در امثال این امور دخلی نبود از وکیل مطلق من که قاضی بیگ است بپرسید و
اگر او تنها از عهدهٔ این کار مشکل بیرون نیاید امین الملک و میرزا محمد تقی و قاسم بیگ را با خود متفق و شریک درین امر ساخته مهمات را منتهی الیه ساخته باشند
که من از قهر و عذاب الهی خائف و هراسانم و ازین امر که نسبت بجنگیز خان بوقوع آمده پشیمان میخواهم که مدة العمر گوشهٔ عزلت گزینم و بعبادت حق پردازم این بگفت
و مائل عزلت گشته درون قلعهٔ احمدنگر عمارتیکه موسوم است ببغداد منزوی گشت و غیر از صاحب خان احدی را اختیار نبود که نزد وی تردد نماید و بعد از دو سه
ماه از آنجا بوحدت خوی گرفت که هدیه سلطان والدهٔ میران حسین و جمیع زنان دیگر را از قلعه برآورده در منزل دیگر جای داد و دروازهٔ قلعه را بشاه قلی
که شاه طهماسپ جهت برهان نظام شاه فرستاده بود و دران دولتخانه بخطاب صلابت خان اختصاص داشت رجوع فرموده از امرای کبار گردانید و حکم کرد
که غیر از صاحب خان احدی را نگذارند که درون قلعه تردد نماید و در عهد وکالت قاضی بیگ اکبر پادشاه در سنه اربع و ثمانین و تسعمائه ۹۸۴ شکار کنان در سرحد
مالوه رسید و چون منهیان این خبر باحمدنگر رسانیدند قاضی بیگ عریضه مشتمل بر خبر توجه اکبر پادشاه بجانب دکن مصحوب صاحب خان نزد نظام شاه درون قلعه
فرستاد چون وقت شب بود برگشته بمنزل خود رفت صاحب خان نظام شاه را دید بخواب رفته چندان صبر کرد که بیدار شد آنگاه عریضه گذرانید چون مضمون آن
بوضوح پیوست نظام شاه بی توقف در پالکی سوار گشته با اندک جماعتی از مردم بهره دار که زیاده از صد کس نبودند و صلابت خان و صاحب خان از انجمله بودند بجانب دولت آباد
روان شد و جماعتی قلیل از مردم اعیان نزدیک رود نهر گنگ باو رسیده معروض داشتند که پادشاهان را دشمن بسیار می باشند تنها سوار شدن و باین نوع بجانب
خصم قوی متوجه گردیدن از حزم دور است التماس مینمائیم که درینجا چندان توقف نمایند که لشکر احمدنگر و برار برسد نظام شاه چند روز مقام کرده چون پنج شش هزار
سوار خاصه خیل بملازمتش رسیدند فرمان باحضار سپاه برار فرستاده خود بقصد مقابله اکبر پادشاه از انجا نیز ارادهٔ کوچ کرده قاضی بیگ و میرزا محمد تقی نظیری و
دیگر مردم معتبر چادرها در گردن انداخته سر بر زمین نهادند و شروع در تضرع و زاری نموده گفتند که مواجهه با پادشاه عظیم الشان دهلی بااینقدر فوج مناسب نیست بهتر آنست
که دست در دامن صبر زنند و چندان توقف ورزند که توپخانه و لشکر نیز برسد نظام شاه گفت در چنین امور صبر و تحمل ناخوش است من با بهادران خاصه خیل بر
فوج خاصهٔ اکبر پادشاه حمله مینمایم فتح و ظفر آسمانیست بیت اگر تیغ عالم بجنبد ز جای * نبرد رگی تا نخواهد خدای * مقربان در بحر حیرت مستغرق

گشته متحیر شدند که قضا را مقارن انتحال منهیان از راه رسیده خبر رسانیدند که اکبر پادشاه در سرحد مالوه شکار کرده بدار الملک خود بدولت و سعادت مراجعت
فرمود نظامشاه از شنیدن این خبر مبتهج و مسرور گشته بدولت آباد مراجعت نمود و در کنار حوض قتلو مقام کرده سید مرتضی و امرای برار که آمده بودند ایشان را
مخلع ساخته رخصت معاودت فرمود و خود باحمدنگر رفته بدستور سابق مهمات بارکان دولت حواله کرده باز منزوی گردید و درین وقت جمله قرابتان و خویشان
صاحبخان بمنصب امارت رسیده اقطاع خوب یافتند و استقلال آن بی سعادت از اندازه گذشته چون تصرف تمام در مزاج پادشاه کرده بود در عین موسم برسات
جهت تفرج منزهات دولت آباد که مصدوقه لَمْ یُخْلَقْ مِثْلُهَا فِی الْبِلَادِ است رفت و قریب چهار ماه در بالاگهاٹ آن مقام فرموده بعد از انصرام موسم برسات زیارت
قبور مشایخ آن سرزمین کرده از برای ترویح ارواح طیبه ایشان نقود بسیار بفقرا و مساکین داد و آنگاه چنانکه صاحب خان نیز واقف نشود جامه درویشانه پوشیده
وقت سحر بقصد زیارت امام رضا علیه السلام پیاده از عقب سراپرده بیرون رفت و در دو سه کروهی عسکر یکی از پیاده ها او را دیده خبر بارکان دولت رسانید
آنها نخست بسراپرده پادشاهی شتافتند و چون اثری از وی نیافتند از پی او شتافته بکلانتش رسیدند و بمبالغه و الحاح تمام او را برگردانیدند هر چند سعی نمود
که تا یک ماه جامه فقر از بر نکنده در ترک تاج و تخت بکوشد فایده نبخشید قاضی بیگ و میرزا محمد تقی سر بر زمین نهاده سبب تنفیر و تکره از پادشاه استفسار نمودند
گفت موجب نفرت ازین دنیای فانی ظاهر است الفت و محبت او را سبب باید رسید ازین بیش سخنی نگفته سکوت اختیار فرمود و چون دانست که ارکان
دولت مانع اراده اویند بعلاج شده پس بهمان زودی باحمدنگر تشریف آورده در باغ هشت بهشت که در شمال آن بلده واقعست منزوی گشت خیل و حشم بسرکاری
قاضی بیگ و صلابت خان بدور آن باغ خیمه و خرگاه برپا کرده بجا فظتش مشغول گشتند و درین وقت صاحبخان شروع در بی اعتدالی کرده اکثر اوقات مست
و مدهوش با دو سه هزار اوباش و اجلاف دکن و فیلان بسیار در کوچه و بازار احمدنگر می گشت و پسران و دختران مردم را بزور از خانها بیرون کشیده با فعال قبیحه
قیام می نمود و هر چند برادران او جلال خان و حبیب خان او را سرزنش نموده ازان اعمال منع می کردند اثری بران مترتب نمی گشت تا آنکه روزی جمعی را فرستاده
اراده نمود که دختر میر مهدی که یکی از سادات صحیح النسب ایران بود و در سلک سلاحداران انتظام داشت بزور بکشد میر مهدی دروازه خانه بسته بپشت بام
برآمد و با تیر و تفنگ مردم صاحب خان را متفرق و پریشان ساخت و نزد قاضی بیگ و دیگر بزرگان صاحب دخل کس فرستاده طلب اعانت نمود و چون
غیر از صاحب خان هیچکس پادشاه را نمی دید و اقتدار و استقلال او از اندازه بیرون بود قاضی بیگ وغیره علت طبیعت گذاشته در علاج آن نمی کوشیدند
صاحب خان در همان زودی برادر کوچک خود حبیب خان را با دو سه هزار کس از سوار و پیاده و چند فیل بسر میر مهدی نامزد کرد و آن سید بیکس چون
از هیچکس یاری ندید و نیافته تنها بقتال پرداخت و قریب به سه چهار کس معتبر را بضرب تیر و تفنگ از پا درآورد و بالآخره چون ازدحام و هجوم مردم از حد
گذشت پسران ناخلف او که نوکر صاحب خان بودند راه نمونی کرده فیلان مست را از عقب خانه دیوارها را شکسته باندرون آوردند و آن سید مظلوم را
بدرجه شهادت رسانیده دخترش را بجهت صاحبخان بردند و در آخر سنه خمس و ثمانین و تسعمائه ۹۸۵ سید مرتضی سبزواری با امرای برار بموجب حکم پادشاهی جهت
عرض لشکر متوجه درگاه شده نزدیک باغ هشت بهشت فرود آمد و چون نام اصلی صاحب خان حسینی بود و گاه بیگاه نظام شاه و دیگر مردم او را حسین خان
فرا یاد می کردند بنا برین صاحب خان بحسین خان سخت کمان ترشیزی که از امرای برار بود پیغام داد که نام خود را تغییر کن والا منتظر گوشمال باش حسین خان
قبول این معنی نکرده منجر بخشونت و نزاع شد و صاحب خان بر فیل مست سوار شده با پنج شش هزار سوار و پیاده بسیار بدائره حسین خان رفت حسین خان
با معدودی چند از سواران بمقابله او شتافته در وهله اول همگی جمعیتش از هم پاشید حسین خان را شجاعت از گریز مانع شده تنها بر فوج صاحبخان توفیق یافته
تیری بر کمان نهاده از روی تهور چنان بر پیشانی فیل صاحبخان زد که تا سوفار فرو نشست فیل نعره زده روی بگریز نهاد و در میان درختان بهر سومی دوید
تا آنکه صاحبخان بدرون باغ رفته بیرون آمده گفت که حکم پادشاه شده که همه غریبان را بقتل رسانیده مال و اسباب و زن و فرزند ایشان را متصرف شوید
دکنیان و حبشیان واقعه طلب چنین معامله را از خدا خواسته کوچک و بزرگ کمر بقتل غریبان بسته از احمدنگر فوج فوج بجانب باغ هشت بهشت
روان شدند امرا و سلحداران غریب وغیره بخبر قاضی بیگ و سید مرتضی و میرزا محمد تقی نظیری و امین الملک نیشاپوری که رضا بقضا داده

در دیوانخانه نشسته بودند قریب دو هزار و پانصد کس مسلح شده بهای دفع مضرت صفوف آراستند صاحبخان جنگ کرده ایشان را منهزم گردانید و در آنوقت
مرتضی نظام شاه درون حمام که کنار هشت بهشت واقع شده بجای نشسته بعبادت مشغول بود غوغا و فریاد شنیده از دروازه باغ بیرون آمد قضارا همانوقت
صاحبخان آشفته شنید پیش پادشاه رفته گرد آلوده بملازمتش رسیده معروض داشت که غریبان هجوم آورده می خواهند که قصد پادشاه کنند و شهزاده میران حسین را بتخت
نشانند نظام شاه برای تحقیق صدق و کذب پیاده از باغ بیرون آمد چون افواج غریب را اسلحه و کمل دید و نظر بانکه از قضیه پیش خبر نداشت تصدیق سخن صاحبخان
نموده بی تامل بر فیل سوار شده چتر بر سر گرفته امرا و خاصه خیل حبشی و دکنی را که بگفته صاحب خان حاضر بودند بمقاتله غریبان امر فرمود سید قاسم و مرتضی خان و
قاضی بیگ کس نزد غریبان فرستاده پیغام دادند که صحبت رنگ دیگر پیدا کرد که پادشاه خود سوار شد زنهار تیغ بر روی مردم دکن نکشید که موجب [illegible]
امرای غریب مشتمل ختائی خان و بابی خان اوزبک و حسین خان ترشیزی و تیرانداز خان استرآبادی از اسپها فرود آمدند و از دور سلام نظام شاه کرده روی
بجانب ولایت عادلشاه و قطب شاه نهادند صاحب خان با برادران و اخوان بشهر شتافته بعضی از غریبان را که در گوشه و کنار پنهان شده بودند
بقتل آورده باخذ اموال و زن و فرزند ایشان پرداخت و مضمون يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ بظهور رسید قطعه
سر فتنه از خواب بیدار گشت ✤ بساط فراغت قضا در نوشت ✤ ز سیل بلا شد عیان رستخیز ✤ نه روی اقامت نه پای گریز ✤ نه در خانه بودی کسی را قرار
نه در کوچه دیدی طریق فرار ✤ کس از خانه گر پا نهادی بدر ✤ نه دستار بر جای ماندی نه سر ✤ قاضی بیگ و سید مرتضی به صلابت خان که محافظت پادشاه
می نمود گفتند که کار از دست رفت و نزدیک است که عرض و ناموس غریبان بباد فنا رود باید که عرضه داشت ما را بهر تدبیر که ممکن باشد بپادشاه رسانی
صلابت خان چون وقت را تنگ دید عرضه داشت ایشان را در بغل گذاشته متوجه دربار شد و بنابر آنکه صاحب خان حاضر نبود ببهانه رسانیدن طعام
بدرون باغ رفت و خود را بدرون مخزن نظام شاه رسانید و باواز بلند دعا و ثنای نظام شاه بجای آورد نظام شاه آواز صلابت خان شناخته چون
خلاف عادت دید دانست که حادثه پیش آمده است لاجرم عقب دروازه حمام ایستاده پرسید که سبب آمدن چیست صلابتخان عرضه داشت ارکان
دولت گذرانید و بزبانی نیز حقیقت حال مشروحاً معروض داشت نظام شاه متحیر گشته صلابت خان را حکم فرمود که صاحبخان را خواهی نخواهی از شهر گردانیده
نگذارد که در صدد آزار غریبان کوشد صلابت خان بشهر رفته صاحبخان را از جبر و اهانت تمام برگردانید و بعد ازین صاحب خان در قتل صلابتخان ساعی گشته چون قوت
او بیشتر بود صلابتخان بجنگل تکتوکی ون گریخت نظام شاه بران مطلع شده صلابت خان را طلب نمود و بامارت کلان و منصب سر نوبتی قوی ساخته خاصه خیل را محکوم او
گردانید و دران ایام جمعی از اعیان مدعی بر خیانت قاضی بیگ گشتند نظام شاه او را معزول ساخته در یکی از قلاع حبس فرمود و بعد از دو سه ماه مدعیان
عرض کردند که قاضی بیگ دو لک هون نقد و یک لک هون جواهر از خزانه متصرف شده و آنچه از مملکت گرفته خارج است اگر حکم شود این مبلغ را بازیافت
نمائیم نظام شاه بخط خود نوشت که هرگاه سید عزیزی بذلت خیانت بخود قرار داده این همه جیفه دنیا را از خزانه ما طمع کرده باشد ازو گرفتن نهایت بیمروتیست
این مبلغ را باو بخشیدیم باید که او را از حبس برآورده با جمیع جهات و عیال و اطفال در کشتی نشانند و روانه وطن مالوف سازند و عهده داران
به فرموده عمل نموده بعد ازان منصب پیشوائی اگرچه باسد خان ترک رجوع شد اما صلابت خان از ان منصب بجز نام چیزی نگذاشته استقلال او
از اندازه گذشت و صاحب خان ذلیل مطلق گردید و با وجود آنحال تعلق خاطر پادشاه نسبت بخویش می دانست که تا چه غایت است از تخت گیری
صلابت خان حاجت آمده از روی تکبر و نخوت باتفاق اخوان و انصار با دو سه هزار سوار و فیلان بسیار از احمدنگر بیرون رفت نظام شاه از بیم آنکه
اگر لشکر به گرفتن و باز گردانیدن نامزد فرماید مبادا که او از روی بی اعتدالی جنگ کند و در میان کشته گردد همراه آئینه خود در پالکی مرقع نشسته از دنبال او
روان شد قضارا صاحبخان چون بحوالی احمد آباد بیدر رسید جهت ملاحظه تا پای حصار رفت و مردم درون از وصول لشکر بیگانه واقف گشته دروازها را مسدود
ساختند و چند توپ کلان و ضربزن بر فوج او سر داده جماعتی را از مردم معتبر ضایع گردانیدند درین اثنا نظام شاه از عقب رسیده صاحبخان چون چاره ندید
کس نزد او فرستاده پیغام داد که به دو شرط وصال من میسر گردد یکی آنکه صلابتخان را از درگاه خود دور نمائی دوم آنکه شهر بیدر را از علی برید گرفته

باقطاع من ارزانی داری نظام شاه که واله و شیدای او بود بهر دو متعهد شده صلابت خان را به قصبهٔ بیر که اقطاعش بود رخصت فرمود و شهر بیدر را محاصره کرده
بتسخیر آن مشغول گشت علی برید از عادلشاه کمک طلبیده او چنانکه در محل خود بتحریر یافته هزار سوار بکار داد و مقرر ساخت مقارن آن حال خبر رسید که برادرش شهزاده
برهان که در قلعه محبوس بود خروج نموده متوجه باحمدنگر شد نظام شاه میرزا یادگار کندی و سر لشکر ابراهیم قطب شاه را با هفت هشت هزار سوار بمحاصرهٔ
بیدر نگاه داشته بهمراهی صاحب خان روانهٔ احمدنگر گردید و در همان چند روز لشکر عادلشاهی بحوالی احمدآباد بیدر رسیده مردم قطب شاه که بهانه بطلب
بودند بجانب گلکنده رفتند و میرزا یادگار ترک به محاصره مشغول گشت شهزاده برهان بحوالی احمدنگر آمده ده دوازده هزار کس که از اوضاع صاحب خان
دلگیر بودند بوی پیوستند بنابرین نظام شاه مضطر گردیده صلابت خان و خاصه خیل و دیگر امرا که از بی اعتدالی صاحب خان آزرده بودند فرامین استمالت
فرستاده ایشان را طلب نمود چون آنها بملازمت نظام شاه رسیدند صاحبخان از آمدن صلابت خان باز رنجش بهم رسانیده هنوز باحمدنگر نرسیده بود که او
با برادران و اعوان بجانب پتن رفت و نظام شاه متوجه او شده باحمدنگر آمد و بر فیل سوار شده در کوچه و بازار بگردید و روز دیگر چون شهزاده برهان بباغ
هشت بهشت آمد باز بر فیل سوار گشته از قلعه برآمده نزدیک کالاچبوتره استاد اسد خان و دیگر سرداران را با توپخانه بمقابل شهزاده برهان نامزد فرمود جنگ
کرده شهزاده را بطرف برهانپور گریزانید و مظفر و منصور به قلعه درآمده باز منزوی گشت و سید مرتضی سر لشکر برار فرمان فرستاد که صاحب خان را تسلی کرده بخدمت
و عزت تمام روانهٔ حضور گرداند اگر اباکند او را به قتل آورده اسپ و فیل را روانهٔ درگاه سازد اتفاقاً صاحبخان چون بحوالی قصبهٔ عنبر رسید از آنجا که خلاف
مرکوز طبیعت او بود بحجری خان قزلباش را که از امرای برار بود و در قلعهٔ رنجنی اقامت داشت پیغام کرد که خواهر خود را بحبالهٔ نکاح من درآورده منتظر خونریزی
باش بحجری خان جواب داد که مرغ فروش پسری را چه مناسب که خواهر با امرا وصلت و پیوند نماید صاحب خان از شنیدن این جواب برآشفته بر قصبهٔ رنجنی
ایلغار برد بحجری خان که اندک جماعتی داشت تاب مقاومت او نیاورده با اهل و عیال بجانب جالنه گریخت و باتفاق جمشید خان شیرازی حقیقت
حال نوشته طریق اخلاص و نجات استفسار نمود چون سید مرتضی فرمان در باب فرستادن صاحبخان رسیده بود همراه خداوند خان و دیگر امرا را
نامزد کرد که نزد صاحب خان رفته او را روانهٔ احمدنگر سازند و مخفی بخداوند خان گفت که از شر آن بی سعادت عالمی در آزار است باید که تقریبی انگیخته او را
به قتل رسانی خداوند خان و امرای دیگر چون بطریق استعجال بجالنه رسیدند جمشید خان و بحجری خان نیز بایشان رفیق گشته متوجه اردوی صاحب خان
شدند و آن اجل رسیده از جای خود بجنبید تا ایشان بدانجا رسیدند و بیرون سراپرده ایستاده از روی تمسخر و استهزا پیغام نمودند که ما بموجب فرمان
پادشاه آمده ایم اگر بار دهند بسلام مشرف گردیم باعث سرافرازی خواهد بود صاحب خان نشسته شراب می خورد ایشان را بدرون طلبیده و چون چشمش
بر روی آنها افتاد دید که مسلح اند مضطرب گشته بقصد تواضع قیام نمود و یک یک امرا را دریافته چون نوبت بخداوند خان رسید او را در آغوش کشید خداوند خان
فریاد برآورد که صاحب خان مرا تنگ در آغوش گرفته می خواهد که خفه کند و حال آنکه خداوند خان او را تنگ در آغوش گرفته چنان فشرده بود که استخوانهای پهلوی
او در هم شکسته بیهوش گشت و بآن اکتفا نکرده او را بر زمین انداخت و بضرب خنجر کار او تمام ساخت برادران و اعوانش چون چنین دیدند هر یک بطرفی
گریختند و چون خداوند خان دفع شر آن خبیث نموده با امرا نزد سید مرتضی رفتند سید مرتضی عریضه بنظام شاه نوشت که بموجب فرمان واجب الاذعان
جمعی را فرستادم که صاحبخان را دلاسا کرده روانهٔ درگاه سازند او عنان عقل از دست داده جنگ بدامن جنگ زده کشته گشت و از آنکه مزاج حضور
بآن معنی راضی بود مضمون عریضه را بنوعی خاطرنشان پادشاه کردند که در مقام پرخاش نشده دیگر از آن مقوله حرفی بر زبان جاری نساخت و بعد از آن
صلابت خان بی معارضی و معاندی متکفل مهمات سلطنت شده چند سال باستقلال گذرانید و در آن مدت دو سه کرت ایلچی اکبر پادشاه باحمدنگر آمده
هر دفعه خشنود و مقضی المرام معاودت نمود و در عهد صلابت خان امنیت و ضبط بمرتبهٔ کمال رسیده تجار وغیره بفراغت تردد میکردند و بعد از سلطان محمد
بن علاء الدین حسن بهمنی در ولایت مرهت هیچ کس مثل صلابت خان امنیت و ضبط را بمرتبهٔ کمال نرسانید خواجه نعمت الله طهرانی و خواجه
عنایت الله و امثال ذلک را لشکر و حشم داده حکم کرد که در جمیع ممالک محروسه همیشه می گشته باشند و بر هر که باسم دزدی اطلاق شود اگر چه یک حبه

باشد مبنی بر پرسش و اعلام تفصیل رسانیده باشند و خود را باتو ابی ملک و احداث باغ و بستان و نصیبات کوشیده عمارات عالیه ساخت از آنجمله از آثار اوست
عمارت باغ فرح بخش چه که در اصل چنگیز خان طرح انداخته و نعمت خان سمنانی سرکاری نموده در سنه اثنی و تسعمائه ۹۸۲ باتمام رسانید و چون نظام شاه بسیر آن
باغ تشریف ارزانی فرمود عمارت مذکور پسند طبع مشکل پسند او نیفتاده نعمت خان را از سرکاری باغ معزول ساخت و صلابت خان را مامور گردانید
که آن عمارت را که مبلغ خطیر خرج شده بود شکسته طرح دیگر بنا نماید شاه احمد مرتضی خان انجو این تاریخ دران باب گفته تاریخ ارباب شاطر اخبر کن شاها
بر باغ فرح بخش گذر کن شاها + نعمت خان را ز بهر تاریخ بنا + از باغ فرح بخش بدر کن شاها + و در میان مردم شهرت دارد که در عهد وکالت صلابت خان
پنج لکهه درخت انبه و ابنیه که بدت هامی ماند و باعث ذکر خیر می شود در مملکت نظام شاه استراد گردید و درختهای دیگر را ازین قیاس می توان کرد و از جمله
توفیقات صلابت زن تربیت ملا ملک قمی و ملا ظهوری است قدوم ایشان را گرامی داشته بوظائف و انعامات لائق مخصوص گردانید و چون عمارت فرح بخش
دوم باره در سنه احدی و تسعین و تسعمائه ۹۹۱ ساخته و پرداخته گردید و صلابت خان طوی بزرگ دران باغ کرده اعیان و اشراف اهل طبع را حاضر ساخته و
هر یک را بلطف و عنایت نواخته خوشدل و مسرور گردانید و ملا ملک قمی قصیده غرا در وصف آن گفت و قصیده ای تو بهشت برین این چه شکوه است
و شان + پیشکش تست نشین بارگهت شه نشان + بزم ترا هشت خلد شقه ای پیشگاه + بام ترا نه فلک پایه از نردبان + کوس تجمل زن این که درختان
سرو + صف زده از چار سوی بصفت چاکران + هم ز فیض ازل با گهرت هم نشین + هم گل روی صفا با اثرت توامان + سقف تو بر باد داد
رفعت خرگاه چرخ + کاخ تو بر خاک ریخت آب رخ کهکشان + سنبل بستان تو صید طرب را کمند + خار گلستان تو چشم حسد را سنان + چرخ ز گرد دربت
دوخته بر تن حریر + مشتری از فتنه ات مانده بسر طیلسان + یافته دست قضا از گل سقف سپهر + ساخته ترک قدر زابروی طاقت کمان + از گهر فیض تو
ابر بدست صبا + تحفه فرستد بهر بدیه و ستد بیکان + نقش گر در خیال نگذرد اندیشه را + چهره مافی الضمیر دیده به بیند عیان + گر کند ابر بلند شاهد
تصویر تو + خامه بهزاد را آب دهد در بنان + غنچه تصویریت از نگه فتد از ار کلک + عقده کند خنده ات در گلوی زعفران + سکه زمین نقش بست وصف
تراو ضمیر + می دهد از جیب خاک سبزه بشکل زبان + گر بعناصر دهد لطف تو سرمایه + خاک دهد مرده را زندگی جاودان + فیض هوا است گر بایه دهد باد را
ثقل حملی برود از تن کوه گران + سده تو کعبه وار مامن فتح و ظفر + طاق تو محراب از قبله پیر و جوان + خاک سکر وحشت از سرمه دهد باد را + بر نظر خاکیان
آب شود استخوان + و در سنه ثمان و تسعمائه ۹۸۸ علی عادلشاه شهید شد برادرزاده او ابراهیم عادلشاه در نه سالگی نائب مناب گردید صلابتخان این معنی را بسمع
نظام شاه رسانیده بتسخیر ممالک او مصلحت دیده ان بنظام شاه باز نمود بنابرین نظام شاه صلابت خان را با رجال لشکر مامور گردانید بهزاد الملک را که
از غلامان چرکس نظام شاه بود سپه سالار ساخته و امیرالامرا سید مرتضی را با لشکر برار همراه کرده با عظمت و شوکت تمام روانه سرحد عادلشاه گردانید ایشان
چون بحوالی قلعه شاه درک رسیدند امرای عادلشاهی بمواجهه آن جماعت شتافته بفاصله پنج شش کروهی قریب یکماه در مقابل یکدیگر خیمه و خرگاه
استاده کرده نشستند و در آخر امرای عادلشاهی چون دانستند که سید مرتضی از سپه سالاری بهزاد الملک آزرده است و کمک نخواهد کرد فوجها آراسته و هنوز
که برخی از شب مانده بود روانه گشته وقت صبح که ترشح باران بود و مردم در کمال غفلت درون دائرهای خود بودند بمقصد رسیده دمامه و نفیر جنگ نواختند
و بهزاد الملک بموارا مقتضی زعم و بیدار مجالس شراب آراسته بود سراسیمه برخاسته از اردو بیرون رفت و امرا و سپاه بر وجهی نیامده بود که لشکر خصم برو تاخته
جنگ آمد و قریب یکصد و پنجاه فیل نامی گرفته بهزاد الملک را بحال ابتر منهزم گردانیدند و سید مرتضی که دورتر فرود آمده بود عدم علم و اطلاع را بهانه ساخته
بصلابت خان نوشت که بهزاد الملک چون تعجیل در جنگ کرده انتظار وصول رفیقان نکشید چشم زخمی رسید انشاء الله تعالی باحسن وجه تدارک خواهد شد صلابتخان
فرمان سرلشکری بنام او فرستاده سید مرتضی بدان امر مبتهج و مسرور گردیده در فراهم آوردن خیل و حشم کوشید دران اثنا ابراهیم قطب شاه بجوار رحمت ایزدی
واصل شده ولد اکبرش محمد قلی قطب شاه جانشین شد و فوجی از لشکر قطب شاه که بمدد لشکر نظام شاه دران سفر همراه بودند بیدل گشته متفرق شدند
و سید مرتضی با شاه میرزای اصفهانی که وکیل السلطنه قطب شاه بود ساخته نوعی نمود که محمد قلی قطب شاه را امداد طلبیده باتفاق قلعه شاه درک را محاصره کرده

قریب چهار و پنج ماه از چهار جهت طرح جنگ انداختند و خداوندخان و بحری خان قزلباش دران ایام ترددات مردانه کرده اعلام شجاعت بفلک الافلاک رسانیدند و تهانه دار قلعه محمد آقای ترکمان اعلام مدافعه افراشته در محافظت قلعه تقصیر نکرده و هر چند نظام شاه و قطب شاه او را بوعده منصب امارت زربگ وغیره می خواستند که فریب دهند مؤثر نیفتاده در مجادله و محاربه و حفظ حصار خود را معاف نداشته بنا بر ان هر روز جمعی کثیر از لشکر نظام شاه و قطب شاه کشته شدند و فتح میسر نگشته و سید مرتضی و قطب شاه از امتداد محاصره و هلاکت سپاهیان دلگیر گشته گفتند که ما محنتی که در تسخیر این قلعه می کشیم مناسب آنست که در فتح بیجاپور بخود قرار دهیم و هر گاه دار الملک مفتوح گردد تسخیر دیگر بلاد و بقاع باسهل وجهی میسر خواهد شد پس باتفاق از انجا کوچ کرده متوجه بیجاپور شدند و بنا بر آنکه در آنجا میان نفران بزرگ بسبب مناصب غوغا و نزاع بود هیچکس متوجه دفع شر لشکر بیگانه نمی شد سید مرتضی و قطب شاه بفراغ بال محاصره نمودند و چنانکه گذشت بعد از مدتی از فتح بیجاپور نیز مایوس گشته قطب شاه بولایت خود و سید مرتضی و بهزاد الملک بمملکت نظام شاه مراجعت نمودند و در سنه ۹۹۲ اثنی و تسعین و تسعمائه صلابت خان بموجب فرمان نظام شاه قاسم بیگ و میرزا محمد تقی نظیری را با جمعی از مردم معتبر به بیجاپور فرستاد تا خواهر عادلشاه را جهت شهزاده میران حسین خواستگاری نمایند و از آن فرمان بنام جمشید خان شیرازی صادر شد که با لشکر و جمعیت خود همراه قاسم بیگ به بیجاپور رود جمشید خان گفت من تابع سید مرتضی ام مضمون فرمان را باو باید می نمایم هر چه او بگوید بآن عمل خواهم نمود و سید مرتضی جواب داد که نظام شاه بمن گفته تا فرمان بخط من نباشد بآن عمل مکن اکنون چون این مرد بخط او نیست بدان عمل نمی نمایم و ترا رخصت نمی دهم جمشید خان این مضمون را بصلابت خان نوشته مواد فساد بیجا کرده کار بجای رسید که در همان سال سید مرتضی با لشکر برار در کمال شوکت و شان بقصد دفع صلابتخان متوجه احمدنگر گردید و دران کرت جمعی از مردم معتمد در میان آمده میان صلابت خان و سید مرتضی طرح صلح افگندند سید مرتضی برگشته بجانب برار رفت و بعد از پنج شش ماه باز ابواب خصومت مفتوح گشت سید مرتضی کرت دوم در ذی قعده سال مذکور در دفع صلابت خان عازم جازم گردید و پیش از آنکه از احمدنگر لشکر برو نامزد شود بنسبت سابق برار جمع آورده با حدت و هیبت فراوان متوجه احمدنگر گردید صلابتخان آنرا شنیده همت بر علاج آن گماشت مرتضی نظام شاه را از باغ هشت بهشت بباغ فرح بخش برده از انجا نیز بتقریبات انگیخته عمارت بغدادی را که درون قلعه واقعست جهت عبادت او مقرر کرد که دیگر آنحضرت به قلعه احمدنگر نرود و فتح شاه نام پاتری را که بحسن و جمال آراسته و نرد و شطرنج خوب می باخت بهانه محبت درون قلعه جا داد و نظام شاه بتدریج فریفته او شده بخانه خود گردانید و دران اثنا سید مرتضی با لشکر عظیم بحوالی احمدنگر آمده در حوالی جیتور فرود آمد و صلابتخان آمدن او را نوعی خاطرنشان نظام شاه کرد که رخصت جنگ حاصل کرده در رکاب شاهزاده میرزا حسن بمقابله سید مرتضی شتافت و بعد از جنگ غالب آمده سید مرتضی و خداوندخان اموال و اسباب و افیال باخته منهزم و منکسر بجانب برار شتافتند و بواسطه تعاقب لشکر صلابت خان آنجا توقف میسر نگشته از راه برهانپور نزد اکبر بادشاه رفتند و دران سال شهزاده برهان را بعضی از مردم فتنه انگیز در لباس درویشان باحمدنگر آورده قرار دادند که صلابت خان را در حالت غفلت نخست بقتل رسانند بعد از ان نظام شاه را معزول ساخته برهان شاه را بر تخت احمدنگر نشانند قضا را صبح آن روز که می خواستند که این اراده از قوه بفعل آورند صلابت خان آگاهی یافت برهان شاه همچنان در لباس درویشان بجانب کوکن گریخت و توقف در انجا هم موجب هلاک دانسته از راه گجرات نزد اکبر بادشاه رفت قاسم بیگ و میرزا محمد تقی خواهرزاده عادلشاه را بمیران حسین عقد بسته باحمدنگر آوردند و اکبر بادشاه در آن سال اراده تسخیر دکن نموده خان اعظم عزیز کوکه را که دران مدت حاکم مالوه بود سپه سالار ساخته با برهان شاه و سید مرتضی و سائر سرداران دکن همراه کرده روانه ولایت نظام شاه نمود و دران زودی چاندبی بی زوجه علی عادلشاه نیز جهت دیدن برادر خود نظام شاه باحمدنگر آمده بملاقات وی فائض گردید صلابت خان بدلاورخان وکیل السلطنه عادلشاه پیغام کرد که حسین نظام شاه که قلعه شولاپور را در جهیز چاندبی بی داده بود اکنون عادلشاه فوت شد و چاندبی بی بیوه گشته باین طرف آمده می باید که آن قلعه تسلیم گماشتگان نظام شاه نمایند دلاورخان قبول آن امر نکرده صلابتخان را اظهار رنجش نمود و خواهر علی عادلشاه را مع شهزاده میران حسین بدولت آباد فرستاد که هرگاه عادلشاه قلعه شولاپور را بدهد جشن و طوی کرده عروس را بداماد سپارند والا معطل و موقوف باشد و دران اثنا خبر وصول لشکر اکبر بادشاه بمالوه رسید صلابت خان بموجب این بیت عمل فرموده بیت کار نه این گنبد گردان کنند * هر چه کنند

همت مردان کنند، همت بر دفع ایشان گذاشته میرزا محمد تقی نظیری را سپه سالار ساخت و با بیست هزار سوار بمقابله ایشان فرستاد میرزا محمد تقی به برهانپور رفت
و با راجه علی خان ملاقات کرده او را با خود متفق ساخت و عزیز کوکه آنرا شنیده شاه فتح الله شیرازی را نزد راجه علیخان فرستاد تا او را از موافقت لشکر دکن
پشیمان ساخته بالشکر اکبر پادشاه متفق گرداند و آن معنی صورت پذیر نشده شاه فتح الله بی نیل مقصود نزد عزیز کوکه مراجعت نمود چون دران ولا میان عزیز کوکه و شهاب الدین
احمد خان حاکم اوجین منازعت بود و نفاق بدرجه اعلی داشت بمیرزا محمد تقی و راجه علی خان با لشکر دکن اعلام جسارت افراشته بولایت اکبر پادشاه در آمده هندیه
که سرحد مالوه و دکن است مقابل عزیز کوکه فرود آمده چند روز هیچکدام بجنگ قیام ننمودند آخر الامر عزیز کوکه صلاح در صف جنگ ندیده وقت شب ایلغار کرده و
از بیراه بولایت برار آمده بلده ایلچپور و بالاپور را غارت کرد و چون میرزا محمد تقی و راجه علی خان از هندیه کوچ کرده بتعاقب شتافتند عزیز کوکه را توقف میسر
نشده از ندربار بولایت مالوه مراجعت نمود آنگاه راجه علی خان به برهانپور رفت و میرزا محمد تقی باحمدنگر شتافت و اکبر پادشاه چون متوجه مهمات دیگر
بود و سلاطین دکن نیز در غایت شوکت و استعداد بودند در خیر آن نکوشیده به تغافل گذرانید و دران سنوات فتحی شاه لولی که دستگرفته صلابتخان
تصرف تمام در مزاج مبارک نظام شاه بهم رسانیده چند قصبه اقطاع یافت و از قسم جواهر و مرصع آلات آنچه می خواست از سر کار آن پادشاه گرفته روز بروز قرب
و منزلت او زیاده می شد تا آنکه دو تسبیح قیمتی را که از بابت غنایم رامراج بود و مروارید و یاقوت و لعل و زمرد وغیره درهم تنخیه بودند طلب کرد و مرتضی نظام شاه
که حاصل بحر و کان نزد او وجودی نداشت صلابت خان را مامور گردانید که آن دو تسبیح را به فتحی خان واصل سازد صلابتخان در مقام معذرت شده از دادن آن
ابا نمود و چون مبالغه پادشاه از حد گذشت با ارکان دولت مشورت نمود همگی باتفاق گفتند که دو تسبیح دیگر شبیه آن بفتحی شاه باید داد صلابتخان
چنان کرد و بعد از چند روز فتحی شاه بران واقف شده بعرض پادشاه رسانید که این تسبیح بابت رامراج نیست نظام شاه در خشم شده به صلابتخان
گفت آنقدر جواهر که در سرکار هست از صندوقها برآورده در فلان ایوان بگذار تا تفرج کنم صلابت خان مقصود فهمیده آن دو تسبیح و جواهر نفیسه پنهان کرده
و باقی را در ایوان معهود ترتیب چیده نظام شاه مردم را کناره کرده با فتحی شاه بدانجا رفت و چون آن تسبیح و جواهر آلات قیمتی ندید اعراض شده بدست
خود جمیع آن جواهر آلات را یکجا جمع کرده در فرش و کش نفیسه که در آنجا بود پیچیده و در آتش افگند و از آنجا بیرون رفت و چون ارکان دولت جهت محافظت آن
اشیا چون بدان جایگاه شتافتند بجز فرش و فروش افروخته چیزی دیگر ندیدند به تعجیل آتش فرونشاندند و جواهر و مرصع آلات را بیرون آوردند بجز مروارید
بهیچ چیز آسیب نرسیده بود و مردم این معنی را حمل بر جنون و دیوانگی آن پادشاه کردند از ان تاریخ مشهور و ملقب بدیوانه گردید و همچنین لولیها بعرض
نظام شاه رسانیده بودند که ارکان دولت از پرده نشینی تو دلگیر گشته می خواهند بسرعت میران حسین را بپادشاهی بردارند لاجرم بر قتل پسر عازم و جازم
گردید لیکن هر چند سعی کرد که او را بدست آورده مستهلک گرداند صلابت خان او را بدست او نداده بدفع الوقت میگذرانید دریناثنا ابراهیم عادلشاه بکنگاج
دلاورخان حبشی چنانکه بیاید بالشکر زرمخواه بجانب سرحد نظام شاه آمده پیغام داد که عروس را بشهزاده میران حسین تسلیم نمایند یا پالکی او را واپس فرستند صلابتخان
جواب داد که تا قلعه شولاپور نمی دهید این مقصود بحصول نخواهد انجامید عادلشاه از شنیده صلابت خان در مقام خصومت شده اوسه را محاصره کرد نظام شاه
آن معنی را از صلابت خان دانسته یکباره از صلابت خان رنجش خاطر بهم رسانید و رو بوی کرده گفت تو حرامخوری یا حلال خوار صلابت خان گفت من بنده
با اخلاص توام نظام شاه گفت من از بی اندامی و نافرمانی تو آزرده ام و قدرت بر حبس و قید تو ندارم صلابت خان سر بر زمین نهاده معروض داشت که قلعه را
تعیین فرمایند تا من خود را در زنجیر کشیده و بآن قلعه رفته غبار خاطر اقدس محو گردانم نظام شاه گفت به قلعه تدالیج پور باید رفت آن ترک ساده فی الفور بخانه خود
آمده زنجیر در پای خود کرده و در پالکی نشسته متعلقان خود را مامور ساخت که مرا در قلعه تدالیج پور برده محبوس گردانید و هر چند اخوان و انصار او که یکی از آنها
محرر این حکایت بود او را ازان امر منع نمود سودمند نیامد بعد از آنکه صلابتخان خود را در قلعه مذکور محبوس گردانید نظام شاه وکالت خود بقاسم بیگ
حکیم و وزارت خود به میرزا محمد تقی نظیری رجوع فرمود و حکم کرد که با عادلشاه صلح کنند و ایشان بفرموده عمل نمودند و عادلشاه صلح کرده از سرحد برگشت و خواهر
عادلشاه را که هنوز بداماد نسپرده بود جشن و طوی بزرگ کرده بمیران حسین سپردند نظام شاه دیگر باره بر قتل فرزند راسخ و ثابت قدم گردیده بقاسم بیگ و میرزا محمد تقی گفت

که اشتیاق دیدن فرزند غالب شده او را به مجلس من حاضر سازید ایشان خوشحال گردیده شکرانهای بجا آوردند و در ساعت شهزاده را از اندرون قلعه نزد پدر فرستادند در ابتدا
مهربانی بسیار کرده نزدیک عمارت نشانید و در یکی از حجرها جا داد و روز دیگر او را در نهالی و بالاپوش پیچیده حجره را آتش زده دروازه را از بیرون مضبوط ساخت
میران حسین بهر نوع که بود از میان نهالی و بالاپوش برآمده چون در حجره دود پیچیده بود خود را به شکاف دروازه رسانیده از روی اضطراب فریاد کرد و دران نزدیکی
فتحی شاه خبردار گشته از روی ترحم دروازه بکشود و میران حسین را برآورده بقاسم بیگ و میرزا محمد تقی رسانید ایشان او را در پالکی مرقع نشانیده پنهانی بدولت آباد
فرستادند نظام شاه بعد از دو سه روز بان حجره رفت چون استخوان پسر ندید از فتحی شاه استفسار نمود او گفت شاید استخوانها خاکستر شده باشد نظام شاه قبول این سخن
ننموده تشدد و تهدید بسیار نمود فتحی شاه گفت من او را بقاسم بیگ و میرزا محمد تقی سپرده ام نظام شاه قاسم بیگ و میرزا محمد تقی را از نزدیک دروازه قلعه طلبیده حقیقت حال
استفسار نمود ایشان بنابر مصلحت ملک انکار نموده گفتند ما ازین واقعه خبر نداریم نظام شاه خشمگین شده در لحظه هر دو امیر را مقید و محبوس گردانیده مهمات سلطنت
بمیرزا محمد صادق اردوبادی رجوع فرمود و چون او نیز در باب قتل شاهزاده اطاعت ننمود بعد از نه روز مقید و محبوس ساخته ملا حسین سبزواری که زاییده احمدنگر بود
به منصب وکالت نواخته بخطاب میرزا خان و منصب پیشوائی مخصوص گردانید و چون اراده نظام شاه بیدلست فتحی شاه و خویشان و قرابتیان او را ابدال و نقود فراوان از خود
راضی ساخت و پنهانی نزد دلاور خان به بیجاپور کس فرستاده پیغام کرد که این پادشاه دیوانه مطلق شده می خواهد که پسر خود را بکشد اگر شما امداد من نمایید خود فرض کرده
متوجه سرحد گردید می توانم که پدر را کناره کرده پسر را بر تخت متمکن سازیم دلاور خان قبول این معنی کرده با عادلشاه متوجه سرحد گردید میرزا خان بواسطه فتحی شاه
بعرض نظام شاه رسانید که عادلشاه بسپاه فراوان بقصد تسخیر ولایت احمدنگر رایت عزیمت افراخته بتعجیل می آید و درین باب بحکم جمعیت نظام شاه چون از مقدمه
خبر نداشت علاج آن امر بمیرزا خان رجوع فرمود میرزا خان امرای کلان را بدان بهانه که لشکر کشی عادلشاه بتحریک ایشانست مقید گردانید و قرابتان و تنهایان
خود را بجای ایشان نصب کرد و با جمعیت خوب از احمدنگر برآمده در ظاهر قصبه دانوره فرود آمد نظام شاه از مقام کردن میرزا خان متوهم گشته مسود این اوراق
محمد قاسم فرشته را جهت تحقیق معامله نزد او امر سد لشکر است چون میرزا خان اخلاص مرا نسبت بان شهریار بواجبی میدانست یقین کرد که حقیقت حال بخاطر آورده به
هیبت بما لاحظه بعرض پادشاه خواهد رسانید ازین سبب از رفتن بلشکرگاه در اضطراب و تلواسه افتاده بفتحی شاه گفت اگر حکم حاصل کنی که من با لشکر رفته امرا را از جنگ
خصم ترغیب و تحریص نمایم عجب مرحمتی و شفقتی خواهد بود و شکرانه آن دوازده هزار هون نقد جهت مجلس نرم شما داده روانه خواهم شد فتحی شاه که نام دوازده هزار هون
شنید در ساعت بنظام شاه عرض کرده حکمی بخط وی حاصل کرد که میرزا خان خود به لشکر رفته بدافعه دشمن قیام نماید وی ازین امر مبتهج و مسرور گشته بی توقف دوازده
هزار هون بفتحی شاه تسلیم نمود هنوز این مولف در لشکر بود که میرزا خان بایلغار بانجا آمد و چون او را طاقت از نام افتاده بود خاص و عام برارادهٔ او مطلع بودند
عازم آن شد که مولف را محبوس و مقید گرداند تا اخبار اردو بعرض پادشاه نرسد درین ما بنائی از دوستان مرا ازین آگاهی بخشیده بیاری میمونان باد رفتار
از اردو قریب بشام بگریختم میرزا خان واقف گشته جمعی کثیر دنبال من نامزد کرد چون شعل و دیوتی خاموش گردانیده بودم و ایشان بر عکس آن افروخته بودند ازین جهت
بر تعاقب آنها اثری مترتب نشد این فقیر قریب صبح بود که بملازمت نظام شاه رسیده از عقب سراپرده قصد و اندیشه میرزا خان را به تفصیل معروض داشتم فتحی شاه
معارض من شده گفت آنچه تو می گوئی خلاف واقعست هرگز حرامخوری از میرزا خان صدور نخواهد یافت گفتم مرا با میرزا خان عداوتی نیست که در حق وی
تهمت نمایم آنچه شنیده ام بعرض صاحب خود رسانیده ام امیدوارم که عنقریب صدق و کذب من بر همگنان ظاهر شود درین حرف و حکایت بودم که مقارن
آنحال جاسوسان از گرد راه رسیده خبر آوردند که میرزا خان با جمیع امرا بدولت آباد رفت که میران حسین را از قلعه بیرون آورده بپادشاهی برداشته متوجه
احمدنگر شود نظام شاه در دریای حیرت افتاده از بنده طریق علاج استفسار نمود معروض داشتم که بدو نهج علاج این متصور است یکی آنکه پادشاه از پس پرده برآمده
سوار شوند و با این دو سه هزار سلحدار و خاصه خیل که در رکاب همایون اند بجانب پتن ایلغار کرده سر راه بر میرزا خان بگیرند که بمجرد شنیدن این خبر جمیع امرا و سپاه
ترک رفاقت میرزا خان کرده در ظل چتر عرش سا مجتمع خواهند شد نظام شاه گفت پیش ازین بچند روز فلان خواجه سرای مطبوخی برای من آورد بجهة
خوردن درد شکم و برهنه دگی طبیعت رسیده منجر باسهال دموی شد اکنون اشتهای من در و جمعیت و قدرت بر سواری ندارم گمان من آنست که میرزا خان

با خواجه سرا ساخته آن مطبوخ زهرآلود را گردانیده بود گفتم علاج دیگر آنست که فرمان به اخلاص صلابت خان بقلعه زند ارا جیوری فرستاده به تعجیل او را بدرگاه حاضر کنم مردم را که در قلعه محبوس اند طلبند و خود نیز به دولت و سعادت در پالکی نشسته بهانه شکار بجانب بلده جنیر که سر راه صلابت خان است تشریف برند که بمجرد رسیدن صلابتخان بپابوس عالم پناه همگی خیل و حشم از شهزاده و میرزاخان جدا شده بملازمت خدایگان اعلی خواهند پیوست نظام شاه در ساعت فرمان طلب صلابت خان و قاسم بیگ و میرزا محمد تقی و حکیم محمد مصری نوشته مصحوب قاصدان جلد روانه نموده خود نیز ساعت بساعت خوش کرده میخواست که سوار شود ناگاه فتحی شاه شکرام سر در پای او نهاده بهای های گریستن شروع نموده گفت به مجرد رفتن از قلعه احمدنگر همین مردم خاصه خیل که حاضر اند برای مجرای خدمت خود ترا گرفته پیش شاهزاده خواهند برد نظام شاه باور کرده فسخ عزیمت نمود و این معنی محرف را که بمحافظت در بار اشتغال داشت آن روز بحضور اقدس طلبیده بمکالمه تشریف سرافراز ساخت و او پادشاهی بود قوی هیکل و گندم گون و فراخ چشم و بلند اندام و شوکت و صلابت با هم جمع داشت و فارسی الغایت نیک گفت بفقیر گفت فتحی شاه چنین و چنان می گوید بهتر آنست که در همین قلعه بوده انتظار صلابت خان کشم چون فقیر چاره نداشت موافق مزاج آنحضرت سخن گفته رضا به قضا داد اما چون این حکایت فاش شد جمیع مردم از سوار و پیاده که نزد او مانده بودند بیدل و مایوس شده فوج فوج بجانب دولت آباد شتافتند و میرزاخان از بیم وصول صلابت خان دو منزل را یکی کرده به تعجیل هر چه تمامتر شاهزاده را باحمدنگر آورد و داعی اراده نمود که دروازه قلعه بسته تا رسیدن صلابتخان محافظت نماید اما چون صغیر و کبیر خود را سابر انداخته بشاهزاده ملحق شدند و خارج فتحی شاه و کنیزان سبزه نام و سه چهار برده دار کس در قلعه نماند مشوا ایزد او سایق دست از مدافعه باز داشته سکوت اختیار کرد دران اثنا شاهزاده و میرزاخان با سی چهل کس از مردم اجلاف و اوباش تیغ قلعه در آمده با شمشیرهای برهنه بعمارت بغداد که مسکن نظام شاه بود در آمده بر کرا دیدند کشتند شاهزاده بنده را شناخته و نسبت بهم مکتبی منظور داشته مانع کشتن شد و همراه خود بالای عمارت بغداد برده تو لا فعلا ابهری اندامی که در عالم متصور است نسبت به پدر بجای آورد نظام شاه سکوت اختیار کرده از روی حیرت بجانب وی می نگریست و چون شهزاده سر شمشیر برهنه کرده بر شکم وی نهاده گفت چه می گوئی که این تیغ را اختیان بشکست زخم که از پشت بیرون آید نظام شاه آه سرد کشیده گفت ای مردود حق و عاق پدر دو سه روز دیگر مهمان تو است اگر ترحم فرمائی مروت خواهد بود و الا اختیار با تست شهزاده چون این سخن شنید ترک حرکات ناخوش کرده از عمارت بغداد او فرود آمد و با آنکه پدر گرفتار مرض الموت بود صبر نا کرده حکم کرد که او را در حمام برده در حمام بر روی او بستند و درگلخن آتش تند برافروخته جمیع منافذ را ببستند و آب بخوردن ندهند تا جان بحق تسلیم کند و فرمانبران چون چنین کردند آنحضرت صبح روز چهارم ماه رجب سنه ست و تسعین و تسعمائة ۹۹۶ بجوار رحمت ایزدی واصل گشت و علما و فضلا بطریق مذهب شیعیان به تجهیز و تکفین او پرداخته و رسم امانت در صندوق گذاشته در باغ روضه مدفون ساختند و برهان نظام شاه ثانی آن استخوانها را به کربلای معلی فرستاد تا در جنب جد و پدر خود او را بخاک سپردند و مدت سلطنت مرتضی نظام شاه بیست و چهار سال و پنج ماه بود مصرع
دردا که اساس چرخ را نیست قرار ٭ از دایره زمانه دوستی مدار ٭ زنهار امان ز دهر امید مدار ٭ گر تیغ ستم کشد نیاید زنهار ٭ ٭ ٭

## ذکر سلطنت میران حسین بن مرتضی نظام شاه و واقعات پر شر و شین او

چون میران حسین براهنمونی میرزاخان پدر را در حمام کرده کشته بر تخت احمدنگر متمکن گشت و میرزاخان را صاحب اختیار کرده میرزاخان خواست که تقلید دلاورخان کرده میران حسین را که شانزده ساله بود در خانه نشاند و خود متصدی جمیع مهمات گردد لیکن از آنکه میران حسین بنوع طبیعت اجلاف پیشه دربی اعتدال و قساوت عنید بیش بود این صورت نبسته هر روز سواری می کرد و جمعی از زنادیه ادنا و همسالان خود منصب امارت داده مقرب گردانید و روزگار به لهو و لعب می گذرانید و شبها با جمعی اوباش و اراذل در کوچه و بازار احمدنگر گردیده در حالت مستی هر که بنظرش در می آمد به تیر و تفنگ و شمشیر او را میکشت درین اثنا بعضی از مقربان بمیران حسین رسانیدند که میرزاخان شاه قاسم برادر مرتضی نظام شاه را از قلعه سنیر طلبیده در خانه خود پنهان دارد تا وقت فرصت ترا معزول ساخته او را پادشاه گرداند میران حسین خائف گشته میرزاخان را بوکلان سپرد چون روز دیگر معلوم شد که حکایت شاه قاسم غلط است باز میرزاخان را مقرب و معزز

گردانیده پایهٔ جاه وی را بلندتر ساخت میرزاخان برای دفع مظنه بمیران حسین عرض کرد که وجود وارثان مملکت موجب فتنه و فساد است صلاح دولت در آن
می بینیم که شاه قاسم ربیع آل و اولاد او را قتل نمائید میران حسین قبول این معنی کرده فرمان بقتل آن جماعت صادر فرمود تا اعمام و اولاد ذکور شاه را که پانزده
نفر بودند در یک روز به قتل آوردند و چون استیلا و استقبال میرزاخان از حد گذشت انگسخان و طاهرخان که برادر رضاعی میران حسین بودند در حالت مستی
و هوشیاری زبان بشکایت میرزاخان می گشودند و میران حسین از و بیخود شده گاه گاه می گفت که او را بدست آورده بفلان شمشیر گردن خواهم زد و گاه می گفت
زیر پای فلان فیل خواهم انداخت و این سخن میرزاخان شنیده چون دل از خدمت و جاه نمی توانست کند و خود را پادشاه بی تاج و تخت فرا گرفته بود علاج آن در قلع و
قمع میران حسین دانست میران حسین آن فهمیده در روز پنجشنبه دوازدهم جمادی الاول سنه ۹۹۷ سبع و تسعین و تسعمائه بجبلهٔ ضیافت بخانهٔ انگسخان رفته تا کار او را اتمام سازد و
میرزاخان بیماری را بهانه ساخته معذرت خواست و آقا میر شیروانی را که از اعوانش بود و میران حسین او را از مخلصان خود می پنداشت بخانهٔ انگسخان فرستاد آقا میر وقتی
بدانجا رسید که میران حسین طعام خورده بود انگسخان علاحده جهت او طعام حاضر ساخت او اندک خورده چنانکه میرزاخان او را آموخته بود قی کنان از مجلس برخاست
و بخانهٔ خود رفت میرزاخان بمیران حسین پیغام کرد که آقا میر از امرای کلان شماست او را باید بیرون قلعهٔ احمدنگر فرستاده در منزل خود جا دهند و حکما را به معالجهٔ او
بازدارند تا بیامن توجه شما شفا یابد میران حسین از خانهٔ انگسخان برگشته در باغ بیرون قلعه نشسته بود میرزاخان بملازمتش رسیده گفت چنین شنیدم که آقا میر
بسیار بدحالست و معلوم نیست که ازین مرض نجات یابد اگر پادشاه حقوق خدمت او را منظور داشته بپرسش او بروند کمال بنده پروری خواهد بود میران حسین
بخیال کیفیت شراب با دو سه کس از نزدیکان سوار گشته همراه میرزاخان بقلعه رفت و در آنجا چون غیر از اعوان میرزاخان کسی دیگر نبود دروازه بسته میران حسین را
مقید و محبوس گردانیدند و میر طاهر منشی پوری را بقلعهٔ لهاگر فرستاده که پسران برهان شاه بن حسین نظام شاه را که کوچک سال بودند بیاورد تا هر کرا که
صلاح بداند بپادشاهی بردارد میر طاهر روز دوم دو پسر برهان شاه را که یکی ابراهیم و دیگری اسمعیل نام داشت باحمدنگر آورد میرزاخان بزجر و تعدی قاسم بیگ
و میرزا محمد تقی نظیری و میرزا صادق و میر عزیز الدین استرآبادی و سائر اعیان و افاضل غریبان را که در خانهٔ خود بودند ازین معامله آگاهی نداشتند روز نهم
ماه مذکور از شهر بقلعه طلبیده مجلس بیاراست و قریب بوقت ظهر برادر کوچک اسمعیل که دوازده ساله بود بر تخت نشانده مبارکباد مشغول بودند که یکبار بیرون
قلعه غوغا بلند شد مردم متلاشی شده جمعی را فرستادند که حقیقت حال معلوم نمایند ایشان برگشته چنین اخبار رسانیدند که جمال خان مولد مهدوی که از
منصب داران عمده است با جمعی از منصبداران دیگر از دکنی و حبشی اتفاق نموده آمده اند و می گویند که چند روز است که پادشاه خود میران حسین را ندیده ایم و از
حال او خبر نداریم یا او را پیش ما بفرستید یا ما را اطلاع زیست او دهید میرزاخان از غایت غرور و نخوت جواب داد که میران حسین لیاقت و قابلیت پادشاهی
ندارد و پادشاه ما و شما اسمعیل نظام شاه است همین لحظه بیرون می آید و سلام شما می گیرد جمال خان بیشتر از پیشتر در مقام پرخاش شده بفرمود که تا در شهر احمدنگر منادی
کنند که ای اهل دکن بدانید و آگاه باشید که میرزاخان و جمیع غریبان درون قلعه مجتمع گشته حسین شاه را مقید ساخته اند و میخواهند که دیگری را پادشاه
سازند که همت بر استخلاص پادشاه خود گماشته تسلط غریب و غریبزاده را از سر خود دفع نمائید و الا یقین دانید که بعد ازین صحبت زن و فرزند دکنیان بکنیزی و
غلامی ایشان گرفتار خواهند گشت اهل دکن که بی می مست بودند چون این خبر شنیدند مکمل و مسلح شده فوج فوج متوجه قلعه شده و در دو سه ساعت پنج شش هزار سوار
و پیاده و بسیاری از بازاری وغیره نزدیک جمال خان مجتمع گشتند و حبشیان بالتمام نزدیک قلعه هجوم آورده باایشان پیوستند و چون دولت میرزاخان روی بانحطاط
داشت و آنچه اراده الله بدان تعلق گرفته بود می خواست بوقوع آید در ابتدای حال جمال خان بابت پنج هزار سوار که نزدیک قلعه آمده میرزاخان کر و کور و معطل گشته جمعی را
بدفع شر او بیرون فرستاد وقتیکه بهجوم عامه شد سوار و پیاده بیشمار برو گرد آمدند بهر یک از مردم درونی یک همیان زر سرخ داده خالوی خود محمد سعید و کشور خان را
با صد و پنجاه غریب زاده و هفت غریب و بیست دکنی و یک فیل بخت که غلام علی نام داشت بمدافعه و مقاتلهٔ جمال خان نامزد نمود و کشور خان هر چند می دانست که
با این جماعت معدود با لشکر گران کاری نمی تواند ساخت اما بی علاج شده از قلعه برآمده حملهای مردانه نموده با اکثر غریبزادها بقتل رسید و ده پانزده کس
که زخمهای بسیار برداشته نیم جانی داشتند گریخته بقلعه در آمدند و خود را به میرزاخان رسانیدند میرزاخان چون غریب زادها را که باستظهار ایشان مرتکب چنان امر

خطیر شده بود گشته دید مضطرب و حیران گردیده گفت غوغای دکنیان برای میران حسین شاه است می باید که او را به قتل رسانیم تا آتش فتنه فرو نشیند پس یکی از غریب زادها که اسمعیل خان بن ذو الفقار خان نام داشت حکم کرد که سر حسین شاه را از تن جدا ساخته بر سر نیزه بسته و بالای برج بر سر دروازه نصب کرد و فریاد بر داشت که اگر هجوم و عربدهٔ شما برای حسین شاه است اینک سر او بالای نیزه است باید که دل بر سلطنت اسمعیل بن برهان نظام شاه نهاده بخانهای خود بروید که بعنایت بادشاه خسروانه او سرافراز خواهید گردید بعضی از دکنیان و حبشیان که عمده بودند عازم مراجعت گشتند و جمال خان بر ارادهٔ ایشان واقف گشته مانع آمد و گفت اگر حسین شاه کشته شد می باید که از غریب زادها انتقام کشیده زمام مهمات سلطنت اسمعیل شاه بدست آریم و باتفاق امور بادشاهی را سامان نمائیم چه ضرورت که غریبان متصدی این امر خطیر باشند پس همگی جمال خان را به بزرگی قبول کرده اند دولت خانه میان یک دیگر قسمت نمودند و عهد و شرط در میان آورده در محاصرهٔ قلعه ساعی گشتند و برای آنکه عوام الناس دلگیر نشوند جماعتی را نزدیک دروازهٔ برج و باره فرستاده پیغام کردند که مردم می گویند که این سر میران حسین نیست اگر سر را زیر انداختند تا دکنی و حبشی شناخته مایوس شوند و دست از جنگ باز دارند خوب خواهد بود میرزا خان باور کرده سر بریدهٔ میران حسین را زیر انداخت و جمال خان و یاقوت خان حبشی اگر چه دانستند که سر اوست اما اغماض کرده گفتند که سر او نیست پس او را در پیچیده در گوشهٔ پنهان کردند دران اثنا صندگاو ازعلف و سرگین بار کرده از پیش قلعه برای فروختن می بردند جمال خان فرمود تا آنها را نزدیک قلعه برده آتش زده بیفروزند چون چنین کردند آتش در تختهای دروازه افتاده قریب شام از هم پاشید و از انکه اخگرها بر سر راه افتاده بود مردم درونی و بیرونی را راه آمد و شد مسدود گشت بعد از آنکه دو پاس از شب بگذشت و شعلهٔ آتش فرونشست و درونیان و بیرونیان جابجا قرار و آرام گرفتند میرزا خان با جمعی از اعوان و انصار مانند بالی خان و امین الملک نیشاپوری و خانخانان و سید محمد سمنانی و بهادر خان گیلانی و میر طاهر هادی و آقا میر شیروانی و شهباز خان دکنی و اسمعیل خان گرد شمشیرها از نیام بر آورده بهیئت مجموعی اسپان را مهمیز کرده از دروازه بیرون تاختند بعضی در اصل شهر و بعضی در حوالی شهر گشته شده میرزا خان بجانب جنیر گریخت و تا چندگاه اثری از و پیدا نبود و دکنی و حبشی دران شب بقلعه در آمده آن مقدار از غریبان که در آنجا بودند غیر از چهار کس قاسم بیگ و سید شریف گیلانی و اعتماد خان ششتری و خواجه عبد السلام تونی را که در جائی پنهان شده بودند باقی را که قریب سیصد کس بودند به قتل آوردند و از جملهٔ قتیلان میرزا محمد تقی نظیری و میرزا صادق اردوبادی و میر عز الدین استرابادی و ملا نظام الدین ششتری که هر یک دران عصر شبیه و نظیر خود نداشتند میرزا صادق با وجود فضل و دانش منشی خوب بود و شعر را نیکو می گفت و این چند رباعی که بخاطر بود ثبت افتاد رباعی ای رهزن کاروان زهد و پرهیز ✤ مژگانت نه دوستی خصمی آمیز ✤ در کوی تو از هجوم نظارگیان ✤ نی جای ستادنست نی پای گریز ✤ ایضاً از انکه بنزم سادگی کردم صبر ✤ اکنون خطش از غبار دارد سر صبر ✤ گر سوز من از خطش فزون شد چه عجب ✤ سوزنده ترست آفتاب تهٔ ابر ✤ ایضاً من مصحف اقدس مقدس کیشیم ✤ من هیکل علوی قضا اندیشیم ✤ خواهی ز زمانه چشم زحمت نرسید ✤ تعویذ تو ام جدا مکن از خویشیم ✤ ایضاً ای روشنی چشم ز هجران بیدار ✤ ای وصل تو مرهم درون افگار ✤ از هجران تو بیقرار است دلم ✤ یک لحظه کنار خاطرم گیر قرار ✤ القصه چون صبح صادق دمید از کشتهٔ غریبان پشته منظر آمد جمال خان با اعوان و انصار بقلعه در آمد و حکم کرد که اجساد غریبان را بیرون برند و در صحرا اندازند متعلقان را از کفن و دفن مانع آیند و میران حسین شاه مقتول را در باغ روضه دفن کرده اسمعیل نظام شاه را بر تخت نشانیدند و مجدداً بقتل غریبان و تاراج اموال ایشان و سوختن و کندن عمارات آنها حکم فرمود لشکریان و غارتگران دست بیداد از آستین ظلم بر آورده وضیع و شریف و توانگر و گدا و نوکر و سوداگر و مجاور و مسافر غریب را از جریمه و رسوائی مالا کلام بعرض هلاکت رسانیدند و آتش در عمارات عالیه ایشان زده هر کسانی که بفرق فرقدان می سود زمین سا و پایمال جفا گردانیدند و تیغ تیز ایلخانی را که روی از مهر و ماه می پوشیدند موی کشان بنزم مستان کشیدند و روز چهارم میرزا خان را در حوالی جنیر گرفته آوردند و بحکم جمال خان نخست بر خر سوار کرده در شهر گردانیدند و بعد از ان پارچه پارچه کرده بر سر بازارها آویختند و جمشید خان شیرازی را با برادرانش سید حسین و سید محمد و برادرش سید مرتضی را بدان تقریب که با میرزا خان هم داستان بودند کشته اجساد آنها را در دهن توپ نهاده آتش دادند تا هر قره از اعضای ایشان بجائی افتاد و مدت هفت روز که غریب در شهر و قصبات به قتل آمده اسباب و اموال ایشان تاراج رفت در ان اثنا دلاور خان حبشی که از امرای کلان بود از جاگیر خود آمده برخی از اجلاف و

اوباش دکن را سیاست کرد تا آتش فتنه فرو نشست و جماعتی قلیل از غریبان که در گوشه و کنار در حمایت حبشیان و دکنیان بسبب آشنائی در شهر پنهان بودند
از آن بلیه نجات یافتند **مثنوی** که داند که این دخمه دیو و دد + چه تاریکها دارد از نیک و بد + چه نیرنگ با چرخ دوان باخت است + چه گردنکشان را که انداخت است +
فلک نیست یکسان در آغوش تو + طرازش دو رنگ است بر دوش تو + مدت سلطنت میران حسین شاه مقتول دو ماه ۔ سه روز بود ابقاء الملک المعبود در کتب سیر
مسطور گردیده که شیرویه پدر خود پرویز را کشت سال بسر نبرد و همچنین منتصر خلیفهٔ عباسی در قتل پدر خود متوکل عباسی با ترکان همداستان شد و یک سال عمر نیافت
و کذلک میرزا عبداللطیف بن میرزا الغ بیگ بن میرزا شاهرخ بن امیر تیمور صاحبقران قصد پدر کرده و مثل میرزا الغ بیگ فاضل عصر را کشت زیاده از شش ماه
پادشاهی کرد و در دکن میران حسین شاه پدر را به چنان عقوبت هلاک ساخت سال را با تمام نرسانید **فرد** پدرکش پادشاهی را نشاید + وگر شاید بجز شش مه نپاید +

## ذکر سلطنت اسمعیل بن برهان نظام شاه ثانی

پیش از این در ضمن وقائع مرتضی نظام شاه مذکور شد که برهان شاه بن حسین نظام شاه که در قلعهٔ لهاگر محبوس بود بدان تقریب که برادرش نظام شاه در حیات
نیست یا دیوانه شده است و به مهمات سلطنت نمی تواند پرداخت خروج نمود و جنگ کرده شکست یافت و نزد اکبر پادشاه رفت و او را در آن وقت در مملکت دکن
دو پسر بود یکی ابراهیم و دیگری اسمعیل اما ابراهیم چون مادرش حبشیه بود سیه چرده واقع شده بود و از صورت ظاهری چندان بهره نداشت و اسمعیل که مادرش دختر
یکی از نوابت کوکن بود بسیرت و صورت اتصاف تمام داشت و صلابت خان هر دو برادر را در قلعه لهاگر محبوس ساخت چون میرزا خان در مقام عزل میران حسین
شد و وارثی غیر از آن دو برادر در مملکت نظام شاه حاضر نبود بهر آئینه ایشان را از قلعه لهاگر طلبید و با آنکه ابراهیم برادر بزرگ بود میرزا خان اسمعیل را بر تخت
حکمرانی متمکن ساخت و چنانچه تحریر یافت جمال خان مهدوی نیز اسمعیل را به پادشاهی قبول نمود و زمام مهمات پادشاهی به قبضهٔ اقتدار خویش در آورد
و همت بر تربیت مهدویه مصروف داشت و اسمعیل را که کوچک سال بود نیز به کیش خود در آورده خطبه اثنی عشر بر طرف ساخت باید دانست که مهدویه را
اعتقاد آنست که شخصی حنفی مذهب سید محمد نام در هندوستان در اواخر سنه ستین و تسعمائه دعوی کرد که من مهدی موعودم بیان شرع ام و چون بعضی
آثار و علامات که در مهدی آخر الزمان علیه السلام قرار داده اند در وی بود تصدیق قول او نمودند و آن اظهر من الشمس است لیکن راقم این اوراق محمد قاسم فرشته
از آن ساکت گشته سر رشتهٔ مقصود بدست وی آورده می گوید که در اندک زمان از اطراف و جوانب هندوستان طائفه مهدویه مجتمع گشته فدوی اسمعیل نظام شاه
شدند و جمال خان را خلیفهٔ خود دانسته شمشیر بازو تند و جان نثار بها کردند از آن جمله در بدو حال صلابت خان که در قلعه کهرله در سرحد برار محبوس بود خبر کشته شدن
میران حسین شنیده خروج کرد و امرای برار که از رواج مذهب مهدویه آزرده بودند با وی گرویده بقصد استیصال جمال خان متوجه احمد نگر شد و دلاور خان نیز از ملازمت
ابراهیم عادلشاه داعیهٔ تسخیر ولایت نظام شاه کرده از بیجاپور روانه گردید و جمال خان با استظهار جماعت مهدویه همت بر علاج هر دو واقعهٔ صعب مصروف داشته
بهمراه اسمعیل نظام شاه اول باستقبال صلابت خان شتافت و در حوالی پتن جنگ کرده او را بجانب برهانپور گریزانید و از همانجا باستقبال عادلشاه
شتافت و نزدیک قصبه اشتی التقارب فریقین روی نمود و قریب پانزده روز در مقابل یکدیگر نشسته هیچکدام بحرب جرأت ننمودند و در آخر رسل و رسائل در میان
آمده صلح نمودند بآن شرط که جمال خان پالکی میران حسین شاه مقتول را با هفتاد هزار هون نعل بها بدهد جمال خان بعد از اعطای مبلغ مذکور باحمد نگر رفت و در روز
عید رمضان همان سال بقیهٔ غریبانی که بشفاعت فرهاد خان در قید حیات بودند و قریب سیصد کس بوده می شدند پیاده و بد حال بجانب بیجاپور اخراج نمود
دلاور خان احوال ایشان بعرض ابراهیم عادلشاه رسانیده آن مردم را در سلک نوکران آن دولتخانه منتظم گردانید و راقم حروف نیز در نوزدهم صفر سنه ثمان و تسعین و تسعمائه
از احمد نگر به بیجاپور آمده بوساطت دلاور خان بشرف آستانه بوسی شاه عدالت گستر مشرف گردیده و در سلک نوکران و ملازمان او انتظام یافته تا یوم التحریر از
خاکروبان آن عتبهٔ علیه است و در همان ایام صلابت خان که قریب هفتاد سال از عمرش رفته بود آثار رحلت در خود مشاهده کرده از اسمعیل نظام شاه کوملبه
جمالخان قول نامه حاصل کرده از شهر برهانپور باحمد نگر آمده قبول خدمت نا کرده در قصبهٔ بنکاپور که معمور ساختهٔ او بود ساکن شده منتظر اجل طبیعی گردید چون

در همانسال که سنه ۹۹۸ ثمان وتسعین وتسعمائه مرغ روحش بعالم قدس پرواز کرد در گنبدی که بالای کوه شرقی احمدنگر در ایام ولایت ساخته بود مدفون گردید و از وی
یک پسر بمرتضی قلی یادگار ماند و اکنون در ملازمت مرتضی شاه بن شاه علی روزگار بسر می برد و چون خبر جلوس اسمعیل نظام شاه بر تخت احمدنگر بمسامع جاه و جلال
اکبر پادشاه رسید برهان شاه را از ولایت بنگش که مابین اهل سند و کابل است و در آنجا اقطاع داشت طلب فرموده گفت سلطنت احمدنگر ارثاً و
استحقاقاً تعلق بتو می رسد ما تو را زرانی داشتیم آن مقدار لشکر که در تسخیر آن ملک درکار باشد همراه گرفته برای عزل فرزند خویش و اخذ مملکت موروث توجه نمائی
برهان شاه معروض داشت که اگر سپاه پادشاه همراه باشد مردم دکن متوحش گردیده در مقام تمرد و عناد خواهند شد اگر حکم شود تنها بسرحد دکن رفته اهالی
آنجا را با خود ایل و منقاد ساخته با خود موافق گردانم و بملائمت و نرمی مملکت موروث متصرف گردم پادشاه آن رای را پسندیده او را رخصت دکن فرموده
و پرگنه هندیه بجاگیرش داده براجه علی خان حاکم آسیر فرمان نوشت که در معاونت برهان الملک تقصیر ننماید برهان شاه چون بسرحد دکن در هندیه مقام کرد
زمینداران ولایت نظام شاه و سرداران آن ملک تولنامها که رسم دکن است اصدار فرموده باطاعت و انقیاد و دلالت نمود و همگی اظهار اخلاص و یکجهتی کرده
طالب قدوم گشتند برهان شاه از راه گندوانه با معدودی چند از سوار و پیاده داخل ولایت برار شد و جهانگیر خان حبشی که از امرای سرحد بود از عهد و میثاق و پیمان
گشته اتفاق و وفاق را بنفاق مبدل کرده بجنگ قیام نمود و برهان شاه منهزم گردیده چغتای خان لنگ که از امرای او بود بقتل آمد برهان شاه خسته و
بدحال بهندیه مراجعت نمود و شب و روز در اندیشه استیصال جمال خان و اخذ ملک موروث شده چون ابراهیم عادلشاه و راجه علی خان در مقام اعانت آن
جناب شدند از هندیه بپانور آمده و در صدد جمع آوردن لشکر گردید و جمال خان برین اراده مطلع گشته طائفه مهدویه را که قریب ده هزار بودند حاضر ساخته مشورت
نمود و بعد از قیل و قال بسیار قرار دادند که سید امجد الملک مهدویه سرلشکر برار را با امرای آنحدود جهت مقابله راجه علیخان و برهان شاه معین گرداند و جمالخان
با سپاه احمدنگر بمدافعه عادلشاهیه قیام نماید پس جمالخان همراه اسمعیل شاه بجانب عادلشاه شتافته بحوالی قصبه دارسنگ با دلاور خان حبشی جنگ نموده
دلیری و شجاعت مهدویان فدوی غالب آمده سیصد فیل پادشاهی را متصرف شد و هنوز در قصبه دارسنگ بود که روز چهارم خبر رسید که امرای برار بسعی و
کوشش عادلشاه و راجه علی خان مطیع و منقاد برهان شاه گشته در سرحد برار بپانور بملاقات او نمودند جمالخان از شنیدن این خبر در غایت شوکت و حشمت روانه برار شد
اما عادلشاه حسب الالتماس برهان شاه و راجه علیخان تعاقب جمالخان ننموده امرای برکی را مامور گردانید که در همه جا گرد اردوی اسمعیل نظام شاه تاخته نگذارند که
غله و آذوقه باردوی او برسد از این سبب بسیاری از مردم جمالخان ترک رفاقت کرده نزد برهان شاه رفتند و جمالخان اعتقاد بر اخلاص و یکجهتی قدیم مهدویه کرده
همچنین میرفت تا به گهاط روهنگیر رسید و چون مردم برهان شاه آن گهاط را بسته بودند از راه دیگر که نهایت صعوبت داشت متوجه لشکر برهان شاه شد بیت
کسی را که دولت برافتد ز راه ٭ براهی شتابد که افتد بچاه ٭ و در آن راه چون آب کم بود و گرمی هوا بدرجهٔ اعلی جمالخان و مردم او بسیار محنت کشیده در باب
اختیار منزل حیران گشتند درین اثنا خبر رسید که در سه کروهی منزل لیست و آب فراوان دارد جمالخان بصلاح شده متوجه آنجانب گردید لیکن برهان شاه و راجه علیخان
بیشتر از جمالخان بکنار آب رسیده نزول نمودند و جمال خان و لشکرش که بامید آن آب یلغار کرده بودند تشنه و بدحال بدان حدود رسیدند چون آن خبر شنیده
و صحرائی که از محنت تشنگی نشان میداد و خنکیش داغ تشنگی بر جگر خورشید می نهاد فرود آمدند بیت زمینی ز گوگرد بی آب تر ٭ هوای ز دوزخ جگر دوزتر ٭ لشکر جمالخان سراسیمه
باطراف و جوانب معسکر شتافتند و در یک کروهی نخلستانی دیده بدانجا رفتند و آن مقدار آب یافتند که سد رمق حیوان ناطق و صامت شد از هلاک نجات یافتند
و جمال خان صلاح در آن دید که در همان روز بلکه در همان ساعت که اسپ و فیل و آدم سیراب اند صف قتال آراسته معامله را فیصل سازد و چون اعوان و انصار او بدان
امر همداستان شدند بی توقف روز چهارشنبه سیزدهم رجب سنه ۹۹۹ تسع وتسعین وتسعمائه روانه بجانب معسکر برهان شاه و راجه علیخان گردید و با آنکه میان هر دو سپاه
چنان فاصله بود که یک عمل را عبور از آن دشوار می نمود بزحمت فراوان از آن بگذشت و باستظهار مهدویان فدوی جنگ را بازیچه تصور کرده بر لشکر برهان رفت
و برهان شاه و راجه علی خان چون چاره ندیدند صفوف آراسته بمیدان شتافتند و بین الفریقین لوازم حرب بوقوع پیوسته مهدویان بسیاری از افواج خصم را
شکسته و نزدیک بود که غالب گردند که ناگاه گلوله بندوقی از لشکر برهان شاه بر پیشانی جمال خان آمده از پای درآمد و یاقوت خان و خداوند خان حبشی

و سهیل خان خواجه سرا و دیگر امرا صلاح در توقف ندیده باتفاق اسمعیل نظام شاه رو بگریز نهادند و امرای برهان شاه تعاقب ایشان کرده چون بیاقوت خان و خداوند خان رسیدند بر ایشان غالب آمده سر آنهارا از تن جدا ساختند سهیل خان از مشاهده این حال اسمعیل نظام شاه را در یکی از قصبات گذاشته خود بجانب بیجاپور گریخت امرای برهان شاه چون اسمعیل را بدست آوردند از سهیل خان قطع نظر کرده او را بملازمت پدر رسانیدند برهان شاه بتبجیل و مسرور گشته راجه علی خان را که در آن یورش در امداد و تقصیر نکرده بود چند اسپ و فیل پیشکش نموده او را وداع کرده بجانب احمدنگر شتافت محمد شریف کربلائی بطریق تعمیه تاریخ این فتح چنین یافته مصرعه

بگو مروج مذهب سر جمال گرفت * هرگاه مروج مذهب سر جمال که جیم است بگیرد تاریخ فتح میشود مدت سلطنت اسمعیل نظام شاه دو سال بود * *

## ذکر سلطنت برهان شاه بن حسین نظام شاه

برهان شاه در عهد برادرش مرتضی نظام شاه در قلعهٔ لهاگر محبوس بود و جاگیر لایق داشته اوقات شریف بفراغت می گذرانید در ان ایام چون صاحب خان سر به بی اعتدالی بر آورده با مرا و سپاه از اوضاع مرتضی نظام شاه متنفر شدند بر آیینه وقتی که نظام شاه دنبال صاحب خان به بیدر رفته بود آن جماعت فرصت یافته ببرهان شاه عرائض نوشتند که برادرت دیوانه شده است قابل پادشاهی نیست اگر تو از قلعه بیرون آئی سر در حلقه فرمان تو آورده از مخلصان یکجهت خواهیم بود برهان شاه با حاکم قلعه راست آمده خروج نمود و پنج شش هزار سوار در چنیر باو ملحق شده چتر بر سرش مرتفع ساختند و این خبر در حوالی بیدر بنظام شاه رسیده به تعجیل روانه احمدنگر شد و یک روز پیشتر از برهان شاه با سی صد کس بآن قلعه رسید و همان روز بوقت عصر بجهت دفع مظنهٔ عوام الناس که می گفتند در حیات نیست از پس پرده برآمده بر فیل سوار شد و بشهر در آمده چون ببازار نعمت خان چاشنی گیر سمنانی رسید نزدیک دکان خواجه زین سمنانی که مرد شیرین زبان و وجیه بود با دویه فروشی اشتغال داشت فیل را ایستاده کرده پرسید که چه متاع داری گفت از قسم معاجین و ادویه و اشربه هرچه باید حاضر است نظام شاه گفت داروئی که دیوانگی را مفید باشد داری گفت آری اجزای جلاب از همه قسم مهیاست نظام شاه گفت نمیدانم که من دیوانه ام که بطریق مشایخ منزوی گشته می خواهم که پادشاهی کنم یا برادرم که بی تقریب خود را در غرغشه گرفتار ساخته لشکر بر من میکشد خواجه زین الدین گفت شما بدولت و سعادت بر تخت سلطنت متمکن میباشید و بمهمات سلطنت با حسن وجهی متمشی می گردد و برهان شاه دیوانه است که با وجود کمال فراغت از چنین برادر مشفق مهربان خروج می کند و قدر این نعمت نمی داند نظام شاه از این سخن خوشحال گشته بخندید و یکمیسه یکهزار هون باو داده از آنجا گذشت و با آنکه بعد از هشت سال میان مردم در آمده بود اکثر نفران و شاگردان خود را شناخته با ایشان مهربانیها نمود و گشت بازارهای شهر سیر نموده بقلعه رفت و صبح روز دیگر برهان شاه بباغ هشت بهشت رسیده نزول فرمود و چون خبر سواری نظام شاه انتشار یافته بود اکثر مردم که به برهان شاه گرویده بودند ترک رفاقت کرده باحمدنگر رفتند و وقت ظهر نظام شاه برنج روز سابق بر فیل سوار شده از قلعه بر آمد و قریب ده هزار سوار در ظل چتر او جمع آمدند و نزدیک کالا چبوتره ایستاد و صلابت خان را بسر لشکر کرده با توپخانه و فیلان نامی بر سر او نامزد کرد و در حوالی هشت بهشت بین الفریقین جنگ واقع شده برهان شاه شکست خورده منهزم گردیده بجانب بیجاپور رفت و بعد از دو سال بطلب بعضی امرا در لباس درویشان باحمدنگر آمده با عوان و انصار مقرر کرد که در فلان روز که صلابت خان در دیوانخانه نشسته بمهمات خود مشغول باشد با پانصد بهادر یکدل و یکزبان بر سر او تاخته او را بقتل رسانند و برادر منزوی دیوانه را در یکی از قلاع محبوس ساخته خود متصدی امور سلطنت گردد قضارا چون وقت کار رسیده بود صلابت خان واقف گشته جمعی را که باتفاق و یکجهتی برهان شاه مشهور بودند گرفته بعقوبت تمام بکشت و در تجسس برهان شاه شده برهان شاه چون در لباس درویشان بود هر روز در جائی و هر شب در مقامی بود بدست نیفتاده فرار نمود و نزد قطب الدین خان محمد غزنوی که در گجرات بود رفته بعد از چند روز بخدمت اکبر پادشاه رسید و در آغاز سه صدی شده وقتیکه خان اعظم عزیز کوکه بطرف دکن نامزد شد بمنصب هزاری اختصاص یافت و چون خان اعظم تا بالاپور رفته غارت کرد و بی نیل مقصد مراجعت نمود برهان شاه همراه صادق محمد خان بر سر افغانان ما بین آب نیلاب و کابل تعیین شده از ولایت بنگش اقطاع یافت و چون ابن شش در احمدنگر پادشاه شد اکبر پادشاه او را از بنگش طلبیده بدکن فرستاد چنانکه گذشت بمقتضای مَنْ طَلَبَ شَیْئاً جَدَّ اَوْ جَدَّ در آخر عمر

صاحب تخت و تاج گردید و مذهب مهدویه که دران ایام در عهد پدرش دران دیار رواج یافته بود برانداخت و حکم کرد که هر جا مهدوی باشد او را قتیل سازند
مال و اموال او در سبیل سازند بنابران در اندک زمانی دران مملکت اثری از ایشان نماند و بروش سابق منابر و بازار از خطبهٔ ائمهٔ اثنی عشر زینت یافت و مذهب
ائمهٔ اثنی عشر رواج تمام پیدا کرده غریبان آمدند و لشکریان که از شآمت کفران میرزا امان جلای وطن گردیده بودند باحمدنگر آمده باز آن بلده جلوه گاه ارباب کمال گردید
و دلاور خان حبشی که از بیم قهر ابراهیم عادلشاه بجانب شهر محمدآباد بیدر گریخته بود بدرگاه وی شتافته باقطاع لائق و الطاف شائق مخصوص گردید عادلشاه این معنی را
موافق مزاج ندیده به برهان شاه پیغام داد که شرط دوستی و طریق یکجهتی مقتضی آنست که با دوست دوست و با دشمن دشمن باشیم و در نیکی و بدی شریک بوده
بیگانگی را بخود راه ندهیم عجب از آن حضرت که غلام حرامخوار این دودمان را در سرکار اشرف راه داده مقرب درگاه خود ساخته اند وظیفهٔ برادری و شیوهٔ حق گزاری منظور داشته
در پاس خاطر دوستان بکوشند و آنرا موجب دوام دولت دانسته کاری پیش گیرند که مستلزم خوشنودی اینجانب باشد برهان شاه ازین پیغام برآشفته بعیب جویی نمود و هنوز
میان دوستی را استحکام نداده بود و دوست از دشمن تفرقه نکرده در مقابل آن پیغام سخنان وحشت آمیز و فتنه انگیز بر زبان جاری ساخت و رفته رفته کار بجایی
رسید که عادلشاه در عداوت صلب گشته در اظهار خصومت بهانه جو گردید و ملا عنایت الله جهرمی را باحمدنگر فرستاده پیغام کرد که سی صد حلقهٔ فیل که از خامی و نادانی
دلاور خان منتقل بنظام شاهیه شده و دوستی را معهود داشته روانهٔ اینجانب نمایند و در تغافل و اهمال خسران عظیم تصور کرده از وخامت عاقبت بیندیشند
برهان شاه ازین پیغام بیشتر آزرده گشته باحضار لشکر فرمان داد با آنکه امرا در مقام نفاق بوده دل بر سلطنت او نمی نهادند عجلت کرده کوچ بر کوچ بمیان ولایت
عادلشاه در آمد عادلشاه او را جوی نهاده از بیجاپور نهضت فرمود برهان شاه بنگلره کنار آب بهوره رسید از انجا قدم پیشتر نهادن صلاح دولت خویش ندید
و بصلاح دلاور خان و بعضی مقربان در همانجا دائره کرده قرار داد که آن طرف نهر مذکور قلعه بسته ولایت عادلشاه را تا آنجا متصرف گردد و آن قلعه میان
ایشان سرحد بوده بتدریج شولاپور و شاه درک را نیز مسخر و مفتوح گرداند پس ساعت خوش کرده جمعی از اعیان را در عین گرمی تابستان با مهندسان چابکدست
از آب بهوره که پایاب بود گذرانید تا بجاییکه قدیم الایام در آنجا قلعه بود و بمرور شهور و سنین اندراس یافته بود پایه پایه اساس نهاده بتعجیل تمام باتمام رسانند
و چنانکه گذشت بنا بر مصلحتی از بیجاپور لشکر بمدافعهٔ آن نامزد نشد بخاطر جمع بکار خود مشغول گشتند و چون موسم برسات نزدیک شد و دغدغهٔ آن بود که آب
بهوره زیاده شده پائین قلعه و لشکرگاه برهان شاه حائل شود و مردم عادلشاهی بجبر و قهر متصرف شوند هر آئینه هنوز قلعه ناتمام بود که دروازها نصب کرده
مشحون از توپ و ضربزن و غیره ساختند و در اثنای موسم برسات بصرف نقود فراوان در اتمام آن ساعی گشتند و درین اثنا دلاور خان بدان تصور که
عادلشاه از عهدهٔ مقاومت برنیاید محتاج مثل من نفر است خواست که قولنامه از عادلشاه گرفته به بیجاپور رود و باز بر نهج سابق زمام حکومت بدست آورد
عادلشاه این معنی را از خدا خواسته قولنامه فرستاد و هر چند برهان شاه او را از رفتن منع نمود مفید نیامده متوجه بیجاپور شد لیکن بمجرد رسیدن بسزای خود
رسید مقید و محبوس گردید آنگاه عادلشاه بخاطر جمع رومی خان و الیاس خان را با بسیاری از امرا بجهت دفع مزاحمت لشکر برهان شاه نامزد فرموده رومی خان
و الیاس خان مزاحم قلعه نشده امرای برگی را که پنج و شش هزار سوار داشتند جریده از آب گذرانیده که تا حوالی لشکر نظام شاه را تاخته آسایش و استراحت
از میان ایشان بردارند چون ایشان از آب گذشته مزاحمت تمام باردوی برهان شاه رسانیدند برهانشاه از جرات و خیرگی آن جماعت برآشفته چون
بر اخلاص امرای خود اعتماد نداشت خود وقت شب بر مضجع ایشان که کنار ندی بهوره بود ایلغار برده قریب صبح چون بحوالی ایشان رسید در آن اثنا سیاه افواج
از دور پدید بنا بر آنکه نهر مذکور پایاب داشت در ساعت خود را آب زده عبور کردند و باتفاق رومی خان و الیاس خان و دیگر امرا فوجها آراسته دران طرف
بقصد مقابله و مقاتله صفها آراسته ایستادند و قضا را همان لحظه سیل عظیم آمده عبور بر برهان شاه متعذر گشت پس ازین طرف آب چند توپ کلان بر افواج
عادلشاه سر داده چون دانست که عبث است باردوی خود معاودت فرمود همان روز باز امرای برگی از آب گذشته دست بتاراج لشکر نظام شاه شروع
نمودند بعد از آنکه مدتی بدین منوال گذشت و آثار قحطی پدید آمد برهانشاه ناچار گشته قلعهٔ متحدث را با سدخان ترک سپرده مشحون از ابطال رجال گردانید
و از آنجا کوچ کرده چند منزل بجانب ولایت خویش پس نشست تا غله و آذوقه از ولایت نظام شاه بفراغت رسیده از محنت غلا نجات حاصل شود

در ینوقت رومی خان والیاس خان فرصت یافته با تمامی لشکر از ندی بیوره عبور کردند و تعاقب نظام شاه نموده در تشویش و مزاحمت رسانیدن خود را معاف
نداشتند برهان شاه مضطر شاه گردیده نور خان امیر الامرای برار را که بشجاعت معروف و مشهور بود با اکثر امرای خود بحرف سپاه عادلشاهیه مقرر فرمود و در دو سه کروهی
اردو بین الفریقین جنگ صعب روی نمود نور خان از طعن نیزهٔ اعتماد خان ششتری که از سر نوبتان عادلشاه بود بمعرض هلاک رسیده شکست فاحش نصیب
برهان شاه شد یکصد و پنجاه فیل نامی بتصرف عادلشاهیه در آمد و برهان شاه مخذول و منکوب گشته از نظر حقارت و اهانت در روی نگریستند و کامل خان دکنی
و برادران او که از امرای معتبر بودند خواستند که او را از پادشاهی معزول ساخته اسمعیل را بپادشاهی بردارند برهان شاه بران اراده واقف شده کامل خان
و برادرانش را بسیاست رسانیده و دکنیان ازین بحث بیشتر متوحش و متنفر شده با برهان شاه دل دگرگون کردند و با یوسف خواجه سرا که در حسن و جمال عدیل
نداشت و از جملهٔ مقربان برهان شاه بود ساختند که هنگام شب در اثنای خواب او را کشته اسمعیل را پادشاه سازند برهان شاه آن خبر شنیده باور نکرد
تا در شبی که خود را بخواب ساخته بود یوسف بخیمه در آمده دست به خنجر کرد برهان شاه برجست و دست او بگرفت و چون نهایت تعلق خاطر باو داشت
خود را نادیده ساخته از سر خون او درگذشت چون محمد قلی قطب شاه و راجه علیجان صحبت را غلیظ دیده جمعی از مردم صاحب اعتبار را مثل مصطفی خان
استرآبادی و خواجه عبد السلام تونی را به بیجاپور فرستاده طالب صلح گردیدند و قریب سه ماه عادلشاه از قبول صلح ابا کرده چون مبالغه و الحاج آنها و پادشاه
از حد گذشت به صلح راضی گشت بدان شرط که برهان شاه آن قلعه را چنانکه خود ساخته است بدست خود شکسته باحمدنگر مراجعت نماید خواجه عبد السلام متعهد آن
شده معروض داشت که جهت ایقاع صلح و شکستن قلعه یکی از معتمدان درگاه را همراه فرستند تا در حضور او مهمات فیصل یابد عادلشاه ملتمس او مبذول داشته شاهنواز خان
شیرازی را که برخی از احوال او در ذیل وقائع عادلشاهیه ثبت افتاده نزد برهان شاه فرستاد و چون شاهنواز خان باردوی برهان شاه نزدیک شد
ارکان دولت او لوازم استقبال و اعزاز بجای آورده مبتهج و مسرور گردیدند و برهان شاه در حضور او قلعه را شکست و اثری از آن نگذاشته روانهٔ احمدنگر شد
و از حوالی پرنده شاهنواز خان را بعزت لاکلام رخصت معاودت فرمود و خود بایلغار باحمدنگر رسیده سلامتی نعمت تشکر دانست و در سنه احدی و الف ۱۰۰۱
قاصد دفع فرنگیان ریکدنده شده جمعی از امرا بدانجانب بندر چیول نامزد فرمود و حکم نمود که بالای کوهی که کنار دریا واقع شده و کشتی های ایشان از انجا بریکدنده
تردد مینمایند قلعهٔ مشرف بران بسازند و بالای برجها توپ و ضربزن نصب کرده مانع تردد فرنگیان شوند و چون چنین کردند و آن قلعه موسوم بکهواله گردید عیسویان
مدار تردد و هر شب انداخته از جمیع بنادر هندوستان که تعلق بعیسویان داشت طالب مدد شدند و از همه جا مدد بایشان رسیده در ان مرتبه دو مرتبه شبیخون
بر لشکر اسلام آوردند و هر دفعه دو سه هزار دکنی به قتل آورده فائق گشتند برهان شاه اگرچه به دل از کشته شدن دکنیان راضی بود اما بحسب ظاهر اظهار کدورت
کرده فرهاد خان و شجاعت خان حبشی را با بسیاری از امرای کبار دکن که از ایشان ایمن و مطمئن نبود و قریب ده هزار سوار می شدند بدانجانب
روانه ساخت تا مضمون این مصرع مصرعه ز هر طرف که شود کشته سود اسلام است * بظهور رسید آنانکه از بندر ربو تا بامی و دمن که مابین گجرات و دکن
واقع است انواع مدد بدم ریکدنده میرسید بهادر خان گیلانی را سر لشکر کرده باتفاق امرای غریب علحده بران بنادر نامزد کرد بهادر خان چون بدانجا
رسید روز چهارشنبه هفدهم شوال سال مذکور یکهزار فرنگیان خونخوار و بسیاری از زنگیان دیو سار علم مخالفت برافراشتند و حبشیان و دکنیان که نام
قلعهٔ کهواله شده بودند در کشش و کوشش تقصیر ناکرده رایت فرنگیان را نگونسار ساختند و قریب صد فرنگی و دویست نصرانی بر تیغ غزا گذرانیده
مظفر و منصور گردیدند و چون این خبر ببرهان شاه رسید شادمان گشته به جشن و طوی اشارت فرمود و در عمارت آئینه خانه که برهان شاه در جنب بغداد
ساخته بود مجلس بزم ترتیب داده مجلسیان ارسطو فطرت و شعرای نکته سنج عطارد فطنت و مطربان ناهید عشرت حاضر گشتند چون آن مجلس من جمیع الوجوه
مشابهت تمام بابهشت جاودان داشت آن شهریار قلم تکلیف از وضیع و شریف برداشته حکم فرمود که هرکس هرچه تمنا نماید مردم پادشاهی
حاضر نمایند و ساقیان خورشید عذار بادهٔ حمرا به مجلس در آوردند و پیش خدمتان مشتری طلعت ماه سیما تراکیب معاجین روح پرور و مقالات
غیر مکرر جلوه گر ساختند بعضی که پیوسته هوای صهبا در سر و آرزوی باده در خاطر داشتند بی تکلف بمی بیغش رغبت فرمودند بیت خلد عیش ست

ور رو باده حلال ست حلال ✽ ور نه در مشابست ور تو به حرام ست حرام ✽ و بعضی دیگر که صوفیان پرهیزگار بودند بمغیرات حلال میل نموده با اشربهٔ لذیذ میل کردند و مطربان
باربد نوا که سرمایهٔ نشاط و پیرایهٔ مجلس انبساط اند بزمزمهٔ چنگ و عود و ناله و سرود و ناهید را از بام فلک بدان تماشاگاه کشیدند و به نغمهٔ بربط و رباب روان مسیح را
برقص آوردند و اهل مجلس در تعریف آن بزم دلگشا بسخنان دلپذیر و عبارات و استعارات بهم بازیها نمودند و از جملهٔ اهل نظم واقف رموز آسمانی مولانا ملک قمی این
رباعی غرّا بدیهه در وصف آن محفل جنت آسا از بحر خاطر بساحل بیان آورد **رباعی** آن آنکه چنان کرشمهٔ نرگس تست ✽ گنجور دو کون سد مفلس تست ✽ آئینهٔ اسکندر
و جام جمشید ✽ با طبع ملک دریچهٔ مجلس تست ✽ و در ماه ذی قعده همین سال برهان شاه خبر رسید که اکبر بادشاه نواب خانخانان و ابیرم خان را با سپاه گران
بولایت مالوه فرستاد و شاهرخ میرزا بادشاه بدخشان و شهباز خان را به سلطان پور و ندربار روانه فرموده چون آن هنگام شهره بود بر دغدغهٔ لشکر کشیدن خانخانان بجانب
مملکت برار هراینه برهان شاه عماد خان را نزد راجه علیخان فرستاده در باب سد آن سیلاب مشورت نمود درین اثنا حادثهٔ عظمی در بندر جیول روی نمود و آن
چنانست که چون قلعهٔ کهورله صورت اتمام پذیرفت و برج و باره آتش متوبهای صاعقه آثار و ضربزنهای شهاب کردار استواری یافت فرهاد خان حبشی و اخلاص و
تاج خان و نصیر الملک و دولتخان و انی رای و دوست علی مولد به محافظت آن قلعه پرداخته نمی گذاشتند که از هیچ جانب مدد بقلعهٔ ریکدنده برسد و نزدیک بود که کفار
بتنگ آمده جلای وطن شوند که ناگاه برهانشاه دران ایام گرفتار نفس اماره گشته بمباشرت و مخالطت غلمان و نسوان حریص گردیده حکم کرد که هر جا مستوره که شایستهٔ
خدمت پادشاه باشد خواه شوهردار خواه غیر شوهردار در شبستان آن شهریار حاضر گردانند و آن معنی موافق مزاج خاص و عام نیفتاده از برهان شاه متنفر گشتند و چون
شنید که شجاعت خان حبشی که از امرای معتبر بود زن جمیله دارد او را نیز طلبیده شجاعت خان از فرستادن ابا کرده برهان شاه برآشفته او را در اندرون قلعه
بوکلان سپرد و زنش را بجبر و قهر در حرم سرای خود آورد و آنچنانکه تعریف او شنیده بود چون پسند خاطرش نیفتاد دست بجانب او دراز ناکرده رخصت
معاودت نمود و اما شجاعت خان بمجرد شنیدن این خبر خنجر بشکم زده خود را بکشت و این خبر انتشار یافته فرهاد خان و جمیع امرای کهورله از اوضاع برهانشاه دلگیر
شدند و در محافظت قلعه و جنگ کفار فرنگ مثل اول نکوشیده در صدد آن شدند که فرجه یافته بجانب احمدنگر روند و اعلام بغی افراشته در دفع برهانشاه بکوشند
اهل فرنگ آن امر را فهمیده موازی شصت غراب مشحون از ابطال رجال و اسباب قتال و جدال از جمیع بنادر خود طلبیده نزدیک خور ریکدنده آوردند و در جنب از
دربالای حصار کهورله بگذشته و به ریکدنده رسیدند صبح روز جمعه شانزدهم ذی حجه قریب چهار هزار فرنگی بهیئت اجتماعی متوجه آن حصار شدند تاج خان و انی رای با قلیلی
از سپاه بیرون قلعه که فرود آمده بودند سراسیمه از خواب برخاسته بجانب قلعه روی بگریز آوردند و چون فرهاد خان از غایت دلگیری در محافظت مثل اول اهتمام
نداشت و دروازه بانان که هنوز تاریک بود دروازه جهت تردد مردم گشاده بودند سپاه فرنگ که تعاقب منهزمان کرده بودند هجوم آورده فرصت دروازه بستن
نداده و از عقب تاج خان و انی رای راه زده بقلعه درآمدند و در قتل شروع نموده فرهاد خان و اسد خان و سایر مردم غوغای اهل قلعه شنیده سراسیمه از شکر خواب
صبح بیدار شده برخاستند و با آنکه اضعاف مضاعف از فرنگیان بودند از شامت غفلت بمدافعه نپرداخته بالتمام حیران و مبهوت ایستادند و کفار فرنگ بخاطر جمع ایشان
را مانند گوسفندان قتیل و مذبوح گردانیدند و در یکساعت قریب ده دوازده هزار کس را شهید ساختند و قلعهٔ کهورله را درهم شکسته توپ و ضربزن و مال و اموال را همه
متصرف شدند غیر از فرهاد خان که زخمی بود اسیر ایشان گشت باقی جمیع امرا شربت ممات چشانیدند و برهانشاه آن اخبار شنفته کشته شدن آن جماعت را
عین فتح دانست و پرتو التفات بر غریبان انداخته مرتضی خان انجو و شیخ عبد السلام عرب و احمد بیگ قزلباش خان و خلیفهٔ عرب و اوزبک بیک ساده و خواجه ابدال
ماوراءالنهری وغیره را به منصب امارت مشرف گردانید و خواست که ایشان را روانه بجانب بندر جیول کرده کفار فرنگ را مستاصل گرداند که ناگاه برادر
عادلشاه که در قلعهٔ بلگوان خروج کرده بود کسان نزد نظام شاه فرستاده طالب امداد گردید و متعهد شد که چون قابض تخت گاه گردد نه لک هون نقد و بست فیل و
قلعهٔ شولاپور تسلیم وی نماید برهان نظام شاه طمع در آنها کرده گفت بهتر آنست که نخست آن کار بسازم بعده فرنگان ریکدنده را مستاصل گردانم پس بتاریخ ماه ربیع الاول
ثلث و الف از احمدنگر بجانب بلگوان روان شده در حوالی قلعهٔ برنده خبر کشته شدن برادر عادلشاه شنید و بکمال خجالت و انفعال برگشت و این کدورت
و غصه علاوهٔ کلفتهای دیگر گشته بر بستر ناتوانی تکیه فرموده عادلشاه که از شفقت او جهت امداد برادرش شهزاده اسمعیل خاطر آزرده بود با امرای سرحد فرمان داد که

بولایت برهان شاه درآمده بتهنیت و غارت تقصیر نکنند برهان شاه با تنگتادری راجهٔ کرناتک ساخته قرار داد که تماراج از آن طرف لشکر کشیده قلعهٔ بیجاپور متصرف
شوید و ما ازین طرف لشکر بر قلعهٔ شولاپور فرستاده مسخر و مفتوح میگردانیم راجهٔ کرناتک چون قبول آن معنی نمود برهان شاه در غرهٔ جمادی الاول سال مذکور مرتضی خان
انجو را سپه سالار ساخته با اخلاص خان مولد و شیخ عبد السلام و جمیع امرای غریب با ده دوازده هزار سوار بمدافعهٔ امرای برگی و خرابی ولایت عادلشاه روانه ساخت
و گفت من نیز ازین مرض شفا یافته از تعاقب با لشکر برابر الصوب خواهم شتافت مرتضی خان چون بحوالی قلعهٔ سید او رسید بهادر را با بعضی امرا طلیعهٔ لشکر
ساخته بمقابلهٔ امرای برگی پیشتر فرستاد قضارا ازین جانب لشکر برهان شاه شکست فاحش یافته او در بهادر کشته شد برهان شاه از استماع آن خبر خود را بیشتر بغم
و غصه سپرده مزاجش بنوعی از اعتدال منحرف شد که حکمای حاذق از اصلاح آن عاجز گشتند و رفته رفته مرض سوء القنیه و اسهال خونی و تب محرق بهم رسانید و بیچاره
صاحب فراش گردید و پسر بزرگ خود ابراهیم را ولیعهد گردانید و اسمعیل را بنابر آنکه مهدوی مذهب و دشمن غریبان بود از هم گذرانید اخلاص خان که خواهان سلطنت
اسمعیل بود از شنیدن آن دلگیر گشت و آنرا از جانب غریبان دانسته در لشکر مرتضی خان آوازه انداخت که برهان شاه فوت شد و اشارت کرد بطریق رمان
جمال خان بیا جمیع غریبان را کشته اسباب و اموال ایشان تاراج کنند مرتضی خان بران آگاهی یافته مسلح گردید و با بعضی از امرای غریب راه احمدنگر پیش گرفته بتعجیل
خود را ببرهان شاه رسانید و بهادر خان گیلانی فوت برهان شاه را یقین کرده با بعضی دیگر از امرای غریب بجانب بیجاپور شتافت و شیخ عبد السلام عرب
که اعتماد بر دوستی حبشیان و داشته در آرد و مانده بود دکنی و حبشی اتفاق کرده او را با متعلقان او شربت شهادت چشانیدند و اخلاص خان بعد از تفریق غریبان
و افروختن آتش فتنه مهمات را ابکار کرده بقصد استیصال برهان شاه با جمیع سرداران دکنی و حبشی باحمدنگر رفت برهان شاه جمعی را نزد او فرستاده لوازم
نصائح بجای آورد و چون او را در تمرد و عصیان راغب و راسخ یافت با وجود ضعف و ناتوانی در پالکی نشسته از قلعه برآمد و چتر و آفتاب گیر و آثار سلطنت
با براهیم ارزانی داشته در همان روز در همایون پور که بنا کردهٔ خونزهٔ همایون والدهٔ او بود نزول نمود و صبح روز دیگر اخلاص خان صفی بمجمع قدرت و تنزل او نارات
آراسته بمقابل ولی نعمت خویش اعلام کفران و طغیان برافراشت و بمقتضای شهود **بیت** با ولی نعمت ار برون آئی * گر سپهری که سرنگون آئی * بعد از
حرب صف شکسته و بد حال بجانب بیدر گریخت و برهان شاه مظفر و منصور به قلعهٔ احمدنگر تشریف بردند چون دران معرکه تعب و مشقت بسیار قرین او
گردیده بود روز دیگر که هیجدهم ماه شعبان سنهٔ ثلث و الف باشد طائر روحش بر فتوحش آشیان جنان پرواز بود **مصرع** بقا بقای خدا یست ملک ملک خدا
مدت سلطنت او چهار سال و شانزده روز بود و مولانا ظهوری ساقی نامهٔ مخترع که قریب چهار هزار بیت است بنام برهان شاه قرین گردانیده و در آن
داد شاعری داده اکثر مردم شعرا و عقلا و صاحب طبع آنرا می پسندند

## ذکر سلطنت ابراهیم نظام شاه بن برهان نظام شاه ثانی

ابراهیم نظام شاه بعد از پدر مالک تاج و نگین گشت و میان منجوی دکنی که اتابک برهان شاه بود بموجب وصیت بامر وکالت قیام نموده پسران
و برادران و اعوان خود را در سلک امرا منتظم گردانید و اخلاص خان مولد با وجود چنان حرامخوری که مقابل خداوند خویش صف آراسته جنگ کرد بکسان
فرستاده از ابراهیم نظام شاه طالب عفو و قولنامه گردید ابراهیم نظام شاه و میان منجوی از فتنه و سرکشی او اندیشه کرده قولنامه مرسول داشتند او باحمدنگر آمده جا
از حبشیان و مولدان را دست گرفته چنانکه دو فرقه شده یکی بمیان منجو پیوستند و دیگری باخلاص خان گردیدند و هر کدام صاحب داعیه شده بزرگی دیگری فرو
نمی آوردند بنابران مهمات سلطنت بیرواج مانده هر کسی را هوائی و هر ناکسی را آرائی پدید آمد و در مجلسها زبان بلاف و گزاف کشوده گاه متعهد بمقابل
لشکر اکبر پادشاه میشدند و گاه متکفل مدافعهٔ امرای عادلشاه می گشتند و با ایلچی عادلشاه میر صفوی که از سادات صحیح النسب بود سلوک ناهموار نموده
سخنان موحش مذکور میساختند چون امثال این اخبار بمسامع عادلشاه رسید جهت اصلاح دولتخانهٔ نظام شاه و گوشمال و تادیب بی ادبان از بیجاپور متوجه
شاه درگ گردید رای اخلاص خان و متابعان او چنان اقتضا کرد که لشکر فراهم آورده و لب حد شتافته با عادلشاه محاربه نمایند و میان منجو این رای

پسندیده گفت خیل وحشم ما بی سامان وبی سر انجام اند وامرا چنانکه باید مطیع ومنقاد پادشاه نیستند مناسب آنست که حاجیان تحف وهدایا نزد او برده صلح نمائیم وبخاطر جمع ملک ومال ولشکر پرداخته مهیای مقابله ومقاتله لشکر اکبر پادشاه گردیم اخلاص خان که مرد لایعنی ولایعقل بود قبول آن نکرده در لشکر کشی بجانب شاه ورک اصرار نمود وچون میل خاطر نظام شاه نیز باین معنی بود میان منجو سکوت اختیار کرده پادشاه وغیره متوجه آنطرف شدند وبعد از آنکه بسرحد رسیدند میان منجو جهت اتمام حجت یکبار دیگر بزرگان را جمع ساخته گفت که عادل شاه در مملکت خویش نشسته از وی واز سپاه وی هیچگونه مزاحمتی بملک ما نرسیده صلاح دولت نیست که شما ابتدا تحریک سلسله نزاع کرده داخل مملکت او گردید هنوز در صلح گشاده است با او از طریق ملایمت ودوستی در آمده بساط قتال وجدال نفروش نگردانید ابراهیم نظام شاه که در شرب خمر افراط نموده یک لحظه هشیار نمیبود چون خواهش طبیعت اخلاص خان واعوان او در جنگ دید گوش بسخن میان منجو نا کرده قدم در ولایت عادل شاه نهاد وحمید خان حبشی که سر لشکر عادل شاه بود در سرحد خود اقامت داشت فوجها آراسته اعلام ممانعت ومدافعت بر افراشت میان منجو که مرد جهاندیده وکهن سال بود صحبت را خوب ندیده جمعی را نزد حمید خان فرستاده پیغام داد که پادشاه ما جوان وخرد سال وبی تجربه است ومع هذا جمعی شریر که از دایرهٔ انسانیت بیرون اند در دست انها گرفتار گشته واز شرب مدام زمام عقل از دست داده التماس مینمائیم که امروز از روزهای ماه ذی حجه است وقتال درین ماه حرام جنگ را موقوف داشته وقت را با او بسیار رند شاید ما را فرصت شده او را به نصائح ومواعظ از سر این اراده بگردانیم وچون درینباب سوگند بعادل شاه داده بود حمید خان قبول این معنی کرده از سر راه نظام شاه کناره کرده بجانب دست راست ودر یک کروهی فرود آمد ونظام شاه چون بانجا رسید وحمید خان را در مقابل ندید بخیال کیفیت شراب آن معنی را حمل بر زبونی کرده بهر نوع که بود آنروز در انجا نزول نمود ودران شب میان منجو وتابعان او هر چند فسخ جنگ میخواستند که خاطرنشان او کنند چون اجلش رسیده بود سود مند نیامده روز دیگر صفها بیاراست وحمید خان حبشی بران مطلع شده او نیز بتعبیه سپاه قیام نمود وبسرعت برق وصولت رعد بمیدان قتال شتافت وقریب پنجاه هزار سوار طرفین مقابل یکدیگر صف کشیدند نخست بهادران یکه جوانان بتکاور اسپان بجلوه در آوردند وبشمشیر وخنجر زمین جنگگاه را چون یکدیگر رنگین ساختند وداد مردی ومردانگی دادند آنگاه جمیع افواج بحرکت در آمده بر یکدیگر حمله نمودند وباستعمال آلات حرب پرداخته آثار بیرحمی ظاهر ساختند

مثنوی

سپاهی چو فیلان آشفته مست + همه نیزه وتیغ وخنجر بدست +
بنوک سنان وبه تیر خدنگ + ربودند از روی خورشید رنگ +

دران روز امری عجیب وغریب روی نموده میمنهٔ نظام شاه میسرهٔ عادل شاه را در هم شکسته قریب سه کروه تعاقب کردند وچون اعتقاد طرفین آن بود که فتح از جانب ماست بتاراج بنگاه یکدیگر مشغول گشته ابراهیم نظام شاه با جمعی از مخصوصان که عدد ایشان از صد متجاوز نبود با عددی چند از فیلان در معرکه ماند بحسب اتفاق سهیل خان خواجه سرا ومقصود خان ترک شحنهٔ فیل با یکهزار سوار وهفتاد فیل جنگی بدانجا رسیدند وجمعی از مقربان با ابراهیم نظام شاه گفتند که ما در غایت قلتیم وفوج خصم در نهایت کثرت صلاح در آنست که از معرکه بگوشه رفته چون امرا باز رسند بمدافعه این فوج شتابیم ابراهیم نظام شاه باین معنی راضی نشده بکیفیت شراب شمشیر کشیده وفیلهای مست پیش کرده بمقابله ومقاتله سهیل خان شتافت ودر حملهٔ اول بزخم نیزه یکی از سپاهیان عادل شاهی از اسپ افتاده وداع جان شیرین کرد وشامت ستیزه کار خود را ساخت سهیل خان جسد او را در پالکی گذاشته حکم کرد که او را باحمدنگر رسانند وفیلان او را متصرف شده چون شب درمیان آمد همچنان سواره آن شب را بپایان رسانید امرای نظام شاهی که از عقب میسرهٔ عادل شاهی رفته غنیمت فراوان بدست آورده بودند چون خبر کشته شدن ابراهیم نظام شاه شنیدند هر کدام بطرفی گریختند وسهیل خان روز دیگر توپخانهٔ نظام شاهی را متصرف شده بعادل شاه رسانید ومیان منجو بیشتر از همه کس خود را بقلعهٔ احمدنگر رسانیده احمد نام پسر دوازده ساله را بگمان آنکه از خاندان نظام شاه است از دولت آباد طلبیده چتر بر سر او گرفت وشاهزاده بهادر ولد ابراهیم نظام شاه را که طفل شیرخواره بود بقلعهٔ جوند فرستاده محبوس گردانید ومدت پادشاهی او چهار ماه دو روز بود

## ذکر حکومت احمد شاه بن شاه طاهر

چون اخلاص خان ودیگر سرداران ستیزه وعناد پیش گرفته تازه نهال سلطنت ابراهیم نظام شاه را بی ثمر کرده ساختند میان منجو بشتاب سحاب باحمدنگر آمده قلعه وخزانه را

بتصرف در آورد و اخلاص خان و دیگر اعیان درگاه را اندرون حصار خوانده انجمنی ساخت و در باب تعیین پادشاه قرعه مشورت انداختند امرای حبوش
التفات خاطر بلقیس زمان چاند سلطان بجانب بهادر شاه بن ابراهیم شاه بن برهان نظام شاه مشاهده نموده همگی به سلطنت او راغب و مائل گشتند و منجهو و بعضی امرای
دکنی از صغر سن بهادر شاه که دران مدت یک سال و هفت ماه بود اندیشه کرده قبول آن معنی نه نمودند و گفتند مثنوی جهانبانی و پایگاه قوی + کلاه کیانی و
کیخسروی + کسی را سزد کو بهنگام جنگ + نشاید شتاب و بداند درنگ + امرای حبوش با شنیدن این سخنان فریفته شده جانب چاند سلطان فرو گذاشتند
و با میان منجهو همداستان شده لوازم عهد و پیمان در میان آوردند و باتفاق یکدیگر خواجه نظام استرآبادی را که از درگاه برهان نظام شاه خطاب میر سامان
یافته بود با جمعی از مردم معتمد بجانب قلعه جوند جنیر فرستاده احمد شاه بن شاه طاهر را بشهر احمدنگر آوردند و روز عید اضحی سنه ثلث والف او را بپادشاهی برداشته
خطبه بنام ائمه اثنی عشر خواندند و مناصب و اقطاع میان یکدیگر قسمت نمودند و بهادر شاه را که در حجر عطوفت چاند سلطان پرورش مییافت بزجر و تعدی در قلعه
جوند فرستاده محبوس ساختند و بعد از چند روز چون بوضوح پیوست که احمد شاه از خاندان نظام شاهی نیست اخلاص خان و امرای حبوش از کرده خود پشیمان گشته
در مقام عزل او شدند و توضیح این داستان چنانست که چون برهان نظام شاه بن احمد نظام شاه بحری ازین جهان گذران در گذشت حسین نظام شاه ولیعهد
گردید و برادرانش سلطان محمد خدابنده و شاه علی و محمد باقر و عبدالقادر و شاه حیدر توقف در مملکت موروث را موجب هلاک دانسته هر یک بطرفی از اطراف
ممالک هندوستان فرار نمودند و بعد از مدت مدید در عهد مرتضی نظام شاه شخصی موسوم بشاه طاهر بحوالی حیدرآباد رسیده دعوی نمود که سلطان محمد خدابنده
بتاریخ فلان در ولایت بنگاله برحمت ایزدی واصل گشت و من فرزند صلبی اویم و از حوادث روزگار پناه بمملکت موروث آورده ام ارکان دولت و اعیان
حضرت مرتضی نظام شاه خصوص خان مغفرت نشان صلابت خان به تجسس و تفحص احوال او شده شرائط تفتیش بجا آوردند اما بسبب طول عهد و تغیر اوضاع
از تمیز حق و باطل عاجز گردیده لب بتصدیق و انکار نگشودند و از راه حزم و احتیاط که مبادا جمعی از اوباش و اجامره بر و جمع آمده فتنه انگیزند هر آینه او را در
یکی از قلاع محبوس ساختند کسان معتمد و دانا که سلطان محمد خدابنده و متعلقان آنها را بواجبی میشناختند بآگره نزد برهان شاه ثانی که دران آوان ملازم
جلال الدین محمد اکبر بادشاه بود فرستاده پیغام دادند که شخصی بدین شکل و شمائل آمده میگوید که من فرزند سلطان محمد خدابنده ام و شاه طاهر نام دارم چون
خلاصه عمر سلطان محمد خدابنده دران حدود صرف شده است یقین که کماهی حالات او بران حضرت معلوم خواهد بود امیدواریم که آنچه معلوم باشد
اعلام بخشند تا بندگان درگاه از تردد و تفرقه باز رهند برهان شاه جواب داد که حیات سلطان محمد خدابنده در منزل من باختتام رسیده است و
فرزندان او ذکور و اناث که فلان و فلان باشند در صحبت من روزگار بسر می برند اگر شخصی بنابر غرض خود را همنام پسر سلطان محمد خدابنده کرده دعوی
فرزندی نموده باشد محض غلط و عین افتراست صلابت خان و سائر اعیان حقیقت حال بخاطر آورده که بالفعل این شخص بفرزندی سلطان خدابنده شهرت
یافته است و خلاف آن خاطرنشان عوام الناس کردن بسی مشکل مینماید بهتر آنست که در قلعه باشد تا باجل طبیعی در گذرد و همچنان باجل طبیعی در گذشت
از و پسری موسوم باحمد باقی ماند که منجهو فریب خورده او را بپادشاهی برداشت اخلاص خان و سائر امرای حبشی و مولد بر سر همین مقدمه از منجهو برگشته در آخر
ماه مذکور در میدان کالا چبوتره صف قتال آراستند میان منجهو احمد پادشاه را بالای برج نشانده چتر بر سر او مرتفع ساخت و میان حسن را باموازی هفتصد
سوار بمدافعه خصمان بیرون فرستاد و بین الفریقین کارزار عظیم بوقوع انجامیده جمعی کثیر از طرفین کشته شدند دران اثنا از جانب حبشیان تیرها که بجانب
قلعه سر میدادند گلوله بر چتر احمد شاه خورده ولوله و آشوب میان مردم بوقوع آمد و میان حسن کثرت و غلبه اعدا مشاهده کرده پای از میدان کارزار کشید
و بدرون قلعه رفته استیلا و شوکت اخلاص خانیان تنزاید گشت و بمحاصره قلعه پرداخته از اطراف و جوانب سیبه و مورچل پیش بردند و ابواب دخول و خروج
بسته کس نزد حاکم دولت آباد فرستادند که آهنگ خان حبشی و حبشی خان مولد را که از زمان برهان شاه تا آن زمان محبوس بودند روانه نماید تهانه دار
دولت آباد اعانت کرده ایشان را روانه نمود و بنابر آنکه تهانه دار جوند بهادر شاه را بی حکم میان منجهو بحبشیان نمیداد اتفاق کرده نیز ایشان طفلی مجهول النسب را
از بازار احمدنگر گرفته و بدودمان نظام شاه منسوب ساخته سکه و خطبه بنام او کردند و باین تقریب دوازده هزار سوار جمع آمده میان منجهو و محصورین در دریای حیرت

غوطه خورده‌اند و چون از نجات و خلاص مأیوس شدند عریضه به سلطان مراد ولد اکبر پادشاه نوشته به گجرات فرستاده التماس قدوم نمودند و شهزاده بنابر آنکه از جانب
پدر به تسخیر دکن مأمور بود و انتظار فرجه داشت بزودی لشکر فراهم آورده متوجه احمدنگر شد لیکن هنوز عریضه به گجرات نرسیده بود که میان امرای حبشی بر سر
مناصب و اقطاع غبار کدورت مرتفع گشته شمشیر نفاق از میان برآورده و در قتل و کشش یکدیگر کوشیده دران باب از خود به تقصیری راضی نشدند و
بعضی امرای دکن که با ایشان بودند از مشاهده این اوضاع متنفر گشته ترک رفاقت کردند و با خیل و حشم بجانب قلعه شتافته به منجهو پیوستند و او باین لطیفه
غیبی حیات تازه و قوت بی اندازه بهم رسانیده از قلعه برآمده در روز شنبه بیست و پنجم محرم الحرام سنه اربع و الف در حوالی نمازگاه با امرای حبشی جنگ کرده شکست
و پادشاه ایشان را با چند نفر اسیر ساخته از مطالبه قدوم سلطان مراد پشیمان گشت و درین اندیشه بود که ناگاه میرزا عبدالرحیم المخاطب بخانخانان و
راجه علیخان حاکم خاندیس بشاهزاده مراد ملحق شده با موازی سی هزار سوار مغل و راجپوت و افغان تمام یراق بحوالی احمدنگر رسیدند میان منجهو که از طلب ایشان
نادم بود قلعه احمدنگر را بغله و آذوقه و خیل و حشم مشحون و مضبوط ساخته بانصارخان که از جمله انصار تش بود سپرد و چاند بی بی سلطان حسین میل فاقتا او
نداشت او را نیز با جواهر و نقود درون قلعه نگاهداشت و خود بقصد فراهم آوردن سپاه و طلب کمک از عادلشاه و قطب شاه همراه احمد شاه بجانب قلعه اوسه
رفت و زهره فلک طهارت و پرهیزگاری چاند سلطان همگی همت بر مدافعه لشکر مغل گماشته و از خوف آنکه مبادا که انصارخان که از انصار میان منجهو بود
با خصم زبان یکی کرده قلعه را بایشان دهد هر آینه محمد خان بن میان محب الله دایه زاده مرتضی نظام شاه را مامور ساخت که دفع او نماید و محمد خان در قتل او
کمال تهور و شجاعت بظهور رسانیده همان روز غایبانه در شهر و قلعه خطبه بنام بهادر شاه بن ابراهیم شاه خواندند و شمشیر خان حبشی را که فرزندان او چون اولاد
گودرز و گیو از دیا و از هفتاد تن بودند با افضل خان تفرشی و دیگر مردم کارآمدنی به قلعه درآورد و چون روز بیست و سیم ماه ربیع الثانی سال مذکور سلطان مراد
باتفاق امرای کبار مغل مانند سیلی که از قلال جبال بفضای صحرا روی نهد از جانب شمال احمدنگر نمودار گشتند و در حوالی نمازگاه ایستاده جمعی از دلیران
پرخاش جو بعزم جنگ قدم جرأت در میدان کالاچبوتره نهادند اهل حصار بفرموده چاند بی بی سلطان مستعد رزم و پیکار گردیده چند توپ قیامت آشوب
بجانب خصم سر داده سنگ تفرقه در جمعیت ایشان انداختند و چون روز بآخر رسید شاهزاده مراد و سپاه مغل همگی در باغ هشت بهشت که ساخته برهان نظام شاه
بن احمد نظام شاه است نزول نموده همه شب بلوازم هوشیاری و مراسم بیداری قیام نمودند مثنوی دگر روز کین شهسوار سپهر + برافراخت رایت برافروخت
چهر + برآمد برین خنگ زیبا خرام + برآورده رخشنده تیغ از نیام + شهزاده جمعی را بمحافظت شهر و برهان آباد که از مستحدثات برهان نظام شاه ثانی بود
فرستاده در استمالت متوطنین آن دیار کمال التفات بظهور رسانید و در کوچه و محله ندای امان بگوش ادانی و اقاصی رسانیده نوعی نمود که رعایا و تجار
وغیره پای توقف در دامن کشیده اعتماد بر قول مغلان کردند و روز دوم شاهزاده و امرای عظام مانند میرزا شاهرخ والی بدخشان و نواب سپهسالار خانخانان
و شهبازخان کنبو و محمد صادق خان و سید مرتضی سبزواری و راجه علیخان حاکم برهانپوری و راجه جگناث و دیگر امرا که تعداد اسامی ایشان موجب
تطویل است در دور قلعه فرود آمده مورچل و النگ میان خود قسمت کردند و در بیست و هفتم آن ماه بوالفضول کینه جو شهبازخان کنبو که بستمگری معروف
و مشهور بود در سپاه اکبری بی فرمان شهزاده با لشکر کثیر ببهانه سیر و گشت سوار گشت و آن غارتگر خبیث سپاه خود را بتاراج فقیر و غنی حکم نمود و در یکطرفة العین
تمام منازل و مساکن احمدنگر و برهان آباد هیچ خانه بوبکر ریافی اثر معموری نماند و چون در مذهب تسنن بکمال تعصب داشت خواست که مکان محبان اهل بیت که
به لنگر دوازده امام مشهور است غارت کرده ساکنان آنجا را به قتل آورد شاهزاده و خانخانان بران مطلع شده او را زجر و ملامت کردند و بسیاری از تاراجیان
را جهت عبرت بانواع عقوبت سیاست نمودند اما خلائق احمدنگر را چون از متاع دنیوی چیزی نمانده بود وقت شب جلای وطن شده هر کدام بطرفی
رفتند و امرای نظام شاه دران مدت سه فرقه شدند و هیچکس مطیع یکدیگر نبودند اول میان منجهو که احمد شاه را پادشاه دانسته بجانب سرحد عادلشاه
نشسته بود دویم اخلاص خان حبشی که در حوالی دولت آباد موتی شاه نام مجهولی را باسم سلطان مخصوص ساخته سر در حلقه اطاعت درآورده بود سوم
آهنگ خان حبشی که او نیز در سرحد عادلشاه اقامت داشت شاه علی بن برهان شاه اول که عمر او قریب بهفتاد رسیده بود و در بیجاپور توطن داشت نزد خود آورده

چتر بر سر او گرفته پادشاهی برداشت بنابران که اخلاص خان جرات ورزیده با ده هزار سوار اطراقی دولت‌آباد متوجه احمدنگر شد خانخانان سپهسالار دولتخان
لودهی را که روی رزمه سپاهش بود با پنج شش هزار سوار جرار شایسته کارزار که از لشکر اکبری انتخاب کرده بود و بشجاعت ایشان توثق تمام داشت بدفع او
نامزد نموده و در کنار آب نهر گنگ دولتخان را با اخلاص خان ملاقات واقع شده بعد از جنگ شکست شامل حال اهل دکن گردیده دولتخان و سپاه مغل
تعاقب نموده قتل و غارت بتقدیم رسانیدند و از همانجا بجانب قصبهٔ پتن که در کمال معموری بود شتافته ذکور و اناث آن بلده را بستر غورترین محتاج ساخته
باحمدنگر شتافتند و بنابر آنکه چاند سلطان بسبب حبس بهادر شاه و اجلاس احمد شاه از میان منجهو سرگران بود با آهنگ خان پروانه نوشت که جمعی از تهمتنان
و شجاعان را جهت محافظت حصار و مدافعهٔ خصمان که محل اعتماد باشند همراه گرفته خود را به قلعهٔ احمدنگر باید رسانید آهنگ خان با هفت هزار سوار و پیاده
متوجه احمدنگر شد و چون شش کروهی احمدنگر رسید جاسوسی جهت تحقیق کیفیت طریق دخول حصار فرستاد تا اطراف و جوانب آنرا بنظر احتیاط و امعان
درآورده مراجعت نماید جاسوس لوازم تجسس بتقدیم رسانیده چنین گفت که جانب شرقی حصار احمدنگر از نزول سپاه مغل خالیست و هیچکس از امرای مغل
بمحافظت آنصوب قیام نمی نماید بنابران آهنگ خان شبانگاه در ملازمت شاه علی و پسرش مرتضی برهنمونی جاسوس متوجه حصار گشته به طی مسافت
پرداخت و از نوادر اتفاقات آنکه صباح همین روز سلطان مراد برای ملاحظهٔ حصار و تاکید مورچل والنگ سوار شده مانند ماه سیار گشت ناگاه جانب شرقی
را از وجود محافظت کننده خالی دیده نگاهبانی آنطرف بخانخانان رجوع فرموده و او در همان روز از حوالی باغ هشت بهشت کوچ کرده در جایگاه مذکور
نزول نمود و آهنگ خان از این کیفیت خبردار نبوده با سه هزار سوار انتخابی و یکهزار پیاده توپچی در شب تاریک بدانجا رسید و غفلت آنجماعت را غنیمت
دانسته دست بشمشیر یازید مثنوی ز شمشیر خونریز آشفتگان + شبیخون درآمد بشب خفتگان + شد از تابش تیغها تیره شب + چو زنگی که بگشاید از
خنده لب + ز بس کابر شمشیر بارید خون + شب تیره را چهره شد لاله گون + خانخانان با دویست سوار تیرانداز که بهره او میداشتند ببام عمارت عبادتخانه
برآمده به تیراندازی مشغول شد و دولتخان لودی که میر شمشیر او بود هشیار شده با چهار صد جوان نامدار افغان خود را باو رسانیده هنگامهٔ کارزار گرم گشت
و از طرفین داد مردی و مردانگی می دادند که پسر دولتخان پیر خان نیز با شش صد بهادر رستم آثار بمیدان رسیده دست بشمشیر و نیزه مشغول بحرب گردید آهنگ خان
پیش از این ثبات قدم را مستلزم هلاک دانسته باتفاق پسر شاه علی و جمعی از تهمتنان دکنی که عدد ایشان بچهار صد میرسید از میان خیمه و خوابگاه اردوی
خانخانان برآمده بجانب حصار احمدنگر متوجه گشت و شاه علی که مردی ضعیف و نحیف بود در قلعه درآمدن ابا نمود و چند روزه حیات را غنیمت دانسته با باقی لشکر
دکنی از همان راه که آمده بود معاودت نمود و دولتخان تعاقب او از دست نداده قریب نهصد کس را به تیغ بیدریغ مستهلک گردانید و چون اخبار پیاپی
احمدنگر و استیلای طایفهٔ مغلیه پرخاش جوی بدار السلطنهٔ بیجاپور رسید و نوشتهای چاند سلطان مشتمل بر مبالغه و استغاثه متواتره و متوالیه نزد عادل شاه
رفت هر آینه آنحضرت در صدد اعانت او گشته سهیلخان خواجه سرا را که بصفت شجاعت موصوف بود با بیست و پنجهزار سوار روانهٔ شاه درک گردانید و
میان منجهو باتفاق احمد شاه و دیگر امرا و اخلاص خان با اعوان و انصار آن خبر شنیده به سهیلخان پیوستند و مهدی قلی سلطان ترکمان نیز سر لشکر تلنگ
شده با پنج شش هزار سوار و پیادهٔ بسیار از جانب محمد قلی قطب شاه بوی ملحق شد و چون خبر جمع شدن لشکر دکن در شاه درک بسمع شاهزاده مراد رسید
از انجا که میان او و خانخانان غبار نفاق در میان بود با صادق محمد خان آتابک و امرای کبار کنگاش فرمود همگنان بعد از تقدیم مراسم استخاره و لوازم
استشاره متفق اللفظ و المعنی معروض داشتند که تا وصول لشکر دکن بابنجا رود در حفر نقوب و تجویف ارکان جدار سعی و کوشش نموده قلعه را مفتوح باید ساخت
شاهزاده آن رای پسندیده بدان کار اشارت فرمود امرای عظام جهت عدم اطلاع بر مواضع نقب و آمد و شد قلعگیان نزد سلاطین دکن بمثابهٔ سد
ابواب دخول و خروج کوشیدند که خیال را مجال تردد نماند و مهندسان و نقابان آهنین چنگ فرهاد توان در اندک زمانی از مورچل
شاهزاده و غیره پنج نقب نزدیک قلعه رسانیده بنیاد دیوار و برج آن قوام فلک البروج را مانند تجویف سپهر مجوف ساختند و در شب جمعه غره
رجب که از لیالی اربعه و لیلة الرغائب بود نقبها را باروت و توپ و تفنگ مملو ساخته سوراخ آنها را بگچ و سنگ بستند و خواستند که فردای آن بعد از

نماز جمعه آتش در آنها افگنده قلعه را بپردازند قضارا خواجه محمد خان شیرازی که در لشکر شاهزاده بود و از باب ترحم در آن شب بارخود از مردم حصار رسانیده
ایشان را از موضع نقب و اراده سپاه مغل خبردار ساخت اهل قلعه ممنون او گشته از صغار و کبار بحکم چاند سلطان در همان شب بکندن و شکافتن ارکان حصار
که محمد خان نشان داده بود مشغول گشتند و تا ظهر روز جمعه دو نقب را یافته و باروت بدر کرده و در پیدا کردن نقبهای دیگر بودند که شهزاده و صادق محمد خان بی خواستن
که فتح بنام خانخانان شود بی وقوف او مسلح گردیده در حصار فوجها آراستند که چون نقبها را آتش زده در قلعه رخنها پدید آید هجوم آورده فرصت ندهند بحصار
در آیند مثنوی دلیران بمیدان کین تاختند * سر و تن ز خود و زره ساختند * ز جوشن شد آراسته یال و دوش * شد آرایش رزمگه جیبه پوش * ز هر سو یکی جلد موج
روان شد بسوی محیط ستیز * و چون امرای اکبری سوای خانخانان بموجب حکم شاهزاده با خیل و حشم و طبل و علم نزدیک آن حصن حصین رسیدند بآتش زدن
نقبها اشارت فرمودند و در وقتیکه اهل حصار نقب سوم که بزرگ ترین نقبها بود شکافته در تهیه بر آوردن باروت بودند که ناگاه دود فنا از آن نقب ها به آسمان
بر آمده شعله بلا در دیوار هرمان نهاد و افتاده یکبار اساس سپهر التباس حصار متزلزل گشته زمین و زمان از هیبت آن از جای در آمد و صدای از نهاد آن عباد
که مصدوقه سبحانه شدادا ابو دلبسر آمد تو گفتی که صور قیامت دمید موازی پنجاه گز دیوار از جای در آمده هر سنگی از آن بنای سپهر اطوار بقطری از اقطار افتاد
مثنوی چو شد آتش تیز ریزان شرار * فرو ریخت از یکدگر آن حصار * خلل یافت آن کوه زان زلزله * گسسته شد آن آهنین سلسله * شد آن صور
غارتگر زندگی * سرافیل را داد شرمندگی * شد آن لحظه هول قیامت عیان * بگردون بر آمد نفیر و فغان * زمین گفتی از یکدگر بر درید * سرافیل صور قیامت دمید
بخندق فرو ریخت آن شهر بند * بدریا در افتاد کوهی بلند * جمعی که نزدیک آن دیوار به شکافتن نقب ها مشغول بودند در زیر سنگ و خاک شده هلاک گشتند و
برخی که دور تر بودند مانند مرتضی خان و الله شاه علی و آهنگ خان و شمشیر خان و محمد خان دایه زاده و افضل خان و دیگر کبار و صغار چون رخنه را چنان مشاهده کردند
فرار را بر قرار اختیار نموده سراسیمه وار بجانب دروازه و گوشه و کنار گریختند و رخنه را خالی از دیار گذاشته دل از محافظت حصار برداختند فاما به حسن سعی آن
عفیفه مریم خصال که قطعه فروغ نعل سمندش هلال غره دولت * مثال سایه چترش سواد دیده کشور * هزار بار برو رشک برده از زه تمکین * شکوه مقنعه او کلاه گوشه
سنجر * زعصمتش نکشیده شمال گوشه برقع * زعفتش نگرفته خیال و امن معجر * المختص به عنایات الملک المنان چاند سلطان به مجرد اطلاع بر آن واقعه هولناک برقع بر سر بسته
سلاح جنگ در بر کرده و پا برهنه شمشیر در دست گرفته با جمعی از مردم که در خدمت او حاضر بودند از سراپرده عصمت بیرون خرامیده و بر سمند عزیمت سوار دولت شده
بسوی آن رخنه روان گشت اهالی آن قلعه مرتضی خان و آهنگ خان و شمشیر خان وغیره ناچار گشته از گوشه و کنار که مختفی شده بودند بملازمت شتافتند و بنا بر تکیه
شاهزاده و صادق محمد خان و سایر امرا و سپاه مغل انتظار افروختن نقبهای دیگر و ریختن دیگر دیوار ها میکشیدند قلعگیان فرصت یافته توپهای قیامت آشوب بان و
تفنگ و ضربزن و آلات آتشبار بر سر آن رخنه گذاشتند که مانند هاویه و دوزخ گردید و در آخر چون از آتش گرفتن نقبهای دیگر مایوس گشتند امرا و سپاه مغل بحکم شاهزاده
بجانب رخنه حمله آوردند و میان مردم درونی و بیرونی جنگی که صعب تر از آن تصور نتوان کرد واقع شده چون بتقویت دل و دادن آن شیرزن هر دفعه
از رخنه و از بالای برجها و سه هزار بان و ضربزن و تفنگ و تیر سر میدادند و بسیاری از بهادران اکبری شربت فنا چشیده خندق از ابدان اموات انباشته
گردید مثنوی چو باران نیسان بهنگام جنگ * بیارید از آن باره سنگ و خدنگ * تو گفتی شد آن باره ابر مطیر * تگرگش همه سنگ و بارانش تیر * ز پیکان
چنان آتشی بر فروخت * که پر ملک بر فلک زان بسوخت * هر چند لشکر مغل از ثلث آخر روز تا وقتیکه مهر عالم افروز را دل بر کشتگان و سوختگان معرکه و خسته
در حصار زرنگار مغرب مخفی گشته تنور معرکه را گرم داشتند و دست از کوشش باز نداشته اثری بر آن مترتب نشده تسخیر حصار صورت نه بست ناچار رنگ گذرد شهزاده
و صادق محمد خان دلگیر گشته در آن شب بجانب مساکن خویش شتافتند و کوچک بزرگ اردوی مغل زبان به تحسین و آفرین گشاده انصاف دادند که غایت
تهور و شجاعت همین ست که آن شیرزن فرخنده نژاد بظهور رسانید و از آن تاریخ نام آن بلقیس زمان که پیش ازین مسمی بچاند بی بی بود و بعد از آن مشهور
بچاند سلطان گردید الغرض چون پرده شب میان دو جنگ جو حائل بود چاند سلطان همچنان سواره چندان بایستاد که معماران چابکدست فرمان [illegible]
آن رخنه را به گل و سنگ موازی دو سه گز بلند گردانیدند و در همان چند روز تا مهابت سرداران لشکر دکن که باتفاق سهیل خان بحوالی ولایت بیر رسیده بودند و

وشمه از غلبهٔ اعدا و زبونی اهل حصار و قلت و کمی آذوقه دران درج فرموده اتفاقاً جاسوسی که حامل این نوشتها بود بدست مردم مغل گرفتار گشته او را به نظر خانخانان و صادق محمد خان رسانیدند ایشان کتابتی به سهیل خان نوشتند که مدتیست که انتظار توجه داریم تا بزودی این منازعه و مناقشه رفع گردد و هر چند زودتر بیایند بهتر خواهد بود و آن کتابت را با نوشتهای چاند سلطان بمصحوب همان قاصد مرسول داشتند گویند چون کتابت به سهیلخان رسید و بر مضمون آن مطلع گردید همانساعت کوچ کرده بسرعت هر چه تمامتر از راه کوهستان ماکرون متوجه قلعهٔ احمدنگر شد و چون قحطی در لشکر مغل بدرجهٔ اعلی رسیده اسپان در غایت ضعف و زبونی شده بودند از شنیدن آن خبر شهزاده و سائر امرای اکبری متفکر گردیده مجلس استشاره ترتیب دادند رای همگنان بران قرار گرفت که درینوقت جنگ با سپاه دکن موقوف داشته با چاند سلطان صلح درمیان آورند باین نهج که آن علیا حضرت ولایت برار پیشکش پادشاه نموده تتمه ولایت بر طبق زمان حسین شاه بوی تعلق داشته باشد پس سید مرتضی که از قدیم الایام تربیت یافته و برگزیدهٔ دودمان نظام شاهیه بود از جانب شاهزاده بتمهید مقدمات مصالحه مامور گشت و چاند سلطان اضطرار سپاه مغل را بخاطر آورده نخست پای در دامن استغنا کشیده و در آخر او نیز مانند لشکر مغل صلاح در جنگ ندیده چون از ضیق محاصره بتنگ آمده بود تعجیل کرده بنوعی که مرقوم گشت مصالحه نمود و شاهزاده و خانخانان از راه کوتل چتور و دولت آباد در اوائل ماه شعبان روانهٔ برار گردیدند و سهیلخان سرلشکر عادلشاه و محمد قلی سلطان سرگروه سپاه قطبشاه و میان منجهو با احمد شاه باتفاق در همان دو سه روز باحمدنگر رفتند میان منجهو خواست که احمد شاه بر نهج سابق پادشاه احمدنگر باشد و آهنگ خان احمد شاه را از قلعه بیرون کرده دروازه بروی میان منجهو بسته جمعی را نزد تهانه دار جوند فرستاده بهادر شاه بن ابراهیم شاه مقتول را نزد خویش خواند و درون قلعه خطبه بنام او خوانده آهنگ خان و سائر امرای نظام شاهی اطاعت نمودند میان منجهو در مقام تمرد و عصیان گشته میخواست که آتش فتنه مشتعل سازد و ابراهیم عادلشاه مرتضی خان دکنی را که عمدهٔ امرای درگاه بود با چهار هزار سوار بتعجیل باحمدنگر فرستاده به میان منجهو پیغام داد که درینوقت چنین آرزوها موجب مزید خلل ملکست باید که جمیع مقدمات طی کرده باتفاق سهیل خان به بیجاپور آیند تا احوال بخاطر آورده آنچه صلاح ملک و دولت باشد بتقدیم رسانند میان منجهو که مرد عاقل بود از فرمودهٔ عادل شاه تجاوز ناکرده همراه مصطفی خان به بیجاپور رفتند و چون یقین عادلشاه شد که احمد شاه از اولاد نظام شاه نیست او را ملازم خود کرده باقطاع لائق سرافرازی بخشید و میان منجهو و پسرش میان حسن را در سلک امرا انتظام داده بجاگیر خوب بتهج و مسرور گردانید مدت سلطنت احمد شاه قریب هشت ماه بود ❖

## ذکر سلطنت بهادر شاه بن ابراهیم نظام شاه ثانی ❖ ❖ ❖

بر ضمائر انجم نظائر مطالعه کنندگان مخفی نماند که چون چاند سلطان بهادر شاه را بمساعی جمیله صاحب افسر گردانید محمد خان میان منتخب و دایه زاده را پیشوا گردانید و او در اندک زمانی چنانچه رسم و عادت ست در استحکام خویش کوشیده اعوان و انصار خود را بمناصب ارجمند مستظهر و قوی پایه ساخته و رایت استقلال خودرای افراشته آهنگ خان و شمشیر خان که بمزید اعتبار شهرت داشتند بحسن تدبیر گرفته زنجیر در پای ایشان کرده محبوس گردانید امرای دیگر از مشاهدهٔ این اطوار دلتنگ شده هر یک بطرفی شتافتند چاند سلطان مضطرب گشته ملتجی بعادلشاه گردید و باو پیغام داد که درچنین وقت که دشمن قوی در کمین نشسته و نفران این دولتخانه رسوم سرکشی و عصیان پیشه ساخته هر ساعت فتنه می انگیزند و هر لحظه آشوبی ظاهر میسازند اگر آنحضرت در گوشمال انجماعت نکوشند عنقریب بقیهٔ این مملکت نیز بتصرف اکبر پادشاه خواهد رفت عادلشاه باز در مقام اعانت شده سهیلخان سرلشکر را فرمود که باحمدنگر رفته آنچه خوشنودی چاند سلطان دران باشد بتقدیم رساند سهیلخان در شهور سنه خمس و الف بار دیگر باحمدنگر رفت و محمد خان در قلعه متحصن گشته چون چاند سلطان در مقام اطاعت نشد سهیلخان به تجویز چاند سلطان بمحاصره پرداخته قریب چهار ماه اوقات صرف آن نمود در دفع محمد خان راسخ و ثابت گردید محمد خان عریضه بخانخانان نوشته طالب کمک شد و مردم قلعه بران معنی مطلع شده بالتمام ازو برگشتند و او را مقید ساخته چاند سلطان سپردند چاند سلطان آهنگ خان حبشی را که از غلامان درگاه بود اعتماد برو کرده پیشوا و وکیل السلطنه ساخت و سهیلخانرا مخلع گردانید و

باعزاز و احترام تمام رخصت معاودت نمود و او در اثنای مراجعت چون بحوالی راجه پور که بر کنار گنگ واقعست رسید شنید که امرای اکبری قصبه پاتری
وغیره را که خارج مملکت برارست نقض عهد نموده متصرف شدند بنابران درهمان موضع توقف کرده عریضه مشتمل بر حقیقت حال بعادلشاه نوشت و محاذی
آن چاند سلطان و آهنگ خان بر حرکت مغل و نقض عهد ایشان مطلع شده بتعجیل تمام کسان به بیجاپور فرستاده در باب طلب کمک و جهت اخراج سپاه
مغل از دکن مبالغه و الحاح از حد بردند عادلشاه برتبت سابق سهیلخان را سپه سالار ساخته بمحاربه مغل فرمان داد و قطبشاه نیز پیروی عادلشاه کرده مهدی قلی
سلطان را با لشکر تلنگ نزد سهیلخان فرستاد و از احمدنگر هم قریب شصت هزار سوار بجانب برار روان شد و چون بقصبه سون پت رسید توقف کرده
در استعداد جنگ کوشید و خانخانان سپه سالار مغل که در قصبه جالنه مقام داشت هجوم دکنیان بخاطر آورده باحضار لشکر فرمان داد و خود به بلده شاه پور
نزد شاهزاده رفت و حقیقت حال معروض داشت و چون میخواست آن فتح بنام او شود شاهزاده و اتالیق او محمد صادق خان را در شاهپور نگاه داشته
باتفاق سائر امرای اکبری و راجه علیخان برهانپوری با موازی بیست هزار سوار کارگزار متوجه رزم دکنیان گردید و در کنار گنگ مقابل دکنیان خیمه و خرگاه
مرتفع گردانید و دور لشکر خندق کشیده قریب پانزده روز حرکت نمود و چون ماهیت سپاه دکن معلوم کرد و چند مرتبه در جنگ طلایه و قراولان طرح
وطور در آمد و بر آمد ایشان بخاطر آورده روز هیجدهم ماه جمادی الثانی سنه خمس و الف وقت چاشت بقصد جنگ صفها آراست لیکن تا وقت عصر تلاقی فریقین واقع
نشد و سهیلخان باستعمال آلات آتشبازی راجه علیخان و راجه جگنات راجپوت را که مواجهه اختیار کرده بودند با چهار هزار بهادر مستهلک گردانید و بنابر آنکه
امرای نظام شاهی و قطبشاهی تاب مقاومت افواج اکبری نیاورده روی بوادی انهزام نهادند سهیلخان مقابله و مقاتله دیگر افواج خصم نیز بر خود فرض کرده
قریب ثلث شام بر میمنه و میسره سپاه مغل حمله آورده بنوعی در هم شکست که از معرکه جلوریز تا شاهپور نزد شاهزاده شتافتند و صادق محمد خان قصد آن کرد که
شاهزاده را برداشته از مملکت دکن بیرون رود اما خانخانان با وجود تفرقه لشکر همچنان در معرکه پای تهور استوار ساخته با قلیلی از سپاه دران شب توقف نمود و سپاه
دکن قرار فتح بخود داده بغارت مشغول شدند و غنیمت فراوان بدست آورده بجز سهیل خان جماعتی از خاصه خیل عادلشاه با تمام جهت غنائم در رسانیدن
آنجا بجاهای مضبوط و مستحکم متفرق گشتند و بحسب اتفاق خانخانان و سهیلخان هر کدام با اندک مردمی بفاصله یک تیر پرتاب در معرکه بوده قریب یک پهر
شب از احوال یکدیگر خبر نداشتند و آخر الامر چون واقف شدند هر دو در محافظت خود کوشیده در صدد جمع آوردن لشکر شدند و چون خورشید ترک عذار سر از دریچه
خاور بر آورده سپاه هندوی شب را منهزم گردانید آن دو سردار با جمعیت خود مقابل یکدیگر ایستادند مقصود خانخانان آن بود که سهیلخان حرف صلح مذکور
ساخته بقائمی از همدیگر جدا شوند لیکن سهیلخان بوسوسه بعضی مردم در جنگ راسخ گشته باوی شد و بجانب خانخانان روان گردید و او نیز ناچار اعلام اقبال
بر افراشت بعد از ایقاع حرب سخت که جنگ روز سابق در جنب آن بازیچه می نمود نسیم فتح و ظفر بر پرچم خانخانان وزیده سهیلخان بجانب شاه درگ
شتافت و امرای نظام شاهی و قطبشاهی که در روز سابق گریخته بودند بحال ابتر با احمدنگر و حیدرآباد رفته حیات را مغتنم دانستند و خانخانان بعد ازین فتح
بزرگ جمعی را بمحاصره قلعه پرناله و کاویل که معظم قلاع مملکت برارست تعین نموده خود در قصبه جالنه پور رحل اقامت انداخته و شهزاده سلطان مراد
بتحریک صادق محمد خان که از امرای پنجهزاری بود بخانخانان پیغام داد که چون فرصت مناسب آنست که متوجه احمدنگر گردیم و آنرا مسخر و مفتوح
گردانیده مملکت نظام الملکیه را بتصرف در آوریم خانخانان جواب داد که مقتضی وقت و صلاح در آنست که امسال در برار بوده قلاع آنجا را مفتوح
گردانیم چون آن مملکت بکماحقه بقید ضبط در آید متوجه جاهای دیگر شده اعلام تسخیر مرتفع سازیم و چون این جواب موافق مزاج شهزاده نیامده اظهار
رنجش و کدورت فرمودند بدان تفصیل که در واقعات اکبر پادشاه رقم زده کلک صحت گردیده شهزاده و صادق محمد خان چندان عرائض شکایت
آمیز باکبر پادشاه نوشتند اکبر پادشاه خانخانان را بحضور طلبید و شیخ ابوالفضل را سپه سالار دکن گردانید و میرزا یوسف خان را شریک او ساخت و خانخانان
در شهور سنه ست و الف متوجه درگاه شد آهنگ خان فرصت یافته در عداوت چاند سلطان شدت ورزیده خواست که بهادر شاه را بدست آورده آن
مهد علیا را در یکی از قلاع محبوس سازد و خود کوس انا و لا غیری نوازد و چون برین معنی آگاه گشته در محافظت بهادر شاه اقصی الغایة کوشیده

دروازه برروی آهنگ خان بست و مقرر کرد که در بیرون قلعه باتفاق ارکان دولت دیوانداری میکرده باشد آهنگ خان چند روز اطاعت کرده
در آخر مخالفت ورزیده قلعه را محاصره کرد و اکثر اوقات بین الفریقین جنگ واقع میشد و عادل شاه بجاب فرستاده هر چند سعی فرمود که میان
ایشان صلح شده اتفاق پدید آید بهیچوجه این معنی صورت نه بسته استقلال آهنگ خان از حد گذشت و معرکه را از وجود خانخانان خالی دیده در عین
موسم برسات که نهر گنگ نیز پر از آب بود و از جانب شهزاده کمک رسیدن دشوار جمعی از سرداران اینجانب قصبه بیر فرستاد که آنرا از تصرف امرای اکبرشاهی
بیرون آورد و حاکم آن قصبه شیر خواجه شش کروه استقبال کرده مقابل اینجماعت شد و بعد از جنگ سخت زخمی گشته شکست یافت و بزحمت فراوان و انواع
تعب خود را به قصبه بیر رسانیده متحصن گردید و عریضه بخدمت اکبر بادشاه نوشته از تسلط دکنیان و کمک نفرستادن شیخ ابوالفضل فهامی و سید یوسف خان
همچنین فقرات شکایت آمیز درج نمود اکبر بادشاه چون دانست که غیر از خانخانان دیگری چنانچه باید و شاید از عهده سپه سالاری دکن بیرون نمی تواند آمد
لاجرم از سر گناه او در گذشته عازم آن گردید که باز او را نوازش فرموده صاحب اختیار و سپه سالار دکن سازد اتفاقاً در آن اوان شاهزاده مراد از کثرت
شرب مدام و مخالطت نسوان امراض غیر مکرر بهم رسانیده در بلده شاهپور که از مستحدثات او بود برحمت حق پیوست و اکبر بادشاه دکن را بشهزاده دانیال
که اصغر اولاد او بود بخشیده همراه خانخانان روانه دکن گردانید و هنوز بسرحد دکن نرسیده بودند که خود نیز حسب الالتماس شیخ ابوالفضل و سید یوسف خان
در شهور سنه ثمان و الف از دار الملک اگره متوجه دکن گردیده چون دانست که میان چاند سلطان و آهنگ خان نزاع و نفاق بسیار است خود بمحاصره
قلعه آسیر مشغول گشته شهزاده دانیال و خانخانان را به تسخیر احمدنگر فرستاده و آهنگ خان حبشی که پانزده هزار سوار داشت بقصد آنکه در دهنه گهات چیتور گرفته
باسپاه مغل جنگ نماید از گرد قلعه احمدنگر برخاسته متوجه آنجا شد و چون شاهزاده و سایر امرا ازان واقف شده بجانب قریه معموری که صحرای وسیع ست بقصد
احمدنگر روان گردیدند آهنگ خان سراسیمه شده خیمه و خرگاه و احمال و اثقال را آتش زده بی آنکه متصدی جنگ شود یا آنکه با احمدنگر رفته از بهادرشاه و
چاند سلطان خبر گیرد مقنعه عجز بر سر گذاشته بجانب جنیر گریخت شاهزاده و امرای مغل بی مزاحمی و معارضی بپای قلعه احمدنگر رسیده بطریق سابق محاصره نمودند
و مورچل ها بمردم قسمت کرده از جانب شاهزاده دانیال و خانخانان و میرزا سید یوسف خان شروع در حفر نقب نمودند و سرکوبها ساختند چون مشهور بران
شد که قلعه مسخر و مفتوح گردد چاند سلطان به جیتیه خان خواجه سرا که درون قلعه بود گفت آهنگ خان و دیگر سرداران نقض عهد نموده چندان سرکشی و بی اعتدالی
نمودند که از شامت آن اکبر بادشاه خود متوجه دکن گردید و این قلعه نیز در چند روز مفتوح ایشان خواهد گشت جیتیه خان گفت که گذشته گذشت بالفعل
علاج چیست هر چه رای صواب نما اقتضا نماید حکم شود تا بران عمل نمائیم چاند سلطان گفت صلاح درانست که قلعه را تسلیم شاهزاده دانیال نمائیم
و بجان و عرض و ناموس امان و زینهار خواسته همراه بهادرشاه بجنیر برویم و در انصوب بوده منتظر لطیفه غیبی باشیم جیتیه خان اهل حصار را طلبیده فریاد
برآورد که چاند سلطان با امرای اکبر بادشاه زبان یکی کرده میخواهد که قلعه را بایشان سپارد دکنیان بدرون حرم سرا درآمده آن علیا حضرت را بزجر و عقوبت
تمام شربت شهادت چشانیدند و اعیان دولت اکبری چون در همان زودی نقب ها مستعد شده دیوار حصار را برانداخته به قلعه درآمدند و طفلان و زنان
جوان را اسیر کردند و جیتیه خان و جمیع ساکنان آنجا را از صغیر و کبیر و مردان و زنان و غنی و فقیر سوای بهادرشاه همه را به قتل رسانیدند و شهزاده دانیال بر نقود
و جواهر و نفائس سرکار نظام شاهی متصرف گشته قلعه را به معتمدان سپرد و بهادرشاه را اسیر کرده نزد اکبر بادشاه به برهانپور برد و دران اوان قلعه آسیر را
نیز اکبر بادشاه مسخر و مفتوح گردانید و دکن و خاندیس را بشهزاده دانیال ارزانی داشته چنانکه در وقائع خدیو جهان پناه ابراهیم عادل شاه نوشته روانه دار الخلافه
شد و امرای نظام شاهی مرتضی ولد شاه علی را بپادشاهی منسوب ساختند چند گاه قلعه پرینده را دار الملک ساختند مدت پادشاهی بهادر نظام شاه که تا
غایت تحریر در قلعه گوالیار محبوس ست سه سال و چند ماه بود

## ذکر سلطنت مرتضی نظام شاه بن شاه علی بن برهان شاه اول ✤ ✤

بعد از آنکه اکبر پادشاه از برهانپور باگره تشریف فرمود دو کس از نوکران نظام شاه با آنکه خیل و حشم نداشتند بمیامن همت بلند از امرای کبار گشته اعلام استقلال افراشتند
و تا یوم التحریر تتمهٔ سلطنت نظام شاهیه را از آسیب سپاه مغل محفوظ داشتند یکی عنبر حبشی او از سرحد تلنگ تا یک فرسخ قصبهٔ بیر و چهار کروهی جنوبی احمدنگر و بیست کروهی
دولتاباد و بندر چیول متصرف شد و دیگر راجو دکنی و او دولتاباد را باشتمال سرحد گجرات و جنوباً شش کروهی احمدنگر بتصرف خویش در آورد و هر دو بحسب ضرورت
اطاعت مرتضی نظام شاه کرده قلعهٔ اوسه را با چند قریه جهت اخراجات ضروری باو گذاشتند و چون هر یک ازین دو کس در تلاش آن بودند که دیگری را مغلوب
ساخته ممالک او را نیز متصرف شوند لاجرم میان ایشان پیوسته عداوت بود و با یکدیگر صفائی نداشتند و خانخانان این معنی فهمیده مردم خود را مامور ساخت
که برخی از ولایت عنبر را که بجانب تلنگ واقع شده بود بتصرف شوند عنبر جمعیت نموده در سنه ۱۰۱۰ عشر و الف با هفت هشت هزار سوار بدان طرف شتافت و تهانهای
مغل را برداشته ممالک خود را از تصرف ایشان برآورد و خانخانان پسر بزرگ خود میرزا ایرج را که بحلیهٔ شجاعت و تهور اتصاف داشت با پنج هزار سوار انتخابی بمقابله و مقاتله
نامزد فرمود و در حوالی قصبهٔ ناندیر میان ایشان بعد تقرب مبدل شده یکی جهت بلندنامی و دیگری برای حفظ ملک از روی قهر و غضب تعبیهٔ سپاه متوجه گردیدند و در غایت
شدت و خصومت بر یکدیگر حمله آورده شرط مردمی و مردانگی بجای آوردند و با گرز و نیزه و شمشیر و تیر سر و روی همدیگر شکسته جداول خون روان ساختند **مثنوی**
دران رزمگه فتنه شد بلند * که جمعیت نیامد بغیر از گزند * نهان گشت از تیغ آن مصاف * مروت چو سیمرغ در کوه قاف * سم بادپایان شده فرق سای * سر سرکشان
مانده در زیر پای * بعد از آن که از طرفین جمعی کثیر تن از ارواح پرداختند اقبال اکبر پادشاهی کار خود کرده عنبر زخمهای کاری برداشته در معرکه افتاد و جمعی از حبشیان
و دکنیان که مخلص فدوی او بودند هجوم آورده او را سوار کرده از میدان بیرون بردند عنبر باز در صدد فراهم آوردن لشکر شده جهت محافظت ممالک خود از نگاپور
باز نیامد و خانخانان چون شجاعت و مردانگی او بخاطر آورده بود و می دانست که باز در فکر لشکرکشی است بهر آئینه در مقام صلح شده عنبر نیز بنابر آنکه عدم اتفاق او با راجو
دکنی با خود فهمیده بود بلکه آن معنی که راجو تحریک او می دانست مصالحه را بهترین شقوق دانسته بخانخانان ملاقات نمود و حد و حدود ولایت طرفین قرار
داده لوازم عهد و پیمان درمیان آورده بجای خود مراجعت کرد و از آن تاریخ تا این زمان نقض عهد و پیمان واقع نشده عنبر نسبت بخانخانان در کمال اخلاص
اعتقاد سلوک مینماید و در همان اوان تیپنگ رای کول و فرهاد خان مولد و ملک صندل خواجه سرا و بعضی دیگر از سرداران دکن ترک رفاقت عنبر کرده
بمرتضی نظام شاه پیوستند و او را بر دفع عنبر عازم و جازم گردانیده در حوالی قلعهٔ اوسه معسکر ساختند عنبر با اعوان خود بدان حدود رفته و با نظام شاه مقابله نموده غالب
آمد و تیپنگ رای را زنده اسیر و دستگیر ساخته مقید گردانید نظام شاه باتفاق فرهاد خان و ملک صندل که عمدهٔ امرا بودند مضطرب گردیده با عنبر صلح کردند و عنبر
بنابر آنکه میخواست قلعهٔ پرینده را بتصرف خود در آورد همراه با نظام شاه در اواخر ماه ربیع الثانی سنه ۱۰۱۲ اثنی عشر و الف بجانب قلعه شتافت و تهانه داران قلعه
منجهن خان حبشی که قریب به بیست سال حاکم آنجا بود به نظام شاه پیغام داد که ترا صاحب خود دانسته درون قلعه جا میدهم اما عنبر را که با خانخانان ملاقات کرده
نفر اکبر پادشاه شده برو اعتماد نمیکنم و بقلعه در نمی آرم عنبر گفت چون من از غدر تیپنگ رای و فرهاد خان و ملک صندل ایمن نبودم بنابر صلاح وقت به خانخانان
ملاقات کرده بحسب ظاهر بایشان گرویدم اما از صمیم قلب از جملهٔ غلامان نظام شاهیم و میخواهم لوازم دولتخواهی بجای آورده در حفظ سلطنت این خاندان
مساعی جمیله بتقدیم رسانم منجهن خان این مقدمات را قبول ناکرده ابواب حرف و حکایات مسدود ساخت و عنبر از بیم آنکه مبادا نظام شاه عند الفرصه بقلعه
در آمده منجهن خان بآن مستظهر گردد او را گرفته بوکلان سپرد و فرهاد خان و ملک صندل از گرفتن نظام شاه دلگیر گشته خود را بپای قلعه رسانیدند و منجهن خان بآن امید
مستمال گردیده قریب یکماه اعلام مدافعه مرتفع گردانید و بنابر آنکه پسر منجهن خان موسوم بسونا خان بی اعتدالی کرده بزنان و فرزندان اخشام حصار دست درازی
می کرد ایشان هجوم نموده بر او ریختند منجهن خان توقف خود را صلاح ندیده جریده از قلعه بگریخت و همراه فرهاد خان و ملک صندل و دیگر مردم التجا بعادلشاه برده ملازم او
گشتند قلعگیان روش منجهن خان پیش گرفته چند گاه در حصار متحصن گردیدند و در آخر عنبر بحسن تدبیر آنرا متصرف گشته موکل نظام شاه را دور نموده جبر بسر او گرفته
با جمعی از مخصوصان دران قلعه سکنش داده خود با خیل و لشکر بیرون شتافت و در محرم سنه ۱۰۱۳ ثلث عشر و الف شهزاده دانیال از برهانپور جهت استقبال بالکی دختر
عادلشاه از راه ناسک دولت آباد متوجه احمدنگر گردید و جمعی را نزد راجو فرستاده تکلیف نمود که او نیز بطریق عنبر منقاد گشته بملازمت شتابد و همان مملکت

را اقطاع یافته بازگردد و راجو اعتماد بر عهد و قول او ناکرده شهزاده خشمگین شده قاصد استیصالش گردید و راجو اعلام جرات افراشته با هشت هزار سوار بمقابل وی در آمد و اگرچه
مرتکب جنگ صف نمی شد اما چندان حوالی و حواشی لشکر مغل را تاخت و تاراج کرده مزاحمت میرسانید که شهزاده کسان نزد خانخانان بجالنه پور روانه کرده از و کمک
خواست خانخانان در کمال عجلت با پنج شش هزار سوار خود را بکو رسانیده باعث آرام و آسایش گردید و بعد از وصول خانخانان ترک تاخت و تاراج و مزاحمت کرده
باقصی ممالک خود رفت و چون شهزاده و خانخانان با حمدنگر رفته مصحوب پالکی عروس گشتند و در ظاهر قلعه پتن کنار نهر گنگ لوازم جشن و طوی عروسی بجا آورده
و خانخانان بجالنه مقام کرده شهزاده به برهانپور رفت نظام شاه جمعی را نزد راجو فرستاده از فتنه انگیزی عنبر شکایت نمود راجو بقلعه پرینده شتافته ملاقات نظام شاه کرد و متعهد دفع
عنبر شد و چند مرتبه جنگ واقع شده هر بار آثار غلبه از جانب راجو بظهور رسید عنبر از غایت اضطرار کسان نزد خانخانان فرستاده طالب کمک گردید خانخانان دو سه هزار
سوار بسرکردگی میرزا حسین بیگ مقطع ولایت بیر بمدد او به تعجیل روانه نمود و عنبر بآن مستظهر و قوی بال گشته راجو را بجانب دولت اباد منهزم گردانید و چون سلطنت و کن
به شهزاده دانیال نیز مبارک نیامده در برهان پور فوت شد و در آنمدت خانخانان در برهانپور بود عنبر فرصت دیده لشکر خوب گرد آورد و بقصد انتقام بجانب دولت اباد
بر سر راجو لشکر کشید راجو درین کرت تاب مقاومت او نیاورده کسان به برهانپور فرستاده التجا به خانخانان آورده از و کمک خواست خانخانان که بنا بر بعضی امور بودن
خود را در ان بلده صلاح نمیدانست و بهانه مطلب بود خود بجانب دولت اباد شتافته شش ماه در میان لشکر عنبر و راجو حائل گشت و نگذاشت که آنها بر یکدیگر تاخته احدها
غالب گردند عنبر چون خانخانان را در حمایت راجو صلب دید بگفته او با راجو صلح کرده بحوالی پرینده شتافت و خانخانان بجالنه پور رفته بود ملک عنبر چون لشکر کشی راجو
دفعه اولی هم از فتنه انگیزی مرتضی نظام شاه می دانست و رصد دآن شد که او را معزول ساخته یکی دیگر را از دودمان نظام شاهیه شاه سازد و بنا بر آنکه ابراهیم عادلشاه
برین معنی راضی نبود و اراده او از قوه بفعل نیامد و در اوائل سنه ست و عشر و الف ۱۰۱۶ بفرمودهٔ عادلشاه با نظام شاه ابواب ملایمت مفتوح داشته بعد از انکه
صفای کلی میان ایشان بهم رسیده اعتماد بر یکدیگر کردند هر دو باتفاق باده دوازده هزار سوار متوجه جنیر گشتند و نظام شاه کل شیء یرجع الی اصله مسکن اجداد خویش را
مقر خود ساخته چند سردار مسلمان و کافر بجانب دولت اباد جهت گوشمال راجو که از ترس عنبر بجنیر نمی رفت نامزد کرد و راجو بعد از تردد بسیار گرفتار
گشته ممالک او نیز بحوزهٔ تصرف نظام شاه در آمد و عنبر در ان مملکت صاحب اختیار شده استقلالش بیشتر از بیشتر گردید و در حالت تحریر این وقائع
سلطنت دودمان نظامشاهیه بمرتضی شاه ولد شاه علی رسید و عنبر حبشی زمام حل و عقد در قبضه
قدرت و استیلا دارد و بحسب ظاهر دولت آن طائفه را روی در انحطاط است و
بادشاهان و بلی طمع در تتمه مملکت ایشان کرده در کمین فرصت اند
تا خواست و ارادهٔ قادر بیچون بچه
متعلق داشته باشند